

بَرَكَاتِ احْمَدِيَا

نام دگر

زُبْدَةُ الْمَقَامَاتِ

تأليف

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اغنی بطبعه طبعه جدیدة بالأوفست

مکبة الحقیقة



HAKIKAT KİTÂBEVİ

Darü'ssefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
<http://www.hakikatkitabevi.com>
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
OCAK-2011

برکاتِ احمدیہ

نام دگر

زُبَّةُ الْمُقَامَاتِ

تاریخ تألیف ۱۳۷

محمد ہاشم کشمی بدخشانی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مکتبة الحقيقة



یطلب من مکتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ۵۷ استانبول-ترکیا

میلادی

هجري شمسی

هجري قمری

۲۰۱۱

۱۳۸۹

۱۴۳۲

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح



بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله الباقي بالبقاء الابدي والذوام السرمدي واصلى على النور الالاهي
حضرت المحمدي وعلى آله واصحابه وسائر ابناءه الى يوم القيامة كلهم اهل الرحمة
والولاية والكرامة بر نقشبندان صحائف علم و عرفان و تونكران و فائين و كنوز
پنهان و خواجگان مانده تمكين و ادب و ديوانگان حلقه سلسله الذهب مخفي
كه اين بنده از كار مانده و از خود شرمنده را با آنكه آبا و اجداد از منتسبان
سلسله عاليه كه بر ديه بودند و حقيقت نيز در آوان طفوليت به صحبت بعضي خلفاء
آن خانواده متبر كه رسیده ليكن بمناسبت فطري و رابطه جلي هم و عنقوان
شباب از اشارت هاي نهاني و بشارت هاي يزداني دل را بسلسله و مدييه
خواجگان نقشبنديه بستگی دادند و دیده امید را چون باب رحمت ايشان ببا
رحمت ايشان كشادند اما نمیدانست كه کدام راهبر از راه نمایان اين شاهراه
دست اين بر خاک او قتاوه برگيرد و كه داميك از مقبلان اين سلسله عاليشان

مؤلف این کتاب محمد هاشم لاهیجی است

وی را با همه ناقابل کرم در پذیرد و در آوا ان کشاکش این اندیشه ویران خور
 فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بزرگانش هم میرفتی که بان بر مرکب زین نهند
 که مرا به هندوستان باید شد للمو لومی المعنوی قدس سره زانکه پیغمبر دید
 هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از ان رخ نوس
 از ان حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پاشناخته
 به مملکت هندوستان آمد پس از سالی در ان کشور شبی در محفل حدیث حالات
 عجیبه و تصرفات غریبه گدشتنگان مشایخ رحمهم الله ذکر یافت و ویرا در دل رفت
 و دانم که بزبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
 بودند و ام روز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعد ما نیز موجودند اما از دیده
 ادراک مانا قاطبان مستور و مفقود اند و خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند +
 یا بشهر عشق بازان مرو صاحب دل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
 صاحب دلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان چنین
 با جمعی از ارباب صفاء یقین بنشسته و ترامی طلبه مصحوب آینده آنجا شد
 بزرگی و دید بکلیه گذا و کند ابر صفا که در ان خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
 بزیر آن صفا سر پیش افکنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد
 آن بزرگ سمر از گریبان بر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت
 برخوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک
 میزاندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و بهیبت نزول آن پی بردم بسوی
 آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
 جاده طریقت و شبه راه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس هیچ گوی و راه تنفهار
 پوی که اوسحانه تو اب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام تو اب بود از انجا راه مشاهده

بتوبه گرفتیم بعد از این رویا بکثرت از شهری در شهر نرمان پور که بلده الیست از بلاد مشهوره
 هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و بگنجانج روان و بهمن و انستاب نام
 قطب الانام ریخ و لهای ایران را طبیب شیخ برهان الدین غریب بنده اندازد آسگاه
 غریبان و حکم رویای یکی از اکابر ذوالعلم والعقل والعرفان هذالاستی بخیر المبلدان
 صانها الله جمیع بلاد السلین عن آفات الزمان بخیرت نتیجه سادات کبار زبده
 مرشدان بلند مقدار شریف ذوق و وجدان مردم دیده مرومان میر محمد نعمان سلیمان
 الشان که در آن بلده از خلفای این سلسله شریفیه در مسند ارشاد بودند و از کاشف
 و جذبات و لهای طلاب میر بودند شتافتیم و آن غریبانید که مرا نزد بزرگی بردند
 مرا ایشان را یافتیم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالییه از ایشان برداشتم و در خدمت
 ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخیر مت اورسانید بودند در
 فرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدى و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
 آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه و دودمان سیادت باستان آن
 قدوه خدایرتان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
 حضر متشبث و امان قراک ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب در آن مدت
 قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه از آن آفتاب عالمتاب بر روزنه
 دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر کتاب شکر لوکان فی کل منبت شعری
 لسانا بیت الشکر کنت مقصرا به جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر انجزا به خیر
 که و فورا ب تصیر نام نامی ایشان را بر کتابد لیکن بے آن زبان کلام بیان
 شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل دیوانه این سلسله
 آرامی نگیرد دوست یعنی مصطفی بالاسم الذی شیر به عیسی لقبش بدالدین
 کنیش ابوالبرکات و ذهابش مذہب امام الائمه ثمان بن ثابت و شیوه اش

حکمین و ثبات و نسبش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زهر متعصب و مشرب
 نقشبندی و کرشمی و کرمش ماحی نقوش غیر از قلوب از باب ارادت منشا رایش کابل و
 غزوه مشهور و مولد و موطنش سرهند دارا حضور و مرقدش در آن بلده و در محل نور
 ساطع و متمناش مرار باب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض
 علی العالمین برده در آن شهر و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میگذرانند
 فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم و اسرارند و هر یک خلف رشید
 آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته بد ظلم العالی این
 کسین را اشاره فرمودند بر آنکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه
 که در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق
 وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات
 معارف الفتوحات نمیکرد و باشمعه زیگونی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خارق
 عادات ایشان بخاری و ایضا احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب مانده در یگانه
 شاهباز بلند شیشه و حید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن البیاس سماج
 العارفین رضی الله والیدین محمد و مناخواجه محمد الباتی الاویسی نقشبندی را قدس
 الله سره در آن کتاب بقلم آری تمام جان این دو بزرگ را عوده و ثقی احوال و
 کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت جز امتثال اطاعت چاره
 ندید چون اندکی ازین مقوله تجریر رسید وین اشارت مقتضیات تقدیر و قضایان
 حقیر را دوری ضروری از آن سده سینه روی نمود و در آن دوری همه تشکیلات
 مجوری بیش از پیش تجریر میقتضی مذکوره ماموره پرداخت هنوز دوری چند از او داد
 سیاه نگریده بود که واقعه هائیکه انتقال حضرت ایشان در ایشان را
 سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی حبتن بذكر احوال و

اقوال ایشان زیر که لمولفه مایه کان گشت محروم از فرات + از کف آب می جوید
 حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصار کف نهد جرع بصر + چون نماند ضمه
 پستان طلب + بهند از انگشت خود پستان بلب + چون که شد ساقی و صافیهای خم +
 قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز بطن شمع چکل + بوی او پروانه
 جست از تاب دل + از آنجا که این نسخه چنین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
 نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سره آنرا
 به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
 این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشع داشت و نشان آنرا
 بای منفرده بگذاشت و چون از سر و ش غیب تیار رخ آن هوزبدۃ المقامات بگوش
 هوش می آید اگر این نسخه زبدۃ المقامات نیز نامند می شاید بعد از تمام این منبیه
 امید میدار که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن بحقیقت
 ذکر اول این کتاب گردد و بعنایت الله الصمد و این کتاب مشتمل است بر دو مقصد
 و هر مقصد شش فصلی است مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
 ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الله والدین خواجه محمد الباتی
قدس الله تعالی سره الغریز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
 است بر چهار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
 تا ایام سکونت ایشان به نیسر و زآباد دہلی و توجه ایشان بارشاد هدایت طالبان
 معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ماقاضی عبدالسلام است که از باب فضل و صفا
 بود و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیرا ولادت حضرت خواجه ماقدس سره
 بلده کابل بطور پیوسته فی حدود سنه احدی و اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
 سیامی بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار بهمت ارجمند و تفرید یلبد از منینه

کار و بار ایشان بود اگاه و در آن ایام روز تمام در گوشه خزیده سرگرم بیان خموشی میکشیدند
و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و داناتی مولانا صدوق حلوائی که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بجا و رانته شده اند و بآنک
روز کار از سرفطرت بدرستی آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پدیدار آمد
از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صدوری بقیه مانده بود که بسبب
این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
دشسته چنانکه یکی از صفاتی دلان صدوق القول گفت روزی خادمان حضرت خوا
جی را بابت تکریم تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه محفل یکی از فاضل و رانده
تقری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودند
تا موتیت ایشان کمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولیت نیست که کتب متداوله مشککه را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود و بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدیث البصر و اندر میان آید
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صدوق باین فقیه گفت چون
بسیح ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدویشی رغبت نموده اند با هم گفتیم که ازین
جوان فطرتی و تهی دیده ایم که تواند بود که او بکاری قدم نهد و آنرا با انجام رساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم با بجه حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که بزرگوار
برنامی بود و جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع احد میرسانید
تا آنکه در بلا و ما و رانته که معدن این طائفه غریب الوجود است بسیاری از کبار مشایخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بچهره و س تو به و انابت نیز هم اغوش گردیدند که با سببی بیانی بقولا
عن کلامه الشریف همدان وقت در زمان گذشت ایشان بهندوستان افتاد بعض اقرا
ایشان را که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صدوری بران داشت که ایشان

نیز در زمره ارباب عسکر نبوده و از استقامت دنیا و توفیق توکل باشند اما از آنجا که در میانشان دوست
 دین و توکل می شناسد یقین بود سی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه و کشف خلقت
 خویش بگرفت تا بر بجا می کرد و چون جلوه تقدیر میخواست که نخست تعلقات کشیده
 ایشان را بر یک تعلقی باز آرد و از قضا و آن یک تعلقی مجاز بیاورد حقیقت بر آورد نخست
 دل نازنین ایشان را بیک از دلبران صوری گرفتاری فرمایش آمد و پس از روزی چند
 میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوجود میست ع کان خال بحر
 و آنه این دامنه بود و هم مقارن آن اوقات الامم مفارقت بعض کتب ارباب محبت
 و معرفت بنظر ایشان درآمد بتأمید آن بشکر الهی شوق حصول حوال این طائفه گریبان
 دل ایشان بگرفت و روشی باین دل ریش گفت از زبان دُر نشان ایشان که فرمود
 بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر با تجلی نمودند و ما را از ما بود که کششهای روحانی
 متبر که حضرت خواجہ بزرگ بهار الحق و المله و الدین قدس سره بتلقین ذکر و القاء جذبات
 بنواخت آستین همت بر همه افشاند و تشریه و امان طلب نموده بهنگی در سر غایب
 انیمنی درآمد و روشی از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
 از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان نگایو فرمودندی که زیاده
 بران از قوت بشری تصور نباشد و در بلده لاهور در ایام پرشکال که از غلبه لای کل
 طی کوچه از آن پس شکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها
 و بیابانها و سربستانها را بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند تا نقل گفت
 من نیز روزی بر عایت اشعنا میخواستم در آن سیر و تردد و رفیق ایشان باشم هر چند
 بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیچیده آمد از بسیاری گل
 ولای مرا مانده گی و در دیپای دریافت حیا و ادب را یا راسی عرض شد ششم ایشان این
 معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دهم که ایشان بقوت پای دیگر درین بوستان

ع قطع این راه بخربای جنون نتوان کرد و دیگری از اشنایان ایشان گفت در آن اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلده مذکوره مجذوبی بود خداوند تعالی شکر حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره سیر امون او می شدند و او هرگاه حضرت خواجه را دیدی جز بشتن نام نبرد و اختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه از ایشان گران نموده جای دیگری شتافتی اما آنحضرت از سر و خ طلب باین همه منفرت و توحش و روی بر متافتندی رع سنگها دید و دل از رشتن شسته نمی روی متافت بود تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فزانه و راهت از آمده ایشان از خود خویش بخواند و نظر با و دعا با و در حصول مراد ایشان بطهور رسانیده و از نظر و دعا او ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقرب بر زبان مبارک رانده اند اگر چه ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل تشکیده کشیده ایم لیکن انتظار با و قلمتهای عظیم دیده ایم که ریاضتهای و خفتهای شکر متضمن بود و نیز فرمودند در آن ایام حضرت والد ماجده چون کثرت بقراری و بیداری و غلبه ناتوانی و بیزاری مارا میدید و بغایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بے نیاز آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوند امار و فرزند مرا که در طلب تو از همه گشته و از لذت جوانی دست شسته برآورده گردان یا مرا زنده کن تا که طاققت مشاهده این ناکامی بی آرامی و ندارم و بسا بودی که در میان شها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآورده حاجات همیکردند از آن دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید جزاها را الله اعلم خیر انجزا تخفی نماند که والد ماجده آنحضرت از دو دمان سیادت بود و از قانات سنار و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرای بعضی از ثقات اصحاب خواجه با قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات در ایشان آسان ایشان را والد آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خود مان تو می بستند بر میگرفتند

و دیگر بر میگذاشتند و فرود می آوردند و بسیار بوده که طعام را به تمام تقسیم فرموده خود
 ببقیه از زنان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر باریه اضطجاع میفرمودند و روزی
 حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشند که شکل
 امر تلخ دیگری گردان ام الفقرا زین معنی چندگاه بگریه و ناری درآمده میفرموده
 ندانم از من کدام جریه بوجود آمده که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
 زیرا که کاری که ازین فقیه می آمد این بود که برای حضرت ایشان خادمان ایشان
 طعامی می بخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ادب بظهار
 این معنی هم نمیدانم تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان
 آن امر را همچنانکه بود بان ولیه زمان باز گذاشتند رحمهما الله تعالی بابجمله حضرت
 خواجه ما در جست و جوی سالکان و مجذوبان سیما بنظور رسانیدند و بسایا که لان
 را در بلا و یافته بهر با گرفتند و سیاحت به صحبت یکی از عظام مشایخ سلسله رسیده
 خواسته اند که اخذ طریقت و می نمایند و بفضل سلوک فرمایند استخاره نموده آن
 حضرت خواجه محمد یار ساقدس^{۱۱} سره الغریز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
 بفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده بفضل
 سلوک نمودن تحصیل حاصل است و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال
 خویش چنین بزرگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه
 عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و غم ترک و رباطن بود و التماس فاتحه و ظاهر
 ایشان از خلفای مولانا لطف الله بودند و مولانا لطف الله خلیفه مولانا
 خواجگی و همدی علیهم الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
 بندگان استخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانزاده حضرت
 خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگر چه جناب رضاینداشتند میفرمودند که شما

جوان ایلیک چون غمیت قفیر صم بود بضرورت فاتحه خوانند و فرمودند خدا
استقامت بدهد موافق تنفس آن بزرگواران غمیت برهم خورد و خرابی عجیب و دوا
بار دیگر بے صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الله لمغنی مد ظله تعجید تو به نظور
رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود و غیر تر قیام امید که برکات آن مواهب الی
یوم القیام مانند القصه چند گاه دیگر در مقام نگاہداشت حد و بود و بار تا شراسم افضل
آن سدره شمس عاقبت بهدایت صمدیت و در خواب بشرف ملازمت خواجہ بزرگوار
خواجہ بہا و احمی والدین صورت تو بہ منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ نظور رسید حکم
الفرق یتعلق بکل حشیش بہر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از محارم فرمودند
ذکر می که معضن بآن حضرت رسالت میرسد نتیجہ مندرست تعطش بران داشت که
از همان غریز طریق ذکر و مراقبہ افکار و شہود مدت دو سال بران ذکر و مراقبہ و
اوراد و سلسلہ آن عزیز یادوست نموده شد شنیده شده بود تا سالک مدتی قریب
بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید سادہ لوحیہا بران
میداشت کہ مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بہمان صورت عبادت قناعت
نماید ہر چند ویرین میان اشارات غیبیہ و سلوک طریقہ دیگر نظور میکرد و قدم استوار
را از جا بر نمی داشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقہ تخم و قہتا مالتی الا نفس
میکاشت اشارت اللہ الغریز عاقبت دست کرم آن تخم را از جو بہار بالا عین رأی
و لا اذن سمعت سیراب گردانند بالآخر بہ کشمیر رسیدہ شد و بکلازمت حضرت شیخ
بابای والی قدس اللہ سرہ العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بہرہ مند
شدہ و اکھد اللہ و الممتہ کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسلہ علیہ نقشبندیہ پیروی مجاز بودند و استعداد طالب متوجہان آن بزرگوار
نفحات ربانیہ از ویرجہ ہمان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدو اقرار

غیبت معهوده حضرت خواجهاجلوه گشته و ارواح طیبات ایشان در بهشت نمود
گرفتند و تلقینات فرمودند و بهرین توجه ایشان آن نسبت را قوی میداشت و دایره
غیبت دستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بجنب
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق پناهی ارشاد و دستگاہی حضرت مولانا
خواجگی امکنکی قدس الله سره الغرر رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیت و مصافحه
بدست آورد و طریق خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبه
خواجہ نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
درگاه درآمده شد اللهم اجنی سکنی و امنی سکنی و احشرنی فی زمره المساکین و
السلام علی من اتبع الهدی انتهى کلامه الشریف از مخوای این بنیقه در افشان
و لاتیان بدایت احوال ایشان که مانند کی ازان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفه ایشان که سه شنیدم کاشف راز نهانی + ابوالقاسم چراغ کبر کانی +
که بودی و روحان نام اویش + که باشد شری از جام اویش + کیم من کین هو
گیر و ما غم + نیابد نور این سودا چراغ + ز باغم زین تلقظ که چه بندست + سرم بهنجوست
حصید این کندست + چنان مستفا و گردیده که حضرت خواجہ ماویسی فرمودند و نسبت
از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت خواجہ بزرگ بهار الحق
والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار را با انجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر نیز چاره نیست باورار
رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند یلی از صاحب دلان صادق القول
که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از آنکه حضرت خواجہ از
هند وستان باورار النهر شوند در لاهور بمسجد برای ادای نماز فرض از فراغ
خمس درآمدند و ارشاد می نماز ناگاه از سینه سکنه ایشان آوازی حبیب ظاهر شد

چنانکه اهل صف نماز از آن حیرت‌ناز می‌داد و بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجہ تمجیل
 بر هر چه تمام تر از سی بیرون رفتند از آن پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
 منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضا غزلی حکایت کرد که من نیز از آن مقتدیان
 مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجہ را رو
 بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
 تا بلرزش و پیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیده بودم معروض داشتم بهم
 نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند را قم این حروف عفی الله عنه گوید این
 دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
 خواجہ عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم چه از آنحضرت علیه الصلوٰۃ و التحیۃ مرویست
 که در نماز جوش سینه نورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت است که همواره
 از قفا چنان می‌دیدند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیاء ائمه وقت و قریب
 حاصل بوده این بزرگست او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
 مومن است وقتی از اوقات این دولت رومی داده محال نبود که بزرگان گفته
 تابع کامل را از همه غیر متبوع بر تومی و نصیبی است با وجود حصول این حالات کمالات
 و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجہ از بمن همت عالی و تفرد و الابرار
 شیخ و تعلیم طریقت نیامدند و بسیار باور را از انهر و بلخ و بدخشان شدند تا غزلی را
 که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر سندان رشاد و اکمال بودند و رفاه
 نیز از اند فواید مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند و دران سیر صحبت مولانا
 مولانا سپهر عالی قدس سره نیز رسیده بر نخبه از احوالات حاصله را بسع ایشان
 رسانیده از مولانا بخش میثا و دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
 نشأت القدس ذکر خواهد یافت و از آن جا متوجه سمرقند شدند از راه بسو

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی بر نگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطوراً
 و اولش این بیت است **من از محیط محبت نشان همیدیم** که استخوان عزیز
 بساحل افتادست و دانشای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراءالنهر بوده اند حضرت
 مولانا می بختم خواجگی امکانی در واقع بر ایشان ظاهر شده اند فرموده امی فرزند ششم
 بر راه شماس حضرت خواجہ را وقت بنایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
 فرمودند **آنجا بزبان رانده** میگذشتم زغم آسوده که ناگه ز کمین **عالم**
آشوب نگاہی سر را هم بگرفت **چه** حضرت مولانا می متبرک بزرگی در آن وقت و بایه
 از کبار شایخ این علیہ نقشبندیہ بوده اند و سمر و بر طریقه خاصه خواجہ بزرگ چون کوه
 مستقیم و نسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجہ احرار میر سید و چارادت ایشان
 بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکانی بوده و ایشان را ارادت بحال
 ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد و خوشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجہ
 احرار رحمہم اللہ و چون امیدست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
 کتاب شہادت القدس بعون اللہ تعالی تفصیل مرقوم گردد تا این جا بهین مقدار
 اکتفا نموده اند با بجمہ چون حضرت خواجہ ما قدس سرہ بخدمت مولانا مذکور
 رسیدہ اند نہایت غنایات و رعایات دیدہ اند حضرت مولانا بعد از استماع
 احوال بلند ایشان سه شبانہ روز لیل و نہار در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
 و بر بعضی زوائد فوائد اطلاع داده فرمودہ اند کہ کار شما بنایت اللہ سبحانہ و
 بہ تربیت روحانیت اکابر این سلسلہ علیہ بانجام رسیدہ شمار باید باز بشدتان
 شد کہ این سلسلہ علیہ را آنجا از شمار و نقی تمام پدید آید و مستفیدان عالمی قدس
 آنجا ازین تربیت شمار برومی کار آیند خواجہ ماہر خلیفہ از راه انکسار و دید تصور
 احوال عذر پا در میان نہادہ اند حضرت مولانا از آنجا ح باز نماندہ اند و راه

استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا کتوده غزنوی از اقربابی حضرت مولانا
 که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعض یاران قدیم اخذت صاحب النسبت
 حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجہ را درین چند روزہ صحبت خلافت اچھا
 کاملہ دادہ و خصت کشور بہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر بشور
 آمان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران ندانند کہ کار این جوان را تمام
 کردہ نزد شما فرستادند خراین نہ بود کہ نزد ما صحیح احوال خود نمود لا جرم ہر کہ چنان آید
 چنین رود پس حضرت خواجہ مازلال سابطالع لب تشنگان بیابان ہندوستان
 متوجہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
 مترجم گشت **۵** شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہندو زین قند پارسی کہ بہ نگاہ میرود
 چون بہند رسیدند سالی در بلدہ لاہور بمانند و بسا علما و فضلاے آن بلدہ
 شفیقہ محبت ایشان شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقعہ ایست وارا لاویار
 و بیت الفقرا آنجا آمدہ و در قلعہ فیروز می کہ سر منبری ست بغایت دلکش و شرف
 بردیاد مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
 و تا زمان ارتحال ازین دار بر ملال بجائے دیگر انتقال فرمودند **فصل دوم**
 در بیان مجملات احوال شریفیہ آن حضرت از خشوع و افتقار و تصرفات افاصفا
 و تحمل و تفرید و مبتل و غیر ہا من الصفات الملکیہ والا طوار المرضیہ با بیان
 قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ماقول
 اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزو و ابود و از غایت انگسار ہمیشہ دید
 قصور احوال و ہتم داشتن نیات نصب عین ایشان و خبر برای شمالت
 زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت تکلم کم فرمودند مگر آنکہ مسئلہ از
 مسائل غماضہ این طائفہ کہسے معروض میداشت انگاہ ناچار و تنقیح آن

چنانکہ طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگرداند و آنهم از وفور شفقت بود کہ
 مبادا آن راجع فمیدہ کج رود با ہمہ خزن با آیندگان در کمال بشاشت تعلق میفرموند
 و در انجاء حاجات مباحہ مسلمین خود را از ہر وجہ معاف نمیداشتند و عظیم سادات
 و علما مبالغہ سے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقہای متورع رجوع میفرمودند
 چون طالبی بآستان ایشان میرسد از غایت انکسار خود را و درازین کار
 عظیم و انمودہ عذرہاے فرمودند اگر آن آیندہ صادق بود و از خوان نوال
 ایشان روزی مندی شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان
 پسے بُرد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت کہ کوفہ
 ازین درنداریم روی گذر + اگر چه از دوعالم گذر کردہ ایم + بیان نمک ہای این
 میکسار + حوالہ بر بنشیں جلہ کردہ ایم + چون آن حضرت سلوے طلب آن طالب
 میدیدند و راغوش عنایت و کف تر بنشیں می کشیدند گویند جوان خراسانی
 مد تہما مجاور و مزار فائض الانوار خواجہ قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ
 بود و از روحانیہ حضرت خواجہ طلب سپر بلبلے نمود کہ در قید حیات این جہانی باشد
 بعد از رسیدن حضرت خواجہ مابد علی آن جوان را در واقعہ نمودند کہ بزرگی از طریقہ
 نقشبندیہ اکنون بشہر رسیدہ خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیدہ
 واقعہ معروض داشتہ التماس قبول نمود و فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
 و گیرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن بربنا زاویہ خود بازگشت
 شب و دیگر و اگر گفتند آن بزرگ ہمانست کہ وی بخدمت رسید می و انکسار او
 دیدی فردا شب آن جوان چنان آمد کہ دیگر باز نگشت و بجز قبول رسید و دیگر
 دیدہ بسا بودی کہ آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبہ صادق العقیدہ و ذوالاحوال
 ملزم صحبت و خدمت خود را نیز فرمودند کہ این جیاصل شایان انچہ گمان بر دہ آید

بجایهای دیگر تردد نمایند و اگر راهنمایی بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا من
 بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یا بیم این فقیر از زبان شریف خواجه
 حسام الدین احمد سلمه الله علی روس المجین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
 بخدمت تمام چنین فرمودند چون اسحاق ایشان بسیار شد توقف را دور از دست
 متوجه اگره شدم بعد از رسیدن بان شهر حیران و سر اسیمه بودم که چه چاره سازم و
 با خود میگفتم بستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال فرمودم خیال
 کسی که می فرمودند نیا فتم درین حدین برای میگذشتم که از سرای سرودی دلم را
 بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سید
 سعدی شیرازی^۱ رحمة الله بر زبان بود تو خواهی آستین افشان و خواهی
 دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
 دامن را خکرم زد و سر از پاشاخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
 وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیدم که ابلق سوار میگذازد و خطایق
 بسیار و در نهال ایشان و میگوزید این قطب وقت است بعد ازین رؤیای آن
 فقیر بعبته^۲ و الا رسید به التماس قبول کرد همان عذر مذکور سرایان و در میان
 آوردند آن چیاره بهیچ آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
 در دل بنهاد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز است که خود را بنموده
 و دلم را رانیده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میرانشدن
 بیچاره چه کار کنم و کجایم و مبنوعی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران
 را استیلائی گریه و اندوه از هوش برد و شورخی عجیب برخاست تا به گوش
 حضرت خواجه رسید رسیدند که چه شورش معروض داشتند رخ کرب
 شیرین تو شورش است در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده به یقین

ذکر و جذبہ الہی نواختند تا نگرید طفل کے جو شہ لبین تا نگرید ابر کے خند و چین
 طریق آن حضرت قدس سرہ الغریز آن بود کہ ہر کرامی پذیرفتند نخست
 توبہ اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدید بطریق
 رابطہ و نگاہ داشت صورت خود بحقیقت جامعہ اش امر میکردند و بسیار کشایش
 وی را ازین احضار و نگاہ داشت صورت شریف میداد و میگشت خوب
 برہان نام از خواجہ ہای وہنیدی کہ از اکابر خود و بہتہا و اجازتہا یافت بود
 بخجست ایشان رسید و طلب افادہ و افاضہ نمودہ ایشان دے را
 بہ نگاہ داشت صورت خود دلالت نمود و دے در تجب رفت و با محرمان خود
 گفت این شکل مناسب حال جمعی است کہ اول قدم درین راہ نہادہ باشند
 مرا ایشان کرم نمودہ بمراقبہ عالی ترازان اشارہ نمایند و دستانش گفتند ایشان
 امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ما چارہ نگاہ داشت
 صورت مبارک پر داحت و دوروزی رفته بود کہ آن صورت او را فرو گرفت و
 نسبت عظیم بر وی ہستیلانمود و تا غالبہ سکرش بجای رسید کہ با وجود تمکین و کبر
 سن مقدار و ذراع از زمین می جست و ہر سوی خود را بدیوار و شجار میرفت و آنکہ
 چند تن کہ از جوانان وی را اگر رفتہ بودند قوت شان بہ نگاہ داشت او وفا نمی کرد
 تا دید آنچه دید ما بیشتر مطالبان را ذکر دل بطریق کہ مقرر اکابر این سلسلہ است
 دلالت نمی نمودند جمعی را بند کر نفی و اثبات و برخی را بند کر اثبات صرف یعنی فکر
 ذات غر شانہ و از غایت سر بیان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیار آن مجرب
 دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر
 بجمال ایشان کشودہ زرقہ زدہ از منبر زیر افتادہ شبی از شبہای ماہ رمضان
 حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ آ

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زوده
حضرت خواجه دیگری را بمیدان کرده خود برآمده اند و ظرفت فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
مائی بامانی بجز در حاجت آن خادم ویراجد به سکر و نسبت فرود گرفته و فیا و گمان
و افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان ماسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چسیت بشورش و مستی تمام میگفته که همه جاچه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
در آسمان نوری سیرنگ بینایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابله
آن آفتاب پر توی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند سیم
فرموده اند سه روز حشر شهیدان چو خون بها طلبند تپسی کن و خاموش کن زبان
همه گویند روزی عسکری بکازنت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از
مسی برون رفتند خادم این سپاهی برون و رغان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تخمخ و استبراک بکرات نظر گمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون مسجد
درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذب و بخودی بر خاک انگشته است
و میان اسبان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
بچنان وراضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی بازار نهاده و بچنان و رصحا
برون رفته و دیگر هیچکس از و خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد لغمان علیه السلام
فرمودند صبیغه ما مرضه داشت بکرات آن مرضه را دلالت بر میدی حضرت خواجه
کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیغه را بتقریبی بصحوب آن مرضه بکازنت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیر خواره را در کنار مبارک گرفته شفقتهما نمودند آن
طفل دستی بجاس شریف ایشان برده موی از ناحیه مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از مایادگاری میگردد و در حد و دهمان ایام انتقال فرمودند و آن موسی
 مبارک تا آخر روز به تبرک و یادگار بماند سه مرا از زلف تو موسی پسندست و فضولی
 میکنم بوی پسندست چون آن مرضه بخانه مراجعت نمود ساعتی ز رفته بود که آنهارستی
 و جذبات بر دو پیچیدن گرفت و وی خود را بران بنیاد داشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
 و بهیوش بنفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه
 می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بخت
 حضرت خواجه بصورت عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جانب بود
 دیگر شنیدم که چه شد جز آنکه دل خود را اندکومی یابم سیدی گفتند بجز حضرت خواجه قدس
 سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم و ذکرش فرمودند و آن صاحب امر فرمود
 در غیر ذرآباد از سائر صاحب احوال است و آن صبیکی سیدی که در خانه را تمست نیز
 ازین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسره حلقه بعضی سائر
 ذاکرات مامور گردانیده اند و این نازنین حضرت خواجه از غایت نخلص پروری و
 شفقت گسترای آن بود که هرگز تعلیم و ذکر میفرمودند بهمدان ایشان تعلیم و ذکر بهمت و توجه
 شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونییه را دراک حقیقت جامع و
 می بستند گویا سرشمه نقشبندی را بطور می آوردند لحن زبان و لاش بذکر گویا میشد
 و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطید
 و برنخ از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را بهمدان کیفیت عوالم مثال
 با ارواح یا معانی منکشف میکردید و بر روزهای کشید تا هم نظر تربیت ایشان
 بصحو و افاتش می آورد و مصداق اشجیحی و میت بطور می آموست و این
 عنایت ایشان بر سبیل تهیم بود حضرت ایشان ماقده سنا بسره الا قدس روزی
 بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه

بدایت تعلیم مطالبان این طریق را از احاطات لازم البرکات حضرت خواجه ماست
 قدس سرزنده معروف داشت که مکر سابقا معمولین اکابر نبود و فرمودند که بود اما
 بدین تعلیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون سزاختیار این شمول و عموم را از حضرت
 خواجه خود پرسیدم فرمودند از آن روزگار تا حال و طلب و مهت اهل ارادت
 نقصان و فتنه بسیار رفته و حوصله های طلاب راه تقلیل گرفته و فو شفتت بر آن
 داشت که بی مجاهده و سعی و ترد و ایشان شری رسانیده شود تا پیادگان باو بی طلب
 را امر کبی باشد و برودت شان بحرارت مبدل گردد و چون حضرت ایشان را بچکایت
 باخر رسانیدند آهی برکشیدند و این و عابر زبان را نند که جزاه الله عن الطالبین خیر
 انجزا و هم حضرت ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کامله سر بزرگوار خود در افاضه
 این نسبت گرامی فرمودند و روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست
 خدمت ایشان یکی از رسائل شریفه ایشان را به نیت حصول حضور بگذاشت حضرت
 خواجه و روزی آن رساله را بومی و رس گفته و برین اشنا فرمودند ای فلان نسبت
 از آن نزدیک تر است که آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
 خواجه ما قدس سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود و در آن
 عسرت حضرت خواجه در آن شهر بودند تا چند روز نخوردند هرگاه طعام نزد ایشان
 حاضر میکردند میگفته اند از انصاف نباشد که یک در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد
 و ما طعام بخوریم و آنچه حاضر می بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و خود بقوت
 روحانی که میراث انبیت عند ربی است میگذرانده چون از لاهور متوجه دہلی
 شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طے ننموده بوده اند که عاجز
 در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده و برآ
 سوار میکرد و خود تا منزل پیاده می آمده اند و دثار بر سر میکشیدند که آستان

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک منزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
 بر آن مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بود
 تا گویند شبی ایشان پیچیده بر خاسته بودند که بر بر لحاف ایشان آمده خفته بود و حضرت
 تار و زخمچیان از سرمانحت سخت کشیده اند و به بیداری آن گربه راضی نشده اند
 و اگر خارق فی هم از ایشان بظهور رسیده اند و فور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
 جمله خوارق ایشان این سه خارق است که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
 موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
 خارق اول آنکه یکی از فضلای دہلی که بکری بقدر آورده بود سالها رفته او را
 فتحی روی نداده اند و دعیمه داد و به اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
 که ایشان بجای سواره میرفته اند و رعنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
 داشته التماس زوال عینیت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت گشوده از
 مرکب فرو داده او را در کنار شریف کشیده و مناققه سخت نموده اند و فرموده اند
 که رفته متوجه شوید که فتح است و می همان لحظه در خود قوت غیب دیده رفته
 و به سهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه اطفال سه چهار ساله
 از سردیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین است و ارتفاعش فریب
 بسی ذراع بر ارتفاع داده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده و بش
 منقطع شده مادر آن طفل بگریه و ناری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
 که هر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
 چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجّه و تصرف خود را در پرده بسی پنهان
 میکردند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
 نخواهد مرد و حاضران تعجب میکردند که کدام کتاب مبین این معنی است نگاه

لخطه خاموش شده اند آن طفل مختصر کمال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
 نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوه مروت و صلاح به بعضی همسایه‌هاست می نموده
 ایشان از شاه‌ها آن ظلم ادبی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
 از غایت ادب و نجات اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم کمال آن مظلوم متغیر
 شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجه گمان بزرگواری می باشند که
 بسیار غیور اند خبردار باش در آن دو سه روز آن ظالم را تهمت دزد افشاری
 گرفته قتل رسانیدند و حکایات که از تحتل و بردباری ایشان از صاحب ایشان
 شنوده ام بدقت با کلمه جوانی از همسایه‌های ایشان که مرکب شکرات می بوده
 انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آزما می شنوده اند و تحتل بوده اند و سر
 آن شریر را سخته با شارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده این
 خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
 بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شارت او معتدی و متجاوز است
 حضرت خواجه آه سر دزدل برود و کشیده فرموده اند آری چون شما خود را صلاح
 با صفا و خیر یافته اید و در نظر شما طالح و کدیر و شریری در آید مگر هیچ وجه خود را
 از او ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زبان او را نیم این فرموده اند و وی را از حبس
 خلاصی داده اند و وی بهر کت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت چهار
 و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
 میشده و با ایشان می رسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هر گاه در مابک
 باشد ناچار بر بنیاد منعکس میگردد و این فقیران چگونه و اگر از کسی مکرده شرعی
 میدیدند تبصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لئیت و کثایت و تشیل میفرمودند
 چنانکه ناچار و نشین آنکس میشد و سبب بر تبصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
 و در مجلس ایشان نمیکندشت و اگر کسی را اراده مخفی مسلمانی و حضور ایشان بجا
 میکردشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند را قلم حرف گوید روزی
 در زاویه سجدی از مساجد تنهانشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه
 اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود میکردیم
 و انهم که چون او بے نفس و بر دباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه مارا
 گرفت و گفت بر فرار شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
 محمداقی قدس سره الا قدس تشریف می آرند خادم فرار در جاییکه قریب بر
 فرار بود برای ایشان سریری بنهاد و بران فرش و ساداه بکستر و پیش از آمدن
 حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید و آند نظرش بران سریر و فرش افتاد و گفت
 این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غریزان بی قید بخشوت و دوری
 تمام زبان بخدمت و دشنام ایشان گشوده و درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
 آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان
 توجیه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افکنند جمع کثیر از ورایشان خواجه که حاضر
 بودند بی آرام شده و بیخواستند و پرا تهنیه و تقرب نمایند حضرت خواجه هم را
 بنگاه خشم آوردان اراده باز داشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بزمی تمام
 عذر در میان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمایید من چنین و چنان چه لائق
 آنم این کار بی اشارت و بعلم من نشد بخشید و بشومی من مغر خود را خالی مکنید
 و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
 در می چند طلبیده بوی میدادند را وی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
 و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم و زمر میفرستادند که
 به صواب و ید ایشان بفقرا تقسیم گرد و آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقته علی
 خلق افتاد خود متوجه شده مستحقان قسمت میکرد و در ضمن آن مبلنی از سرکار خود
 نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان و درازکار زبان طعن میکشیدند اصحاب ایشان
 میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت بآئینی راه انگسار می نمودند که یاران را غرضت
 از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر میستی کم
 و یدین خویش و بر و باری و دالات مینمودند و آزاد لیل راه عرفان میفرمودند و
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
 سبحانه و زهد و استغناء ایشان از امتعه و ینویه تاسجد می بود که سخن امور دنیوی هرگز
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری و یرین
 امور برای خود و وریش نمیکردند و در حق مُردان رشید جز بفقیر و مسکنت و فاقه
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند بهر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را
 بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تو انگران که از اهل ارادت بودند التماس
 آن می نمودند که کفانی برای فقرای آستان ایشان معین نمایند ایشان در حق
 جمعی که نسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و با دوان ایشان
 را مجوز میداشتند و از غایت منفرد که ایشان از قبول امتعه و ینویه بود و وقتیکه غم
 جزم سفر حجاز کرده بودند عبدالرحیم خان المشتهر ساجانمان نام که از مخلصان این
 طائفه بود و مخصوصاً بحضرت خواجه با عقیقت و ارادت تمام و شسته چون آن
 خبر بشد و صد هزار روپی که بزبان هندی لک نامند بخرج زاد و راحل ایشان در و یان
 مرسل و شسته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی در هم کشید فرمودند بجز رفتن چون مانی گرای آن نمیکند که اینهمه سیم و زر
مسلمان را صرف خود کنیم و ضائع سازیم نیز رفتند و باز گردانیدند بوی تقصیدی
ایشان در لباس و ماکول و مسکن تا بجای بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند و کذا که اگر چندین روز
چاه و در بدن شریف مانده شوغلین میشد میفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در
خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شد می یا از خاک و خاشاک پرگشتی از اینجا
که غرق بجز تسلیم و رضا بودند ما ظهار تعمیر و نظیف و تنویر آن هرگز نمیکردند با وجود آن
همه تسلیم و فناء و فکلیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود و دوام وضو و تکبیر
طاعت شگفت تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بجز تشریف می بردند قدرتی
مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد و برخاسته تجدید وضو نموده
و گاه گذارده باز می نشستند باز چون اعضا بضعف و درومی آمد چنان میکردند
اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط و رلقه تا بجای میفرمودند که بدیه که میرسد
اگر چه از احکام حدیث صحیح سخن لازم از الهیة رو نمیکردند اما از آنجا خصوص خرج هم نمیکرد
بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقهاء آن
درجه دیگر و رحلت پیدا میکنند و تاکید تمام میفرمودند که نرنده طعام بوضو بود بل از
ارباب حضور و صفایا باشد و هنگام طبع بجز بخت دنیاوی نه پردازد و میفرمودند از
لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و دوی میخیزد که مجاری فیض را می بندد
و روح طلیعه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط
ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت در آن جائز میدانستند ضرر آن را
در احوال آنان معانه می نمودند و روزی یکی از وریشان صاحب حال و کشف
آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن که درت می یابم ندانم

چه تقصیر ازین سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک شخص
نمایی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک
تفتیش نمود معلوم شد که دو سه جوبی برای سوختن که نه ازان چوبهای احتیاط
بوده داخل کرده بودند و کذک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده
از اینجا که در کتب احادیث و قرآت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیح آمده
چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام
الائمہ سراج الائمہ امام ابو حنیفه راضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده
در مدح خود بخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیاء
کبار و رند هب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند و این
احتیاطها که در لقمه گفته شد از تراکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
نیز بود و چنانکه آئینه از غایت صفات اب نفس هم ندارد و از اینجا بوده که در صف جماعه
جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردد و آنکه اگر بیگانه می بوده
فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس می شده
روزی یکی از درویشان که محتاج بحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
عجور نموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
نماز فرموده که بظلم و سر که احتیاج بحاف دارد بدیند آن درویش میگفت که همیشه
ازان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد برین
بگذرد و تقصیر ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند
و مکاشف ارجمند سرسخت ایشان فرو نمی آمد در عین بکریافت و مازنایافت زو
خشک لب بودند این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جمله ادب باید بود و تا جان باقیست و رطلب باید بود و دریا و ریا اگر محبت
 ریزند و گم باید کرد و خشک لب باید بود و روزی غریزی نمی از مخلصان ایشان
 کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نموده اند که درین این عاجز گرفتار
 قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق الله تعالی درین دوروزه عمر دیوانه و ارامتم باز ماندگی
 خود میداشت و در جستجوی کیسای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
 فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز و روی و آشوبی که است فرماید
 که کار و جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فراخی بنمایم
 آمین یا رب العالمین امید از آن برادر آنست که روی بر خاک بنهد و از برای
 حصول این آرزوی فقیر از خدای غفور جل بخواهد که دُعَا الرَّغَائِبِ لِلْغَائِبِ اَسْرَعُ
 اجابة آمده و الله عار از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنووم که گفت رو و حضرت
 خواجه ما را وقتی رویدا که همچنین بندهای قبا کشاده با سینه عریان و دستبار
 بر ایشان متوجه ساحل دریاشدند آنرا شکستگی بسیار و قلقل فراوان و اندوه عظیم
 از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
 من اطلاع یافته بآه و در دو تمام فرمودند که اسی فلان آنقدر واردات و احوال
 و فیوضات و انوار و اسرار میریزید که اگر این دریاسیاهی شود از نوشتن آن
 کوتاهی کند امام از اینها چه که مطلوب من از وید و دانش و درست له قدس ستره
 طلب همچون و مطلب هیچگونه نه آنرا شبهه و نی این را نمونه و هم شیخ تاج الدین
 حکایت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و رهبانوی ایشان بودم و ریا
 نماز آنرا استیلا می گریه و اشکلال از ایشان احساس نمودم بعد از آنرا که
 نماز همچنان حیران و گریان بجزه شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
 همچنان ایشان را گریان و کثیر الاخران یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

که سبب این گریه بے اختیار و اندوه داشتند بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر ما را
 بدین در و بگذر از اینجا که بنایت ایشان بس ولیر نودم الحاح نمودم فرمودند در
 عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب و راه الوری عروج نموده
 در جست و جوی آن چند آنکه مقدور داشت این مرغ پر دبال زرد بدش سج نیماد
 ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
 و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجره خاص ایشان درآمد ایشان را
 بنایت مغلوب و مستملک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود و ایشان
 نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بحدی چندی شکم آمدند و ساعت
 سیاعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد از آن فرمودند فلان کس امر و عجب رسید
 و کلینی یا حمزیه ای ماشدی که در حیرت و در بهشت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
 تقدیر ایشان بود که سری بشیخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
 ایشان تبریت در و ایشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
 ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بکلیف با ایشان حواله
 نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
 از واکزیدند و بشیوه قطب آفاق بوعلی دقاق قدس الله سره بدر و اندوه عظیم
 سر بگردان نیستی و کشیدند و جز نماز جماعت بسی جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
 ناچار از حدیث من آرا و آن میظر الی میت نمیشی فی وجه الارض فلینظر الی
 ابن آبی قحطه یاد میکرد مع ذلک از بهیت و در بهشت دیدار ایشان که هر کجا میبود
 نقش و یوار میشد و غافلان را بحج و دیدن ایشان بمصدق خداوار و نوکر الله
 بنطور میر رسید تا بجاییکه روزی عبور ایشان یکی از قراے که سکنه آن فرار عا

بنود بوده بوقوع انجام سیده بجزوی که نظر آنجماعه برایشان افتاده با هم یک میگفتند
 که این عجب مرویست که از دیدن او خدا بیاو ما آید و او عظمت صحبت بل روت
 ایشان چه شنار او چه بگانه را سخن بر لب و دند عا در ول می عیب و با این همه
 انکسار ایشان از دهنشت ایشان بسیار مردم و انا از چایم فتنه غریز که از
 اعلام فضلا می گزفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود در آن
 صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جانی نبود مگر بیاد می حضرت خواجه
 که از ادب ایشان در و ایشان فرجه گذاشته بودند مرا چون خواجه اعتقاد و چند
 نبود و ایشان را طفل دیده بودم و احوال قیاس بخود خود سال یافته رعایت
 ادب بنحاطر نیاید و آمده خود را فرجه در ج کرم ساعتی ز رفته بود که دید شکوه و عظمت
 خواجه بر دلم حمله آورد و چند آنکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
 که بے اختیار در عین نماز اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
 که اگر قدم عقب بگذارم از صفت بهیتم خبر دار شتم و از مشاهده این معالیه از مخلصان
 حقیقه آن عارف بزرگوار شدم و با این همه اہبت گاه از جوش قلق و سقوط و
 خلق تنہا و رکوع و بازار میگذاشتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
 با این همه مستی و فرو رفتگیها و حیرت سرموی در امور شرعیہ و التزام عزیمت
 فتوری نیز یافت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا محال نتاب سجدے
 که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت اللہ ایشان فرمودند باو
 بگویند که آداب مجلس ما را داشته مجلس با بیاید و اگر از مردان ترک دینی نظہور
 میرسد بظاہر و پراختنوت نمی نمودند و نمیرانند تقریب ظاہری خود کجا اما
 باطن خود را از میکشیدند یا اوستگی و احوال خود میدیدند و خواب و بخت
 بوی امری می نمودند تنہا میشدند اسی تو مجموعہ خوبی زک است گویم شاہ

عظیم بر علو مرتبه ایشان همین بس که دوسه سال بر مسند شیخت بودند درین مدت
 قلیله چیردم که از خوان دولت ایشان روزی مندر دیدند و چه برکات و آثار
 که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندی
 که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
 آمده سالهای بسیار در آن دیار مانده بودند اما برکات این دوسه ساله در آن
 سالها کجا بود و کمالا بخفی فاضله باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
 و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در میند شیخی کردند معلوم است که از ایشان
 که مانند شاه بزرگانی خواجهر شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دوسه سالی بدست
 نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجبه
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحهما الله شنود که
 تقریبی را در حق حضرت خواجهر مافرومود نشان بزرگانی این غریز همین بس که سه
 چهار سال پیش بهدایت پذیرداخت و تمام روز آثار و برکات آن روز افزونست
 گویند در آن چند روزه ارشاد ایشان بسایشیانی که آنحضرت در ایام ترویج
 طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دُعای و تلقین ذکر از ایشان گرفته
 نیز منبذ شده آمده از فزیدان شدند و گویند بعد از قدوم بهدایت از قوم ایشان
 بشهر معظم و بی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجبات
 گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلبا
 از جاها که دور و درخت علیهم رسیدند و برخی در راه غم بودند که خبر
 انتقال ایشان شنود و مفر شدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از راه
 خراسان در آگره بدار الشفای حکیمه بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرخصین و
 چنان بودم در دکن حضرت خواجهر باقی را در خواب دیدم و عشق ایشان اینجای رسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم و اکنون بیاورم و باین
 حال خواب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگریست اکنون چون حرف
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
 شریف حضرت خواجه با بچل رسید که تکمیل تمام طبعی انسانی در آن است و تکمیل
 معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
 جهان پُر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنود یا هر
 از دل سراپا در و بر آرد و میفرمودند خوش خلاص شد و ما آنحضرت باین خلاص
 تقری از لباس هستی نمودم بود و مجروح شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس بزبان انتقال ترمیم
 این مقال بود پس من شوم عیان زتن او از خیال تا خاتم در نهائیات اوصاف
 دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود و بقیعت و حید طریقه
 فریاد و نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
 بچهل سالگی رسید مرا واقعه عظیم بشیر آید و برای تفهیم او به طبیعت آمد که گفت
 مبارک گشوده نموند و فرمودند این خط که بر کف منست نشانه نیست که گفته شد
 هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
 فرمودند بیاتابا هم درین آئینه نظر کنیم آن غفیفه میفرموده در آئینه ایشان را
 پیر سفید محاسن دیدم رسیدم و گفتم من این چاینها میباید که من زهره مشاهد آن
 ندارم متبسم فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود و نمود
 هم درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
 مذکور میکرد و اندر روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
 میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیه نقشبندی فوت خواهد شد آنگاه

انتقال حضرت باقی بالله و بس سره در سینه ۱۰۱۲

فرموده اند که جامی و گنار شهر دلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و بهمان جا
مدفن شد درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجابت
معلوم نشد ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد بحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده
که میگویند قطب زمان در گذشته است درین حین من قصیده غزدر مرثیه خود بخوانم
و تعریفیات عالیہ در آن مندرجست چون بواسطه شهر حادسی الثانی سنه هزار و دوازده
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی اللہ
عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیر این پیشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ
تا بستم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم و الا کفن هم پیر اینی است و چنین
یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند یکند روز کسی جا
نروید که آخرهای بازار است بعضی مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیہ میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مدہ فرموده اند اگر مرد
عبارت ازین است چه نتمی بوده است که ازان حال بر آمدن خوش نمی آید و در شب
بست و پنجم ماه مذکور اثنا اختصار ظاهر شدن گرفته بنظرهای که متضمن وداع
باران باشد کمی نگریسته اند و اصحاب میگفتند اند و ایشان تمنی و تجوی می نمودند
گویا افاده آن میکرده اند که عجب از شما که در دلشانیید و از او اثره رضا بقضایر و
آمد جرع می نمایم درین اثنا بر زبان درویشی کلمه متبرکه یا آله العالمین فرست
بسعادت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفته این توجه و تحریک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود و ازین سخن آب
و چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که چهارم از اسم ذات مشغول

شده اند و محبان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
 انتقال موضعی که خاطر خلص اصحاب ایشان بر آن قرار گرفته برای قبر حفر نموده
 چون جنازه را درویشان و لریشان بروشته اند از دیوانگی که حاملان را بوده
 باشد تا آنجا که حفر قبر نموده بوده اند تا بوقت رانده اند بل زمین دیگر برده فرو آورده
 بعد از فرو آوردن در آن زمین چه بینید که این زمین مسکاتی بوده است که در آن
 حضرت خواجه تقریباً با بایران آن موضع رسیده آنجا را خوش کرده و وضو
 ساخته دو گانه گذارده بودند و خاکی ازان موضع پاک به اسن مبارک ایشان
 چسبیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دانستند باشد لاجرم
 در همان مکان که جوار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است
 و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد رکنج و آنجا که سپرد و امر و زمین سی
 خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آتش و استخار
 و از بار بشتی شده میرا و قیبرک و منفعتی شمع فرار او همه نور غفور باد و دلها
 ز ایران در ش غرق نور باد و فضلا و عرفا مشیبا با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
 بایر و تیارخ منظومه که را تم را روی داده اکتفا میرود و ذی که بدوست بودی
 از خود همه فانی الصفت بود و بر خالق خویش جملگی عشق و بر خلق تمام عاطفت
 بود و می تشنه دلم بسال فوتش و خوش گفت که بحر معرفت بود و فصل سوم
 در کلمات لطیفه و انقاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
 قدس سره رسائل دقیقه زیباست و مکاتیب بدیع دل را و کذک منطومات
 نجسته و از بعضی مکاتیب ایشان تبقریات محرگشته و نیز برخی و احوال
 اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه و نیز
 از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایر و برکات چهل گانه

که موافق سن عمر گرامی ایشان است زبان قلم را شیرین میسازد و بعون الله و
توفیق بابتقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ با علی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس
طریق متابعت آنست که بحر و گفتن این کلمه اکتفانه نمایند و نخست باطن خود را
عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التماس بقا و مطلق بیازند تا وقت
کلام او سبحانه خالی از که ورت اندیشه های پراکنده شیطانیه دست دهد این قسم
تعوذ از مقوله توکل است یعنی خدایا سبحانه وکیل خود را خد کردنت و قدرت رو
اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروغ ایمانست چه هر که ایمان آورد
تا آنکه آفریدگار جز وکل الله است دانست آنرا که هر فعلی و صفتی که از او از غیب او
بنظور می آید همه بحض قدرت آفریدگار است و حده لا شریک له نه آنکه در خزانه
هستی او امر است موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب
شفقت نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه بنمیه خود را امر بتعوذ کرده میگوید که اندکی
سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم توکلون یعنی پناه بخدایا از شر شیطان و بیم
که نیست تصرف و سلطنت شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و بتقتضای
ایمان پروردگار خود را وکیل خود را خد کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این مسند
فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
شده کاملی متحقق شود بقرب فراتس مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی سبع کلام
الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند و در آن وقت زبان قاری حکم تجربه
موسی خواهد داشت پس ایضا در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرجیم این امر متضمن امر فقر و الی الله و تقرب الیه است چه ستعاذه التجا کسے برو
 و در جوار او رفتن است پس سنی متابع را سزاوار است که بعد از دیدن عجز خود و درینا
 حق بگزید و حق را در دفع و ساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
 و در او ای کلمات و تدبیر معانی آد توجه را گنده نکند که او حافظ و وکیل است چنانچه
 میباید بطور می آر و حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمود
 حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیری را هنگام نماز در مانیا فریدانمایرید الله تبارک
 عنکم الرحمن اهل البيت و یطهرکم تطهیر او رفقاات احرا یه سطویرت که نسبت
 با بحقیقت نسبت اهل بیت است و از آنجه ایشان نسبت خود را شرح داده اند و
 میشود که معنی سخن حضرت امام آنست که هنگام نماز در سر انشانی از ملک و ملکوت
 نیست نه آنکه اینان هستند لیکن لباس غیرت اندو بر کشیده اند چنانچه در قرب نوال
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت از ایشان بر افتاده چنانچه از باب توحید
 صوری را میباشند این قسم تعوذ منشی را دست میدهد و نزدیک باین کسے را که
 نهایتش در بدایه مندرج باشد لیکن جماعتی را که به یقین ایمانی مشرف اند و متبه
 اخیر احسان را باید که از دست نهند الا احسان ان لقب الله کانک تراه فان لم کن
 تراه فانه یراک پس در تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند تواند بود که مراد از عبادت
 در کریمه ایاک تعب عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بنده است
 بروفق اراده الهی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در صورت ایاک تعب
 منی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات توئی و ایاک
 نستعین تا آخر داخل و عاست یعنی از تو یاری میجویم که صراط مستقیم را نمایی تا
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بروفق رضای تو شود و در صورت
 که ایاک تعب بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظهار انقیاد و دوست

و مقصود از این استین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد و ابره خلاق و متوفیق
 تو می دانیم یا طلب ثبات در انقیاد و سبب بر نکاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کتب
 اهدانا الصراط المستقیم با جماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعت است
 از آنچه در النبیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکی رضی الله
 عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علمای افرو و ده بی آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
 چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بجا آید که اعتقاد و
 برین تقریر تمکین گرفته و امید داریم که برین بهریم و برین محصور شویم که از ان عقاید
 آن بزرگ اینست که میگوید بنمای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
 خلق بنیند و از بنید زنجیر ندارند خواه خلق صرف بنیند چنانچه و هر چه و طبعی که
 ایشان معضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صوفیه
 که در توحید صوری معطل و مجبوس اند که اضله الله علی علم و رحق ایشان است
 است تمام بخود و امثال خود گرفتارند و روی توجه از مبد رگ و آئیده اند ایشان
 ضلال و ضلل اند و نه راه آنها که همه راحق می بینند و بس عالم را خیال محض و
 شعبه صرف انکارند ایشان نیز از راه برآمده اند بهلوی بر سو فسطائیه می رفتند و نه
 راه آنها که با وجود و دید حق و خلق خلق را وجود علی حده اثبات می کنند چه راه
 ایشان بر شاه راه انبیا نیست انتی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه انجا
 حضرت خواجہ با قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
 شاه راه انبیا نیست نه باین معنی است که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا
 است حاشا چه ایشان برگزیدگان بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
 آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
 با اعتقاد این صدیق کامل و دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود و علی حده

نے بل چون وجود صورت و مرآت کہ می نماید کہ هست و بحقیقت نیست و این
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارت ازین اظهارست و عالم در علم حق تبارک
 است نه آن اثبات کہ علمائے تشکلم در صور علمیه نسبت با ذہان میگویند بل ثباتی
 از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات، ان علم تنزل نموده
 و حقائق عالم ظاهر گشته و این حقایق بعد از عود باصل و ظهور در خارج چون
 ظهور صورت و مرآت مخلوق و ممکن شده و آثار و افعال ظاهره ممکن از اصل است
 چون ممکن پرده دار شده بحکم لون المار لون انا و محجوبان را و تصور می یابد کہ فعل
 و اثر از ممکن است و الهم الک واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و تحقیق کریمه و هو معکم
 اینما کنتم تمینق فرموده اند کہ بمعیت غیب هویت حق سبحانه تعالی با شیا در غایت خفا
 و بطون است حقیقت این دریافت موقوف است بر پے بردن بر تنزیه مطلق و اطلاق
 صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیه و بودن آن صور برانح بین الوجود و المعدوم
 ای اجماع بین الوجود و العدم فانه من خواص منزل العلم از توای برنگ
 با چندین صور + ہم شبہ ہم منفره خیره سر + و همچنین موقوف است بر شناخت
 آنکہ آن صور علمیه را یک نسبت مجهول الکلیفیه بحضرت ظاهر پیدا شده کہ
 آن حضرت در کسوت آن صور برآمده و آن صور آئینه اسما و صفات او شده
 و اسما و صفات او عین اوست فهو معکم فی العلم والعین روحا کان او مثلاً
 او حق لیکن بمعیت خانه بمعیت اعمال است با صور جنانیه از اشجار و قصور و رتبه
 محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
 عمل در موطن عرض است و در موطن جوهر آن ذات متعالیه در مرتبه منفره است
 از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبه قابل این امور و بمعیت خانه
 عین همچون معیت نقطه جواله است با دائره موهومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطه

باو اڑہ کیے نسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ و کسوت
 دائرہ شدہ بچنین ذات حق و غیب مطلق اور ابقدرت کاملہ اش یک نسبتی تہ منزلت
 علمیه واقع شدہ کہ سبب ظہور آن منزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
 صفات در کسوت آن منزلات شدہ کہ وہم بتقریب بحیت مفہومہ من الآیۃ
 المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانہ بی توہم حلول و اثینیت و بی شائبہ
 چونے و چگونگی و رہبہ جا باہر است سخن سافعی کوثر امیر المؤمنین علی ست رضی
 اللہ عنہ کہ ہر کس کل شیء لا المقارنۃ و غیر کل شیء لا المزاملۃ اگر انیت می بود لا بتقارن
 بے بود و غیب صورت نے بست و اگر وہم محض بے بود چنانچہ حکماے حسانیہ سگوند
 مسیت راست نمی آید و ہرگز نہ روئے نمود و اوازہ العجرجن و رک اللاداک
 اور اک و رین مقام ست فردان و جہ مطلق و مشتاقان غیب ہوتیہ میگوند کہ
 ہر جہ و دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیرت بکلمہ لائے آن بے باید کردیکہ افعال
 روئے قدس سرہ رسید کہ حق حسیست و عقل کیست فرمود حق آنکہ هیچ جہ
 مد رک نشود و عقل آنکہ هیچ جہ جز با و آرام نگیرد و ع قلعے ست بے نہایت و رویت
 بے دوا بک بتقریب بیان کریمہ فانیما تو لو انتم و جہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
 این معنی بر تو افگند جو ہرے فرض کن کہ ہر جہ بر صفات آیینہ مترتب میشود از صفات
 و تدویر و غیرہ بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلاً موجب نمایندگی صدور میشود
 بے زیادے تصقات پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و بچنین فرض
 کن کہ ہر یک ازین صفات را و خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
 ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صور خیالی تو منعکس شدہ اند و در
 جوہر یعنی یک نسبت مجہول الکلیفیتہ بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگی
 این صور شدہ پس ہر صورتی ازین صور کہ روآری و آنجا جوہر نیست

بحقیقت بهمان جوهر رو آورده آن جوهر باین صورتست هر گچا این صورت و لیکن
 آن جوهر منزه ازین صورت در خارج بومی از وجود خارجی بشام این صورت رسید
 بیش ازین نیست که بقدر این صور صفات آن جوهر متشابه است باقیه و بهر چه رو
 می آید بهمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود اگر نه از اسباب
 پروا ز کثرت و نزار بر بین بر آری تا جذبه از جذبات و توفیق بر روی توفیق و در صورت
 اشتیاج و احوال را از نظر توفیق نیز نگرداند و محبت ذاتی که مکنون سر نیست و جلوه
 نیاید و نسبت بمجمل الکفایتی که مقوم ادراک و مقتداست آن محبت است و تعبیر از آن
 جز با دراک بسیط نمیتوان کرد و پیدا نشود و در وجه الله نخواهی شد شناسائی
 آن خود کجاست در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکور این چید فقره بنکین
 نازنین و لاشین تحریر نموده اند قدس الله سرقا هیا پاکست خداوندیکه فیض
 اقدس خود را به شیخ را در عرصه ظهور آورده و صفات و شیون خود را در پرده آن
 ظهور را از تنگناهای خفا و بطون بر آورده و خود را در مراتب آن اعتبارات و نظر
 خود جلوه گر کرده و در تنگناهای وحدت اولیای اشئیت نیست مطلق الیست
 دائرة اطلاق بیرون نه چگونه اشئیت میتوان گفت نه چون قیاسی که بیک کلمه
 کن خفگان خواب عدم را بیدار کرد و سر سیمه شوق بر جستن آینه وجود و برابر
 شان داشت از سواد لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود و سر آورند ناگاه
 صدای وجود حکم اینها گشتم بگوش شان رسید و ریاضت که معیت جز نبوده و کمالی
 صورت نه بند و حیرت و در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میداد و اوای
 معیت اشاره بعدم میکنند وجود و عدم را در آینه تیر و جود را فراموش کردند
 و در مقصود را بر خود بستند که مطلق جلشانه بشارت اینها تو او افتد و وجه الله
 در میان آورده گفت و فی نفسکم انما تبصرون تیز گوشان شناختند که حجاب

خود خودیم خود را از میان بی باید برداشت هنگام این دست بزرگداشت ارادت
 بر دامن مقصود رسیدن سیسی از راه عروق در وزیر و نکمت و دوست را در
 شجاعت قلبیه بکنند به چاره از یاس و رافتا در شمع معشوقی در کار آمد و حجاب
 نقاب از میان برداشت و وطنه لمن الملک الیوم و گرفت چون نیاز به
 در میان بود روی و احتیاج به در و صدای فاستقم کما امرت بکوش جان
 رسانید مخمور صبحی سر برداشت و غنچه من عرف نفسه فقد عرف ربه و در میان
 آورد ولیکن معنی و الله من و را هم محیط قلعه در حالش آورد از یکسو دفع نفسک
 و تعال و از یکسو فون و جهک شطر السجده احرام اضطراری و کار نهاد عینیت من
 یحبب المضطر اذا دعا به پروه حجاب را که لازم وجود دست عینک ساخت و پیش
 چشمش نهاد و صورت قات تو سین بظهور رسید این سخن آخری ندارد و ب
 بتقریب حصول محبت ذلتی که در تحقیق کریمه سابقا ذکر یافت رقم زده اند که بر تو
 با و که ملازمت خدمت در ویشی کنی که از خود فانی و باین محبت ذاتی باستی
 شده باشد در عرصه وجودش جز محبوب و محبت و مشاهد محبوب هیچ نمانده
 و حقیقت ثانی الله تعالی سیده دیدارش حکم اذ اراد ان الله قد سیده
 ذکر و در محبت محبوب هم جلسا را الله نیمی محبت مذکور این کور ویش مظهر اسم الحکیم
 شده هر چه فرمایند حکمتی نخواهد بود و هر چند که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجان
 در متابعت فرمان او سعی نمایی باشد که قبول الهی از ویرجی باطنش سرزند
 سعادت ابدیه حاصل کنی اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدم اسم القدر شود
 تصرفی در کار تو کند سلطان غیبت و بکشور خلل در کار خانه هستی تو
 بیند ان غیبت روشناس نور هدایت شو و باشد که بحسب تعداد
 معنی الله نور السموات و الارض در جهان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

و اگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریقه و قوت عدوی ازان برخ
 و انا بدست آرمی و تقویت آن نور هدایت ثنائی و در متابعت شریعت و رعایت
 آداب طریقت ازا کل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اصداد
 اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهانی و تجلی ذاتی چنان
 شناسی که بناگاه ہی نزدیک بقصر آفتاب بفتی و در ششعه او بصیرت
 تو تنطس می پذیرد و چون فی الجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
 پیدا شود و اگر چه نور بصیرت تو تنطس شود و نور بصیرت بحال خود مانده شناسی که آن
 غلبه نور خورشید است اما ندانی که او کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قربی هست
 یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم بشکند قوت
 آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقصر خورشید بیابی
 لیکن در سطوت آن نور خود را از جهوش ندی و اگر در همین مقام مانده ای بجه
 مشاهده و اگر خواهند که ترا عارف موحّد گردانند در سطوت آن نور بیوش شوی
 نور خورشید حمله آورد و از رویجه بصیرت تو سر برآرد و بنیانی یابی آسمانی خورشید
 شناس و تو قطعاً در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشد و لیکن حکم وقت
 با حجاب نطفه و رغیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجه بدست آمد که
 بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا توانی این توجه را
 نگا هداری و به سراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
 و تربیت آن توجه میگرد و باشی بطریقی که اکابر این سلسله علمیه و مصنفات
 خود آورده و اگر ترا نسبت به آن درویش پیدا شده که در غیبت او صدورش تخلیه
 ترا مشرف می سازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور و زرش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن بپوش باشی که امر واقع نشود که گراستی از تو در خاطر مبارک
 او بقیه و نیز باید که مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرا گذاشته باشی
 تا بهنتای مقصد برے با جمله مدار این طریق بر ارتباط جانبدن ست دل هر که ام
 که صورت کرے گرفت در فیض بسته شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه
 و آفتاب است همچنانکه آئینه عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
 الارتباط حرارت آفتاب حق کسب میکند و حجب نقوش و صور در سوختن می آید
 و از راه برزخیتش چشم سر توجه علو او را می یابد آنش محبت شعله میزند و غمر من
 هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل من و آئینه
 آفتاب ناست این طریقه بحقیقت طریقه حضرت صدیق اکبر است چه ایشان را
 کمال نسبت جتی بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بود و فیض همان راه میگذشت
 چنانچه نزد اهل تحقیق مقرر است و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید الله
 قدس الله سره این معنی را به تفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند که طریقه
 خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق اکبر منسوب است از حیثیت این
 نسبت جتی است چه طریقه ایشان بحقیقت نگاہ داشت این نسبت جتی است
 والسلام علی من اتبع الهدی و بیان کریمه و شمس و ضحیا و القمر و اولیایا
 بتقریب ستر قسم شمس و قمر و امثالهما بر نگاشته اند که اکابر تحقیق تعظیم مظاہر و
 مخلوق را از ادب مقام معرفت داشته اند چه اینها مجانی جمال مطلق اند و
 مظہر تر انسان مطلق را نه بان معنی است که ایشان عین مطلق اند تعالی الله
 عن ذلک علو کبری بل بان معنی است که صفات و افعال مطلق از پرده اینها
 بحکم لون المار لون آئانه و هم برنگ اینها ظهور کرده و ارباب مشاہدہ را درین
 اجتماع و کثرت بصیرت کامله جز بر نور ذات نمی افتد نه باین معنی که ذات وار و

ایشان می آید بل مستی او را بر لغت فروق و محبت و استملاک و انحلال می یابند
 مثلاً آئینه فرض کنیم که از غایت صفای آنکه صورتی بر او افتد مستی و رانیتون
 یافت اگر یک عاشق آئینه باشد و بر روی صورت چشم بصیرتش شعاع آئینه را
 دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که غزوات
 آئینه نمی یابم خصوصاً که باین ستر مطلع شود که صورت ظاہر و بر روی آئینه
 در میان موجود نیست بل نمود نیست بی بود موجود همان آئینه است و بس
 در تحقیق کریمه و النهار اذ اجلها نوشته اند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
 گرداند لیالی ایام بهیض است بخلاف روزهای دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
 نمیکرد و انداین چون اثر بموثر است و آن از موثر باثر آن طریق علم است و این
 طریق عرفا و تنظیم لیل و قتی که پوشانده نور آفتاب را بجست آنست که محل
 فراغ عابدان و آرا سگاه و اکران و خلوتخانه نجبان است مخفی نماند که پوشانیدن
 شب نور آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب درین وقت منسحب برنگ عدم
 شده چه سایه نور نیست که برنگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اخفا بعضی اشیا
 ظاهره فی الیوم این مقال سخت نیکوست و در ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
 بچنان در مظهر بطوان است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او بنظر ظهور
 نموده اند و همچنین ممکن و ممکنات عدم ممکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده باحکام
 و آثار واجب استخراج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان که ریاب که دلیل
 اذ انیشتما را بلیالی ایام بهیض از وجه دیگر نمیتوان حل کرد چه در آن اوقات
 آئینه ماه مقابل آفتاب است و آفتاب در و تمام ظاهر هر لیکن چون ظهوری است
 منسحب برنگ آئینه از نظر عامه مخفی شده پس در تفسیر کریمه قد خاب من شہا
 تحریر نموده اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیت که بعد از تسویه و تعدیل

ارکان او در فسخ کرده شد و از اثر آن نفع کاتہ ہی شدہ و لہذا بسیاری از علما
 جز نفس و ہیکل محسوس اُمرو دیگر اثبات نمیکنند و حالاً عامۂ آدمیان درین منزل اند
 و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن
 اولئک کالانعام بل ہم اضل یعنی خبیہ ذنا امید می مخصوص کفار باشد انہ لایس
 من روح اللہ الا القوم الکافرون چه ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول در آنوقت
 از قید نفس تمام حبت و بصفت خاصہ روحانیہ مشرف شد بل بخلق از اخلاص
 الہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب خفیہ مذکور است کہ الایمان غیر مخلوق ہے
 گروہ مومنان شاد می کنند و ہمچو سر و وسوسن آزاد می کنند و بسیاری از محققین
 مشائخ برینند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول ایمان حقیقہ بعد از ان ہرگز رد
 ایمان اونے نشود ہر کہ بعد از ایمان مرد و دوشدہ مجروح تقلید دہشتہ و آنکہ شافیہ
 انامومن انشاء اللہ میگویند بعضی برہمین منے حمل کردہ اند یعنی انامومن حقیقہ
 انشاء اللہ تعالیٰ علیہ در بیان منے سورہ اخلاص فرمودہ اند این سورہ را
 سورہ اخلاص ازان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ با فریدگار از غبار شرک
 حلے و خفے خالص میگردد و فی الجملہ اخلاص در عمل او دست میدہد اما اخلاص
 اعتقاد از شرک خفے آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندو کہ در عرصہ امکان
 ہیچ گونه مثلے او را نباشد والا آن معتقد او ممکن خواہد بود از آنست کہ اگر فرمودہ
 کہ التوحید افراد القدم عن السحدث و ہم ازین جا است کہ ابو علی وفاق رحمہ اللہ در
 توحید حائے فرمودہ کہ التوحید غیریم لایقظنہ وینہ چہ ضمحلال رسوم آثار بشریت
 بالکلیہ گاہ گاہے دست میدہد و انہم کالبرق الخاطف میگردد و بلکہ ازین سورہ
 صاحب دولتے را کہ صفای قلبے باشد توحید و پرودہ اعتقاد بدست مے آید
 کہ حال او ہیچ مخلوقے را نیست سخن باب مدینۃ العلم است کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید ورین درجه تعلیق با حدیث ذات
دارد و تخیل در مقام احدیت قطعاً نمیدانید باشد اگر چه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
و در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آن صبح باشد
و شر صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت رومی میدهد
سرور اینکه در صبح شر را صریحاً اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب است تصریح
اضافه نمود بظلم شان صبح است که آوان ظهور آنرا است این منی مثل آنست که
بعض فلق را عبارات از خلق دهم شده اند مراد اعدو ذرب الخلق من شر الخلق و آنست
و آوردن شمر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر او بخلق حق است لیکن تصریح نشده
بلکه ظاهر اصناف بخلق شده تا راه بنده بین الجبر و القدر باشد قدر ظاهر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافه شد شر شب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بطور می آید یعنی
چون شمع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق نسبت انعام
امر نیست نه بجهت وجود امری وجود غیر محض است و ایضا اشارت تواند بود بآنکه
اُدبا فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت ندیند بل بظاهر مرتبط و اثر
و از سیاه کلمه او بیشترند چنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته
ربنا ظلمنا بگویند نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من منظره پیش نیستیم هر چه در
از جاب و دیگر است تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
چه در اصل لغت غاسق مستلزم و سیر را میگویند خلق اینچنین است که پرست از قوم
خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاعراض لایق زمانین و پناه گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه نشیناید و حجاب مقصود نگردد و بطلب در تحقیق اندک
یوسوسه فی صدور الناس بکفارشان نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و
انس اندازد و در دلهای آدمیان تواند بود بحسب وید قدرت و فعل ایشان باشد
این وسوسه سه قسم است یکی مجر و خواطر و خیالات است و این نسبت بکس است
که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد بآنکه خالق افعال عباد حق است بنحایه لیکن بظاہر
عقل و حس مشاہد میکند که افعال عباد مر بوط با اختیار ایشان است و دوم آنکه
خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه مقتدره نسبت بهم آدمیان و جنیان
میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکدیگر چه مقتدره فعل بنده را با قدرت حق
میگویند یعنی حق تعالی او را بچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عامه در معاملات
ازین هم فہول دارند سوم آنکه بنده را بالوہیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد
را کردند و رفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا نماند و فعل و صفت خلق
را سایه فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مر بوط
اعتقاد نماید از نیجاست انچه شیخ اوحدی فرموده است تا جنبش دست ہست
ما دام سایہ بتحرک است ناکام پس تعاضد بر ب الناس مناسب نیست ازین
منعے وسوسہ دوم نیز مرتفعے شود لیکن استعاضہ بملک الناس لائق آنست
کہ عجز ایشان ظاہر شود بد آنکہ شبیہ بوسوسہ دوم است آنکہ ظهور قدرت را
در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و مستزله جز بظاہر و منظر فرتے نماند علل
پناہ بردن بملک الناس است کہ مرتبہ جمع است تا ظاہر شود کہ مداربشیہ ازلیہ
است انک لا تہدے من اجبیت و لکن اللہ یدے من یشا چون سید
ولد آدم را این حال است دیگر را چہ رسد و ایضا ظاہر شود کہ ہر چند فضل و
قدرت در منظر اوست خلق و تاثیر در منظر او نیست عالم در ہر آن بعد مہر و

مثل ان بطورے آید وخلق و تاثیر تمام از مرتبہ الوہیت است باین سخن و سوسہ سوم نیز مرتفع شود بلکه بہان تفرقہ ظاہر و مظهر دفع شدہ بود کہ صورت وقوع و شداد را بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن بہ تناوہ باکہ الناس در دفع او مناسب است بچہ ایضاً در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند و سوسہ خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیتے انداز دیاد دل بندہ را و تصرف خود آوردہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے اندازد لغو باشد من شرہ از قسم اول التجارب بیرون مناسب است بہ معصیت و اسطہ موتے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ در دوزخ مے میرند نہ کفار صفت ایشان لایموت فیہا و لایحیے است و ربوبیت واسطہ وجود و حیات و در قسم دوم است کہ مملکہ و مخر بہ شیطان است التجا بملک بیرون مناسب است و در قسم سوم التجا بالہ بیرون نہاد ارباب در تحقیق حدیث کان اللہ و لم یکن معہ شے رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوٰۃ نبوت علی صاحبہا من الصلوٰۃ فصلہا بطور رسیدہ اشارہ بہ مرتبہ اطلاق است و تقدّم آن بر سایر مراتب تقدّمیست ذاتی و الا ان کما کان کہ باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریا یافتہ عبارتست از آنکہ او ہجیان بر صرافت اطلاق خود ست ظہور مقیدات جلوہ اطلاق را بر نہیں داختہ و ران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن در یک نقطہ جمع است جمیع ذرات عالم در و آن متعاقب موہوم الاتصال بنفس رحمت و قہرے آیند و میر و ندو میان ہر دو آن دریاے لانتہائے اطلاق ہنیاست و از کوتاہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے استانتاز و یک است کہ نظر عارف کل شے ہالاک الا وجہ استمر بنیدہ و آنکہ میگویند حفظ ما بین نفسین نیز عارف را لا بدست نیست کہ خود را بفنا و نیستی برود کہ آن نفسین این دو

نفس رحمانیت ولہذا گفتہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
 بہتر است والا عارف را چہ احتیاج است بحفظ بین النفسین کہ او از وسع منفک
 نیست چہ در اصلاح و چہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از انکہ اشیا
 نمود نیست بے بود بوی از وجود خارجی کشام او نرسیدہ و ہچنان در علم آسیدہ
 یا گویم واللہ تعالی اعلم کان اللہ بعد از ظهور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
 وقت کمین آنست والا ان کما کان ہچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنی
 صحیحست و اگر چہ کان اللہ بمنہ اول باشد یعنی در نظر شود من ہچنان بود
 ۱۴۱ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانا دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
 بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی تہرتہ افتاد و ماتت برسد
 محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز کرد و انبجادت بہین ذوق یافت است
 کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود است و باین تقریب فرمودند کہ ملا
 طریقہ باین سہ چیز است رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گاہی و دوام
 عبادت ۱۴۲ در تحقیق معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکر نی
 فی نفسہ ذکر تہ فی نفسہ وان ذکر نی فی ملا ذکر تہ فی ملا خیر منہ یعنی فی
 ملا الملک کہ فرمودند بخداے غرض حل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان نہ
 خائف مشائخ را اختلاف است در آنکہ غالب حال بندہ مومن رب باید
 یا خوف بعضے گفتہ اند و پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
 باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملا مورد صورتی کہ ذکر بندہ مرق را و ملا
 آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل
 باشد ادر رسل بشر ہل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم

کہ در ملاو اعلیٰ است ذکر حق سبحانہ بندہ را در ان ملا باشد یا خیریت ملا باعتبار
 آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ آن را میبین گویند و انہا افضل اند
 از رسل بشر ذکر بندہ در ان ملا باشد لکن حقیقت مراقبہ انتظار است و صفا
 انتظار و رطلب مقصود است در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون
 آمدہ باشد و مشتاق لقای مقصود و مستغرق ببحر ہواے ادا باشد چنانکہ ذکرہ
 وید حول و قوہ غبار کوشش است و انتظار استانہ کشش این قسم مراقبہ جزئی
 و قریب الانتہا را دست نمیدہد و لہذا ابوالجنا ببحم الکبر می قدس اللہ سرہ
 و ربیان دہ اصل کہ موت بالارادہ برابران داشتہ این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
 لیکن بتدیی عاشق را تقلید منتہی باید کرد و خود را از حول و قوت خود برآورده
 انتظار محض باید بود اما سایر مراقبات کہ مطلوب را مقید بینہ شکل و مثال علم
 و خیال کردہ در عرصہ ثقل آزند فرووانیست و معلول ہر چہ پیش تو پیش
 از ان رہ نیست غایت فہم تست اللہ نیست لکن نگارش نمودہ آمد نماز را
 حقیقت است و صورتی ظہور حقیقت او موقوف است بہ شرف شدن بہ موت
 اختیارے و طلوع این شرف از راہ سلوک بتعنی برودہ اصل مشہور است و طالب
 صلوتہ حقیقی اکثر استعداد تول جذب الہی باشد و قابلیت تقدیم جذبہ بر سلوک
 داشتہ باشد و طیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ بنصوح و خالے کردن دل
 از آرزو ہائے نفسانی کہ مضر راہر و انس است توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید تو جہ
 مجمل ہیولائے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلانہ فی حق و جہت
 وجہی للذی فطر السموات والارض خیفہ را شمار باطن خود سازد و یکن کہ شرف
 غیبی درسد و او را از ذلبتانہ دمنے و مانا من المشرکین پے آور و جلوه گر شود
 تعاقب قوت گیر و حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود است بظہور آید و طہارت

را صفای دیگر پیدا شود و بر تو تحلی ذاتی بزبان حال با او بے علتی و بے نیازی
 مطلب را در میان نهد معنی تو کل را که بدون آمدن از رویت اسبابست و باید
 اگر لطف حق مد نماید بینی که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
 الله اکبر من ان توجه الیه غیره روئے نماید این زمان توجه دیگر پیش آید و ما
 انامن المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل مغزول شوند
 بصفت غلت متحقق شود و پوراشت قبول خطاب قهقریه نافیه لک پیدا کند و از
 غمده امر و ذکر ربک اذا نسیت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن
 گیر و قدم در مقام توحید و اتحاد بند از نیجایان ترغی کند که کل کائنات را محمل و
 ناخیر یابد کلمه لا اله غیرک سر از نقاب تواری بر آرد و انجا خلاصه فاعلت و در مقام تپیش
 بنشیند باز تواند بود که ذکر ربک اذا نسیت لباس و دیگر پوشیده کار فرمای او شود
 خود را بعد قرار و او مشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و فتاح
 تکالیف پرور و روشن سازند تو ذنموده بے تکلیف شروع بقرات نما و کسب فتح
 دیگرش روی دهد بصراط مستقیم متد شود سعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه
 برسد چون درین مقام ممکن شود که هم فی صلواتهم و امنون و صف حال او
 شود انیس صلوة حقیقه اگر کنه ذات بر و تحلی کند خواه درین منزل خواه پیش
 ازین منزل فناء حقیقه باطنش از مجموع امور سر و شود و در فایافت گریبان
 گیر جانش شود و معنی اشته عدمالا عودله دل شنیش گردد و جانان بقارخان
 رندی چندند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رندی چندند کس نداند چندند + بر نسید و
 نقد هر دو عالم خندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و مظهر اسم الفتن شود و هنوز
 درو مند باشد این در دست که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین در دست
 سبب بعد از تحقیق مقامات و به گانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام معصیت

است یار غیبی به دنیا وارد و یا سبب بین ست یا کفایا بالابد سماش ندارد و یا محال
 خلق ست یا اوقاتش بذكر حق سبحانه معوز نیست یا از خدا غیر خدا عز و جل میخواهد
 یا در مقام مجاهده بانفس نیست یا نظری بخود و احوال خود و مداری بحول و قوه
 دارد یا تسلیم احکام ازلیه نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند که
 بعضی از اهل نهایت که از خود و بالیست خود برآمده اند و را کتفا و عدم اختلاط و مجاهده
 بجست بعضی از نیات حقانیه ثابت نمانده اند لکل وجهه هو مولیها اکابر خاندان
 نقشبندیه می فرمایند قدس الله تعالی ارواحهم که هر کرا در و این راه دانست
 شود بعد از توبه نضوح و بقدر طاقت رعایت زهد و توکل و قناعت و غفلت
 و صبر و توحید و توجه سایر مقامات کرده اوقات مصروف ذکر الهی گردانند
 رعایت مذکور را اسفند و وطن میگویند غایه الامر اهتمام بذکر و توجه دارند
 و توجه مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که طریق ذکر بجز به میکشد و بعد
 جذب به جمیع مقامات بسوالت و استقامت بدست می آید و حقیقت توجه
 مذکور و مراقبه مذکور که وجه از وجود یادداشت است و صفت رضا بعد
 از تقویت نسبت جذب و کمال آن بآسانی روئے نماید **در ختم**
 شرح رباعیات خود که از مصنفات و قیقه شریفه ایشان ست و منی
 بسلسله الاحرار نگارش فرموده اند **این سکه** که من زوم بنام فقر است
 دین روشنی از نور تمام فقر است + بر خیز ره خواجه احرار بگیر + کان راه
 ز سر حد مقام فقر است + اقرب و اعلی طرق مشایخ قدس الله تعالی
 اسرار هم طریقه علمیه احراریه نقشبندیه است اول در آمد ایشان در ادراک
 بسیط است که غلبه جبهت حقیقه بر خلقیه است و محل تجلی انوار ذات ست
 و ظهور وجه خاص است مقدمه این منبر را که مغلوبه ادراک مرکب و ظهور

تباشر صبح سعاد و وصول ست حضور و آگاہی مے گویند و ہر گاہ و در غلبات
کشش و انجذاب ادراکات تمام از میان رخت بر بندند بل بنعت آگاہی
نیز مشورے نماید تعبیر یقنا و فنا کے فنا مے کنند تو اتر این نسبت را وجود
عدم مے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم مے شمردند و اصل
اعدام اگر تو آنے کرو + کار مردان مردمانی کرو + ازین جاست کہ در وقت
مے گویند وجود عدم منجر بوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فنا مے صفات بشریت
مے خواہند و ہر گاہ حق سبحانہ بمحض عنایت نوزے بخشد کہ در بر تو آن
نور و بدند کہ حضور بہ آن حضرت پر توے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخودش بہ فنا مے حقیقے مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چی
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل پیدا این مقام مقام بقا رہا شد است
این وجود را وجود فنا مے گویند و مے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز
عود نمی کنند یعنی عاودۃ اللہ برین جاست کہ فنا فی بہ او صافش ہو
نہ شود و الہ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
مے گویند تعبیر بہ تجلے ذاتے و شہود ذاتے و یادداشت میکنند و حقیقت
ان تعبیر اللہ کا تک تراہ را درین موطن میدانند و رؤیہ اخروی را نیز
درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان و رؤیہ ہیچون فوق
میان مشاہدہ صاحب جمالی و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفہ بصیرت است اما چون
حق سبحانہ خبر دادہ کہ سپید بارہ چشم را مدخلے خواہد بود آئنا و صفت قیما اگر
می گفت میشائے شمارا مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم و شہود
ما نظر تے مے آلا و رایت اللہ فیہ او قبلہ آومعہ را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اسمی بمعاینه
 بران اطلاق نمی کنند چنانچه بعضی گروه اند، همگی اہتمام ایشان در کشف غلبه
 و غلبات آن است و در غلبات آن نسبت کثره صفاتیہ نیستند از نظر ایشان
 محوی شود از صفت و فعل جز ذات هیچ نمی بینند و در عرصہ وجود جز یک ذات
 بحت در نظر بصیرتشان نمی مانند این است نہایت مقام انبیا و اولیا آن است
 ربک المنتہی و لیس و راو القبا و ان قریۃ ^۱ قریۃ شامیہ رقم فرمودہ اند کہ عین الیقین
 در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری است بذات حق و پروردہ آسمان و
 صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم
 است تجلے صورتی پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
 نیست چه حاضر مد رک صورتی پیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقست
 سبحانہ و همچنین تجلے معنوی نیست داخل نیست چه حاضر مد رک صورت علینہ پیش
 نیست با علم آن کہ معلوم حق است سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
 ہمہ عین الیقین است بل حق الیقین است بلکہ دران موطن جز تجلے ذاتی
 تجلے نیست چه بحقیقت جز احدیت مجرودہ نیست اے موجد کامل صاحب
 ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی توجہ فرق میان
 تجلے معنوی و تجلے ذاتی با آنکہ تجلے ذاتی نیز پروردہ آسمان و صفات است
 با جملہ ہر چه حاضر مد رک ہست تجلے منسوب بانست فافہم و نیز از بعض مقدمات
 سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
 پیدا کند از تجلیات صوریہ و معنویہ فراغی خواہد داشت خلاصہ و مقصود ہوسہ
 تجلیات صوریہ اورا حاصل است ہر گاہ صاحب صور حسیہ و علمیہ حاضر او باشد
 از حضور صور فقط فراغی خواہد داشت اگر گفتہ شود کہ از تبیین کہ تجلے معنوی را

کردی لازم می آید که ارباب عقاید هرگاه یقیناً با اعتقادات خود داشته باشند
 صاحب تجلّی معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلّی معنوی افنای سالک است
 چنانچه مقرر است میگوئیم فرق میان تجلّی اعتقادی و تجلّی معنوی نیست
 که در تجلّی اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت متقدّم صورت حقست
 و در تجلّی معنوی یقین است با آنکه این ذمی صورت حقست با تقرّر صورت علمیه
 و در هر که بالجمله در تجلّی معنوی باطن و پرده علم گرفتار معلومست تفصیل قطعا
 کاری ندارد و تجلّی اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه در آن نسبت
 صورت مادی صورت متفرّق و پریشانست پس فرموده اند توکل نیست
 که ترک حساب کنند و نشینند چه این سوی ادبست بلکه قاست بسبب
 مشروع مثل کتابت و غیره بیاید کرد و نظر بسبب برند و خست زیرا که سبب مثل
 در وازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته است درین میان کس
 در وازه را بندد که از بالا خواهد بر تافتن بے ادبی کرده باشد چه در وازه
 بنا کرده اوست و دلیل است بر آنکه او کشاوه نباید بست بعد از آن او داند
 خواه از راه در وازه فرستد یا از بالا بر تابد پس فرموده اند تا حضور ذاتی که
 حضور صاف عبارت از انست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
 خلاصی نیاید چه توحید صوری و مراتب اجسامی باشد چنانچه وجود جسمانی
 خود را و غیره را وجود حق میدانند و در نوقت تمیز و تفرقه باقی است روح یقینا
 و ضحلال نرسیده است زیرا که روح است تمیز هر چیز این موجد توحید
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققینست رضوان الله علیهم اجمعین بنشیند
 و آن عبارتست از ملول کریمه و الله من و را هم محیط که تنزیه صرف منزّه از صفات
 تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را یقینا و ضحلال نرساند حجاب

از چهره مقصود بر نیفتد اگر چه آن حال لمح باشد و این همان قدر که در تقدیر
است روی رفته می نماید غلے تفاوت الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود
که حق سبحانه بوجود و موهوب صفاتی که مقربان خود را مخصوص گردانیده است
سازد و درین کسب را اصلا دخل نیست بحض موهبت اوست سبحانه جل
روزی بعضی علما در آن معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علییه عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علییه است که بر آئینه ذات افتاده و تروی می نموده اند که اگر عکس صور
علییه بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و محلیه وجود مطلق تعالی شأنه لازم می آید
درینوقت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس لبر وقت ایشان رسیده
پرسیده اند که چه مذاکره میرفت بشبهه خود را معروض داشته اند فرموده اند
نی نهایتی حق سبحانه نهان معنی است که در اجسام است باعتبار طول عرض بل
بان معنی است که بی تعین و تمیز است و دیگر محل آن صور ذات نیست که محلیه لازم
آید بلکه محل آن و همست چنانچه صورت متنقش در آئینه نه درون اوست و نه
برون او و هم حکم میکند که بر روی آئینه است محل او خیال است که آنرا مثال
متصل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و برنگی خود است و هم درین محل
فرموده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان تکلیف لا موثر فی الوجود
الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق و اوان و خود را از ان خالی ساختن
اگر چه بعضی از متاخرین علما قدرت موثره را ببنده هم فی الجملة اثبات میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذہب صحیح همان است لا موثر فی
الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند بانی
صفات سبعه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

نعلی وزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیارست اگر سالک از حجت آن
 نصیب وافر داشته باشد و الا اصل کار بر بشریت بودنست توحید سالم نیست
 که بتقدیر خود که انا بر سر اومی اند ما فت کنی و از استعداد او شمارے و
 کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که مقتدایا موجود الا الله باشد
 درین بیان یکی سوال کرده اند که شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
 که سالک متخلق شود بجمع سهارون سمات الهی و هنوز واصل نباشد بان سخن
 مشهور تناقض دارد که متخلق باخلاق الهی بعد از وصول حاصل می شود
 فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود و واقع شده پس میتواند که بعضی
 را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
 بتقام سیر فی الله خاصه شود لیکن اگر کسی اصطلاح ساز و متخلق قبل از
 وصول را متخلق گوید و بعد از وصول را متحقق مناسب است بل روزی نظر
 مبارک ایشان آن معرفت در آورده که حضرت مخدومی جامی قدس سره
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور نبی آن که از
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه
 خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبوده چه مکاشفه عبارتست از تفرد روح بمطالعه
 مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
 مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق نیست که بعضی مکاشفات
 که خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای میشود و اما علوم یقینی که بر مدکره ملهم
 میشود و خطا را آنجا مدخلی نیست درین محل درویش معروض داشت که بعضی
 علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد و نیز خطای یافته می شود سبب
 آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضی از مقدمات مسلمة خود که پیش

صاحب این دیدنعت یقیناً مقرر است آنرا بآن علوم ضم کرده است خطای این
 راه آمده والا خطا را در صرف علوم ملهم چه کنایه علمای علوم عفتی که
 مراعات قوانین منطقیه نمایند گاه خطا در فن نشان راه می یابد کسر شش
 هماست که مقدمات مقرر خود را یقیناً خیال کرده در آن دخل داده اند الا
 منطق علمی است که رعایت او ذهن را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال
 صرف منطق می بود بضم مقدمات خود هرگز خطا نمی خورد و انگاه فرمودند
 که بمتوجان الی الله کشف هیچ درکار نیست که کشف دو نوع است و نبوی آن
 خود اصلاً بکاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت بسین شده است
 برای عمل کافی است و هیچ کشفی بآن برابر نه است میفرموده اند شایع است
 بر تربیت و ارشاد خلق یک آئینه حیر است و میشود الهام حق سبحانه یا حکم و امر
 یا شفقت بر خلق الله یعنی چون خلق را بر ضلالت می بیند و ضلالت را
 موجب عذاب و ضرر آنها میداند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میخواهد
 پس مقتضای شفقت آنست که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را بوعظ
 و نصیحت ب حفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقه و حدیث
 و عمل کردن بموجب آن اما آنکه اینها را و اصل سازند و شلفقت کشته
 نیست امر زائد می ست در شفقت و باین تقریب فرموده اند که حاصل این
 طریق تربیت انجذاب ایمانی است که دعوت تمامت انبیاء و رسل بدان
 واقع است پس میفرموده اند که نهایت قرب بنده و اتصال او نسبت
 بذات حق سبحانه زیاده بر آن نیست که دوام آگاهی و آرام که به فنا کشد
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
 مشرف بر تبه ولایت شد و کمالاتی که در حصول مقامات و تجلیات مساو

صفات سالکان طرق دیگر را به تفصیل حاصل میشود و دیگرست این حصول نسبت
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بر مرتبه ولایت خاصه میرساند
 اول در آمد طلاب این طریقه در سر حد فناست و معنی اندراج نهایت و بردن
 که کبریه سلسله را اشاره بدان کرده اند اینجاست **سلسله** بتقیب ترقی بعد الموت
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی بهت صحیح
 و اعتقاد درست و راه حق سبحانه در آید و ادب شریعت و عاقله کماحقه بجا آورد
 و او را از ذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیب نباشد البته بعد
 از موت احوال و ذواق این طائفه اش بدین حضرت خواجہ روض البدر جو
 بعد ازین نقل تا تلی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را بعد ازین عالم وقت
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از آن به زبان مبارک آورده اند
 که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه به جناب
 حق سبحانه بزرگترین دولتی است هیچ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
 نیست **ع** این داشته باش گو دیگر هیچ مباش **سلسله** فرموده اند طریقه
 انجذاب و محبت الهیه موصل است و او را روی جبر تسوی ذات حق سبحانه
 نیست بخلاف طرق دیگر که روی بجانب انوار غیره و از مدلاجرم بعضی همان
 انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی است اما پوشیده
 اهل این سلسله علیہ نقشبندیه تربیت همان انجذاب میکنند **سلسله** فرموده اند
 رویه بالبصر بعد از موت است چه رویت انگشاف تام است و تا روح متعلق این
 بدن است انگشاف تام صورت نمی بند و چه هر چند بے تعلق گردد لا اقل علقه
 حیات باقی خواهد بود اگر چید بصرافت اصلی نباشد تعلق خود باقی است **سلسله**
 بتقریب سماع فرموده اند آنها می که از صوفیه صافیة لجماع نفعه قائل شده اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت اجتماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشد لاجرم روح و را در آن معانی بیشتر میرسد محبوب آنها منیست نغمه را
مثل زیور آن میدانند و الا بنفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را بر خوانده که که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حفظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یک نیست یعنی اگر رانی و مستمع از اهل نفس آید
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی است و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
است و فرموده اند که در مفضولات شیخ نظام الدین مسطور است که از شرط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معرض شد
که محبت حق سبحانه را چه علامتی است فرمودند اتباع تمام آن مخلص عرض کرد و آنست
که صاحب اتباع را سطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب و فرخ فرمودند و چنین
کسی صاحب اتباع تمام نیست و او را از اهل شد نمیتوان شمر و این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه سطلب نباشد روزی
فرموده طریق سلف مشایخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الهی که خواطر و هوا حس است تزکیه و دور
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجای رسیدند که جز حق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از او میدیدند و صورت
اجسام عالم در رنگ سرابی نموده شان و مظاهر را مخلوق و معدوم میدانند
و توحید صورتی بعضی را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضی را نه آنگاه
فرموده اند طریق علی بن نقشبندیه قدس الله سر را با لیا همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنکه
از راه توحید صورتی میروند خط بسیار دارند و نیز فرموده اند که شخصی بخت

حق سبحانه اقرب باشد یعنی استلک و ضحلال همشته باشد و اگر مریخ بود چنانچه کی
تخصیل مقامات کرده است و نتیجه مقامات را که استلک و ضحلال است و این
عالم نیافته این اگر مست نزد حق سبحانه و کریمه ان اگر کم عند الله تقا کم ناطق برین
است ^{بسیار} فرموده اند که ولایت بفتح و او قرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد
و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگرددند این تکوینات
تعلق دارد و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال
کرده که برکاتی که مستعدان میسر شد که ام قسم است فرموده اند که اثر ولایت
بالبفتح است و در اثنا آن بیان تقریب استفاده طالبان فرمودند
که هرگاه آئینه طالب محاذی آئینه فرشته میشود و هر چه در آن آئینه است بقدر
مناسبت بر تومی اندازد و انگاه فرموده اند که کسی باشد که ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگری بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد
یا شخصی یکی ازان و بیشتر بود و دیگری کمتر شایخ نقشبندی رحمه الله را
همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر مقتدا فی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیک از مخلصان میگذازد و ولایت
بفتح را با خود بر و وزیر فرمودند که بکلم زلتی ولایت بکسر را از ولی بازمی ستاند
چنانچه ابن فارض^{۱۱} رحمه الله ازان سیرتقال می آرد و آن در فضات مسطور
است شب روزی فرمودند که معامله بزرخ و حشر خوش معامله دور و در دست
انگه سکوته و ثانی کرده فرمودند هیچ سعادتی برابر این نیست که کسی
را نبی بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد از آنکه دوام انش حاصل شد هیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی که امور با خلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود است با این همه پسندین

تکالیف شرعی بر او نهاده و روزی بتقریب عمر ارض بعض شکران به فقر اراشد
 فرمودند و لیا از کبار محفوظ نمسند اگر از ایشان امری ازین باب ناگاه ظاهر شود
 احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان
 که دائم یا کمتر در آنند که آمدست و رین میان اگر احوالنا بحکم بشریت چیزی صا و شود
 ایشان را در آن معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را
 در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری راجحه اند
 اما ذوالنون را بعد از موت قبول میدادند چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت
 دنیای بودند هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
 این که متبذعان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند بسبب
 همان است که این بزرگواران بنا بر حکمتی بمنصب خلافت و رونیا بودند و الا
 چندین تن از صحابه که بگوها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجریدند گامی نموند
 هیچکس از آنها حرفی نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شراط دین و ایمان
 نیست بسیاری از مومنان باشند که خدایا و رسول را نمیدانند و در ایمان
 ایشان هیچ شبهه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای
 حضرت خواجه ماقدر الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله خستین
 فرزند و بلند حضرت خواجه ماند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان
 ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا کرد و او کشته و رین
 خرابه منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانه + افتاد و رین
 سیاه خانه + طبع غزل نشاط میگفت + دیدم ناگاه بهار بشکفت + تبارخ
 شناس تیز بین مرد + بشکفت بهار و خط آورد + و چون یکی از درویشان
 در واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسر حمیده میر خواهد شد باید که

اور اسے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کرده اند چنانکہ
 در بہان ثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نموده اند آنجا کہ فرمودہ اند
 در خانہ گسترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام محبتہ ملک + و انشاء اللہ شفیع باد
 و درین منظومہ بتقریب اذان و اقامت بسبع این طفل کثیر السعادت ابیات
 بدیعہ و قیقہ کہ متضمن تپش ایشان بودہ بقلم آورده اند ما بہ بسبت و وسبت
 ازان انجا اکتفا نمایم بہ بر خیز ہما موذن غلب + و در گوش من آربانگ
 لاریب + این خستہ کیسے نیاز مند است + یک شہدم از بسبت بسند است
 گر یکدم اللہ از تو گیرم + و اللہ کہ بہان زمان بپیرم + یک شعلہ نور و ہر روز
 مٹا خانہ ناسوی بسوزم + خور و ہوا بتو باز سپارم + کے میرم و شعلہ کے گزارم +
 و در خیم ازین سیر روز + خود شعلہ خوشیشتن برافروز + اسے دوست بحق
 و ستداری + خوابان تو ام بجان سپاری + ہجران تو وصل جاد وانی است
 و در پیش تو مرگ زندگانی است + گرتے علی الصلوٰۃ کوئی + ہم خود یصلوۃ
 بیوتی + و وزیر کفن شوم فراہم + رشک بہ زندگان عالم + من ہر وہ و دو
 در نمازم + سبحان اللہ بخوبنارم + افتادہ بصعقہ تجلے + گویم و ہوالہ
 یصلے + اگر زند و کوکون مع خوانم + قد افلح آیتے بشانم + جان اللہ گوی تا
 بجوشم + اینک چو صدق تمام کوشم + در ہمزہ اللہ ارشوم نیست + حجاب
 بسمع اکبرم نیست + و چشم من آن الف عظیم است + و نام کہ صراط مستقیم
 است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشتہ حیات کام دارم + از شمع کفایت
 است این کار + چون من بروم چہ کہ بسیار + چون در نگری غرض تمام است +
 سر رشتہ رشتہ ہم انجام است + گر بجز رشتہ بتشنہ کامی + سیرانی اوست
 ہم بجای + نی نی غلظم مقام و رویش + عالی ست زحمت اندک و بیش

دریای ازل بسی شکر هست + بجانک ثبت این چه درخت + و ایام طغوت
 این فرزند و برادر ارجمند ایشان مد ظله که غنقریب و کرا ایشان نیست بیا یز
 والد بزرگوار خود بنظر رسید و بود و نیز دران ایام حیات حضرت والد
 ایشان طاب تر بته حضرت ایشان ما را قدس شد که امر توجیه و دعا
 در حق این دو نور ویده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالع
 فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پسر زاده گرامی مری
 داشته اند تصریح باین معنی نموده اند و اینها هوایا سلمه مرتبه فقیر بدولت علیه
 حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن برین
 غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواهی بود
 و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حضور مضعات بودید و بفقیر امر کردند
 که بایشان توجه بکن بامر ایشان و حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهر
 اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که برکت حضور ایشان آن توجه شمر
 نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والا که بحسب شفقت و
 اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
 بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشاره آنجناب شغل این طریق علیه
 از شیخ الهدا وامت حیات که غنقریب و کرا حال ایشان بیاید انشاء الله
 بجانم گرفتند و برکت آن نظرات که سابقا ذکر یافت و نیز بمن هست و
 صحبت این دو عزیز از صفای نسبت بزرگان خود و بانصیب شدند با بکلمه
 فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
 در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند و در عرائض به نیازمند
 تمام در یوزه انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

اين عريضة عليه ست كه اذا انجا كمال عقيدت بل بوفور فضيلت ايشان راه
 توان برو هوا هذه عريضة محتوية على سرائر الاخلاص ومكامن
 الاختصاص من الملوك المفلوك احقر عبد الله عبد الله الى اسوة
 اهل الصحن قدوة ارباب السلوك شيلم الا سلام مصباح الظلام امام
 الانام ومنبه النيام الاجل الاكمل البارع الاوسر النهر غير المنير
 مشيدار كاز الملة والمتطهر من الماثر والذلة والناطق بالحق والصواب
 والمخلق كنف اللغو ولا يابق لئمة الدين قايمة احكام المتين والمتمكن
 على مسند الافادة والمتصاعد من جضيض العادة الى ارضق السعادة
 قلاوتز كبان الطريقه وحارن عمران الحقيقة نوح حدة الاكوان ونوا
 حديقة لاعيان فارس مضمار الخطاب حارس اسرار الكتاب المتعين
 على وسأوتة وراثتة المصطفوي والمتصف على جادة خلافة النبي
 واقديران المحبة لقائه ومنهل عطش المهج سقاء حلال عقود الاشراقية
 وادلال وفوق الاشراقية ليس مكرمة من الله الا له فيها حظ كامل ولا
 موهبة الا نصيبك فل لصفوة شعشة من يتر قلبه الوافي والعطوف
 شعبة من ذوات كرمه الوافي له التقدّم على مشائخ الزمان والتقوى
 على مشاهير الدوران يستخير بملاحظة طوارى من طوى العالاية
 يستطعم بمشاهدة اعماله على اسرار اهل النهاية من استند بعروة
 ارادة فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال ومن اعتصم بحبل خلاص
 فهو الذي استعد بنيل الاماني وناز لحصول الكمال فعملوا يا ايها
 المتردين في فيا في الطلب وتعالوا ايها المتشمرين الى عبادان وصول
 الرب واقروا باب واسم التي يعلم بمنبع البركات وعاكفوا على حضرة

التي تسمى بجمعان الخيرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمراد
وترصدوا من تصرفه نيل المكاسم والسعادات هو الشيخ المكي سيدنا
ومولانا ملا احمد الدين الفاروق النسب الحمد على حسب السهرست
المولد القدسي المحتد للاندلس في حقه غبطة والسمناني في امره
عبرة طرط الطوسي عند ظهوره وقيل الفارابي من سطوة طلوعه وأقر
فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازي اللهم كثير آماله وضاعف كماله
واحفظه من طوارق الايام وموجبات الاخران والاول ما هم غلام
وهذا حمام صبر مئة النبي واله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار
الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام يا سيدي ليس لي
طوال البضاعة ولا حول الاستطاعة الا مكر متكم ومرحمتكم قلبه
قاسية باصناف الذنوب والاثم وفوادي مظلمة باصناف الذناعات
والجرائم ارحموا على حالي وانظروا على سيري وبالي حتى استخلص
منهاية الجهالة والضلالة واسر تق على معارج السعادات والكمال اليق
ليس اب مشفق الا انت ومهرب ومأرب الا حضر تكمل زمينه عمر
وجل وقاتي وعامة شهوراي وسنواتي مصروفة بمدحك العالي
ومحمد تكلم الهنيه واقتصر على لقاءك ان كان لي الاربة والمنية
سيدي لساني كليل وبياني عليل لا يطيق في العربي على مقتضاي
اقتضائي فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذو القدر
عز شأنه وجل سلطانه انتهى وعرض زبان فارسي ورعاية فصاحت
وبلاغت تيز بيار مرسل واشته اندك اكثر به شخط ايشان نزوار قمت ليكن
ازخون تطويل عثمان توسن خامه راكشيد هيدار وحق سبحانه ايشان راز

میراث منوی پدر بزرگوار بهره فراوان بخشا و بالینی والد الامجد و حاجه محمد عبدالقدیر
 سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه مآند طاب تربته السلف و زادت در خلف
 برادر بزرگ از مادر دیگر اند و ایشان از والده دیگر و واسطه میان ولادت این
 دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدان ششوی والد ماجد ایشان قدس سره
 اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست
 تا پنج مکی چو شد نمودار + هنگام تولد و گزآر + افتاده بجزیر تپلاطم + ماه حبس بگاه
 ششم + باین ظهور این دو گوهر بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
 آخر شب + چون روز روز روشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + و ظلمت
 شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیاده و عای این نور
 حدقه سعادت بزبان قلم لازم الیمینت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
 حرفی بمیان نهاده اند و کس یارب که طلسم خود و کشتائی + این طفلک مآبا و
 شامی + بخود را تمام خود گذارد + چون نخل روانه کسر برآرد + چندین همه آفتاب
 رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + و موج
 خودش مکن بریشان + باشد کافرم از و برآید + چون پیش از تو یادم آید + لب
 تشنه و لب خرابم آید و دست + در حسرت یکدم آیم آید و دست + هر که شرح تو بینم +
 و رعتش آیم و نشینم + اے بحر طرب بجام من شو + امروزی کی بجام من شو +
 من جام چه کنم که آیم + مشتاق توام و من کشایم + اکنون و منم کشاده بهتر
 بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصل نیست + حیران و خموش
 بایدم زلیست + این مخدوم زاده ازاده و صورت شباهت و سیرت مشاب
 تمام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه
 بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله ابفطره و قوت تمام

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه عالیہ نصیب فراوان یافته اند و
 دران علما و آقا قمتای نظرمینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر از حضرت
 ایشان ماقدس الله تعالی سر گرفته اند و چندین بار دیوانه و از دلی پیاده
 و سوار متوجه شتوان ایشان شده و در سر بند روزها در خدمت علیہم سر برده اند
 و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح موقت
 و غیره یا بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم
 و اسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایت برداشته را قلم الحروف چندین
 بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاده
 عالی شان آستماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی الشریع است و از محبوبان
 و از مخلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت و گیر فرمودند
 که اگر آن نبود می که این خواجہ زاده ماور کمال و ست مشرب و شوریده حالی و
 بی تقدیر و تعین بود و منکر ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده
 والد بزرگوار خود نشسته با فاد و افاضه طلاب می پرداختند انشی الحق این
 مخدوم زاده در غایت بی تعین اند و از آنجا که منسوب نسبت توحید و وجود شسته
 از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از آستماع سرود و آغای نیز لذت
 بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج بر کوهیا و
 بیابانها سیر مینمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم و سر و از دل پرور می آرنند
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بسلا خط انساب خود و حضرت ایشان تخلص دران
 احمدی مینمایند روزی را قلم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیده فرمودند
 ه کشت گلستان بهانه ایست نگار + بوی تو آواره کرده با و صبار + اشاره
 به فقیر نمودند که تو نیز خند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت معروف

داشت و راز نهانی بلب زنده دل شب بخوی کبوتر که دوا ببلبل مارا خلق بحراب
 ابروت بسجود پیشه دل بشکند قبله نما را حضرت ایشان مارا قدس الله سره
 در مکتوبات قدسی آیات مکتوب عالیه بنام نامی این مخدوم راوده گرامی است در
 مکتوبیکه در جواب عرضیه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه شریفه رسید از مطالع
 آن فرحت فراوان بحصول انجاسید اوشمول نسبت حضور واستیلا می نگارند راج
 یافته بود نیک و مبارک است این دولت که شمار در شصت و چهار ماه میسر شده است در
 سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گرد و نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
 این نعمت بجای آید و در چون میدانند که فطرت شما بلند است و تحسین این قسم
 احوال از شان به عجب مبرا اظهار این نعمت نموده آمدن شکر تم لازید نام نقص
 قاطع است نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
 نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این وارد نمایند اما و غلبه این حال آداب
 شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبی سجا آزند استی علی
 الا سجا زو این مکتوب مکتوب سی و چهارم است از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
 ارجمند و مبارک بلند من اراد الاطلاع بتفصیل علیه حج الیه و نیز این قریه این
 ولایت و انص نمکین بر شورستانه باستان حضرت ایشان مرسل داشته آ
 که از آنها بنقل دو عرضیه اکتفا میرود و عرضیه اولی عرضداشت بنده مجبور
 بر تقصیر محمد عبداللہ آنکه اوقات گرامی بدعا سلامت آنحضرت میگردد
 و ندامت و شیمانی که بر دوری از خدا و مان حضور وارد آنقدر است که بگفت
 و نوشت نگنجید چندین شورییدگی و سرگردانی روی داده که بشتر از ان شمار
 نتوان کرد و سراباورد و دانه ده است و باین خداوند کریم را شکر که در نشست و
 رابطه باطن که حاصل آن فنا و نیستی است ذاتا و صفتا و عینا و اثر افقوری نیست

و چگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نه ماند و نه سها
 غریبه روید و اسرار عجیب جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از اینها التفات نیست
 بدریای عدم آب از سر گذرانده اند انیمه لطیف خد شگاری و بندگی آنحضرت است
 ذات والا که آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد و عنایت
 ثانیه عرضه داشت کترین خدام و الادراگاه محمد عبداللہ بعرض اقدس باریا فیکان
 در راه بود کان مفضل خلد مشاکل حضرت خداوندی قباہ گاهی دام ارشاد و نهیر سب
 که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز سیطلبید تا سر انجام کار چیست
 و آخر کجا کشد شورشی شکر سرایا پیچیده و دریای حقیقت متواجست هر لحظه
 موج دیگر بر روی کار دارد و قطره را با موج نودون شریعت عشق بیہیات بیہیات
 چه بینوسیم در حضرت قطب دائرہ ظهور دیوانگی و دیوانگی بختند کہ کہ کریم
 و کہ خندم و کہ افتم و کہ خیزم + آموخته امستی از دلبرستان + اسی قبلہ خدا بر ستاران
 گرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین کشاخیست
 البودیتہ انتہی و از اینجا کہ این نور دیده مخلصان حقیقی را با این خد شکار تحقیق
 التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا شتم بر انفاس نفیسہ باین بنده
 مرسل و مشتہ اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
 می نماید حق سبحانہ و عای حضرت والا ایشانرا کہ در آن منظومہ سابقہ در حق
 ایشان نموده اند با جابت قرن گرداناد و ایشانرا بمنایت مراتب تکمیل و اکمال
 برساناد و بحق اہل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال بن دو فرزند رخور و در حضرت خواجہ
 بزرگوار قدس سرہ زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگرد و دوازان جا کہ
 اعلم و اعلم و اکمل و عظم خلایا خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند قدسا
 اللہ بسره الا قدس سرہ و اراکان بود کہ نخست زبان خامہ را بذکر ایشان شیرین

سازیم بعد از آن به بیان حال دیگر خلفای و ائمه لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفای حضرت خواجه را تقدیم داده مسکته بنجامین کتاب ذکر حال آن مرمم حکم
و ایشان و فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی
آن جناب از بزرگ زادوهای دیار هند و تالانت و از اجله اصحاب حضرت خواجه
ما قدس الله تعالی سره الاقدس پیش از شرف وصول بکشتان ایشان در خدمت
حضرت شیخ اله بخش که از خلفای حضرت مجذوبه شد سید علی قوام بودند قدس
الله سرهمای بوده و جناب شیخ بے الطاف و اعطاف کثیره می نموده و در تمام
ایام طلب که حضرت خواجه با خدمت مشایخ بلا تیر و میفرموده اند و در تمام
قرای سنبل که از بلا و تابعه و بلی است صحبت شیخ اله بخش نیز رسیده بودند خدمت
شیخ تاج ایشان از ولایت باروت و صحبت شیخ خود کرده بود حضرت خواجه ماوراء
باب استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله رحیم
رخصت آن انتساب نیافته از انجاء عمان سیر لحدوب دیگر منصرف داشته اند
اما شیوه فقر و نیستی و حال شیخ اله بخش را متقدّمی بوده اند چنانچه از بعضی
مرقومات ایشان هویدا است چون حضرت خواجه از سفر میان اثر ماوراء النهر
به هند مراجعت نموده بارشاد و طلاب توجه فرموده اند و شیخ اله بخش نیز سفر
آخرت اختیار کرده بوده است شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل
نائب ثواب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم
از سر ساخته بکلازمت شریفیه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال مال داشته اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل انحصاص گردانیده چنانکه گویند و بیان

مستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تلج و دیگرے بنودہ و نیز دستفشار
 احوال و پریش اسرار بسیار دلیری نموده و اگر ایشان را کامی و مطلوب
 می در یافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم می کشید
 چنانکہ در ذکر حضرت خواجہ ایامی برین معنی نموده اند با جملہ بعد از آنکہ حضرت
 خواجہ ماسیخ را آشنای نسبتہای علیہ اکابر نقشبندیہ گردانیدہ اند اجازت تعلیم
 طریقہ وادہ اند گویند اول کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز گردید شیخ تاج بود و نام
 از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ با قدس سرہ نامور
 شدہ اند کہ مرا اجازت دہند و ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر منم
 در معاملہ امرے بیند کہ از اکابر نقشبندیہ اورا منشیہ اجازت باشد میشود
 مقارن آن سن در معاملہ دیدم کہ بخطہ فاخرہ بخارا در خدمت حضرت غریب
 خواجہ علی رامیتنے قدس اللہ روحہ ہستم حضرت غریبان طاقیہ مبارک خود را
 بر سر من نہادہ عنایات بنیایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را
 معروض داشتتم بسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نمودہ بود بیان
 نمودند گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت وادہ اند و نفس و نظر
 آن جناب اثرے پدیدار گشت ہرگز ذکر این طریقہ تلقین فرمودے
 ویرا جذبات و غلبات ازوے ربوے و احوالات روے نمودے
 در آن ایام شیخ از حضرت خواجہ بخصت سنبیل یافت کہ اشب و کنار
 دہلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ
 بود و فرو آمد آن غریز را اہلیہ بود ویرا طلب آن پیدا شد کہ از شیخ تعلیم ذکر
 این سلسلہ علیہ بردار و با جابت رسید ہمان شب آن صاحب را حالات و
 جذبات کثیرہ روے واد و کشف ملکیت و ارواح و اشالہا میسر گشت آن

احوال حاصلہ را بزوح خویش در میان نہادہ تا بشیخ رفتہ معروض مراد زوج
 را از استماع احوال زوجہ شور و جنونے بر سر و دید و حال آن کہ پیش ازین بچند
 روز از شیخ التماس نمودہ بود کہ در وقت رخصت برای او از حضرت خواجہ
 قدس سرہ در یوزہ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشتہ بودہ است
 حضرت خواجہ بنابر حکمت جواب دادہ بود فرید کہ اورا از مانصیبہ کست رہنماید
 شیخ آن خبر وحشت اثر آبان در ویش گفتن مصلحت ندیدہ تا آن
 شب آن در ویش افسہ طجنون بشیخ گفتہ کہ ما التماس کردہ بودیم ہاں
 تاچہ جواب گرفتہ آید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ناچار از خہ شیخ
 شنودہ بودند مذکور ساختہ بجزر و استماع آن سخن آن در ویش تمحّن کریمان
 چاک زودہ بر سر خاک ریختہ گریان و نعرہ زنان و اقمان و خیران روئے
 باستان حضرت خواجہ نہادہ و در راہ چندین جابر لاسے و دحل اقتادہ و
 دستار جامی و پایی افزار جامی و بیان حالش سے و رہبہ شہر جوین نیست
 یکی شیدائی + خر قہ جامی کرد و ساغر و فقر جامی + تا بچمنان شوریدہ و پریشان
 بسجد خواجہ عالی شان و آمد جوان نظر او بر حضرت خواجہ اقتادہ با اضطراب
 و بیج و تاب تمام و ویدہ آن تنگ گل را در آغوش کشیدہ و بزیرین اقتادہ است
 اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند کہ ویراہہ جبر از ایشان جدا سازند حضرت
 خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند و خود را بے در وادہ چون چند بار
 با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان از روی شفقت با و فرمودہ اند کہ ای
 فلان با ہیج کاری ہم داری وی لبشوش تمام گفتہ ہر کاریکہ دارم با تو
 دارم ہمہ کچان فرمودہ اند کہ ما خود ہلاک میکنی انگاہ فرمودہ اند کہ ہاں سو
 پیشانی ما بنگر و بگردیدہ نظر بر جیبہ ایشان کشادہ پیش گشتہ و بر خاک اقتادہ

حضرت خواجہ برجاستہ اندوکی را بنگاہداشت او گذاشته مابعد از چندین عات
 بافاقت آمده است و چون یاران ستره پوشی از او استفسار نموده اند می گفته
 می رسید که اندم در حین رسیدن ایشان حیرت دیدم که بگفت و بیان و کجند
 مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان کج محفوظست پیشانی یار ستره
 کونین ست دروے آشکار چون حضرت خواجہ واقعہ زوجہ آن عزیز را
 شنوده اند پیرش اوستند احوال او را استماع نموده او را بخوار خود
 آورده اند و ہر روز از و خبر می گرفته اند و عنایات خاصہ شامل حال و مشیت
 تا از زمین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و از ان
 حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امر و زور قلمہ سلطان فیروز شہار
 ذاکرات بوسے رجوع داند و از برکات صحبت و خدمت او کہ بی بی دولت
 نامور است بدولت صفای سر و ذکر دل و جذبہ و حضور میر سید و صبیحہ آن
 زکیہ و رحبالہ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سبلہ اللہ تعالی باز کردیم
 بہ شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام کہ شیخ بسنبل رقصہ بیست
 ارباب طلب توجہ نموده اند بعضی حاسدان زبان بکلامت انجناب
 کثودہ بودہ اند و سید ویوانہ ابابکر نام از جملہ ہم پیر ہا شیخ پیش و رشوریدہ بود
 آن ویوانہ را شیخ تأویب نموده از ملاست کشا و بیگانہ و از پر خاش
 آن ویوانہ در عریضہ بحضرت خواجہ عرس و لتنگی ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ
 پاک نظر قدس اللہ سرہ الاظہارین رقیمہ والا را بہ شیخ مرسل و ہشتہ اند
 و دماغ خستگے شمار کہ در باب شیخ ابابکر نموده بودید خواندیم این نوع چیز ہا
 مناسب مقام شفقت و کار شناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نیستند
 نام را وجہی را کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کردہ باشد از کجا

محفوظ هستند و موصوم شده تا خلایف پیشداشته از وظایف هر شود و خصوصاً که در اصل
 دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید پیشداشته اگر چه
 بولایت برسد خداوند و ان وقت چه نامقول معقول او شده باشد و صورت
 صواب را از نظرش پوشیده باشد کارخانه دیوانه با دیگر است نمی بیند
 که تکالیف شرعی مربوط به عقل است با جمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
 و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را دیداد ب شناخت اینست نفوس
 مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را الوامه گویند اینهم
 اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیا است ارباب نفوس اماره را نیز
 معذور باید داشت بل بنظر لطیف دید در هر کاری مطالبهای جمیل بکار باید رفت
 طعن اهل سبیل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
 عقل برآمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
 حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند اسحق
 و البته که ملاست نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
 و ادیم هر گاه ملاستی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
 و این اشارت را موعظه غیر میدانم خیا نچه درین ماده نیز در خود نفقتهای
 تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انتشار انهم ترفع شود باری بگویند
 که از ملاست سبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
 صفای توجه بر طرف خواهد شد یا درگاه خداوندی خواهد شد ع
 معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از ان باید
 بعد از ان تقریری که مفهوم کرد به شیخ تاج نوشته اند که کاری کن
 که دشت ز شکم فزون شود + صیدی چون زو ام و قایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فرج نازکی دارد و دانش که بدست این مسکین نیست کم پروا نیست
 گرم و سرد این بیابان ندیده با بجمه بنارش می باید داشت سسته اند تقاضای برین
 جاریست که اغوا و اسطه و تعظیم او مورث فیض لا یتناهی است چون زمانی
 بغیر مانکره اسخذاخذ از غیرت ما زیاده گستاخیت انشاء الله تعالی درین
 پنج و شش روز متوجه شما خواهم شد پیش ازین بیک روز نوعی اشاره شده تا آنکه
 اقبال در توجه بجانب شما کنم و از همین جا غایبان بهت بر ترقی شمار بنیدم بوفیق
 الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شمار جنگ و نزاعی در میان
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است ابراهام نمایند که از عین الیقین بحث
 الیقین رسیده در اوج بقا باشد نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
 الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذ میت و لکن الله رمی
 ذوقی شود و هر شکل شیء بالک الا وجه تحقیق رسد خلافت الیه جز درین طعن
 صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که
 تا بر تواریت اذ میت در باطن نیفتد و اصل نمی توان گفت کسی را کمان
 نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را بنیت بهیگی دیدن
 دیگر است و همه را بانیت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله
 و لم یکن مع شیء است چنانچه در ازل بود باز نیز الان کما کان و بیکرست دقیق
 است گنجایش تقیر و تحمیر ندارد و السلام و الا کرام هم این فقره غالب را
 بشیخ نگارش فرموده اند عزیز من هدایت مطلق در بر تو مانع البصر و ما طعنه
 است که باطن سالک گرفتار ذوات بحث باشد نشان آنکه با وجود در و در و بر
 جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش بهتش حقیر نماید و زند
 چندند کس نداند چندند بر نی و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحب این حالت

را بشرط کشتن ازین حالت سر بتمام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود و فتنش
 بنهایت رسد الفقر اذ اتم هو الله اعنیست این معنی بی استغراق و کشتن آلی و
 دریافتن آنکه این کشتن از دست و پا و صور کائنات و شباح عالم سربلانی
 بیش نیست میسر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
 مدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر ملاذرا
 پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرین
 محترمین زادگاه الله تعالی شهر فاوکه امرته گردید چون بان دولت رسید سکنه آن
 اکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام دیدار کشت شیخ احمد علان که از اکابر حرم
 بود و بوسع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ احمد را پیش از وصول صحبت شیخ تاج الدین
 اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علویه نقشبندیه قدس الله اسرار بالیهاکان
 بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتامی زبان ترجمه کرده بود و تا اهل عرب نیز
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
 جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکر سلسله را آنجا رساند
 تا از وی اخذ طریق این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
 اکابر این سلسله در منام آن عزیز را بشیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
 بخد مت شیخ رسیده اطوار او کار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بکرامت
 آمد شد می نمود و فوراً ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب فریاد خلاص مردم آنجا
 شد بشیخ تاج الدین را ثم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
 عرب شیخ احمد علان میگویند شیخ احمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف باختر
 شافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکراراً و بار حجاز بنهندستان آمده

بازبان بلا و شرفیه رفت و در مرتبه اخیر بولایت لیبیه و بصره رفت جم غفیر بسببک
 اراده پیوسته حاکم آن دیار از مخلصان شد و اشنائی کثرت صحبت و اجتماع
 ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل جیل فروگرفت
 شیخ مضمون سبک یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز دمی + از گران جانی
 بود و آنرا که مانند دل بجای پیشینت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نموده هم از آن جا
 بالباس احرام بایک ناته و یک و دو خادم بفقرو فاقه متوجه بیت الله الحرام و روضه
 سیدالانام شدیم از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
 از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار و سی و هفت
 باشد در باده متبرکه که عرفات شیخ را دیدیم همچنان با جامه های احرام چندین روز
 که شوخکین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و زولیده موی با محاسن سفید
 و چشمهای از تاب سفر بل زشتائی منشی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
 سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و میاها
 پیچیدم و این و آنرا آزمودم اکنون جارب کشتی خانه صاحب خود میکنم تا بهین
 جا خاک شوم و خوش آن سر یکیران آستان خاک شود و حق سبحانه آن
 یا و گارانی را در املنه نکریم سالها باقی دارد بحق اکرمین و زوارها و سایر العباد
 آن جناب را و را طوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
 افاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه راضی الله عنهم که بفارسی
 بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علماء نظام حریفیکه مشعر باشد بر آنکه میری
 و مریدی بدعت است شنوده و اثبات سنت آن رساله زیبارقم نموده اینجا
 و دهم تبرکات از رساله که در تعلیم اذکار نوشته تخریری آید بلب و تقریب آن
 کلام خواجه عبداللہ امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

۱۳۷

اولا صورت آن شخص را که این نسبت از ویافته و خیال آوردند نخست بنویسید
 که فینبغی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالك وتعتبر عن
 کتفک الی قلبک امر امتداد و ناتی بالشیخ علی ذلک الامر الممتد و تجعله
 فی قلبک فانه یرجى لک بذلك حصول الغیبة **ب** اثر الذکر انک فی
 زمان النفی بینف عنک و جود البشریة و فی زمان الاثبات یتظهر فیک
 اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهیة و الاش متفاوتة بحسب الاستعداد
 فنهو اول ما یحصل الی الغیبة عما سوا الحق و بعضه و اول ما یحصل له
 الشکر و الغیبة و بعد ذلک یتحقق له و جود العدم و بعد ذلک یتشرب بالفناء
 کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر فیک اذا
 نسیت ای نسیت غیره **ث** نسیت نفس ذکرتک **ث** نسیت فذکر الحق ای اک
 خواجه حسام الدین احمد سلیم الله ان جناب نیز از خلص صاحب اجله اجاب
 حضرت خواجه باقی بابند است والد ماجد آن مجموعه علوم بخندانی قاضی نظام
 بدخشان بود که از وی توضیح زیاده و ذکر مولانا ربانی سعید رستانی سبق ذکر
 یافت و وی از اجله تلامذه مولانا مذکور بود و بهم از شاگردان مولانا المدقق
 احمد حبیب رحمة الله از وی تیر بالفتات پسندیده و شاگردان گزیده و دروگاه
 بماند و در سنه اشنی و تسعین و تسعمایه و امن ازین دار طلال برافشانند چون
 آن علامه و را و اخر حال بقدر ذوالجلال و زرمة امر او کبار سلطان هند تخرط
 بود بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاه تفتید امارت و جاه و متلا
 بود اما بهر حال از وفور مناسبتی که او را بطائفه علییه او لیا بود و همیشه و ش
 مانل صحبت و خدمت فقر بود و جو یان کنج مسکنت و انزو او و دران ایام صحبت
 شریف خواجه باقی طاب شراه نیز رسید ازین و برکت آن صحبت آنشوق انزو او

سلطان وقت اکبر شاہ بود

ابوالفضل در سنه ۱۰۱۱ م قتل شد

و مسکن بروی استیلا نمود حضرت خواجہ قدس سرہ باور را النہر رفتہ بودند
 کہ جذب الہی صاحب ترجمہ را دریافت تا پردہ غما را یکسو نہادہ ابراہیم دوم وار
 یلاس خشن در پوشیدہ از سر موالی و اموال و جاہ و جلال برخاست از آنجا کہ
 سلطان وقت را بروی شفقتہ بود شیخ ابوالفضل رکن السلطنت اورا باین
 خواجہ نسبت مصاہرت و شاہ و این وزیر اہملت احمدی و اہل آن کمال غصتہ
 در اینکہ خواجہ از فقر لغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار از ان بآن سادت آنا
 رسید اما وی توفیق و تائید الہی پائی ہمت بر جاہ استقامت بمفیشردہ
 ع سعی بہوودہ اغیار بجای نہ رسید لاجرم کینج مسکن و تجرید گردیدہ قطار
 مراجعت حضرت خواجہ از سفر ماوراء النہر بر چون آنحضرت از ان مفر با گشتند
 بنجد مت لازم البرکت رسیدہ تعلیم از کار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
 و آن از کار وی را از کار عالم در بود گویند درین ایام نیز ابوالفضل مذکور
 فراموش وقت آن جناب میشد وی از غلبہ آزار آئمرد بحضرت پیر بزرگوار اظہار
 دلشکی نمود و فرمودند خاطر جمع دار کہ کار او درین چند روز بر ہم شود و چنانکہ
 فرمودہ بودند بنظر او ما و در ہمان ایام مقتول گشت نشیندہ ام کہ حضرت خواجہ
 باقی الد خواجہ حسام الدین را بشوہ جلال تربیت میفرمودند بظاہر عت بہا
 می نمودہ میراندہ و بہ باطن خطا بہا فرمودہ می خواندہ اند چنانکہ در خواجہ
 حضرت خواجہ قفیفہ کہ مشعر بدین معنی است مرقوم گردیدہ چه خوش نازیت ناز
 خوب رویان + زویدہ راندہ را در ویدہ جویان بچشمی ناز بے اندازہ کردن + بدیکر
 چشم عذری تازہ کردن + باحلمہ سالہای بسیار بصدق و انکسار خدمات
 شاکستہ بجای آورد و نظرات خاصہ و احوالات نجستہ دید تا رسید بجاییکہ
 رسید و از حضرت خواجہ اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادی و تفویض

تصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و اما چار امتثالاً لأمره الشریف
یک تن را تعلیم ذکر و اوده التماس آن نمود که وی را در آن معذور دارند حضرت
خواجه چون وی را درین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه نمر و از دل غم نبرد و بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود را اخلاص
ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جز آنجناب و دیگری حاضر
نبود بیدار بیدار و بیمار و در بیمار که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت
و خدمات تحفین و تجنیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپیر
بزرگوار در آن جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیروزانده سعی فراوان
مبذول داشت و سعیش مشکو گشت که مخدوم زادها از زمین سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای
خود مرسل داشته شکرا نه آن جناب را باین عبارت بزرگداشتند اند معارف
آگاه خواجه حسام الدین احمد راجح سبحانه از ماجرای خیر و ما که مودته ما مقصرا
را بر خود التزام نموده کمر بهت را در خدمت عتبه علیه بسته اند ما دور افتادگان
را فارغ ساخته عگر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هر از تو انم کرد
انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
و محبت عظیم مشهود میگردد و دیدارها میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار
بودند که باین گسوت ظهور نموده بودند را قم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه
احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه
ما القا و اعطای نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای خاص
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضه منوره رسیده شده بود و او را عطا فرمودند انتهى کلامه الشریف آمین جناب
 خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد در مسجد فیروز آباد ادا می نماید
 ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند انگاه ادا می صلوة اشراق فرموده تسبیح
 هزار خالق الا انوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب و میل بیرون شهر واقعست
 میشود تمام روز آنجا تلاوت و عبادت و مراقبه میکند راند هر روز پانزده بند و از
 قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمه مشکوة المفایح مطالعه می نماید نماز عصر
 آنجا ادا نموده جمعه تفقه غیال و اطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
 این خوی از او در غایت سکونت صحرا اگر غریزی مہمان بمنزل او دار و میشود و او را
 خبر میکنند خود بمنزل آمده او را و آن روز را مختصر گرفته به ریافت دل ضعیف
 و حسن صحبت میکند راند نیز در امتثال خبر مقبر الشفقة علی خلق اللہ ان پایه دارد
 که با وجود نفرتی که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش نامه های
 او برای رفع حاجات فقر و اندک بامر و ملوک جایست با وجود که بعضی مخلصان
 که است بعضی توانگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض داشته اند
 که در آن باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت بنمایند
 و فور شفق عثمان صبر او را از کف میر باید و زبان حالش نا طبع است بمقوله
 آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسکین بملوک می کرده و از آن راه
 تذلل با و میسید فرزندانش معروض داشته اند که حفظ آبر و نیز ضرور
 است فرموده که ما باین آبر و خود تمسک میگردان نخواهم کرد چه سعادت آن
 آب رو که بشادابی کشت و لہامی مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال
 حضرت خواجه روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ
 سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بعنايت اللہ سبحانہ آخر غبار آن ملال

بر خاست و صفایا و اخلاصها و میان آمد تا بجا نیکه فرزند بزرگ خود را حجت
 تربیت آستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
 شامل حال قره العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواهم
 که در جواب رقیه شیخ تاج مرسل و نوشته بیان این منی نماید ملاطفه کرای
 ارشاد و پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند و آثار لطف
 بیش از کتابهای پیش و ران خوانده میشود و روز پیش از تحریر این رقیه رسید
 آنچه از معارف بقلم آمده بود و پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کویت بود و هر گوشه که رفتیم بیا بود
 تو بود و گفتم مگر سومی و گریه ای نیست + هر راه که رفتیم همه سومی تو بود و ازین
 جهت که از قلم اهل تقاص و درکنایند خیرها و درین مکتوب خواهد بود اما چون
 دار عمل است و دیوانگان این مسیروا سطره بطور بعضی احوال از حول وقت
 خود بسیار دوری جسته اند بر حقیق موی عمل در رعایت اصول دین باشد
 برای اینها نافع تر نمی نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
 اینجا هم بسیار روی میداد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این حقیر
 خوابان آنست و گاه بفقیر می دهند خیل این سعادت را عظیم نموده اند
 تخصیص فانیان باقی بحق رازیاتراست بلکه بدگیران این خلعت زیبا
 نیست و تواند که از بس عظمت ضربنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
 بیان حاجت خود است و التماس دوا و موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
 مراد این کاتب نیست بچند که فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلب
 در رسیده و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و جدائی از

پدید و ایل نافع باشد و باین اشاره با بشارت خدا و مان استادی ارشاد پناه
 سلمه الله تعالی در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد با جازت و رخصت ملازمت
 استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان بروشته بود و بهر
 رفته و از کتابها آثار مفید سعادت و مدد بهای جناب ارشاد پناه نسبت با و
 معلوم می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
 و بهر وجه امد و معاون باشند و از صفایان نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
 بخاندان نورالایم و سرالاعظم حضرت پیر و ستکیه علیه الرحمه تحبب از ارشاد پناه
 خدمت مخدومی شیخ احمد بقا ه الله و دیده میشود و باعث چندین شکرست
 و از لطافت الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقللم آید و در ایشان مشهود میگردد
 و خوب تر اینکه این الطاف و رحمت شریعت و مقومی آن بظهور میرسد
 و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
 اعتراض نمایند و از متقدان چه گوید که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
 و بعد از رعایت شرع از طریقهای غیر این طریق مسموع نمیشود که مذکور و مهمل
 میشده باشد و السلام را تم گوید عفی الله عنه آن سال که این ذره شتام
 بصد شورش احوال از پربانیور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
 الله سره الغریز متوجه بهر چند شده بود و در ولی خدمت لازم السعادت
 حضرت خواجہ حسام الدین سلمه الله نیز رسید و بود در میان مو غط شد
 باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبلة عبثه خدا و ما
 ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امر و برای تربیت طالبان حق
 چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و عمل
 درجه ارجمند و معاملات این راه را بهر جزا و بحیر با دیده اند و بعرفت هر یک

بروجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل شذیذ از ایشان بسیار مشاهده
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس سره ^{تفضل} سره
 آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز مکرر ملاحظه بجان
 تو اند که طالبی را بقائده رسانند اما در آن اوصاف نجسته که مذکور شد آن ارشاد
 دستگاه سلطه را امتیاز تمام است نهی ما اخذت من کلامه الشریف مدظل قائمه
 و نیز در آن ایام که حضرت ایشان مار حمله الله سبحانه در قید رفاقت عسکر سلطان
 وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیه و میان بود و حضرت ایشان دو کلمه
 بحضرت خواجه از آن خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مصل
 داشتند و انوار افاضت و برکات افادت آن مستد آرای ارشاد و هدایت
 روز افزون باد و بعد از او اسے لازم نیاز مندی مشهور و خاطر ملکوت شایسته میگردد
 که عنایت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بطالع آن سر خوش و مشرف گشت
 و آنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالها و انشراح
 روی داده اگر درین ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست و پا
 که این ویرانه و بی رابریکات وجود آگاه صفت خود و منور و مهور گردانند و
 کابلان و باز ماندگان اینبار در کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
 و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بے اندازه خواهد رسید بهمه حال و اندر
 خادمان ایشان ازین تشویشهای صورتی مامول نخلصان و نیاز مندان
 است خداوند سبحانه و تعالی و خیر خواهان را بدیدار فیض آثار ایشان
 مخطوط و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن خط گرفت و دیده نیز نصیب
 خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلم کم مدد و بعد از انتقال حضرت ایشان
 طالب تربیه خدمت خواجه و است بر کعبه عنایت نامه باین مخلص خود که رقم

این حروفست در مصیبت پرستی مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و دوا و
ایشان بآن حضرت تصریح میگرد و آن نیست هو خداوند جلالت آن مجموعه فضائل
و کمالات صوری و معنوی را دیگرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان و ارا و ازار کجا
بنده گان غفران پناه ولایت و تنگنا و مخدومی علیه الرحمة و افره چه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و مخلصان نیست هر که بهره از
اسلام دارومی باید باندازه دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوهمین
باشد آن محبوب القلوب آگاهای و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در نیامده
برکات و کمالات بایستی اند و خستند به نخواه دوستان انوار قبول و صحبت
ایشان روز بروز مستقیم و متزاید باد انستی و رخصت خواصه از راه الطافی
که باین خادم خود دارند محنت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
و ازان ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود و در هر چند
روز مواظبت نامه ازان جناب باین تراب اعتبار میرسید که در آن
تحریف و اغوا بود بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و نبصلح می نوشتند
و نیز با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمی بتمازگ ترا روی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
شعر منظومی بخت مبادای نرسید + این اخگر مافرو و بادی نرسید + صد
فره خار بگذر با کردیم + یکبار بدامان مراد می نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشه دل قبله نمائی ننگند + تن جانب
 کعبه ره گرائی ننگند + ای کاوتن از خویش نیاری برخاست + تا خاک حجاز
 که ربائی ننگند + مقبول قناده محمد شد و المنة روزی در خدمت ایشان بود یکی
 از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
 و حرست این طائفة بجای نمی آرند چنانکه امرای سابق بجای می آوردند حضرت خواجہ
 فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
 زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
 اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشان را بشیر از صحبت آنها
 احرار می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امر او اغنیا
 بجانب ایشان آیند و راه مخالفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
 در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت
 و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقر احارس و حافظ این فقر ساخت
 یکی از خلص هم پیرهای جناب خواجہ بفقیر گفت که در عشره آخر شهر رمضان
 خدمت خواجہ سلمه الله متکلف بودم روزیست و نیم بعد از عصر فرمودند که ما بعد
 از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روزگه مکره چون شام درآمد
 از مسجد برآمده باستمال درآمدند با آنکه جمع کثیر از جوانان نیز نظر مدیته
 نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بجز روی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
 ما هذا الا من کراماته الشریفه امروز که سال هزار و چهل و چهلست و عمر شریف
 ایشان به شصت و اندر رسیده بر مفارق تخلصان سایه خمت ایشان محدود
 است ویر سال بر مفارق دوستان خواجہ باقی باشد باقی باو شیخ الهداد
 سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجہ حسام الدین احمد در سنه ۱۰۶۴ است

خواجه ماست پیش از آنکه حضرت خواجه ما از لاهور متوجه ولایت ما و راه النهر شوند
 بنحدرت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباسی بر شیء طریقت
 و مراقبه از ایشان نموده اما و راه در آن سفر با اشاره حضرت خواجه مایبب مانع و غیر
 مراقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند
 بودند حضرت خواجه آنوقت آنها را دلالت به ملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
 چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل مایم سفر می از مخلصان مرسل
 نوشته اند معلوم گردد و هر دو درین روزها و اعیه سیر ولایت قوی گشته اسید است
 که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خوشین داری کرده خود را
 بیرون و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فاز فوراً عظیماً شعر داغ بی یار
 و در و بیدلی به انیمه برخو و پسندیدیم و رفت به باری هر که ملازمت ایشان میسر
 شود غنیمت است حقاً و بغیرت الله که تنکلف نمیگویم شعر و ادیم تر از کتب مقصود و نشاء
 گر ما رسیدیم تو شاید برسی به انتی کلام الشریف و نیز در آن سفر از راه این کتاب
 بشیخ مذکور مرسل نوشته بوده اند و جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائق و حقائق
 راه را از ایشان به و راه در آن شیخ الهداد و عاگوی معتقد خود را متوجه فاتحه امداد
 مینموده باشند با انیمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال بجای نیست که سخن
 تصوف در میان آریم و از وقائق طرق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
 نمایم ع از خود بطلب هر آنچه خواهی که توفیق بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باد که
 آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ما هرزه گرد و بیابان پیمانها شد خود را
 بر نسبت خود بد و زندقه و آنرا غریز و اید که اغر من کبریت الاحمر است والسلام
 انتی بعد از آنکه حضرت خواجه از آن سفر سمینت اثر مرا حجت نمودند شیخ کمال
 عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبر داری کی ب و طعام مسافران

و خدمتگاری لوازم خانقاه ملائک شیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار
 از کار و احوال باطن الحقه ذایل نبود تا از توجهات خاصه پیر بزرگوار به نسبتهای
 شایسته رسید چنانکه بنحویه و در فتنهها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سید
 و مرشد شیر محمد نعمان البقاه الله شغف و دم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد منیر و آباد
 با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بنحودی غالب شد از سرگرد
 جوش لغره فروشی زد و دوران شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از آنجا تا بزمین
 قریب چهل گز باشد بفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله
 شیخ از خوبان روزگار است و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شیر
 و عیب جوئی غنی و فقیر بکنار و از مجاوران فرار خایض الانوار پیر بزرگوار اگر
 طالبی بخدمت خواجه حسان الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
 سلسله می نماید آن جناب در این خدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیره میاید
 این دو عزیز کائنات نظر لها ممد و دو عاقبتها بحر متهد و اولیا را الله و طلا نمجود
 مقصود دوم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
 است بر یازده فصل که رأیت احد عشر گو کتباً و صف حال نیست فصل اول
 در بیان احوال بعضی جدا و کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان و هم
 شهاب الدین علی الملک به فرج شاه الفاروقی الکابلی جد
 پانزدهم حضرت ایشان است و او بیازده واسطه بحضرت عبداللہ بن عمر الخطاط
 رضی اللہ تعالی عنہما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
 سلیمان بن مسعود بن عبداللہ الواعظ الاصفهانی بن عبداللہ الواعظ الاکبر
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبداللہ بن عمر بن الخطاب
 رضی اللہ عنہ و وی از اجله ائمرا و اعظم وزرا و سلاطین کابل بوده نخستین

وفات حضرت بیخ العاد در سنه ۷۴۵

نزاع هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیاریهند آمده و بهین وجه امر فرقیله را
 که بوسی منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف نجسته موصوف بوده و به ترویج
 اسلام و توپین عبده احنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
 قدس الله سره الاوز نیز بوسی اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمة الله علیه
 حضرت ایشانست زیرا که والد حضرت ایشان که شیخ عبدالاحد اند قدس سرها فرزند
 شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحمی دی فرزند شیخ محمد و فرزند
 شیخ حبیب الله و فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت واسطه
 بفرخ شاه مذکور می پیوندد زیرا که والد آنجناب شیخ نصیر الدین ست که او فرزند
 سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
 بن فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهراقتباس
 النوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
 بمخدوم جهانیاں^(۱) نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله رابعه باید انشاء الله
 سبحانه و موجب اقامت او بدیاریست آمار سرهند آن بوده که جای آبادی آن
 شهر بیشیه بود و موش مسکن سیاه رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
 اهل قریه سرائس که شش و هفت کرده است از شهر سهرند بنا بر عشر رساندن
 خزانه از سامانه که بعد مسافت بود و شهری دیگر در میان نداشت و در خدمت
 قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانیاں که سلطان فیروز شاه مریدی بود
 با چهره التماس نمودند که بدراخلافت و بی رسیدن از سلطان استدعای
 آبادی شهری در آن نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را بقبول
 داشته متوجه دارا خلافت گشت سلطان تانکور که دو منزل است از دلی
 استقبال وی کرد و راول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام
 رفیع الدین که از مقربان سرخیلاف بود تعیین نمود و خواجہ باد و نهر اسوار آمد
 در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعہ نمود هر روز با ہتمام تمام
 انجمن بنامی یافت صاحب منہدم نمیدید چون این مقدمہ بعرض خلیفہ رسید
 علاج متوجہ حضرت سید حوالہ گردانیدند آنحضرت اشارت با امام رفیع الدین
 کہ خلیفہ و امام نماز حضرت سید بود و در سنہ اقامت داشت فرمود کہ آید
 خشت قلعہ نہد تا بہیمت او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلکہ سکونت
 نماید کہ وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال امر بزرگوار
 آمدہ در آن متوطن گشت از آن روز آن بلکہ فیروز آباد از برکت گشت
 آن جناب رونق دیگر یافته و اہل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادت
 کثیرہ رسیدہ اند و الی یومنا ہذا ملجأ سکنہ آن بقعہ شریف از قومی ضعیف
 تربت اوست کہ در قدیم الا تائم از شہر سرون بودہ و درین روزگار از آبادی
 بسیار میان آن بلکہ واقع گردیدہ منقول است کہ سبب انہدام بنامی قلعہ
 این بود کہ شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سرہ الغفران اداستہ ہر
 روز در آن عمارت بیکار میگرفتند از تصرف شیخ ہر روز عمارت منہدم
 میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت امام بطریق کشف این معنی را در
 یافتند و آگاہ ساختند و منع فرمودند بدست مبارک خود خشت بنامی
 قلعہ نہادند کہ الی یومنا ہذا آن قلعہ بر همان بنا بر پاست فرخندہ شہی
 حضرت ایشان با محمد و مزاد ہای عالیشان و برخی از درویشان بزیارت امام
 تشریف بردہ بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بر پای ماندند بعضی
 مہر و خدا شتند کہ نشین چون باشد بچشم تن تو جہ نفرمودند و زمان سپیر

بر سر تربت والد معصومه مرحومه خویش رحما الله که در آن مقبره منوره است
 نیز خاموش ایستادند این بنده را که یکی از منتسبان دامان قراک ایشان بود
 بر دل اخلاص منزل ریخت که تا زحمتهای که بوسیله مرور ایشان ازین مقبره بر اهل
 آن رسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود و فدای انشب سعادت ازوم
 مخدوم زاوۀ مخزن الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله و اوصله الی
 غایت مایمنه ستری شکر از زیارت و دوش بر گوش هوش ز فوید و مجمل آن راز
 این بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت از آن زیارت فرمودند که چون محاذ
 روضه امام ایستادم از حق تعالی ملتسم آن شدم که الهی از جمیع اموات این
 گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید که تا هفتۀ عذاب از ایشان بزداید
 باز ملتمس شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیفراغ حکم شد که ماهی
 عذاب مرفوع گرد و باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
 بکلی بخشیدند فدای آن روز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون انداخته حاضر
 شدند و بخاطر عطاء آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
 چون عالمی بر مقبره بگذرد و تا مهمل روز عذاب از آن مقبره بردارد بجز داین
 خطور ملامت شدند که بقدرم تو تا قیامت عذاب زین مقبره برداشتم و آنجا نیز این
 التماس در میان آمد و بجز اجابت رسید تو از هر در که بازائی بدین خوبی
 و زیبایی + وری باشد که از رحمت بزرگی خلق کمشائی + اما والد شریف ایشان
 العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب تبسیر ایشان
 بحضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
 علوم ربانی بناگاه پیلو لای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت
 منظر النفوس الشیخ عبدالقدوس^[۱] قدس سره برداشت آنجا بکند ارادت و در آورده

تلقین اذکار و تعین اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
 و طلب صاحبیت بان درویشان و خداپرستان نمود و خدمت شیخ رضا بدین
 براه و فرمود قدم غریت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز گرد و آنرا
 با شام و اختتام رسان آنگاه بیا و تحصیل این معامله کمر بست بند که در پیشی معلم
 چندان آنکه نیست چون حضرت مخدوم این تشنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود
 زبان مسألت بکشود و گفت ترسم که چون ایس از اتمام و انصرام علوم و تنبیه بدین
 عتبه علیه شتابم این گرامی صحبت را در نیایم شیخ فرمود چون مرا نیایی بفرزندم
 رکن الدین شو و از بوجو آنچه میجویی حسب الامر صبری کنیم تا گرم او چها
 کند و گویان بر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضا را پیش از تمامی تحصیل حضرت
 مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید ع آن نامه سوز دل با انجام رسید
 پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از مغفولان رفیقان و پس
 از مراجعت سیر و سیاحت بعضی بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انتشار الله سبحانه
 بکلام آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او بشارت والد خویش
 و ملاحظه علو استعداد طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت
 و باره آنجناب بکار برد چون از فرامه فوائد خویش بهره ور گردانید خرقه خلافت
 پوشانید از تقادریه و حشمتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
 بنایت عالی و ربلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامه گرامی که
 نگارش نموده انیست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم ۵ بشری
 لقد انجز الایصال ما وعدا و کوکب المجد من الافق العلی صعدا ۵ بشری ترا
 که دولت و اقبال رو نمود و انجا زو عده کرد و نقاب زرخ کشود و در آسمان
 رفعت شمس برآمده و نوری اوان بتافته اندرجان نمود الحمد لله العلی

خلق آدم على صلاته وكرمه بخلافته واجري تلك السنة بين أنبيائه وأوليائه وقد
 أحسانه على منتهى وآخر شكره على نعمه هو الأول وهو الآخر الظاهر والباطن
 لا مؤخر لما قدم ولا مقدم لما آخر ولا معلن لما بطن ولا مخفي لما أظهر سميت بهم
 أوليائه عن الركون إلى الكون عارداً واعتلقت الجنان بأرافدارت عليه بكبر
 وعشيه كاس المحبة من كثر محبوب بهوداراً كلما جرت عليهم الليل جعل قلوبهم
 من شوق لقاء التحليل ناراً وتفيض عيونه من الدمع مداراً ليلاً ونهاراً
 تشتغلون بذكره سرّاً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب إعلاناً وسراً ويطوفون
 حول سرادقات الوحدة أفكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
 نضارة العرفان وهو عطشان وحيرته في فضاء العشق والوله طيران غاية
 مطلوب لقاء الرحمن ونهاية مقصود رضا المنان فيظهر في اقطار الأرض ناسراً
 ويظهر في الأفاق أنوار لسانه ناطق بالحق وهو داعي إلى الرب للخلق ليخرجهم من
 الظلمات إلى النور ويقر بهم ويحبهم إلى الله العفو والصلوة والسلام على من
 هو خير خلق وأحبابه وخاتم أنبيائه وخاتم أصفياه وهو رسول الرحمة و
 صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
 الأربعة وأصحاب الكرام البررة أما بعد فإن الدعوة إلى الله العلامة من أوثق
 دعائهم الأسلام والإيمان وكرم مناهج العمل والإحسان على ما ورد في الخبر
 عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده أن أحب عبادة الله إلى
 الله الذين يحبون الله إلى عبادة ويحبون عبادة الله إلى الله ويمشون في الأرض
 بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على
 بصيرة أنا ومن اتبعني وإتباعه إنما يكون برعاية أقواله وأحواله تفران الأخ
 الأغراض والصاحب المرضى المتوجه إلى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما هم قصداً
 لبس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلاً كاملاً اجزأه
 اجازة بالباس لخرقة للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ الاسلام قطب
 الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره الغريز وهو من شيخي شيخ
 الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيخي شيخ الاسلام الشيخ احمد عبد الحق
 وهو من شيخي الشيخ جلال پاني پتي وهو من شيخي الشيخ التمس الدين
 ترك پاني پتي وهو من شيخي الشيخ علاء الدين علي حمد صابر وهو شيخ
 الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجو هني وهو من شيخي فط الملت والدين
 خواجه قطب الدين نجتيار اوشى وهو من شيخي خواجه معين الدين سنجي
 وهو من شيخي الشيخ عثمان الهرقي وهو من شيخي حاجي شريف زندي
 وهو من شيخي الشيخ مؤدود چشتي وهو من شيخي الشيخ ابي بسف الجشتي
 وهو من شيخي الشيخ ابي جمال الجشتي وهو من شيخي الشيخ ابي سحاق الشاهي
 وهو من شيخي الشيخ حايقة المرعشي وهو من شيخي الشيخ سلطان البلخ
 ابراهيم ادا هو وهو من شيخي الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيخي
 الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيخي الشيخ حسن بصري وهو من شيخي
 حضرت امير المؤمنين امام المسلمين علي المرتضى وهو من حضرة رسالة
 الرفيعة القدسيه محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى
 عز وجل وايضاً اجزأه دامت بركاته وزريديت درجاته بالباس لخرقة
 المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها ويراهلها ومستحقها كما اجازنا
 بالباس لخرقة للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الوادي علو
 الهدي المحقق المدقق الكامل المكمل سيد السادات امير سيد ابراهيم معين

الحسن الحسني لا يرجي القادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الجلي القادري
وهو من شيوخه ووالده سيد السادات سيد موسى القادري وهو من شيوخه
والده سيد عبد القادر وهو من والده وشيخه سيد السادات سيد حسن
وهو من شيوخه ووالده سيد السادات محي الملة والدين ابي نصر هو من شيوخه
والده السيد الحسين النسيب بصالح وهو من والده السيد الجليل المستند
عبد الرزاق وهو من والده سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب
الكوايين غوث الثقلين محي الحق والشرعية والطريقة والحقيقة ابو محمد عبد
الحسن والحسين والجليلاني قدس الله روحه وهو من شيوخه الشيخ ابو سعيد
المنجذمي وهو من شيوخه شيخ الاسلام ابي الحسن علي القرشي الهكاري وهو
من شيوخه شيخ الاسلام ابي الفرح يوسف لطرهوسي وهو من شيوخه شيخ
الاسلام عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي هو من شيوخه شيخ الاسلام ابي
الشبل وهو من شيوخه شيخ الاسلام سيد طائفة الصوفية جنيد البغدادي
وهو من شيوخه شيخ الاسلام سري لمفلس السقطي وهو من شيوخه شيخ الاسلام
معروف الكرخي وهو من شيوخه شيخ الاسلام ابي سليمان داود الطائي وهو من
الامام علي بن موسى رضي الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو
من ابيه الامام علي محمد الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين
هو من ابيه امام المسلمين امير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب
رضي الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سيد المرسلين امام
المتقين وخاتم النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربي
محمد صلى الله عليه وبارك عليه واله الطيبين الطاهرين ووصيناك دامت
بركاته ان يشتغل بالعلوم الصوفية واراد المشائخ واعمالهم مراعيًا حقوق

الشرع من الأصل والفرع ممثلاً لأوامر الله ومجتنباً لنواهيه ومؤدباً بأداب
 الصوفية حق الأدب وإن لا يتعد إلى رباب الدنيا وأصحابها ويحضر في مجلسهم
 وطلب الدنيا وإن يحب ولا دال الشيخ وأقربائه ويراعى حقوق أديبهو كما قال
 الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في
 القربى وإن يشتغل بالله اشتغاله باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
 الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل إليه تبتيلاً زاهداً في الدنيا راعياً
 العقبة ثابتاً على السعادة والسياسة من غير التفات إلى رسوم أهل البطالة وإن
 يجعل الوحدة والغلة رأس ماله فانهما متمسكاً برباب الصدق والصفاء فإن
 استطاع أن يستمر وقاته على الملازمة بالخلوة فهو أولى وأخرى وإن لم
 يتسره ذلك فليجعل نفسه نصيباً منها وينبغي أن لا يكون سنته خالية عن
 خلوة أو خلوتين فإن كان هكذا فبذل الغزيرة نائمة عن يده ناويز الناس
 خليفته أفرحم الله من أكرم وعظم من أكرمه وعظمناه وأهان من أهانه
 فاسأل الله العظيم المنان أن يكون الأخ المشار إليه مريضاً عند الله ومحبباً
 عند الناس اللهم بلغه إلى منتهى مطالب الصديقين وادصله إلى علي ورجات
 العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي وآله وصلى الله على خير خلقه
 محمد وآله أجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
 اسمعيل الحنفى كتبه وحركة في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
 من اتبع الهدى مخفى نماندك بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
 عبد القدوس وفرزندش مجمل حوال این دو غزیرین کتاب ضروریست
 بمعرض بیان میرسد بتوفیق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره از
 شیوخ مشهوره هندوستان ست و اکابر ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین

که در اصول و فروع علوم از مخول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات و وفور غلبات در اتباع سنیة بنیة متیقن بود و در التزام غرام امور دنییه سخت شکن اورا کتاب ست ستمی با ثوار العیون مرتب علی سبعة فنون که در هر فن اسرار و الایم صیغ کثرت الما آورده و در فن نخستین بر نکاشته که اگر چه ارادت من بخدمت شیخ محمد است لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جده او شیخ احمد است قدس سرهما و ستایش او دران فن بسیار فرموده و نیز از جناب از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسله سهروردیست است اجازت خلافت داشت و خزان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست و در کتاب زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ماسید محمود محمد کیسود از زبان وراز گرد و از حیرانی گفت او تعالی و راز الوار است اگر چه این سخن نیکو باشد اما چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از بهر و راز الوار باید شد رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای غوجل را در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علو الکبر اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون مانی اجمعه سوی الله روی نماید و راز الوار و تحت الشری یکجا آید چه جان و راز الوار است انشی و بسا اسرار سکریه و رازان صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار هویدا است ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونواح الصادقین فرمانیست که در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار و شوار

اگر چه که و احسن صد هزار است بکی حضرت او را از خواطر فاسده پرسیده
 در جواب نوشته بهیات پرسیده بود و از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ
 دلی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از آنجا که بشیر بود و گذر بدین چیز مجاز است
 داشتند اما فرق آنست که یکی را گاه گاه بطریق ابتلا و استیصال باشد و او
 بدان مأخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علوهست او بود و یکی را از راه خُشون غرق
 آن گردانند و او بدان مأخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
 حال ما بدانست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق را بآب
 رجال و اللطعن و الشهادة رجال و للقصه رجال آنکه تیغ زند تیغ خورد و دیگر
 است و آنکه کاسه لیسند و ترید خورد و دیگر و اکثر حکایتیش از انگسار و اقعقار و
 خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس شکره العالی
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور دنیویه
 آن پایه داشت که وقتی انا هم سیرا و پیدا نبود و برادرزاده او شیخ عبد النبی
 فرمایش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقف ظاهر گردید شیخ
 نماز را باز گردانید و خشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مرم
 را فاسد نسازند انداخته اند که موصول با ضله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
 درست نیست و وقف میان آن روانه ببهیات تا عقبه اسهام فریق
 البجته و فریق فی السعیر و همیشه است کجا خواب و خود و کرا و آرام و دلش
 است که کسی نداند نشان آب و گل من و حل می نشود و درین جهان
 شکل من از بهیست آن و و راه خون شد دل من و تا خود بکدام ره بود
 منزل من و جای دیگر بنگار و در کوی تباران رفت همه عمر در نیاید
 چون بر زمین پیر به تجمانه بماندیم و عمر تا آخر رسید مرگ و سفر آخرت و پیش آمد

و زاد آن که علم و عمل بر متابعت شیدا اولین و الاخرین است بدست نیامد
 و خوف و حیرت آن فر و گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه
 میفرماید اکثر ما سلب الایمان عند النزع ندانم و در آن وقت دشواری و زمان
 بقیاری چه پیش آید و جای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
 نوشته ب ای فرزند فرصت غریز است روز و شب در تحصیل علوم بجه
 و جهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم مهین است و دوام طهارت
 و ادای فرایض و سنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور و خشوع بر وجهی
 که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات
 و دویجاتی و دولت جاودانی و برکات و رحمت بیشمار است و بدانکه مقصود از
 علم عمل است که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از غسل
 اخلاص و محبت حق تعالی است لیستل الصا و قین عن صدقهم که شکل خاص
 و عام است و مقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود بر حق است و موجود
 مطابق آن صلواتی و شکی و محیای و مماتی شد رب العالمین انتی کلماته
 الشریفه انتقال شیخ ازین واپر ملال بسالی است که شیخ اجل مبتین آنست و
 تربت شریفش در قرره گنگوی است که بر ساحل دریای جمن قریب کزنال است
 رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
 حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و پیخودی بر آنجناب مستولی میشد
 و استغراق غلبه داشت یکی در آن از دستر آن پدید فرمود دل ابد که بسیار
 گو فتم اکنون سلطان نوکر زمان زمان بر من علیکم می نماید و مرا از من میر بایست
 شیخ را هفت پسر بوده که هر یک در حال و قال بمشیل بوده از شیخ احمد که
 فرزند ثالث شیخ بود می آرند که میگفته که این نسبت خانوادۀ ما است که نخست

فرزندان را بمکالمات صوری آراسته سازند و آنگاه بمجاهدات و ریاضات انداخته
 بر پایه قطبیت رسانند از زبان دُرُفشان حضرت ایشان قدس سره شنوم که
 در آن ایام که فرزندان شیخ در دہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
 دیدار پدر بزرگوار غالبه کردی بخدمتش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
 یا بدقیقتیستان مستعد گردیم شیخ گفندی آمدن ایشانان نزد ما موجب
 تسویف و تعطیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان باید شد و باین همه
 کسر و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سره از
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ماعبدالقدوس قدس سره
 از وطن خود بدہلی آمدی خبر با کابرا بخارسیدی پذیرہ راہ شدند
 کذلک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
 و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانه از دوس
 سر نیز دو قتی در دہلی در محفل عظیم کہ علمای حاضر بودند بتواجد برخاست
 در میان تواجد گفت منصور را نادانان گشتند چون این کلمہ را در قص
 بکرات بر زبان راند یکی از مخول علمای حاضر بے آرام شدہ نام یکی
 از اعاظم علمای آن وقت را برودہ گفت چون آن جماعت را نادان
 توان گفت کہ چون اوئی در میان ایشان نبود شیخ ہنچیمان بشورش گفت
 من ہمان را میگویم باز آن عالم گفت شیخی چون مثل اوئی را نادان توان گفت
 کہ چون بآن عالم خبر رسید کہ از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاہر
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق است این چیست
 سیاہی کہ از دوات او ریخت نقش اللہ ظاہر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
 بخوشید و گفت کہ زہی نادان کہ سر این حق در جہادی ظاہر شود و در حق

نہ وہم حضرت ایشان قدس سرہ الغریز مدین تقرب فرمودند یک بار شیخ
بدلی آمدہ بود شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری کہ از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود و صاحب علم و تفسیر نوشتہ بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون
بکشا و آیت تطہیر اہلبیت سرور کائنات علیہ وآلہ و علیہم الصلوٰۃ و التحیات
برآمد کہ شیخ عبدالوہاب درین مقام نوشتہ بود اولاد نبی ہمہ مامون النجاة
و عاقبت شان علی الیقین بانحیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت کہ
ہذا خلاف مذہب اہل السنۃ و الجماعۃ و کتاب را باز فرستاد برین سخن رو بہ
میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر آن شد کہ شیخ
عبدالقدوس گفتی قدس سرہ شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفہ
اول شیخ عبدالقدوس است کہ بعد از او بر سجادہ ارشاد و انبشتہ وار
سید ابراہیم الایربے القادر کے کہ در نامہ اجازت ذکر یافت

نیز طریقہ قادریہ را اخذ نمودہ خرقة خلافت یافت و این سید
ابراہیم مروے بود از اعلام و انشدان علوم عقلی و نقلی چنانکہ در عہد
او بہ شہر دہلی کسے بدانش او نبود و با اشتغال علوم التزام او کار و او را
و تربیت و ارشاد را نیز جمع نمودہ وے مرید شیخ بہاؤ الدین قادر کے
شطاری ست و شیخ بہاؤ الدین را رسالہ الیت در طریقہ شطاریہ بر پای و
گویند در معاملہ از شیخ نظام الدین خالہ می نیز خرقة یافتہ است و در سنہ
ثلث و خمین و تسعمائہ بعالم باقی شتافتہ و در پایان روضہ امیر خسرو
سرور نقاب تراب کشیدہ رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی
کہ عرس خواجہ قطب الدین بوہر روضہ شریفہ او جمع گرم رقص و سماع
بسیدہ معروض و شتم چہ بود کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور رزانی دارند فرمود باید که شہزبیرت رفته متوجہ روحانیت ایشان
باشید تا چہ فرمایند من چنان کردم در اثناے جوش و خروش قوالان
و رقاصان حضرت خواجہ برین ظاہر گشتہ فرمودند این بہ بختان چند وقت را
بر ما مشوش گردانند من بخدمت سید آمدہ معروض دہستم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ما را معذور و ارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب احوال الطوار
علیہ بود و تصانیف ثنایستہ دارد از انجملہ است مرج البحرین محتوی برہر امر
علم دینی و یقینی و نیز اورا مکتوبات کثیر البرکات است نور یکی از مکاتیب او
بخط کثیر لطف حضرت محمد دوم علیہ الرحمہ دیدم کہ بیکے از محرمان راز نوشتہ
و اما بعمتہ ربک فحدثنا الحمد والثناء کہ در دیدہ شہود نماندہ بخبر خدای مع ہذا
جز افلاس و غرہ بیش نہ و جز خیرت و در ماندگی کیش نہ استی سہل شدہ از دریا
حدائی میکنم بر سر گنجے گدائی میکنم شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریہ والدہ خویش تحقیقات ست از انجملہ است آنکہ والدہ ماجدش را روزی
در اثناے سماع بر زبان رفته بودہ کہ خداے داند ما کجا تیم و باز تیر مودہ
اگر گوئے خداے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مرا و از علم الے
تعیین علمی است اجمالی یا تفصیلی کہ بوحدت و واحدیتہ معتزندیہ شیخ ماوران
وقت فوق تعین علمی بودہ غریبے این میان را در محفل حضرت ایشان
قدس سہد مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلمی نیست زیرا کہ شیخ ابن عربی و تالبعان او رحمہم اللہ بہ سیر فوق تعین
علمی قائل نیند و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تالبعان شیخ عربی بودند و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست کہ سکر از حال و قالے فیروز شیخ
رکن الدین و رسنہ ثلث و ثمانین و تسعماتہ ازین جہان نخت بان جہان

بستہ مضجع او سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پدر
 شیخ عبدالبنی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
 آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اتنی و سبعین و ششماہیہ بودہ و سعادت
 فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و ششماہیہ و چون حضرت مخدوم
 را بحضرت شیخ فانی نے اللہ شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ بحجت محبت
 بہم برگزیدہ تہاے شایستہ و مجالس شکر و روی دادہ و مجلسی از احوال
 این بزرگ نیند لازم ست شیخ جلال تانیسری از اعظم خلفائے
 حضرت شیخ عبدالقدوس بود و رحمہما اللہ و از علم ظاہر نیز برہ تمام داشت
 و استفراق و استہلاک تمام تا گویند بسیار بودہ کہ براے افاقش جہت
 اداے نماز قریان آمدہ با و از بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکرہ صحو
 نے آمدہ عمر و رازیافت بعد از نو و پنج سالگی در سنہ تسع و ثمانین و ستیا
 با حضرت شتافت و در بلدہ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
 خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام احتضار حضرت جلال بروز ہا کشید از ان
 جہت اضطراب و شورش عظیم از خلایق برخاست گویند چون بعد از
 شانزدہ روز راند کہ بہ ہوش آمد نظام کہ از اعظم خلفائے دے بودہ
 از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حال ست شیخ دوران
 حالت بکوش و در تمام این بیت بر خواندے قومی و دجود خویش فانی
 رفتہ ز حروف و رمعانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
 رسانیدند گریہ و رگوبے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر رخسار مبارک
 روان گشت و مدتے با نگوشت تمام سد فروزند حضرت شیخ جلال را
 رسائل مفیدہ است تبرکاً بیک شہ از سالہ ارشاد اقطالبین و اکفامیر و

نسیمه بنویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا ندارند و ازان
 مترقی شوند و مقید بجزی نگردند بریده و دریده از همه جان باز و جهان باز
 باشند و آن نیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
 احتراز کنند و اینها را ذمیمه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گم شوند و
 پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک جمال
 صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ بالله من ذلک و روی عن
 السلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتفصیص الاصول و الاصول
 رعایة الشریعة و الطریقة و اسیمه گفته اند تلاوة القرآن و الاشتغال بالعلوم
 الشرعیة اوجه است لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
 گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض و سنن رواتب متحصصه
 بشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتهی بیان ملاقات
 حضرت مخدوم و محضر شیخ کمال رحیم الله حضرت مخدوم را
 در خلال مجالس شیخ اجلال حضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسیار
 کشید و خواند با بهر رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم
 در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مروی بصورت اهل سیاه بان
 خانقاه درآمد و حضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن نشست شیخ او را
 از عسکریان و انتمه اخبار شاه و سیاه پرسیدن رفت وین ازین پرسش
 بشورش درآمد گفت شیخا اگر مسکنی از مساکین این راه بت اقتباس
 انوار انبیایین خانقاه آید شمار الاق نیست از و اخبار شاه و سیاه
 پرسیدن اگر خواست این اخبار و ارید بر برگذار بشینید و از روندگان
 بجوئید شیخ از غایزه حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ بی تعلقی ازلان
مردیدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ اواز مغلل شیخ ہرون آید با ملاقات
فرمایند و آشنائی نام و شناسائی مقام او کردند چنان کردند آن عزیز را
نیز تعبہ ملاقی و معانقت ایشان بکلمہ خبر القلوب پیشا ہر گ موافقت بکنید و
جہہ الفت بکشا و نام خویش اظہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از سنگن
و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر بہ پابل اندر نشست
مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا با ہم آمین صحبت
بر انگیزیم و پابل و بیہ است از تواضع بلدہ سر ہند قریب چار یا پنج
فرسخ دور از قون حضرت مخدوم بسر ہند شد از آن جا بہ پابل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذوالکمال والا کمال را آن جا دریافتند صحبت تا گرم گشت
والفتاہ بدیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بہت اول
جنت مماثل ایشان آمد کہ روز ہا آن جا گردانید می و باز بسکین جمع
فرمود می با بکلمہ حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معانیہ
نمود این جانبان قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس شد سرہ
و مخدوم زاد ہای کبار عالی شان و است بر کاتھم مسموع کردیدہ ظلم راز بان
اظہار کشو و ہے آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بود اولیے
المشرب می نمود اما بظاہر انتساب و ارتباط بہ شیخ تفضیل داشت کہ بہ
واسطہ بہ شیخ الحمن والانش عبدالقادر جیلانی پیوند وزیر کہ شیخ تفضیل
را ارادت بسید گدار حمن ثانی بود و او را بسید شمس الدین عارف و را
بسید گدار حمن اول و را بسید شمس الدین صحرائی و را بسید عقیل و را

بسید بہار الدین اور ابوسعید عبدالوہاب اور ابوسعید شرف الدین اور
 بسید عبدالرزاق اور ابوالکلام خوجا غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوزیدہ بری و آشفتہ سری بیشترہ جزائر و
 مفاد و بسر بردی و دوران بودی کہ مصداق بود و غیر ذی فرع بود چون
 احتیاجش بشرب و طعام و مضجع و مقام او فتاویٰ بنا گاہ دوران بنیاد
 شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اور آہ تکریم و تعظیم ہر جہ تاملتہ بنازل
 خویش بردندے و ضیافتہ نمودندے و شیخ از طعام و کشتہ بایشان
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود بامکشہ
 ایشان اغنودے بامداد کہ بامداد الہی سر از حجب سحر گاہے چون
 آفتاب برآوردے نہ اذان شہر نامی دیدی و نہ اذان مردم نشانی گویند
 نماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردیان
 اورا احتیاجی بجلار افتاد چون بہ طہارت جامی درآمد و دید کہ از جاکے
 درمی کشودہ گردید و بوشانی دوران در نمودار گشت آن درویش
 بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صفت
 بستہ کاہم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
 حیرتش بر حیرت افزو و دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشتہ و خویش را بدان
 مکان سابق دید کہ اذان جا قصد جلار نمودہ بود ہم حضرت ایشان
 قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
 برگوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود اذان گویری آواز
 آنحی برون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر و منع اذان شیخ کمال

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح با ننگ بر زد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و نجا که کسان
گشته هنوز اُح خود نمی گذاری و از آن جایگاه برخواست و برقت بهم
حضرت ایشان قدس الله سره الا انوار فرمودند باین همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسی بنیت مشاهده خارق رفتی از آن سخت دربار شدی و تته
مولانا فلان صانوفی که از اعظم علمای عصر بود مع تلامذۀ خویش غالباً
بدین نیت متوجه در یافت شیخ گردید چون بحوالی منزل شیخ رسید به شیخ
از مقصود او آگاهی یافته نخستین و غضب هر چه تمامتر شکمها و خشتها بر داشت
متوجه مولانا گردید مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده
و شیخ قدسے چند دنبال او حمله نموده می فرموده اسی صالونی فلان فلان
آمد که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ [۱]
و این دان میگویند و از فلان و بهمان مابخیر اند که مرتباً اینان از آنها کیمیت
و مرادش از فلان و به بهمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بجزوه ابجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و یقین اسرارے درآمد بعضی اوقات
و قائل آن اسرار تا آنکه مهارت علمی مستمان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار بر و رایام حل می شد و بفهمے درآمدے ارباب بخت
زنده بجان و گردند بیرون زد و کون در جهانی و گردند کسے بزبان حال
ایشان خبر و این طائفه گویا بزبان و گردند روزی بتقریب احوال
شگرت خواجہ محمد معشوق طوسی قدس سرہما فرمودند که توان گفت که حضرت

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکی از یاران قبول یافته حضرت ایشان از
 زبان مبارک نقل کرد که روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سر و او میشوید
 بعد از حضرت غوث الثقلین از مشایخ سلسلہ علیہ قادیان چون شیخ کمال
 اقل قلیل بنظر میآمد و اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود و در
 ساحت عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائة راه وصال رفیق
 اعلى گرفت و در تریه کتھل که از قرای تابعه سرهند است خواجگاہ یافت
 رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعۃ بعد از بنیسنہ او شاہ سکندر رست و ارث مواریث
 احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتها بہ جذبات و حالات عظیمہ
 فیض رسان سلسلہ آبای خود میبود حضرت ایشان میفرمودہ اند کہ
 جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاہ اسکندر از غلبہ
 نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حد و سنہ ثلث و عشرين بعد از الف
 از جهان رفت رحمہ اللہ سبحانہ چمن را تر و تازه آراستند + پوش بنم
 نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر السجذ بہ حضرت ایشان
 حرف مجازیب در میان آوردند و رین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
 والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من در ان سفر از حاضران
 خدمت بودم روزی یکے از صلیانزو ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در ان
 دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امر و شاہ را در فلان
 شاہ راہ بنایت خندان و مقیمہ زنان یافتم طلب کشف ستران نمودم فرمود
 در فلان موضع نشسته بودم بناگاہ یکے از اہل روستا پشتواریہ گاہ بر سر
 و اسی در کمر باید آن پشتہ گاہ را بجایہ واگذاشتہ سبحانہ انسانی نشد
 از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان ان آسمان بر و فرو آمدند

واورا ہچنان برو شستہ در جگرہ رجال الغیب لمحق ساختند من دوران آفتاب
 باوے و بدان واسے کہ در کمر داشت میدیدم و کرایس شہ عورت اورا کہ
 اندر و بودمی مگر ستم این خندہ من ازان ست مگر گاہ فروشن آبخا در کماست
 و بداس محتاج اند مخفی نگانند سابقا وعدہ بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
 بعضے بلا دور رفتہ بود اکنون انجا ز وعدہ نمودہ می آید انجناب چون از کتب
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اہل اللہ واستفادہ واستفاضہ لازم
 سیرالی اللہ و بسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ و درین سفر
 ماتحود عہد کرد کہ جائے بحر فے کہ شعرا بش تفضیلش لب انکشاید و از ہر کہ
 آثار بدعت بسیند بارادت بل بصحبت اونیر و از دوران سفر بسا علمای
 عامل و عرفا کے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
 بہ تقریبی فرمودند دوران ایام کہ حضرت والدہ مارا برہتاس گذار افتادہ بود
 شیخ الہدای را کہ مردے بود لغایت مہر و غریز غریزان دیدہ آنجا دریافتہ بودند
 از وحکایت کردند کہ نے گفت ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق و جل
 کہ آنرا نہایتیں ست والدہ مازین کلام لغایت متعجب بودند و معنی آن متفکر
 چہ آن خلاف صرحت بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا یقطع الا بالاب
 پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچہ درین ایام در حل معنی آن
 کلام فاضلہ نمودہ انداشت کہ ہیچ چیز را ذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
 جز وجود و اعتبارات نیند و وجوہ و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
 وصول باو سبحانہ کہ منتہی بذات اقدس او گردوزیرا کہ عارف را چون بسیر
 محبوبے دطے اجماعے بحض عنایات از سیر صفات و شیونہات بگذرانند آنجا
 ہمہ وجوہ و اعتبارات منقود گردند و سیر و بذات بحت منتہی گرد و بعد ازان

سیر در راه ماند و دست اداک زو امان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لامی قطع
 ابدا لا بدین گفته اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیل ست و غایت ندارد
 و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ مے فرمودند
 شیخ الہدای مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر اترہ مے کشیدند حاضرین و بعد از
 فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیہ دل و انجلائی آست
 و دل نیست مگر آمینہ کہ زنگے بر دشت استہ اورا صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
 و آن خود بذکر خفیت راست نہ آست کہ دل آہنی باشد کہ مارانیک برو
 باید زد یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حروف نصرانیہ مذکرہ
 مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر خستیار نموده اند بطریق اترہ یا الغیب آن
 ایشان بحکم کریمہ آواشد قسودہ دل را از سنگ و آہن سخت تر و آستہ اند
 و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کشیفہ متاثر
 گرد و و ایضا آنرا ذکر خفیت خستیار نموده اند نیز وجہ معتبرہ مشہورہ و ازہ
 کہ وجہ شیخ مذکور یکے ازان وجہ است بر اثبات ذکر خفیت و جہر حدیثی کہ
 مبین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما باندہ است باجملہ
 لکل وجہ ہمو لہما بیان طریق اکابر مے نماید و ہم در بلدہ رہتاس حضرت
 مخدوم مجوزہ درس مولانا راقیہ النحر محمد بن فخر کہ صاحب موضع الحوائی
 و غیر آست و از دانشمندان معروف و بتقوی و زہد موصوف رسیدہ اند
 روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ ہمامہ قاضی شہاب الدین
 دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود دوران ضمن از
 زوائد فواید طبع خویش مذکور نمی ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے
 از مواضع آن املامندہ بود و ہنگے بننے بر جرح کلام قاضی بو تلمینہ و قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود و دریافت که آن اعتراف
 مولانا بیچوبه و رودنی یا بدایا بر حفظ عهدی که با خود بسته بود و کما مر به
 خاموشی چاره نیافت چون شرات آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
 رسید ناگاه از برکات حفظ بیان حضرت مخدوم مولانا و نصف
 بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بزرگ دیگر فراموش
 گرفته بودیم و این همه بر وجه پیریه چنان بوده بل حقیقت آن که از گذشته است
 و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
 مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن
 مجلس بیرون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
 دخل یومئذ جم غفیر من العلماء فی حدیقه کانت واقعہ فی ظاہر بلدہ فاذا
 غاب عن بین اعینم فتمسوه ایا ما و ما وجدوه والله اعلم بحقیقه حاله و هم
 حضرت الیشاق علیہ الرحمۃ و الرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
 ذات اقدس او سمانه هر چند بسیط است اما او را یک و سستی است چون که تمیز
 چون را آنجا باز نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که من فرمودند
 در سیاحت بلا و بنگالہ بشری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
 که در یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر میبرد و شبها از فرط بقراری
 بکمره و زار می نه بود و داد و مهر بانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیایا چنگاه
 با هم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرا تکلب بود دلم نذر ای
 صحبت او نمکشت آن درویش اکثر شعرای را از اشعار هندی به خوانندی
 و اشک اخزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
 حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا

کنجانی نیست شاید و اگر از بس انبساط و اتساع آن گوی عالمها دروگم است
 نیز درست آید که تمکدانی به تنگه چون دل مور و نمک چندان که در عالم قدس
 شور و دهم حضرت مخدوم را درین سفرگذاری بشهر جوین و آقا و آنجا فواید
 صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
 السکر والوجد والسمع وذو التوکل والتبذل والانعطاع در سلسله نواب
 سعید الدین سنجرمی و مرید شیخ بهار الدین جوینوری که بسبب واسطه شیخ
 نصیر الدین محمودی میوند در محفل الله سبحانه از و آرنند که سید الانام را عالی الصلوة
 والسلام در مقام دید که فرمود علی دلی بر در خود میزنی و از خلق الله چیزی
 نمی گیری گفت یا رسول الله اگر دلی است ازان نشت و اگر درست هم ازان
 تو علی بیچاره در میان کیست فرمود بر اے خلق دعا کن که دعای تو در باره
 ایشان مقبول ست تو فی رحمہ الله سنہ خمین و تسعین و تسعمائة باجملة حضرت مخدوم
 چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را در آن سفر دریافت عنان
 مراجعت بوطن مالون بر تافت تا زمان انتقال ازین دایرہ طلال و ربلدہ
 سرزندہ بودہ ہمارہ کتب متداولہ را از معقول و منقول بی تطیل و فتور بہیل
 تحقیق و تدقیق و افہام حقیق بیان فرمود کہ در جمیع علوم تخریر بود لایسا
 در فقہ و اصول آن کہ بے نظیر بودے فرمود کہ در آن ایام کہ در وقایع
 بزدوی غور نمودہ مے آمد محسوس می گشت کہ در جنب علو اجتهاد و وقت
 استنباط سراج الملتہ امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سائر مجتہدین کالتامینہ
 و نیز حضرتش ازان جا کہ با علوم رسمی و صورتی معنوی و حضور می راجع
 فرمودہ بودند مدام بر سجادہ اخلاصت بمصدق خبر لان ہیدی اللہ باب
 رجلا و احدا خیر لک من الدنیا و ما فیہا سایلان برکات یقینی را از حساب

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاد روان درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون ترقی و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہما در
نهایت بلندے ہے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرات
و استماع این کتب را نزد او از دور نیز و یک طرف بستندے از ہمین
افادہ او بمقاصد خویش پیوستندے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدہ لاہورست و در حالت و غلت مشہور از تلامذہ فصوص
ادست بانجملہ حضرت او در آگاہے از اسرار باب توحید و وجود مرتبہ
علیا داشت و در حل و قانع شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سرہ
الانوار از فطر علم و غلبہ حال ید طولی و بر مشرب او بود و بانکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر کربایت و شطیحات ست اما از علوفطر
و فطر تمکین و بلندے ہی بہت بل بحض صیانت حضرت غت غت سہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابوسلیمان دارانی^(۱)
کہ رہا یقع فی قلبہ النکتۃ من نکات القوم یا تاں لا قبل منہ الا بشاہدین
حدیثین الکتاب و السنۃ خالی کہ مخالف کتاب و سنت بودے خواہ از
خویشتن و دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار نہادے و اعتراف داد
نہ فرمودے انیسٹ نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ اربابہا رحمۃ واسعہ و رحم عبد اقبال آمینا و نیز آن
کلام حضرت محمد و م کہ بعد از ملاقات شیخ عبد العنی و استماع راز نبی ہنر
او فرمودہ و وشاہد عدل اند بران تدعا قصہ راز شیخ عبد العنی آنست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتی جوان بودند

ملاقات شیخ عبدالغنی را که درویشی بود از شهر سون پته بس معمر و بزرگ
 بهجت استماع راز که از و بایشان رسید بود و آن راز این بود
 که گفته پیر من که جدا ورثی من بود متبیب هنگام احتضار مرا بایک
 از درویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا القای کشته نماید و اعطای
 نفعی فرماید چون به خدمتش حاضر گشتم ترس از حقیقت این معالیه بر
 زبان راندم که به مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان برافشانند و
 من بچنان حیران و آسیمه جان برجامی بماندم که کوفت چه راز بود که شب
 از تو بزبان بگذشت + که روز عمر بسا مان ترجمان بگذشت + بگوش صید
 ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع و راقی دو هم دران بگذشت +
 پس حضرت ایشان قدس الله سوره فرمودند حضرت والد مالبشوق
 استماع این سخن از و خواستند که بدیاری او شوند بناگاه
 شیخ مذکور را بهجت منتهی از سر بند عبور فرما پیش آمد چون سر بند رسید
 بکاروان سراسر نزل نمود و والد مانیر وارد آن جاشد ندیدند بعد از
 معالقت و محالست خلوتی در خواستند و التماس اظهار و ابراز آن
 سر بسته را نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضل صاحب دلی بود که از خلفای
 والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بل مسالت
 نمود که آن چه بود فرمودند همین سکه که ما برانیم و حال و مشرب
 ماست یعنی این همه که می نمایم واحد حقیقی است که بعنوان کثرت نمودار
 گشته لیکن چون آن درویش را لوحی بود ساده و این راز مفا جاف
 بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را بر نتافته و براه هلاکت شتافت

و شیخ عبدالغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین و آشنای این رازخانه
 براند از برجای بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
 توحید معارف علیہ بر زبان راندند و رین آشنای فرمودند گاه باشد که پیش
 از ظهور حقیقت توحید کہا ہو بعض متبدیان و متوسطان را از استیلائی
 محبت که از اقتضای آن استیلا آنتست که غیر محبوب نیز در نظر محب
 محبوب بے و آید کثرت موهومہ منفیہ بکسوت وحدت ہویدا گردد
 مثل این در عشق مجازی نیز واقع است چنانچہ حضرت والدہ ماجدہ سر
 از درویشی حکایت کردند کہ مے گفت وقتے در شہری براہی میرنم
 نظرم بنا گاہ بریکے از نشاء جمیلہ افتاد کہ بطرف بام خویش خرامش
 مے نمود بجز و دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
 حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بہمان رنگ و صورت کسیت
 و کیفیت در بر خویش یاںستم بلے چنانکہ از نظار گیان شرمگین گشتم و
 خویش را کنارہ جستم بلے ع در عشق چنین بوالعجب باشد پس حضرت
 ایشان قدس سرہ العالی فرمودند چگونہ اشیای مشکوہ عین
 واحد حقیقے بود کہ کثرت موهوم است یعنی حضرت حق سبحانہ ظلال اسما
 و صفات خود را از مرتبہ حس و وہم بقدرت کاملہ نمودی و بقائی بخشیدہ
 و عالم نامیدہ و اماند خارج بحقیقت موجودے نیست جزوات و صفات
 حقیقہ اسبحانہ و موهوم چگونہ عین موجود حقیقے بود و تحقیق این محبت در
 مکتوبات منبع البرکات اور مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ و تمثیلات
 واضعہ نگارش نموده من اراد الاطلاع بہا تفصیلاً و اجمالاً فلیخ
 الیما علما و حالا باجملہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادۃ و افاصل

بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ هیچ کیے
 را بنحادے خود قبول نمی کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
 تجویز نمی فرمودند و مرحلہ زندگانی را چنان با اتباع رسول سبحانی علیہ السلام
 الصلوٰات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتی از سنن را نیز مسترد و ک
 نگذاشتند تا بجای کہ گویند مما اکمن ازار پوشیدند کہ نہ سراویل و
 ثعلین و ذوقبالیں برپایہ کردند نہ پایہ افزار با وجود اتیان طاعات
 مستونہ و دعوات ماثورہ بعضی وظائف اوراد مشائخ طریقت اکہ منافی
 غرمت نبود کہ از بس شوق عمل از دست ندادند کہ حضرت ایشان را
 قدس سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
 بعد ازین در منصفہ گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام غرمت
 واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
 و برکات آن طرق بنسبتہا می علیہ رسیدہ کما مر لیکن غایت اخلاص
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس سرہ را ہا ہا
 ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
 سرہ نقل میکردند کہ فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
 و شاہراہ این باد یہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
 ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہر ہے کرد و نیز می فرمودند با وجود کہ از رسائل
 اکابر آن طرق سنیہ براوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
 از خواہان آنیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ راقی سبحانہ
 بدیار ما رساند یا ما را بدیار او بر و تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزو مندی ایشان را به حضرت خواجہ غوث و رضی اللہ والدین محمد الباقی
 قدس اللہ سرہ الاقدس معروض داشتند فرمودند ما را نیز شوق دیدن
 ایشان بود چون بسہ ہند رسیدیم چہ از ایشان گرفتیم ما نا کہ بیکے
 از تہائے آن حدود شریف بروہ بودند راستہ حروف گوید چون
 این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شنقتیم باخود مسکین
 ایام دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
 نقشبندیہ جلوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
 از عقبہ علیہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر برہان پور آمدیم
 حضرت شیخ عیسیٰ سندھی کہ اذا عاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
 حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفہ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفہ
 شیخ محمد غوث بود کہ بحمل احوال این عہدہ در مقالہ رابعہ انشاء اللہ تحریر
 خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسائے در سنہ احدی و ثمانین بعد
 الالف از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ
 او شیخ عبدالستار کہ صاحب سجادہ اوست و جوان و قابل و فاضل
 و صاحب دل گفت والد و شیخ ما در آخر عمرے گفت چنان معلوم باشد
 کہ خلاصہ نسبتہائے مشائخ طرق نسبت نقشبندیہ است و اسکا حال
 خود را بران نسبتے و اریم گفتہ انیک گواہ عدل دیگر بیدار آہ
 درین مدعا شاہدین عدلین بروکے کار آمد الحمد للہ والنتہ حضرت
 مخدوم را در علوم دینی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسائل خمسہ
 ازان جملہ است کتاب کموز الحقائق در سالہ اسرار التمشید کہ لیس رکات
 عالیہ دران بقلم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و پرستانندگان

جو ہر سخن ہویدا است کہ آنہم مفاض از حضرت و اہب العطا یا است و جناب
 مامور بدان نگارش و املاست چنانکہ خود و عنوان آن رسالہ شریفہ این
 معنی را اظہار می نماید آنجا کہ می فرماید ہذا اسرار التمشہد فی معارج النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بقیضہ القدیو و فضلہ العیم
 فاجزہا تمثالاً بأمر المفیض المحکیم این حقیر نکتہ ہا سی چند از ان ایرادینمایم
 و اگرچہ آن رسالہ تباہی زبان است اما این جابر نے ازان ترجمہ فارسی سینہ
 بعرضہ تحریر می آید بطلب معراج کہ متضمن روتیہ است بلسان استعداد
 آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیر کہ دعا بلسان
 استعداد و الزم و اتم است مراستجاب را و الحمد اوسعی علیہ السلام ممنوع
 گشت از رویت با سوال لفظی زیر کہ پیش از استعداد و آن طلب نمود
 فی معنی الخیات اللہ و الصلوٰۃ و الطیبات ہی ظہار الکمال بصفات
 الجمال و نعوت الجلال جمیع الانواع و جمیع الاعتبارات للذات المستجمع
 لجمیع الکمال المنزاع عن النقص و الزوال فانہ باعتبار قوالی و فعلی و حالی
 اما القوالی فکا ظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ و کمالہ باللسان و اما
 الفعلی فکا متثال للأمر و اجتناب للنواہی بایقان الاعمال البدنی و لا فعلی
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق لہ
 ابتغاء لوجه اللہ سبحانہ و تعالی و اما الحالی فکا شتغال القلب الروح
 یکسب الکمالات العلیہ و العلویۃ و التخلق باخلاق الالہیہ فاذا الانسان
 مأمورہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما و در فی الحدیث تخلقوا
 باخلاق اللہ لهذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
 فالقول لکنکہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعل فكما ظهر رجاله وجلاله من
 الغيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهر من العلم إلى العين والحال
 كعقله سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذات
 وصفاتي وفعالي فالله التي ذكر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وأنه
 منزوع عن الكل وسائر في لكل بالكل أي ما جديّة جميع كما لا اله واسمائه
 وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه
 الخشيّة اصلا والصفاتي كذكر سبحانه بصفة العلم وبصفة القدس
 والافعال كعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالق والرازق
 او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
 والثناء الذاتي فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف الكمال بخلاف
 الثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التقدير والتقييد
 بـ وثير وموضعي از موضع اين كتاب قلبي ينمائي كنه سر او راست كراين
 شمارا كه التحيات لله انتم بودا ان حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب فراس
 محمول وايريم كه حق سبحانه فاعل بود وبنده آلت نه بر قرب نوافل كنه بده فاعل
 بود وحق سبحانه آلت لانه لما تفرق عليه الصلوة والسلام وارتفع من
 البين استحال ان يستند اليه شيء فيما يظهر منه فانما هو من الله
 سبحانه وتعالى لا كالة لقوله عليه الصلوة والسلام لا احصى ثناء عليك
 الخ وان الحق ينطق بلسان عمر ويمكن ان يجعله من قرب النوافل ينزل
 اليه وادخاؤه نفسه في البين انكسار له واظهار العجز تام نجا كس
 وان كرتامي كند با خواجگه كار غلامی + او يجعل الوجود الموهوب له من
 الحق سبحانه بدل وجوده مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

فی التذکره اوباعتبار مقام الدویر فی المقامات الثلاث من قرب النوافل
والفرائض والجمع منهنما من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام اداء
المختص بنبینا محمد صلی الله علیه وسلم ودر خاتمه این رساله شریفه بر قلم
محترم آورده که مراد دل بعون الله سبحانه چنان می آید که امر تکراره تشهد در
آخر نماز تذکره واینان است بر آنکه نماز معراج است مومنین را پس بنوا
آنست که معراج مومنان نیز مشتمل باشد چیزی را که در معراج او صلی الله

علیه وآله وسلم بطور پیوسته از احوالات عظیمه و تشریفات عظیمه زقت الله
سبحانه تعالی جبرقه من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم باطافه و امر بصلوة بعد از
تشهد بر آن سرور سید البشر اعلام است بر آنکه معراج مومنین بتابعت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم وادای حق نعم است که رسیده مسلمین را به بین
هدایت و متابعت او صلی الله علیه وآله وسلم و تنبیه است بر آنکه چون حضرت

شکریت بخشید است را به تشریفات معراج فنیقه لایمان یصلوا علیه فی معراجهم
و نیز ایماست بر آنکه اگر چند کمال است بنهایت مرتبه کمال عروج نمایند بیرون
نمیروند از ربنقه متابعت او علیه الصلوة والسلام و بنیر سد نهایت ایشان بتب
مقام او و سر ایشان تجت اقدام او ایضا اشارت می آید ان منتهی معراجهم الی النبی
علیه الصلوة والسلام و منتهی معراجهم صلی الله علیه وآله وسلم و سلموا الی الله

سبحانه و تعالی و تعظم لا تری انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله سبحانه
فی لا ابتداء لقوله الخ و المؤمنون امروا بالصلوة علیه علیه
الصلوات والتسلیمات فی منتهایهم بعض فوائد که حضرت ایشان از
والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس سره العالی حکایت

کرده اند حضرت والد که فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ رکن الدین فتمه بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تقریر را که عارف از رویت و مشاهدۀ
 اوس بجا نه تعالی درین نشان چه بچشم سز و چه بچشم سیر خدایان بهره ندارد و درین
 نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر تراسر راست این توجیه شیخ
 رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
 من از حضرت والد پیر سیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
 دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
 آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین است پس چنانچه
 هر کس را بخود می باشد چه مشهود و اثبوت می طلبید و مشاهدۀ معارف و نیجوات
 منها حضرت ایشان قدس سره اندلسه در مکتوبی نگارش فرموده اند که از اول
 بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروه های بنفاد و دولت
 که به ضلالت رفته اند و راه راست کم کرده و نشانهای آن دخول در طریق
 صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلط کرده اند و بضلالت رفته
 منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
 قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
 در ماکولات مراعات اعتدال نمکون و حد وسط نگاهد اشتغال در وصول
 بمطلوب کافیست باین مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواهم
 از زبان صداقت نشان مخدوم زاد بانی عالیشان و عین بزرگوار ایشان
 شنودم که فرمود روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم محمده اقول
 و زادیه جمول ایشان و آمده می بینید که آنجناب مقبول و مقطوع الاجزاء افتاده
 چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جایی سر نهاده آن درویش بعقیده آنکه
 از وزوی یاد شمنی این معامله با ایشان ظور یافته هر اسان و نوحه گسان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
 بآن مجروح و آمده اند حضرت مخدوم راحی و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
 و گریان و در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت که بآنها فرموده تا با بحیات
 عاریت و دین جهان با شتم افشای این راز نمی نمایند چون از آن پرسیده اند فرموده
 امری بود که بیان را پس را موان آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترنم
 بوده باین ابیات عارف روم **دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق**
در یاتیم ما را معوج در یامی کشد + نیست غز را میل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان پالیت قومی لعل یون خفیه
صد جان میدهد و دل را پیدای می کشد + بس کنم من چون بگویم بتر قتل عاشقان +
ز آنکه شکر خویش را از شتم و صفرا می کشد + چون قلم بچرخ شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بزرگ موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جایزه حیات را بدر وازه حد و دشمنان رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت فرمود
و کان ذلک فی الساب عشر من رجب سنة سبع بعد الالف پیردن شهر سر هندی
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمة الله علیه رحمه و سته
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فن + جانش گهر ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود و در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار الله
بزرگوار حاضر بودم در آن سكرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک رانند که
سخن بهمانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دهنه با سقنه نام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبد القدوس گفتیم آن کلام کدام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
 نیست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق است اما کسوت کونیة خاک و چشم
 مجربان می اندازد و در مجبور می سازد بعد از آن معروض داشتیم که مرا بر امر
 ولایت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشیم فرمودند ترا بر همین سخن نصیت
 میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
 شریفه میگذشت که محبت اهل بیت حضرت خاتمت علییه و علیهم الصلوٰۃ و التحیة
 را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلتی عظیم است هنگام نزاع ایشان من آنرا فرایاد
 ایشان داوم فرمودند ما محمد شده و البته که سرشاران محبت و غرق آن دریای شست
 الهی بحق نبی فاطمه که بر قول یان کنم خاتمه حضرت حق سبحانه جناب
 محمد و ما مطابقاً بشیخ عبد القدوس رحمهما الله بفت پس عطا فرموده بود حضرت
 ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دایره انبیا و مرئی توان گفت که از آن آن
 حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه اله است و آن حضرت
 مجد و الاله و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انور و عظم نجوم است
 مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند و فضیلت
 بهره و بر بوده اند چنانکه آن فقره شریفه حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
 قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
 از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود لیسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
 شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن پدید بزرگوار حفظ گرفته از
 زبان و نشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
 فرمودند می شاه محمد و قال و حال تلمیذ رشید ما است هم حضرت ایشان روح
 روح الغریز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه مسمی

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف گردید و مشاهد
 آنم احمد شد علی الاحسان و دیگران برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین فکر از
 حضرت خواجه بانی باشد طاب تربته گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکه از آن فقره که حضرت خواجه قدس سنده در
 عنایت نامه که بجناب مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد صادق علیه الرحمة ارسال
 فرموده اند و توضیحات شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند هویدا است و آن فقره است
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صوریه محل خطا و لغزش است
 سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام پذیرد هر چند که عالم صانع شده باشد و
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته و در کار و سعی باشد که جذبه و حضور
 ایشان دیگر است و در آن موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیه
 و اکثر بالا صالته بوجهی است انشعش جهت معرا گاهی فوق بجهت خصوصیت که
 عرش مجید راست در و هم می آید و گاهی همه جهات را فرد میگرد و معنی دانستن
 و را هم محیط بظهور میرسد و اگر صور معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند و همچو سراج
 و خیال بے اعتبار افتاده و در همین وقت نزو و ریافت صور خیالیه موالا اول
 و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرد گرفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را
 صور و اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الدراغیره
 و یار در جلوه آید بهوش باید بود که کسوت معنویه در میان است لا اقل صفة حیوة
 و هستی اکنون یک دقیقه دیگر نشناشد که در وقت ظهور دانستن و را هم محیط
 می تواند بود که همچنین کسوتی در میان می تواند بود که بالکلیه نظر محبتش مجرد
 شده باشد باری حقیقه مقصود و ریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
 و تصفیه نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران و دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور
 و از فضائل صوری نیز بالنصیب اند یکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در
 وفات مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیهما کاتب متدوّه اند از آنجمله است این
 مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنهم که بحسب حصول اسباب نبویه
 بآب غنما محشور بوده و ای برادر و فقنا الله سبحانه وایاک فرصه حیوة بسیار
 قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را در
 تحصیل امور لا طائل صرف نماید و ملتزم لام نخلد گردد ای برادر مردم را از اطرا
 و جوانب در رنگ نور و بلخ میریزید و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب
 دنیای دینه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آئینه انجمن شعبه تن الايمان
 حدیث نبوی است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیات اکملها ای برادر
 این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت شد فی الله که امر در سر هر بند مسیر
 است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آید ششم ازان
 ماجر حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جوار
 نقیص بجز و سوز و در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شربت باد انوار شربت باد و
 ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نهند از
 آن زمان علاج چیست و مدارک بچه بود و ملا فی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید
 خطا فمیده اید به لغت های چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
 فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا چه
 در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را و بر بلا انداختن
 و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش و درست حق سبحانه و
 تعالی عقل و باد و مستنبه کنا و امی برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست اهل دنیا

که در دنیاوت نخست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفای و خسلس
صرت نماید و ما علی الرسول الآ البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صدیقی
حضرت ایشان قدس الله سره الا قدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله و غیره تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجه عالی شان طاب ثراه منقول است که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلا و بقیاع بسر می بردند چنانکه چند گاه در سکندره که قریب اثنا ده است که از
قصبات مشهوره هندوستان است بطریق نشر علوم شرعی و ادای عبادت
سنتیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لا مح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبایل شراف آن دیار بود و بوقت
صادقه اتصاف داشت مشاهده جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و روح عصمت است
میخواهم که در جماله عقد شما منتظم گردد و امید دارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون عداوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس با اتهام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بوده بر منصفه قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
و چند گاهی آنجا بسر بردند فلما جرم حق سبحانه و تعالی از بکرت نیکو گمانی و نجسته
نیتی آن مخدومه صبیئه مخدومه او را مطلع بفیض و صدق و ریکیا گردانید
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صما که بطور آورده این قصه
شبهت تمام دارد و بقصه ثابت و الدام امام انام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اقیاس کوفه صبیئه طاهره خود را بملاحظه کثرت و روح حضرت ثابت

بعقد در آور و چنانکه در حیرة الفضا و دیگر کتب مستبره مذکور است تا حق سبحانه آنجا
 بمین آن گمان نیک شمره چون امام الائمه سراج الالهه رضی اللہ عنہ بوجود
 آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس سره
 سره ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدایه از تقریر شریف حضرت
 ایشان که تخمین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربابی ایشان
 شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی و سبعین و
 شصت و قریب یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
 بلده شریفه شهر بند بوده که از ابا کن معموره مشهوره روح افزای مملکت بند و شایان
 و مرکز آن دیار بزرگ آثار و هم در ایام طفولیت هر که ایشانرا میدیده به مضمون
 که میبیکار و تپتایض و اتم سه تا زبان حال و قال می کشوده و حضرت
 شاه کمال قادری که ذکر کشفیه سابق ذکر یافت انظار خاصه و حق ایشان
 مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
 داده چنانکه والد ماجده ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخت
 شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه به جذب و
 شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر و از
 خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل سن و توازن
 دامن این بسیار خواهند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بواله حضرت
 ایشان رحمه الله انفس بشارت اساس و حق حضرت ایشان فرموده
 حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
 نموده حلیه مبارکه شیخ را بخصوصها بنحاطر عاظم داشتند و آن خانه که
 مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا شسته بودند نیز باید ایشان

بود با کلمه چون حضرت ایشان بدستمان شده اند باندک روز حفظ قرآن
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روزۀ توجہ نفعی
 تمام روی داده خیال کما سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند و بعض
 مواضع کتب و تفسیر عبارات و دلکش کشاده مشکلات را تحریر می فرموده بیشتر
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندک را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
 گذرانده اند و بیا لکون نیز رفته نزد مولانا سی محقق مولانا کمال کشمیری
 رحمه الله که از مخول و الشوران متورع بود و بعضی کتب مشکله را چون عضدی
 و امثالہ خوانده اند و بعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ
 گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرّم
 شیخ حسین فوارزمی کبروی قدس سرہا بود و در حرمین محترمین زاد ہما الله
 شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
 تفسیر مضیای را با جمیع مصنفاتش چون منہاج الوصول و غایۃ القصودی و غیرہا
 و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد
 و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
 قصیدہ برودہ شیخ سعید بوسری و حدیث مسلسلہ را کہ عنقریب مع الاسناد
 بیاید از عالم ربانی قاضی بہلول بدخشانی رحمه الله ذکر وایت و اجازت
 یافتہ بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب فرمودہ را با آن حدیث مسلسل
 از شیخ معظم عبدالرحمن بن محمد دمشقی کہ او ابامی او دران بلا و معظم از کبار
 محدثین بودہ اند و خانہ ایشان اباعنجی بیت السدیث چون بیان اسناد بہ کتب
 درین اوراق بہ تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند

ہے کہ یکی از مخلصان و مریدان حضرت ایشان بود

حديث مسلسل تجريبية آر واما الحديث المسلسل بالاولية قال الشيخ عبد الرحمن
 بن فهد سمعته من لفظ سيدي والدي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد
 وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به جدي الحافظ الرحلة تقي الدين محمد
 بن فهد الهاشمي العلوي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به
 جمع من المشايخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدين الانباسي سماعاً من
 لفظه واخو القضاة ابو الحامد المطري بقرائتي عليه بالحرم الشريف المكة في
 اول حديث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطيب صدر الدين ابو الفتح محمد بن المكي
 قال الانباسي وهو اول حديث سمعته منه وقال المطري وهو اول حديث
 رويته عنه قال اخبرنا به الشيخ نجيب الدين عبد اللطيف الحارثي وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعيد اسماعيل بن ابي صالح النيشابوري
 هو اول حديث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملك
 المؤذن وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن
 محسن الرمادي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو حامد احمد
 البزاز وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشير
 ابن الحكيم الصدري وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به
 سفيان بن عيسى وهو اول حديث سمعته من سفيان بن عمرو بن دينار
 عن ابي قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال لا ارحمون يرحمهم الرحمن تبارك وتعالى ارحموا من في الارض
 يرحمكم من في السماء اما اسنا وشكوة المصاحح كما بيت قياس بيكر كتب

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و باجائز و اسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
ووسایط اسناد بہ مؤلفش کمتر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکرے یا بد از
حضرت ایشان ماقدم سرّہ تاشیخ غزالدین بن فہد بہمان سندست کہ در حدیث
گذشتہ محرّکت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
فہد الهاشمی جائزہ وار دوہم از شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا بہ علیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الحرّمی قال اخبرنا بہ العلّامہ امام الدین علی بن مبارک شاہ
الصدیقی الساجی عرف بخواجه و قال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا بہ العلّامہ
الغبی قاضی لا قضیۃ المجد بن محمد بن یعقوب البغدادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحجۃ الہما شمس الدین
المقدسی قالوا الصدیقی الساجی اخبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
بن عبد اللہ الخطیب الساجی قرأہ واجازہ قال الاخوان اذا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مراد اخل طبقہ محدثین
گردند و حضرت ایشان قدس سرّہ از غایت کرم باین راقم محمد الهاشمی بن
محمد القاسم البغالی البدخشیانی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را باحد
مسطور در اول شہر رجب سنہ ہزار و سی و ستہ و ربیعہ سر ہند اکمل اللہ علی
ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور از حضرت ایشان جناب
مخدوم زادہ جامع الفنون حدیث قدّم العیون خواجہ محمد سعید سلمہ شد بہ نکلت فرمایا
اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم و برجم مسلسل
با لا ولیتہ بحضرت ایشان ایلمی ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در فرمای و چشمی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نمودہ اند فہم من فہم چون حضرت

ایشان از استفادۀ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
 رخت بپوشاده کشیده اند و در تمام طلمبه علوم را از برکات خویش بهره ور
 گردانیده و بعضی رسائل شریفه تباری و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
 تصنیف فرموده که ازان جمله است رساله تهلیل و رساله رد مذہب شیئہ شنیعہ
 با آنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
 بسطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
 عداوت بودند لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
 عطا فرموده بود ملاحظه این و آن در خاطرشان خطور نمی بود و ازان راه که
 ابوالفضل مشهور را بابل فضل سری بود و فضلا را بضرورت لازمه بوسے
 آمدند می شد حضرت ایشان همدان وقت مکرر مجلس و درآمده بودند آن
 دومی بر و فورفضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
 یکی از ملائذ او باین فقره گفت و قتی یکے از آشنایان خود کلمه بخند قسم
 می نمود آن جا به تقرب تنگ که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توفیق
 شیخ تو بقلم آورد دیگر ی از صاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
 مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان کشود و در آن
 مبالغه فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوہین علمای دین حضرت شیخ تو
 سلمہ اللہ از جنون اسلام تحمل نایست نمود و فرمود کہ امام غزالی قدس اللہ
 سرہ العالی در رساله شریفه مستقذ عن الضلال بزرگداشتہ است کہ از علومی کہ
 فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکاری می آید چون ہیئت و نجوم و
 حرکت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سرفه نموده اند
 و آنچه زاده طبع ایشان است چون ریاضی و اشغال کبہ کار دین می آید

ابو الفضل چون این بشنود متعجب شد و گفت غزالی نام مقول گفت حضرت شیخ
 تو نیز از استماع این حروف او متعجب شده از مجلس او برخاستند و وقت برنگان
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم و ادبی ازین حرفهای دور از ادب زبان
 باز دار و بر رفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
 برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر مجعده بوده چون ایشان را دیده خوش
 گشته و گفته خوب رسیدید موضوعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
 غیر مجعده تأویل و تفسیر نمودن متعسر شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارات
 و نحوه بدست نیامده حضرت ایشان بآنکه عبارات بی نقطه و زریده بودند در
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمالی بلاغت بزرگداشتند که فیضی در حیرت رفت
 و مطالب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
 ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و
 همیت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله زوشیعه که در آن ایام مرقوم شده
 نگارش نموده اند که چون در آن آثار رساله که شیعه در وقت محاصره مشهور
 عبداللہ خان^(۱) اوزبک نموده بود و بعلمای ما و راء النهر نوشته بودند در جواب
 رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل اخذ اموال ایشان فرمایند
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بله فریب
 تکفیر خلفائے ثلاث رضی اللہ عنہم و ذم و تشنیع حضرت عایشہ صدیقہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہا ترسم این قوم که برد و کشان می خندند و در سر کار
 ثوابت کنند ایام را + بخاطر قاتر قرار یافت که در حل شبهات و آہستہ
 اینها و تحقیق مذہب فرقہ ناجیه رساله نوشته آید تا سادہ لوحی از مقدمات

فر فرقه آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و خیرعت بحسن توفیق
 سبحانه و الله المستعان و علیہ التکلیف و بعضی از طالبہ شیعہ کہ مترو دین حد
 بودند باین مقدمات افتخار و مباہات می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این
 مغالطات شہرت می دادند و این حقیر در ہر مجلس و معرکہ مشافہت بمقدمات
 معقولہ و منقولہ رو آنہا می کرد و بر غلطہا کے صریحہ ایشان را اطلاع میداد
 اما حمیت اسلام و رک فار و قیم باین قدر و الزام کفایت نکرد و سوزش
 سینہ بے کینہ تشفی نیافت و بنحاطر خاطر قرار یافت کہ اظہار بمقاصد
 ایشان و ابطال متاع عام بہ بحث انتہی کلامہ در ان ایام کہ ایشان بآگرہ
 تشریف بردہ بودہ اند چون مدتے بران گذشتہ والد ماجد ایشان
 از شوق دیدار این فرزند فرشتہ مانند با وجود کبر سن و بکد مسافت بآگرہ
 آمدہ اند یکی از فضلا کے آن یار بزیارت ایشان آمدہ پرسید کہ باعث
 این تصدیح چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمہ
 چون وی را بنابر بعضی ضروریات نزد آمدن میسر نہ بود اما آمدیم ع
 یوسف نزد و کنعان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشان بایشان
 الفت تمام بودہ و از جان غریخہ و غریزہ داشتہ اند و ہمیشہ
 بہ صحبت ایشان مشغوف بودہ اند و از دقایق علوم دینی و اسرار
 یقینی در میان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از ان سفر مذکور
 بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شدہ اند و ہکی
 اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیدہ و فوائد باطنیہ کثیرہ از
 ایشان دیدہ چنانکہ خود در رسائل و مکاتیب تصریح بان نموده اند
 از ان جملہ است آنکہ در فقرہ نخستین از رسالہ مبد و و معاد نوشتہ اند کہ

این درویش را پایه نسبت فرویت ازیدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
 بزرگوار او را از غریزی که جذبه قومی داشتند و به خوارق مشهور بودند
 بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
 ادا می صلوة نافله مددی ازیدر روی ست و پدر بزرگوار او را این
 سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتی
 مراد حضرت ایشان ازان غریز کثیر الجذبه و الخوارق شیخ کمال قادری
 مذکور است و از غریز دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
 مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار او بن
 آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهر باب نسبت
 قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
 بابی تابنده قدس سره بایشان خرقة و نسبت کامله اجازه از روحانیت
 حضرت شیخ کمال مذکور نیندر رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
 خرقة و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نمبر حضرت
 شیخ کمال بود و نائب شهاب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
 ایشان در حلقه مراقبه یا یاران نشسته بودند از کتفل آمده خرقة متبرکه
 حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
 چشم گشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
 مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم که
 خرقة مرا به سلطان که حضرت شما باشد برسان بآن که مرا مشکل بود
 خرقة متبرکه ایشان را از خانه بر آوردن باز بکسی دادن لیکن چون بتاکید
 مأمور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقة را پوشیده

بحکم سر آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال تفضیه عجیب رکود داده
و آن نیست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ ابجن و الانس سید عبدالقادر
جیلانی راضی القدر^{۱۱} غنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم
حاضر شدند غوث ربانی دل مراد تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتهای
خاصه خود منور گردانیدند و من غرق بجز آن انوار و احوال گشتم و در غیوای
آن در یاد آدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در طلبات آن
احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مرتباً اکابر نقشبندیه بودی و ملاک
أمر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بجز و این
خطور دیدم که مشایخ سلسله شریفه نقشبندیه و خواجہ جہان خواجہ عبدالغنی
تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باشند قدس اللہ اسرار ہم در رسیدند بر کار
من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس اللہ اسرار ہم فرمودند
که این مرتباً ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده
شمارا با وجه دخل است اکابر تقاوریہ رحمهم اللہ گفتند و رطفولیت ما را با او
نظرے بوده و چاشنی از خوان نعمت ما را بوده و اکنون نیز خرقه ما پوشیده
۵۰ بہر آن بت چون شمع و چون گل + گرفته جنگ با پروانہ بلبل + دین
مباحثہ بودند کہ جماعت از مشایخ کہ رویہ و حشمتہ رحمهم اللہ در رسیدند
و مصالک نمودند بعد از ان خط وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
و رباطن خود یافتیم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلہ قادریہ
نیز مریدے گرفتند و شجرہ آن مشایخے و او زد و کلاہ و دامنہ نیز
و اگر طالبے ازان سلسلہ ذکر طلبے نمود تعلیمش میگردند و بہ نسبت

آنها تربیت می نمود روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر
می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت
آن بزرگان داشته افاضه احوال برومی نمودند چون دو سه روز برین
گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان لغت نقشبندی بودند
در احوال خود بتکی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قضا حوال
را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا به تقصیر
از مارفته باشد دیگر نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
نمودند و فرمودند هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل سزا این بتکی است
که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم نمی دانید و ما
درین دو سه روز خود را بهجت افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیه
بر آن نسبت میداریم و در یکچه اتقای آن را کشوده ایم ناچار شما که بان سنجی
ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر مانده نسبت اکابر خواجگان
رجوع نماید بستمی شما بشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسله شریفه خشتیه اجازت ارشاد ازید بزرگوار خود داشتند و از
راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیه علی مصدرها الصلوة
والتحیة از سر و دو تو اجد و غیره که مرسوم این سلسله علیه است حتماً از
می فرمودند با بجمله ازید بزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش
از آنکه به خدمت حضرت خواجہ باقی باشد قدس ستره مشرف گردید
در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درین علوم ظاهری
می گذرانیده و با وجود آن که خاطر عاظر ایشان مائل بسفر حجاز بوده رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن بیج جانمی رفته اند هم درین ایام وقت
ایشان را ضعف قوی روی داده بوده از مشاهد غلبات ضعف ایشان
والده مخدوم زاده های عالی شان را بے آرامی روی نموده است و صبر
کرده اند و در کثرت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بود
دران گریه ایشان را خواب در ربوده دران خواب دیده اند که قائل میگویی
خاطر جمع وار که ما را باین مرد کارهای عظیم فرامیشت که هنوز از هزار کی
نظور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چند گاه ازان قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را باحوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقا نم کمال و
واکمال رسانیده نادره زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
و فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد با رسا و کذا تک و کتب و کبر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علمای کرده اند بعضی بعلم ظاهر عالم اند و بعضی بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث کس ناور بود اگر در هر قرنی یکم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمان و پناه دولت
او باشند انتی کلام الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی بابا الله رحما الله و ازین تربیت
و انتظار آن قدوة الاخیار بذروه کمال و اکمال رسیدن قبلین سطویا جمال
ایمانی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن بر مسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالین الهجری آن بزرگ
 سال و حال و قال بسراے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال بزرگوار به
 بهشت حضرت ایشان در سال هزار و هشت متوجه سفر سعادت اثر شیرب و بطحا
 شدند چون بدار الاولیاء دہلی رسیدند یکے از فضلاء مولانا حسن کشمیری
 کہ آشنائے ایشان و از مخلصان حضرت باقی باشند بودہ حضرت ایشان را
 دلالت بدریافت نموده و گفته امروز از سلسلہ علیہ نقشبندیہ آمچنین گوہرے بجہا
 سوے این دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن یابند کہ از اربعینات شکاوت
 و ریاضات متواترہ نیابند سہ آنکہ تبریز دید یک نظر شمس دین پسخرہ کند
 بر دہ طعنہ زند بر چلیہ چنانکہ آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سر بر
 اکمال و ارشاد و شکر دلالت باین نعمت عظمی و ضمن مکتوبے نگارش فرمودہ اند
 نیست فقیر و ادائے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور و در دو در مکافات
 ان احسان شما معترف بعجز این ہمہ کار و بار مبنی بر آن نعمت است و این
 دید و داد مر بوط بآن احسان بحسن توسط شما آن دادہ اند کہ کم کسے دیدہ است
 و بمن توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کسے چشیدہ از خواص عطا یا انقدر
 عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطا یا آن مقدار میر نشدہ است
 احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہور
 ہمہ را ازینہاے راہ عروج ساختہ بنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و صوب
 از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و لا فلا قرب ثمة و لا وصول و لا عبارة
 و لا اشارۃ و لا مشہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا نہمان و لا مکان و لا
 احاطۃ و لا سریان و لا علم و لا معرفۃ و لا جہل و لا حیوۃ و لا چلویم من ازان مرغی نشا
 کہ باغخا بود ہم آشیانہ ہر عنقا ہست نامی پیش مردم ہر مرغ من بود آن نام ہم کہ

چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظهور آن
مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج
ساخته بقید کتابت در آورده بود که لحظه از شکر آن نعمت شما دایا بدو چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیہ و اہل آن شنیده بودند
و بموارہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین اینان را دیدہ و ایضا آنحضرت را مناسبت
و جمالت باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بروجہ اکمل بود و بشوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدہ گفتند قوشہ این راہ حجاز بہ از ان
چہ باشد کہ ازین مقتدا ذکر و مراقبہ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیریم زادوین این سراغ ہزار شور را بہ اشک و زقرص داغ ہ چون فتنہ
بدستہوس حضرت خواجہ شرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصہ ایشان پرسیدہ اند غرضی کہ در پیش داشتہ
اند بعضی رسانیدہ اند بآنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ نمودہ کہ
کس را از طلب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خوشی نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجہند این
شاہباز بلند پرواز افتادہ بودند آرام شدہ از عادت خوشی تجاؤز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارند اما چند روز
میتوان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ در ان ہفتہ بلازمست آن ماہ دو ہفتہ
میرسیدہ اند و روزی نرفتہ بود کہ از آتنا تصرف و کشش حضرت

خواجہ عالمیق را شوق انابت و اخذ طریقی حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت
خواجہ شنیدہ اندئے آنکہ استخارہ جانین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوہ
نازنین حضرت خواجہ بودہ نازے و تاملی در میان آید ایشان را در خلوت
طلبیدہ بذکر دل دلالت نمودہ اند و توجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدان
لحظہ دل حق منزل ایشان بذکر گویا شدہ و آرام و خلوت و التذاد
تمام روئے نمودہ و یونما فیو مابل انا فانا ترقیات عالیہ و عروجات متعالیہ
بظہور می پیوست تا دیدہ اند آنچه دیدہ اند کہ تاجی بیاند من کلامہ شوق
طواف خانہ کعبہ میشدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
بر اسے در یوزہ ضیاء از روضہ منورہ مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرفتند در میان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت
بعد از چند گاہ وز زمین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار رشد
و رشادہ آشپز شد بلند استعداد دیدہ اند و یکے از خلوات باطلہا را
و قافے کہ پیش ازان بچند سال بمشربعلو حال و بحال و اکمال حضرت
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند و یکے از آنها این بودہ کہ
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا سے بزرگ خواجگے امکانکے
قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہندوستان شوتا این سلسلہ شریفہ را اینجا
از تور واجے پدیدار گرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم
ایشان امر باستخارہ کردند و ان استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
نشستہ و مادر دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے ازان شاخ آمدہ برود
مانشیند پس مارا کشایشما در ان سفر روئے خواہد نمود بمجسّم این خلوت آن

طوطی پرواز نموده آمده بردست ما بنشست و ما آب دهان خود در منقار او میگویم
و آن طوطی در دهان من شکر ریخت و فردا صبح آن شب این واقعه را چون
بعضی حضرت مولانا خواجگی قدس سره رسانیدیم فرمودند که طوطی جانور هندی است
در هندوستان از دامان شمع عزیز بوجود آید که غالی از و سنور گردد و شمارا
نیز از و بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داستانی واقعه
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشهر سرهند شمار رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرو آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صبح
آنروز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید که از اهل شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شمارا دیدیم همه حلیه شمارا موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروخته و مشاهد
میشد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میکردند که
مردم از آن چراغ پاکیزه افروخته اند که چون بنواحه سرهند رسیدیم دشت
و صحرا را آنجا را پر از شعل دیدیم این را نیز اشارت به ما شد شما می دانیم با جمله
آنچه در دو سه ماه بعنایت اللہ ازین نظر و تربیت خواجہ باقی باللہ در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است بحکم از آن که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریر طالع بوب
بر نگاشته اند تبرکات ابرار نموده می آید القلیل يدل على الكثير و آن است
این درویش را چون موس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا بادئی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه بادئی طریق

اندراج النهایت فی البدایه و الی السبیل الموصول الی درجات الولایه ^{الدن} ^{موتیه}
 الرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکے از خلفائے کبار
 خاندان حضرت اکابر نقشبندیہ قدس الله تعالی سرار ہم بودہ اند رسانید
 و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود
 توجه نمودند تا التذات تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گیر دست داد و بجزایک
 روز کیفیت بنجود نمی یک در یامی محیط میدیدم و صورت و اشکال عالم را در رنگ
 سایہ دران در یامی یافتیم و این بنجودی رفتہ رفتہ استیلاے پیدا کرد و بہ
 امتداد کشید و گاہے تا یک پھر روز یک کشید گاہے تا دو پھر و در بعضی
 اوقات استیلاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہداشت
 آن آگاہی افرمودند بعد از دو روز مرافقائے مصطلح حاصل شد بعضی رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از آن فناے فنا حاصل شد چون بعضی
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل و احادیات عرض کردم
 کہ بلے فرمودند کہ معتبر در فناے فنا آنست کہ با وجود دید آن اتصال بشورے
 حاصل شود در بہان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعضی رسانیدم
 و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضی رسانیدم و گفتیم کہ من علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضوری مے یابم بعد از آن نورے کہ محیط ہمہ اشیا
 ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور می نماید در علم است
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیاے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
 شدہ اند منبسط می نماید نفی انبساط باید کرد بعد از آن نور سیاہ منبسط و

لے کہ نزد این اکابر معتبر است و صمی بغیبت روح و دران پیچودی

بانتقاض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان نیل شد و
 بحیرت انجامید که در آن موطن شود حق سبحانه خود بخود است چون بعضی سائید
 فرمودند که همین حضور حضور نقش بندیه است و نسبت نقش بندیه عبارت ازین
 حضور است و این احضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
 و ربذایت در موطن صورت مے بند و حصول این نسبت مر طالب بدین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و سلاسل دیگر افکار و او را در ازیر تا
 بر آن عمل نماید و بے مقصود بر دوع قیاس کن ز گلستان من بهار و
 و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
 ابتدا اے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
 نسبت فنا و دیگر که آنرا فنا حقیقه میگویند حاصل گشت دل را
 آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
 آن وسعت مقدار خرد و قدر بے بود بعد از آن خود را و هر فرد عالم بلکه
 هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی عین
 خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
 بلکه اضعاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور بے
 یافتن منبسط که در هر ذره ساریست و صورت و اشکال عالم در آن نور مضطرب و متلاطم
 بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
 فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را چنانکه اول حق مییافتم
 این زمان موهوم مے یافتن بنهایت حیرت دست داد و درین اثنا عبارت حضور

کہ از پدر بزرگوار علیہ الرحمۃ شنیدہ بودم بیاؤ آمد کہ فرمودہ است ان شئت
 قلت اندہ اے العالم حق ان شئت اَنہ خلق وان شئت قلت اندہ حق و حق
 و خلق من وجہ وان شئت قلت با کمال بعدہ التمییز بینہما این عبارت الجملہ
 مسکن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمت ایشان رفعتہ عرض
 حال خود کردم فرمودند کہ ہنوز حضور تو صاف نشدہ است بکار خود مشغول باش
 تا تمیز موجود از مہیوم ظاہر شود عبارت قصوص را کہ شعر بعد تمیز بود خواندم
 فرمودند کہ شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت بہ بعضی ثابت
 است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بحض توجہ
 شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و مہیوم ظاہر بگردانید
 تا وجود حقیقی را از مہیوم متخیل ممتاز یافتہ و صفات و افعال را نیز مہیوم
 محض یافتہ و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بہر
 اشرف رسانیدم فرمودند کہ مرتبہ فرق بعد الجمع بعین است و نہایت سے تا
 اینجا است پیش ازین انچہ در نہاد استعداد ہر کس نہادہ اند ظاہر میشود و این
 مرتبہ را شیخ طریقت مقام تکمیل گفتہ اند انتہی کلامہ الشریف و بعد ازین
 بیان دقایق علیہ از واردات احوال شریفہ بقلم محترم آورده اند کہ بر خوانندگان
 مخفی نخواہد بود و این معاملات مذکورہ عالیہ کہ سالکان ہر یک نسبت را در لہا
 بدست آرند حضرت ایشان را بسیر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیو
 حضرت خواجہ قدس سرہ بارہا میفرمودہ اند کہ ایشان از محبوبان و مرادان
 اند و این سرعت سیر ایشان ازان است روزی چند از صحبت حضرت
 ایشان بآن خواجہ عالیشان زرفتنہ بود کہ حضرت خواجہ سیکہ از مخلصان
 مکتونے نوشتہ اند و اینجا قلمی فرمودہ کہ ہوشیخ احمد نام مروی است از

سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر باوششت و خاست کردہ عجیب
 بسیار از روزگار اوقات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغی شود کہ عالمها
 از روشن گرد و الحمد للہ تعالیٰ احوال کاملہ او مرا یقین پیوستہ و این شیخ
 مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعاگو
 ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہائے عجب دارند فرزندان
 آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الہی اند باجملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا
 و فقرائے باب اللہ دلہائے عجب دارند انتہی کلامہ الصادق للطیف
 این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمود
 از آن روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
 گرفتم مرا یہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بخص کرم مرا بہنایہ این راہ
 خواہد رسانید ہر چند از راہ دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود
 صورت نمی بست و اکثر این بیت و روز باغم بودے ازین نورے کہ از تو
 بروم تافت بہ یقین داغم کہ آخر خواہمست یافت بہ بعد از طے اداے این
 بیان حضرت ایشان بانکہ ارونیاز مندے واستغراق تمام آب دیدہ
 کلمہ تجسید بزبان شریعت آوردندیکے از مخلصان حضرت ایشان
 از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مرا
 در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیما و نبیہما بظہور رسیدہ بود
 حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
 بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا از آن مستثنی
 گردانیدہ خودے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نیگفتم تا روز
 شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نیگوئی

من بتواضع رفتم و لغت احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
 گفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دوران نزدیکی در یکی از
 وقایع دیده بودم که من توجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
 بنمود شده افتاد چون الحاج شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
 لاجرم از روی جذب این واقعه مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
 و هر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمان بهمت و الهی
 حضرت ایشان است از هدایت تا نهایت از بلندی همت و سوفی فطرت
 و علو استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و فور رعایت آداب پیر
 رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام و فرصت رسیده اند بجای که
 رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکرانه آنکه حضرت حق سبحانه
 اینچنین مستر شد می والا قابلیت و افرافضیلتی را که بصحبت ایشان بسیارند
 و ازین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بجمال و تکمیل و اصل گردان
 محامد قوای و فعلی و حلالی بجا آورده در ساعتی که مستر شدی از و کسب سعادت
 نمای حضرت ایشان را خلعت اجازه کامله پوشا میدند و بسرهند که وطن
 مالوف آنحضرت بود و رخصت فرمودند و جمعی از طالبان صادق خود را در
 خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانتمنهای فراوان
 بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید^(۱) ابو الخیر از خدمت
 شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سره چنانکه خود فرموده باز آیم
 با صد نفر خلعت و فتوح استی و بام حضرت خواجه دوران بلده به تربیت طالبان
 حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر را از سرچشمه فیوضات خویش شاداب
 ساختند و در اثنا این افاضات ناگاه از آنجا که همت والای آنحضرت

مطلبه را جویان بود که در وهم و فتنه اقلیل علیل از عارفان آید آن کثیر اقلیل است
 و از غلبه اندوه یافت آن مقصد والا مستر شد از او داع نموده صحبت را نخواهند
 که بغیرت مبدل گردانند بعضی اصحاب غرض و ارباب غبطه آفریننده و دیگر بعضی
 حضرت نوحا که قدس سره رسانیدند چون اینک معلوم حضرت ایشان شد اینک
 را به پیروز گوار مرسل داشتند هو از آن روز که از ملازمت برآمده بود بواسطه
 میل بفقو فوق بمقام ارشاد چندانی مناسب نداشت و چند گاه غرض
 آن بود که در گوشه خنیده شود و مردم در صحبت بچو بهر و شیر و نظر آمدند غم غم
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بنایت آنگاه
 هر چند غایت ندارد میسر شد و میشود و می برنده می آرند کل بود و هونی نشان
 بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء الله تعالی گزرا نیند سه گله بر و نازین
 دلیله پست و بدان درگاه والا دست بردست و درین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را التماس نماید بطول انجامد با جمله از جمیع مقامات اصل
 رنگ مقامات ظل گزرا نیند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
 چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تهر بر آید و در شهر ذی الحجه در
 مدارج نزول تا مقام قلب فرو آورند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
 اما هنوز چیزی از ستم و مکمل از بر اے این مقام در کار است تا که میسر شود
 آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
 قد رگانه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد
 گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء والله ذو الفضل العظیم و چه تو
 در مراتب تکمیل و ارشاد نیست مردم و تنخیلات خود چیزهای بر نداشتار نباید کرد
 و در نیاید حال پنجه بیج خام و بس سخن کوتاه باید و السلام و در اندیشه این قسم

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجمعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
 خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مرا بخو
 از گم شده گان خبر بگویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری
 که حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او میخواهد و تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب
 و فی الحقیقہ معارضہ است با و تعالیٰ انتہی کلامہ الشریعت تا آنکہ حضرت حق سبحانہ
 مطلب را کہ درین عزالت میجستند محض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضلہ طلاب باز
 گشتند چنانکہ خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند کہ حاصلش اینست کہ چون
 خواجہ من مرا بحال مصطلح این طالیفہ علیہ رسانیدہ اجازت دادند مرا فی الجملہ آنوقت
 در آن کمال و اکمال حاصلہ خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند کہ
 تردد در ادران راه نباید داد کہ از آن ترددی در کمالیت مشایخ لازم آید
 حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در سترشدان کار سین
 بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقیص خود پدیدار شد آنرا کہ پیرامو
 من می تنبیدند جمع کردہ حدیث نقیص خود گفتم و داع خواستم اما طالبان اینغنی را
 محمول بر تواضع داشتہ از اینچہ داشتند بگشتند بعد از چند گاہ حضرت حق سبحانہ
 و تعالیٰ احوال منظرہ را محصل گردانید انتہی ما اخذنا من کلامہ المفصل المکمل
 باز حضرت ایشان بطوق دریافت ملازمت خواجہ غالبشان از سر بند بدلی
 شدہ اند و مدتہا در خدمت پیر بزرگوار بسر بردہ و صحبتہاے شگرف گذرانیدہ
 و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیدہ اند و با اینمہ الطاف کثیر حضرت
 خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند نوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
 بینمودہ اند کہ فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ
 حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ شنودم کہ بجز مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال عایت آداب
 حضرت پیر و شکیبای پیکس از نمایان اصحاب حضرت خواجهمآچون ایشان نبود و لذا
 پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرموده خواجهم
 حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی باشد قدس سره باین فقیر گفت که
 در آن ایام که حضرت خواجهمآنهایت اتفات باین خلیفه عالم در جات یعنی شیخ تو
 داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقرب مرا بطلب
 ایشان فرستادند و من که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر و شکیبای شریک طلبیده اند
 بجزایر اجتماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغییر چهره خانقاه و از غایت
 خشیت اضطرابی قریب ریشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
 آنکه می شنودیم نزد یگانا پیش بود و حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
 سره نیز در رساله مهدا و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
 خواجهم خود که پیش مردم در میان سائر یاران اشیای زی و داشتیم و هر کدام ما را
 نسبت بحضرت خواجهم قدس سره اعتقاد علیحدّه بود و معامله جدا بود این فقیر
 بقیقین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
 زمان آنسور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است
 و شکر این نعمت بجا میاید آورد که اگر چه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
 الصلوات و التسلیمات مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و
 هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید آنچه کلامه فلاح بر زمین این عایات دیگر
 اسباب اخذ برکات و پند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجهم ایشان را نشان نمودند
 هر چه از خواجهم عالی نسبتهای متعالیه داشتند و لواهی مصدقه این کلام بشارت
 اساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود که دوش ایشان را فرست به نصیب

این جوان منکے آمد مبارکش باد انتہی بفرقی فرقدان سایہ این فاروقی تیرا دفر
 و کارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نموده تربیت طالبان را بایشان واگذار
 داین رقیبہ والار ابا حضرت بزرگاستند ہو جمعہ دوستان کہ گرفتار بار وجود ما
 بودند چون ما در مضیق و مہامتہ الالہ مقام معلوم در بند مصلحت فکر و عقل اقتضا
 آن نمود کہ درین بزرگال از مقابلہ تو قلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
 زندگانی نمایند انشا اللہ بہ نیکی و پاکی تا آخر رسد فوائد صحبت و جماعہ امری است
 محقق چہ حاجت باطن ما رسد مگر فتاریم بر مانا و ک پیدا در نیزہ سوسن و گل بر
 کنار مردم آزاد در نیزہ انتہی مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مألوف مراجعت
 نموده مدتی با فاضلات سالکان لے اللہ در آن ملبہ اشتغال فرمودند و احوال
 عظیمہ حاصل نمود و ترقیات یاران و ہم پیروگان بزرگان قلم عرضہ و اشتہا بہ پیرو
 بزرگوار نمودند کہ بعضی اذان عرابض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
 خواہد یافت انشا اللہ تعالیٰ آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ تفصیل
 آن اطلاع یابد کہ بمطالعہ آن عرابض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
 ثبت یافته بشمارد و همچنین حضرت خواجہ بزرگوار احوال یارانی کہ بخدمت شریف
 ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
 نمودہ بترقیات و قابلیت ہر یک را معلوم فرمودہ از سر بند بایشان رقم نمایند
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان تبصرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
 نمودہ فرمودہ اند کہ انشا اللہ چون جناب ایشان از سر بند اینجا بیاند التماس کنیم
 کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
 و کہ لک و قایق علوم طریق و درجات مقامات بعضی از باب معرفت تحقیق
 رانیز از ایشان استفسار میفرمودہ اند و انجہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میباشند موجب اطمینان خاطر عاظر ایشان گردیده محامد کثیره بنور
می آورده اند این مکتوب شریف نواجه عالی شان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند و واسطه از خط شریف منقول میگردد شاید آن مطالب است
پسندار شود و اسرار و انوار باد مسوده رساله که در طریق خواجگان تمام شده خواه
برهان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه و المنة بغایت عالی است
و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خوا
احرار قدس سره تفهیم فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعۀ آن لطیفه غنیه مشرف شد در اثبات نفاس خاطر آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحسب صنعت حافظه مترو
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت نواجه بودی
در طبقه آنکه دیده شود لیکن که چیز ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت
مفهوم میشود و این نیز از بعضی خواها در یافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند بیک گرم نموده آنجا
هم دیده شود و ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیندازند
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البت
عنایت نمایند و نیک تفهیم نمایند که خیل خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجه فرمایند که از غیر مقام فنی فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور قنای بشریت نداشته باشند و ایضا جماعتی که دزیر بهمان
 مقام و حدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذب و قیومیت یا غیر آن رفته باشد نیز از عود
 بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظری در خانه خجروت که مقام انبیا است
 صلوٰۃ الرحمن علی نبیا و علیهم نیز بکنید که در آنجا نیز مقامی خواهد بود که از عود مذکور
 ایمن گردانند ایضا در مقام فنا فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر ازین
 راه ظاهر تفصیل راه دیگر هم داشته باشند و بعضی ازین عزیزان ازان راه
 داخل شده باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم
 چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چه نوع توان
 نوشت انشاء الله آنچه مرخصی است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و غیره
 نیازمندی قبول نمایند البته مکتوبه العالی این پرستشها و ثوابشها ازان
 خواجہ والا مرتبه باین خلیفہ عالی منزلہ بجای رسید و استماع احوالات
 بلند تازه حضرت ایشان با سجا کثید که خود نیز و فور تعظیف که داشتند چنانکه
 این دو بیت شریف ایشان دو گواه این مدعا تواند بود پس تشنه و لب
 خرابم اید و دست در حسرت یکدم آیم اید و دست در هر جا که ترشح توینیم
 و العطش آیم و نشینم و بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص مختصا
 استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایت عالی از سال
 که بعضی اساتذہ از محدثین از ملائذہ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجہ
 بزرگوار آن احوالات را ازین ناسب عالی مقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
 ایشان اظهار مافی الضمیر فرمودند حضرت ایشان بکے تواضع و انکسار
 گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانی بود در حق
 ایشان و مورث ترک اودنے گردد و لیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

که عدم امتثال امر واجب الطاعة بمنجر میشد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان بآداب و تواضع و احترام تمام بعضی رسانیدند که احوالات حاصله حاضرانند و دعا و نیایش تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعبادت الله سبحانه آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجه بخلص اصحاب رزمی ازین ماجرا در میان نهاده بوده اند چنانکه بنده این قضیه را بآدنی تفاوتی از زبان فیض شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجه نقل می نمود و آنکه در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان و چنین اشاره بحال آن قدوة را باب کمال است که بآمر ایشان از حال ایشان بایشان خبر میدادند با بجمله معاملات حضرت خواجه حضرت ایشان صحنی الله عنهما بر حاضران گواه این ماجرا بود که آن بشیوه نیازمندی که مریدان را به پیران باید آنحضرت باین خلیفه بزرگوار خود در میان آورده بودند چنانکه در حضور خود سر حلقه اصحاب خود ایشان را داشته و مقتدا حلقه های مراقبه صباح و رواح هم ایشان را گردانیده بودند و خود چون سائر مسترشدان خود بآن حلقه داخل میشدند و چون از حلقه یا آنجلس که حضرت ایشان آنجا بودند باز میگشتند چندین گام بشیوه قهقری می نهادند و رعایت غایت ادب را و یا رانرا نیز تاکید کرده بودند که استقبال و متابعتی را که بایشان می نمودند حضرت ایشان نمایند و بایشان بارانه سلوک پیش گیرند باین اصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور حضرت ایشان توجه مانده و یا رانرا زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله بفرموده تواضعات حضرت خواجه عالی شان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی حضرت ایشان در حجره خود بر عیش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجه باقی بآمدند و بشیوه سائره و ایشان بقصد دریافت ایشان به در حجره رسیدند و خادم حضرت ایشان خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجه بمبالغه تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام برون در نزد یک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لجه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون و کیست حضرت خواجہ با ادب تمام گفتند که فقیر محمد بابی حضرت ایشان
از عیش خود با اضطراب بر حجت بیرون آمده بافتخار و انکسار تمام در خدمت نشسته
و نیز از زبان سیدی و مرشدی شنیدم که فرمود در آن ایام
که این فقیر در بندگی حضرت در الاعظم حضرت خواجہ بوده
و ایشان عمه یاران خود را فرموده بودند که در خدمت امام المحققین
حضرت ایشان بروید و در خدمت مشغولی کنید و
هر قسم شغل که ایشان فرمایند بهمان روش مشغول
باشید و در خدمت ایشان تعظیم مانکنید بلکه توجه خود را
بجانب مانکنید در آن اثنا باین فقیر محمد نعمان فرموده که میان
شیخ احمد آفتابی اند که مثل ماهزاران ستاره در ضمن
ایشان گم اند و از کل اولیای متقدمین خالی حال مثل ایشان
گذشته باشند بعد با اعتقاد تمام بخدمت ایشان
رسیدم چنانکه میر مذکور در بیاض مخدومزاده گرامی خواجہ
محمد معصوم بدست خط خود از اقامی نموده است
و نیز مکاتیب شریف حضرت خواجہ بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند بجز این مقوله است از انجمله است این دور قیسه که دو شاه عدل اند بر
مد عار قیمره اولی حق سبحانه با علی مرتبه کمال کمال برساند و لا مرض من کأس الکرام
نصیب تکلف نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در وقت نبود با وجود پیرش مریدی
من میکرد و هرگاه صفت آن بی صفات این باشد گرفتاران آثار صفات چراجان

(۱) عبد الله انصاری حنبلی توفی سنة ۴۸۱ هـ. [۱۰۸۸ م.] در هرات

(۲) ابو الحسن خرقانی علی توفی سنة ۴۲۵ هـ. [۱۰۳۴ م.] در خرقان

خدائی لوازم طلبکاری نکنند و از هر کجا بوی بشارت ایشان رسد درستی آن نروند
 اکنون توقف و ایهام مانده از استغنا و نه نیازی است موقوف بشارت است
 هر گز طبع نخواهد زین سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین و بار
 نسخ حال و اراده ما نیست خدای عزوجل بر آنچه میباید مہندی گرداناد و از
 عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیه المقصود جناب سیادت آب امیر صالح
 نیشاپوری سلمه الله اظہار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود توضیح
 اوقات ایشان دادن از مسلمانان نمود و لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
 انشاء الله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجہ لطف کامل یابند و الدعای
 رقیمة ثانیہ الله تعالی فقر و مساکین در مانده را از برکات برگزیدگان
 بدرمانی برساند مدتیست که عرض نیاز مہندی بدرگاه ولایت نکرده ام
 آری این یک کلمہ را قاصدان صادق حاصل نمایند شاد الحمد للہ این قسم خود
 صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن در ویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشتر
 است و حکایت اوضاع صور یہ بسیار بیجا الغرض ما را حد خود می باید دانست
 و از فضول احتراز باید کرد و الدعائے مکتوبہ الشریف بالجمہ این صحبت معاملہ
 کہ میان ابن پیر و ابن مرید قدس سرہما بظہور رسیدہ کم کسی شنیدہ و از عجب
 روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و ہم شاہد فحاشی اتم و فطش اتم
 خواجہ بزرگوار و ہم گویا علم و شہین ما کہ زبده مقربین است و قدوة اخیار و همچنین
 حضرت خواجہ بزرگوار در آخر کار میفرمودہ اند کہ در او اخرا را از اثر صحبت فلان
 و اشارہ بحضرت ایشان نموده اند معلوم شد کہ توحید کوہ تنگ بودہ و فو
 آن شاہ راہ وسیع و الله اعلم بحقیقہ کلامہ در سفر سوم کہ حضرت ایشان از سر
 بلازمست آن خواجہ صفا کی شار سیدہ اند فرمودہ اند آثار ضعف بدن بسیار
 ظاہر میشود امید حیات کمتر مانده و فرزندان بر خود و از خود خواجہ عبید الله و خواجہ

(۱) بمجرد استماع خبر قدوم حضرت ایشان حضرت خواجہ تا دروازه کابلی کہ از منزل شریف ایشان قریب سه تیر پرتاب باشد پیادہ باستقبال ایشان آمدہ اند در همان سفر

محمد عبداللہ را کہ آن دم شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجهات علیہ در حق پسر زاد با فرموده اند چنانکہ اثر آن توجه حضرت خواجہ
نیز ظاہر شدہ است و نیز فرمودہ آنحضرت در حق والدات آنها غائبانہ توجه نموده اند
چنانکہ در ذکر حضرات محذوم زاد با منقولاً عن مکتوبہ الشریف اشارہ بآن رفت
و نیز فقرات مدحیہ کہ از زبان ذرفشان حضرت خواجہ در و ایشان در حق حضرت
ایشان بظہور پیوستہ بیش از آنست کہ تخمین کنجد چندی از ان بر نکاشتمی آمد
روزی فرمودہ اند کہ ایشان از کمال مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرمودہ اند
کہ امروز در زیر فلک ازین طائفہ علیہ چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
مبارک رانده اند بعد از صحابہ و کمل تابعین و مجتہدین چون ایشان معدود و چندی
از اخص النواص منظر سے آہند و نیز فرمودہ اند کہ مادرین ستمہ ہارسال شبی نکردیم
چند روز بازی کردیم الحمد للہ و الملتہ کہ این بازی ما و این دکان پنازی مسا
بیفائدہ شدہ کہ چون ایشان بروی کار آمد و نیز فرمود و فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ با قدس سرہ بہ تربیت طائ
تازمانی بود کہ معاملہ ما بہا نہا نرسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مرئی گردید
کہ خود را از کار شجنت کشیدند و طلاب را با حوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند گشتم و نیز بعد از وصیت آن
خواجہ ذوالبرکات از میان مسوات مکاشف خاصہ مستورہ سودہ برآمدہ کہ آنجا
چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت بفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ
چہار کمال مطلق و در باب از دو اثر اربعہ را از اخص النواص بعد الصحابہ و التابعین
رضی اللہ عنہم اجمعین در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعی کہ در غیب
اکشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنها دہ دو از دہ تن

را از رؤسای ایشان در هر دایره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان را
 نیز داخل این دوازده یافته و تیر آن خواجه عالی شان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
 ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان مانیز جای
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگرد که از آنهاست دو فقره
 از نخستین فقرات رساله مبدأ و معاد فقره اولی از آن متضمن افاضات روقا
 اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عوالمین و در
 این فصل آئینده خواهد آمد انشا الله سبحانه بعد از مخص شدن حضرت ایشان
 در مرسوم از پیر بزرگوار خود که بعد از آن ایشان ملاقات اینهمانے میسر گشت چون
 حضرت ایشان از دلی بسر میبرد شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره
 متوجه بلده معظنه لاهور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلده مقدم مقیم ایشان را هیئت
 شمرند و بسا از خواص عوام در سلک اراده آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم
 و حلقه و شغل و مراقبه الساعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل معنوی مولانا جمال
 تنوی رحمه الله فقیر گفت در آن سفر اکثر استادان که مولانا می مذکور باشند نیازمند
 و اخلاص تمام بکار دست شیخ بزرگوار تو می رسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
 از آن صحبت گرمی شیخ خواستند که چند قدم شایعت مولانا نمایند مولانا بای فراد
 ایشان را برداشته پیش پایی ایشان نهاد و تا شاگردان را آن افراد تواضع مولانا گران
 نموده جدا عقاد و ادحق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمودیم چون
 داشتیم که این همه تواضع و تذلل از مثل شمای و جی ندارد و فرمود اینها علمای
 بالله اند و از محرمان اسرارلی مع الله احرام ایشان بر میان لازم است ما را
 درین باب معذور بل مجبور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانا
 مذکور نسبت شاگردی و همسایگی داشت باین حقیر گفت در آن ایام که حضرت

ایشان بلاهور شریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوة ارباب
 کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما امروز جامع
 اید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسند و حدیث و وجود
 که به ظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمال اولیا برانند حل آن
 نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برده کلمه چند فرمودند که اشک
 از دیده مولانا فرو ریخت و تغیر و در بشرة او چون تغیر ارباب حال میگردد بدست
 بزانوی ایشان برده همچنان بانگسار تمام مرخص شد کس ندانست که لسان
 گوهر نشان حضرت ایشان چه گفت و گوشش هوشش مولانا چشتفت
 ندانم چه گفتی چه انگشته که گفته و از دیده خون رنختی: بتقریب این قضیه
 و نسبت توحید یکم از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آن مختصر
 باین حقیر نقل کرد که فرمودند در او اعلی غلبات نسبت احاطت و سر بیان و
 روزی یکم در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد بالجمله درین آنجا
 این گرمی صحبت حضرت ایشان و بلاهور یا ارباب فضل اصحاب حضور ناگاه
 خبر انتقال خواجه بزرگوار بدارالقراردیع ایشان رسید آرام دلها به ناله آرامی مبدل
 گشت و شربت شیرین آن صحنه های رنگین مذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بمجروح
 استماع این خبر متوجه دلی شدند چون بزیارت روضه منوره مشرف گشتند و
 عزای پرستی مخدوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را موی
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
 و التماس یاران دل افکار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصایب
 ارشاد و طراوت افاضه و سر گرمی حلقه میثابه که در حیات بابرکات خواجه بانی باشد
 قدسنا الله سره الا قدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجبات و انوار جذبات
 بر بواطن این طلاب جلوه گر گشت در میان سرگرمی آن افادات و افاضات

بعضی ماسدان متاع الخیر آن قضیه استفادہ حضرت خواجہ عالیشان را از ایشان
 کما مریشیوهای مختلف در میان آورد و خلاصان حضرت خواجہ نجفیات انداختند
 حضرت ایشان بران مطلع گردیده برقع آن بنصائے که موجب مزید اخلاص و اتحاد
 آنان باشد و فواید رسان آنها بود و پرداختن چون دیدند که مفید نیامد بسلبتبهای
 بعضی آنها توجه نمودند از آن هم متنبه نگشتند بل اکثرشان جمع شده بروضه منوره
 حضرت خواجہ قدس سره رفته توجه و التماس نمودند درین توجه یکے از آنها را که حساب
 کشف بود و نظر درآمد که هر یک ازین درویشان ملتجی چرایی برافروخته بودند
 ناگاه برق خاطف در رسید و همه چراغها کاد و توجه این درویشان بود و آن برق
 توجه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفادہ را شاید با ایشان
 رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احد بوطن معاودت فرمودند و بعد از آن
 مدت ما بعضی پیر یا معذرت و در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
 حال صفاد و صفا بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
 پس حضرت ایشان در شهر جامی الاخر که ماه انتقال شیخ عالمقدار ایشانست بزیار
 روضه منوره پیر بزرگوار از سر بزم آمده باز بسیر میفرستند و دوسه کرت با گره نیز تشریف
 آورده باشند دیگر از سر بزم میج جان شدند مگر او اخر عمر که دوسه سال از مزاحمت
 سلطان وقت مصحوب عسکر و بعضی بلاد مرور ایشان روی داد و در آن نیز حکمتها
 بود که اهل آن بلاد باین سبب بعجبت ایشان مشرف شوند و از بركات نظر ایشان
 بهره ور گردند چنانکه یکی از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
 از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزد یک بآن قریه جاک گرفته شروع
 در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده
 بکوچه آن قریه درآمد بنده در قفای ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند
 در خاطر افتاد که درین دیه سجدے خواهد بود و آنجا رفته وضوے تازه کرده

ی شایسته مطلق گویا و نیکو در معاطل آفاق را

دو گانه ادا نمایم چند قدم زفته بودند که مسجدی در کمال صفا ظاهر شد و
 چای بالوازم اسباب وضو در محفل آن مسجد ایشان وضو کرده بسجده آمدند
 یکی از فقرا که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان چه کس اند بنده و یا خبر
 وادوے بذوق تمام دویده رفعت و عزیزی را که مقدس آنجا بوده
 و در پهلوی مسجد خانه داشته و اوصاف حضرت ایشان شنیده بود
 آرزو مند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بود اما اگر کبر سن و دیگر موانع میسر
 نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام میابون افتاد و دنیا
 بمضون این بیت برکشاده همای اوج سعادت بدام یافتند اگر ترا گزری بر مقام
 یافتند و ایشان را با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و میزبانها نمود و فردا
 انابت کرده تعلیم و ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
 حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
 آمد که آنجا زوعدۀ مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علییه فوجیم
 بزرگداشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که در آن سفر
 از احوالات فائده و اسرار و حقایق وارده هرگز نگوار خود نوشته اند قدس
 الله سرها و روحها و افاض علینا برکاتها و فتوحها و آن فصل مخبر اسرار
 الوصل نیست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
 بعض فقرات مانوخده از بعضی آن عرایض گمترین بندگان احمد بن زاده عرض
 می رساند و حسب الامر الشریف گستاخی بینماید و احوال پریشان را معروض
 میدارد که در اثنا راه آنقدر تنگی اسم الظاهر تنگی گشت که در جمیع اشیا
 تنگی خاص علیحدۀ ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسایک در اجزای آنها
 جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که به عرض نمایم درین انقیاد مضطر
 بودم و ظهوری که دین کسوت بوده در هیچ جای نبوده خصوصیات لطائف و

محسّنات عجائب که درین لباس می نمود از هیچ مظهری ظاهر نمی شد پیش
ایشان تمام گداخته آب شده می رستم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی
جدا جدا متجلی شد لطافت و حسنی که در طعام لذیذ و تکلف بود و در ماورای آن
نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا خصوصیات این تجلی
تحریراً بعضی می توان در سانسید اگر در ملازمت علیه بود شاید معرض میداشت
اما در اشئای این تجلیات آرزوی رفیق اعلى داشت و با بهنایها اکن متوجه نمیشد
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اشئای معلوم شد که این تجلی بآن نسبت تزیین
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظواهر اصلا ملتفت نیست و ظاهراً
که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان یافتیم که بطن
اصلاً بربخ بصریتک نیست و از جمله معلومات و ظهورات معرض است و ظاهراً که متوجه
کثرت و اثینیت بود باین تجلی مستعد گشته است بعد ازان چند گاه این تجلیات
رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی الحال خود ماند و صامت بلکه تجلیات
کان که یکن شب نامد کوراً بعد ازان یک فتنای خاص رو داد و همانا که آن تعیین
علی که بعد از خود تعیین پیدا شده بود درین فتنایم شد و اثری از مظان
آن ماند درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر نیز با بجملاً
عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت توجه حضرت
ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرض داشت کمترین بندگان احد بنده عرض
میرساند که از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم علوی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق
سبحانه بنایت خود را کشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیء است

و سیر فی المذبحه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرک کیست و مثل
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
که اولیا را الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند و راه فرو گذارند و ننمایند
قبل من قبل بلا علت چنانکه ذوات اشیا را محصول میداند اصل قابلیت و استعداد
را محصول و مصنوع میداند و سبانه محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی بروی
حاکم باشد و پادیه گستاخی نه موضوع بنی باید که حد خود دارند منتهی ادعیه رقم
نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و بچنین احوال بعضی مولی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و تیر از برای دفع آلام
و شداید آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا و طین نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بدانها بخاطر گذرد و منتهی اهدرین عریضه
است که چنانکه سابقا تعلق ارادت بمبرادات بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت
مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ برآمد و جنبه لامر اد و لا اراة
و صورت این فتا نیز در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه رقت و غموض تعمیری بود و لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افاضه علوم یک نظر خاص
در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه میباید معروض میدارد تا زمانی که تحقیق نیست
بر نوشتن حرات ننمود و هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدت است
و نه وراے آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند تا حق را وراے آن دانند
حیرت و جمل بهمان صرافت ست و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض

نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نه شبهه متحقق است
استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً یا خیر و ناظر و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقه
فناهی خصوصیت صفات مابداً لم یأزل آنها بوده که در ضمن وحدت منبج شده
بودند و خصوصیات زائل گشته احوال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الافواج
و کلا ندی سراج نیز بر طرف شده قهرمان احدیت هیچ جزیرا نگذاشته تمیز که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نمانده و تمام نظر بر فایح آمده کان الله فاعلم
لیکن معه شیء الا آن کجا کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل و علا که برکت توجّهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر و التواتر الی فائز و وارد اند چه عرض نماید من آن
خاکم که ابرو نو بهار سے کند از لطف بر من قطره باری اگر بر روید از تن صدیقا
جو سوسن شکر نطفش کے تو انم هر چند انهار این شمع احوال موجب جزا گشت
است و مشعر افتخار و مباهات و ولی چون شه مرا برداشت از خاک و سر و گرد
بگذرانم سر بر افلاک و ابتداء عالم محمود بقاء از او اخر ماه ربيع الآخر است و تا حال
بقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتداء از تجلی ذاتی حضرت شیخ علی الدین
است قدس سره در صحنی آرند باز بسکری برند و در نزول معروف علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان بقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میدانم که نهایت استعداد تا اینجا
بوده و وصلی که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت هر چند فنا انم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صوبه بیشتر خواهد بود و هر چند صوبه بیشتر
افاضه علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صوابیاریا بود و علیهم الصلوٰه و السلام

سمازی که از ایشان سرزده شمرایع است و عقایدی که در ذات وصفات بیان
 فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفی که باین کینه
 قائل اند اگر تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم است لای کشف و جزو
 ری میگرد و مجمل مفصل میشود و اگر بگویم شرح این بحد شود و می ترسم که مبادا منجر
 بگستاخی شود بنده باید که مدخود و اندر شد علی الاطلاق جل شانہ بکرت تو جهات
 علیه بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال و جلال
 مبرنی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال^(۱) علامت این
 تربیت متحقق شدن است بحسب ذاتی تیش تحقیق آن امکان ندارد و محبت
 ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان مایوسی است پس تا زمانی
 که علوم تمام از ساحت سینه رفته نشود و مجمل مطلق متحقق نشود از فنا بهر اندازه
 و این حیرت و جمل دائمی است امکان زوال ندارد و آنست که گاهی حاصل
 شود و گاهی زائل گردد و غایت مانع الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد
 از بقا جهالت و علم با هم جمع و عین نادانی مشعور است و در عین حیرت بحضور که
 این موطن حق الیقین است که علم و عین جاب بیکدیگر نیستند و علم پیش از جهالت
 حاصل شود از تیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
 اگر شود است هم از خود اگر معرفت یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
 دبیرون است بجای اصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد نظر از بیرون
 بالکل منقطع میباشد که حضرت خواجہ بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اول الله
 بعد از فنا و بقا هر چه بیند در خود بیند و هر چه شناسد در خودی شناسد
 و حیرت ایشان در وجود خود است از بیخا هم صریحا معلوم میشود که شود و معرفت
 و حیرت در نفس است دبیرون بیکدیگر آم اینها نیست تا زمانی که یک
 ازین ثلثه دبیرون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بجزره ندارد

(۱) در بعضی حواشی رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم
 خود حمل کرده است و عبارت معمول بر ظاهر خود است

تکلیف البقاء نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق
عام است و بقا باندازه فناست لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بقا و بقا برین
نیز مشهور دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتهاست ^{۱۱} نه هر که
تبراشد قلندری و اندیشه هر که آینه دارد سکندری و اندیشه این نسبت حضرت خواج
عبدالحق ^{۱۲} است و تتم و مکمل آن حضرت خواجده خواجها حضرت خواجہ بہار الحق والد
است المعروف بقبشند قدس الله سرہا عجب کاری است اولاً بر بلا و
مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت و هر چه
از استعداده و بنویس کم میشد خوش می آمد و این قسم را از روی سکر و حالاکه بعالم اسباب فرقی
آورده اند و نظریه عجیب و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول فایده
نوعی از حزن رو میدید هر چند بسبب عزت زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین
و عایمیکه از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه امتثال امر
او دعوتی بود حالاً مقصود از و عارفع بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که
زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود و هر چه عوام الناس
راست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا که مقصود از و عارفع
بلا نبود دل را اینگونه خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعا بانبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخوانند حالاکه بآن حالت مشغول
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعا بانبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
نه عجز و امتثال امر بعض امور که رو میدید بحسب امرگاه تبعرض آن کتانی
میناید منہا هر چه از مسئلہ وحدت وجود و توابع آن گفتند در اوایل
حال بآن مشرف ساختند و مشهور حدیث در کثرت میسر شد از ان مقام
بدرجات بالا بروند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند بلا مصداق

(۱) هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یکی یادوی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل

دیگر چه گوید (۲) عبدالحق غنجدوانی توفی سنه ۷۵۵ هـ. [۱۱۸۰ م.] در بخارا

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافتہ نمی شود و اشارات و رموز
 اجمالیہ در کلام شریف بعضی از بزرگان ہست لیکن گواہ عدل و صحت آنہا
 موافقت ظاہر شریعت و غیر اندازند و بیج موافقت بحکما و اصول معقولہ آنہا
 ندارند بلکہ از علماء اسلام جماعہ کہ مخالفت باہل سنت دارند باصول آنہا نیز
 موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شدہ است پیش از فعل
 قدرتی ندارد و قدرت بمقاریہ فعل می بخشد و تکلیف بر سلامت اسباب
 و اعضا میداند کما قرہ علماء اہل السنۃ و دین مقام خود را بر قدم
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس می یابد ایشان دین مقام
 بودہ اند و حضرت خواجہ علاء الدین را قدس سرہ نیز ازین مقام نصیب
 ہست و از بزرگان این سلسلہ علیہ حضرت خواجہ عبدالخالق اند قدس سرہ
 تعالیٰ سرہ الاقدس و از شاہان ما تقدم حضرت خواجہ معروف کرخی و امام داؤد
 طائی و خواجہ حسن بصری و حبیب عجبی قدس سرہ تعالیٰ اسرارہم القدس
 حاصل اینہم کمال بعد و بگیاگی اکابر از معالجہ گذشتہ است تا زمانہ
 کہ حجب سدول بودہ اند سہ و اہتمام گنجایش رفع آنہا داشت اکنون
 بزرگے او حجاب اوست ع فلاطیب لہا و لارائے * مگر کمال بیگانگی
 و نلے مناسبے را وصل و اتصال نام نہادہ اند یہاں یہاں یہاں
 یوسف زلیخا موافق حالت سہ در افکندہ دف این آوازہ از دست
 کز و پر دست دف کو بان بود پوست بہ شہود کجاست و شاہد کیست
 و مشہود چیست ع خلق را روئے کے نماید اوہ مال للرب و رب الارباب
 خود را بندہ مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
 حق را عزوجل میداند غیر این بسیج نسبت اثبات نیست عینیت و انیت کجا

ع در کدام آئینه در آید او و منها مدنی است که احوال خدیه علیه اطلاق
 ندارد و نگار نیست س عجب نیست اگر زنده شود جان عزیزه چون از ان یار
 جدا مانده پیام برسد و میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه
 رسد ز دور بانگ جبرسمه عجایب کار و بار است نهایت بعد از قرب نمیداند
 و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشاره یعنی
 قرب و وصال کرده اند شمس کهف الوصول الی سعاد و دنیا قل الجبال
 و دونهن خیوف پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامنگیر آمد مراد از ان نیز آخر
 الامر بار او مرید باید شد و محبوب را محبت محب میباید گشت آنست
 وین علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مراتب
 و محبوبیت از مجبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم متواصل الحزن دائما الفکر و آنسر و فرموده
 علیه الصلوات و السلام ما اودع نبتی مثل ما اودعت محبان بار محبت
 توانست کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قضیه پایانی ندارد
 ع قصه العشق لا انفصام لها منها چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت
 توجیهات علیه از رفیت احوال محرم ساخت و از تلویح به تمکین مشرف گردانید حاصل
 کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز بهر و از قرب جز بعد حاصل نشد
 و از معرفت جز تنگدست و از علم جز جهل نیفزود لاجرم در عرض داشت تنها توقف
 واقع شد عجب آنست که حال الحقیقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم
 و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آن جمع اند در عین حیرت و غی
 نشانی علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
 جز از دیاد جهل و نکت نیست ع عجب آنست که من واصل و سرگردانم

(۱) و بمجدد عرض احوال روز مره جرأت نمود و مع ذلك حال را برودت به نهجی مستولی شده است که

بر هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نتواند پرداخت

الله تعالى بحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
 است فوق مقام ولایت مقام شهادتست و نسبت ولایت بشهادت نسبت
 تنجلی صورتی تنجلی ذاتیست بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین فوق
 مقام شهادت مقام صدیقیته است و تفاوته که میان این دو مقام است
 اجل من ان یعتبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن
 مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات و نشاید که میان
 صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محالست و این حکم بحالیت و بکشف
 صریح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام
 ثابت کرده اند و بقربیت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت
 آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار اولاً همان طور که بعضی
 اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن
 محل تامل است بعد از ملازمت صورتی انشاء الله تعالی حقیقت^{بالتفصیل}
 عرض خواهد کرد و آن تمام پس عالی است در منازل عروج فوق آن مقامی
 معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات جل و علا در مقام ظاهر میشود چنانکه
 مقرر علماء ائمه حق است شکر الله تعالی سبیه و ابنا وجود هم در راه میماند
 و فوق آن عروج واقع میشود ابوالکرام رکن الدین شیخ علاء الدین و در بعضی
 مصنفات خود میفرماید و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام ضمیمه
 از مقامات بقاست که رو بعالم دارد و پایان تر از آن مقام مقام نبوت
 است که نه المحققه بالاتر است و محال صحو و بقاست مقام قربت لیا
 برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تخریه صرف است و تمام عروج است

شتان باینها در پس آینه طوطی صفت داشته اند هر چه استاد از ل گفت
 بگویم و علوم شرعی نظریه استدلالیه را ضروری کشف ساخته اند از
 نظریه بصوری آورده اند شخصی از خواجه بزرگ قدس الله تعالی
 سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
 اجمالی تفصیلی شود و استدلال کشف گردد و نظر نمودند که علوم دیگر سوائے
 آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو می دهند که از آنها
 می باید گذشت و تالیفاتیه نهایتی که مقام صدیقیت است نزد ائین علوم
 بهره نمی یابد فیالبت شغری ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام
 الشریف لا انفسهم و لیس لهم مناسبه بعلوم هذا المقام و معارفه فواجب
 و فوق کل ذی علم علیهم و بر سر سنده قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
 بنجی اعلام فرمودند که هیچ وجه به اصول ظاهر شریعت مغایرت لازم
 نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر مبرا و منزه است و ظهور بشایسته
 لیل البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت
 این سنده را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت می داشت
 اخفا و ستر مناسب بود و لا یسأل عما یفعل کرا از بهره آنکه از بیم توهین کشاید
 زبان جز به تسلیت و علوم و معارف در رنگ این نیسان میریزند که قوت
 بدر که از تحمل آن عاجز میشود قوت بدر که مجرب و تعبیر است لا یجمل عطایا
 الملك الا مطایه اوایل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قی کتابت
 آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین مورد بار بود آخر الامر تسلی
 فرمودند که مقصود از افاضه آن علوم حصول بلکه است نباید کرد
 آن علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم بر آن می کنند که ملکه مولویت

بهم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف بخود و غیرہا کنند انتہی عرایض الشریفہ
 روح اللہ روح صاحبہما و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
 عرایض حضرت ایشان صحایف گرامی بزرگداشتہ ارسال فرمودہ اند
 و زبان شناسے و دعائے ایشان کشودہ و بصحت و بعلو مرتبہ تمامے
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامی صحایف بقلم محترم
 آوردہ اند کہ اینچہ از کشوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضی و صحیح
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار بر سببے واقع شدہ کہ نے
 قول و زبان چیز ہا کشوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
 انشاء اللہ بعد از ملاقات اینچہ باید گفت بحضور گفتہ خواہد شد انتہی
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائمہ و ایضاً وعدہ ایراد و فقرہ از فقرات
 رسالہ تبسّر و سعاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفته بآن وعدہ
 نیز و فالازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد فقرہ اولے
 در ویشے را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی حل سلطانہ اورا
 بیکے از خلفائے خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
 رسانید و از اینجا طریقیہ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
 ہر کس توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از جہت استہلاک در صفت قیوہ
 میخیزد اورا حاصل گشت و از طریق اندراج النہایت فی الہدایہ نیز شریں
 میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار او سہل و کار یافت و این راہ را بنیت
 روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہ المقدس بنہا
 رسانید یعنی با سببے کہ رب دوست و ازان اسم تجاہلیت افکے کہ بمعبر حقیقت
 محمدیہ است علی صاحبہما الصلوٰۃ والسلام و نتیجہ بعد در روحانیت حضرت خواجہ

نقشبند قدس الله تعالى سوره عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
 فاروق رضی الله تعالى عنه فوق آن قابلیت استعلام میرشد و از آنجا
 تا مقامی که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مرا مقام
 و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است تربیت
 روحانیت حضرت رسالت خاتمه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و الخیرة ترقی
 واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو امداد از روحانیت حضرت
 خواجہ علاء الدین عطار که خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی
 اسرارها قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نهایت عروج
 اقطاب تا این مقام است و دائره ظلمت تا این مقام منتهی میشود بعد
 ازان اصل خالص است متمیز بظلم طائفه افراد بوصول این دولت
 ممتاز اند بعضی از اقطاب را بواسطه مصاحبت افراد تا مقام متمیز
 عروج واقع میشود ناظر اصل متمیز بظلم میگردد اما وصول باصل خالص
 یا نظریان علی تفاوت در جامع خاصه افراد است ذلک فضل الله
 یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
 قطبیت ارشاد و بعد از وصول بآن مقام که مقام اقطاب است ازان
 سرور دین و دنیا علیه الصلوٰۃ المبارکات و التحیات الناصیات عنایت
 شده و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ
 و عم احسانه شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت یکدم تا باصل
 متمیز بر دو مقام بقای در آنجا میرشد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا بمقامات
 اصل ترقی از رانی فرموده باصل الاصل رسانند و عروج اخیر که عروج در مقام
 اصل است مدو از روحانیت حضرت عنوت اعظم عمی الدین شیخ عبدالقادر بود

قدس الله تعالى سره الاقدس ولقبوت تصرف ازان مقامات گذرانیده
 باصل الاصل واصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی
 باز میگرددانیدند و آن درویش را مایه نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص آنست
 از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزى که جذبه قویه داشتند
 و بخوارى مشهور بودند بدست آمده لیکن آن درویش بواسطه ضعف بهیت
 خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل
 سلوک در خود نمى یافت و اصلاً آنرا معلوم خودنداشت و نیز این درویش را
 توفیق عبادات نافله خصوصاً اداى صلوٰة نافله مددک از پدرش
 است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
 حاصل شده بود و ایضاً این درویش را علوم کبریه از روحانیت خضر
 علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و التَّحِیَّه لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
 نگذشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالیّه اخذ علوم
 از حقیقت خود است و در خود بخود از خود مییابد غیرى را محال غانده است تا در دنیا
 در آید و ایضاً آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله باشد
 بمقام مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیب وافر فر گرفت
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصه های نسبت های خویش
 نصیب اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله اسرار هم عبوری واقع شد و ازان
 مقام حفظ وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ عظام روحانیت حضرت خوا
 قطب الدین میش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان در آن مقام شان عظیم
 دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان بمقام اکابر کبریه قدس الله تعالى سره
 گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

در مقامات

نزول از فوق چنانست بین آن شاه راهست و مقام اول بجانب بساوان طراد
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فرود
 میروند و بنهایت النهایت میرسند و افراد تنه را راه دیگر است بی قطبیت ازین راه
 نمیتوان گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
 گمانه برنخ است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره ودر است و مقام اول منجا
 و گیر ازان شاه راه واقع شده است که بصفت مناسبت کم دارد و بعد ازان
 بمقام اکابر سرور و دیه که شیخ شهاب الدین ابن طریق اند قدس الله اسراریم
 عبور واقع شده است آن مقام متجلی غور اتباع سنت است علی مصدر بالصلو
 والسلام و التیمة و مفرین است نورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
 رفیق آن مقام است بعضی لشاکان سیده که بعبادات نافله مشغولند و بان آرام
 دارند نصیب ازان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالا صلا
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگر اثر از مبتدیان و متشیان بواسطه
 مناسبت بان مقام و آن مقام بعین شکرست آن نورانیت که درین مقام
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
 عظیم الشان و رفیع القدر اند در انبای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
 بعد ازان بمقام جذبه فرود آوردند و این جامع مقامات جذباتی اند از آن
 از اینجا نیز فرود آوردند بنایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
 جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
 مقام فرود آوردند پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود باز عروج واقع
 این زمان اصل را نیز در رنگ ظل و انداشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بملکین پیوست و السلام فقره ثانیه قطب ارشاد
 که جامع کمال فردیت نبر باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
 و از منتهی شمار این قسم گوهری بظهور می آید و عالم ظلمات را نور ظهور او
 میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
 فرش هر کس را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
 می آید و از دست خدا میگذرد و در توسط او هیچکس باین دولت میرسد مثلاً نور هدایت
 او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا بنجد است
 که اصلاً حرکت ندارد شخصی که متوجه آن بزرگ است و با و اخلاص دارد یا آن
 که آن بزرگ متوجه حال طالب شد و در وقت توجه گویند روزی در دل طالب شده
 میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دو یا سیراب میگردد و همچنین شخصی که متوجه
 ذکر الهی است جل شانه و بآن عزیز اصلاً متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
 همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است اما شخصی
 منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از دور بار است هر چند بذكر الهی تعالی تقدیر
 مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و از آن سدر راه
 فیض او میگذرد ولی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت پیدا
 از وی مفقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
 و محبت بآن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشانرا
 بواسطه محبت نور رشد و هدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان آن معابد
 بزرگ مراتب شکر که حضرت سبحانه و تعالی ایشانرا بخش فضل و کرم بآن اخصاص
 اگرچه ازین جمله بعضی مرقا قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
 بندرت است آنرا نیز از اخصایص حضرت ایشان نموده اند باینکه معابد که از دیگران

بگوشت پوش نرسیده بود و سر اختصاص این مراتب علیه بآن قطب البرز چنان
 بینماید که چون ایزد سبحانه ایشانرا محبت و منور العت ثانی گردانیده بود و آن معنی را
 بکرات با نخصرت الهام فرموده و بافتشای آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب
 بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که محض وصات علیا بود
 باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارشش نموده اند هوای فرزند
 این آن وقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که بر اظلمت است پیغمبر
 اعلی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میکرد و درین امت که
 خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
 علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند و وجود علما از وجود انبیاء کفایت فرموده اند
 لهذا بر سر هر پایه از علما در این امت مجددی تعیین می نمایند که احیای شریعت و تفسیر
 علی الخصوص بعد از ائمه که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر الو العزم است و بر
 پیغمبر در آن وقت اکتفا نموده اند و درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
 ازین امت در کار است که قائم المقام الو العزم انبیاء باشند فیض روح القدس
 را باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه سبب میگرداند آنست که کلامه الشریف و هر مکتوب
 دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق
 گران است و از افهام انبیا دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
 یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعی و عدم مطابقه
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید
 از استبعاد بر آیند و دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
 حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی با
 نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ مقدار نسبت کاشک

حکیم قطره داشته نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندش است آنجا ملاحظه نمایند مقصود از این گفتگو
اظهار نیست حق است بجهان و ترغیب طالبان این طریقت به تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کاف و فاجر
بترساند فکیرت از اکابر دین سه ولی چون شه مرابرو داشت از خاک به من و دیگر
بگذرانم سر ز افلاک به من آن خاتم که ابرو بهاری به کند از لطیف بر من قطره به جا
اگر بر روید از تن صدر بام به جو سوسن شکوفه لطفش که توانم نشسته کلامه الشریف
راقم حروف گوید مرابرو دل خطور میکرد که اگر از اعظم علماء وقت اینست را که
حق سبحانه حضرت ایشان را مجدد الف ساختہ مسلم میداشت تا بید تمام بود تا روز
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبدالحکیم سیال کوٹی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علییه چون او
الحال در دیار هند نماند کتابت بهمانوشته بود و بهسم نموده فرمودند که
از ان فقرات مدحیه این بود که مجدد الف الثانی مخفی نماند که این مولانا
مذکور شبی در واقع حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دید این واقع بخدمت ایشان آمده تعالیم گرفت و از مخلصان
حقیقه گشت پس پیش از ملازمت صورت میگرفت که این بزرگوار حضرت
ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور گردید بنواخت بهشت عجیب و غریب بود آن مخصوصاً
که بعضی از ان سائبت و فضل سوم ذکر یافت که باز نماند که در دو یک
ظاهر شدن استعداد و طبیعت ایشان به پر زبر گوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد و الا مرتبه بچندین سال دیگر

- نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
 ۲ بصورت شمع عظیم دیدن که امر دیگر بزرگداشتن آن خواجۀ فواید کاشف
 و رب دایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چپا غنی
 ۳ شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیک از مخلصان متمسک احوال
 و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روز کار
 ۴ عزاینها را رسانند و دیگر حصول مرتبۀ مرادیت و محبوبیت مرایشان را و بشمار
 ۵ پیر عالی منقبت بآن دولت و دیگر سرعت سپهر سلوک ایشان در
 ۶ خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بحمال رسیده اند و دیگر
 ۷ پیر والا مرتبۀ ایشان مستفیضان خود را در حوۀ خود با ایشان دیگر فرمودن
 ۸ آن پیر و سنگیر ایشان را آفتاب شود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
 آن پیر بزرگوار با ایشان که مدیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
 ۹ و دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن درویشان بچند
 ۱۰ شما نوشتن بیشیری است و دیگر قسم نمودن آن خواجۀ صفا کیستان با ایشان
 ۱۱ که ما را حد خود باید نگا داشت و از فضول احترام نمود و دیگر تمیق نمودن آن
 ۱۲ مقتدای جهان که لارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش نمودن
 آن قدوة الاولیا با ایشان که شیخ الاسلام الفزاری قدس سره فرمود
 من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مرید
 ۱۳ من گردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که ایهال مانه از استغفات
 ۱۴ موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجۀ عالی شان احوالات علیه
 خود را بدیدۀ مکاشفۀ ایشان و کذلک احوالات باران خود را غائبانه
 ۱۵ از ایشان پرسیدن و دیگر از همه عجیبه استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما شبر

- فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفیات عالیات کہ در آخر فصل سوم مرقوم گشت
- ۱۶ اما آن خصائص حضرت ایشان کہ ہم بر ایشان چون افق مبین ظاہر و جہید الزود
- ۱۷ و خود چہ تجرید و چہ بقریر صریحاً و کنایہ اشارہ بآنها فرمودہ اند از ان جمله است
- ۱ آنکہ بعد از افاضتہ پیر بزرگوار ایشان نسبتہای علیہ خود را با ایشان ہمہ مشایخ طرق دیگر ایشان را چون ورد احمد دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ برودہ اند و از خلص نسبتہای توحیش عطا فرمودہ چنانچہ سابقاً در فقرہ
- ۲ کہ از رسالہ مہدار و معیار رقم یافت معلوم شد و از ان جمله است آنکہ نسبتہا ولایت و اقتباس نبوت را نیز بعضی از اولیای رحمہ اللہ دون بعضی جاوہر گردانیدہ اند حضرت ایشان را ہمہ آن نسبتہا نواختہ اند و بمقتضی ہر یک سرافراز شدہ اند چنانکہ بار بار بزرگان مبارک میراندند کہ از کمال عنایات او سبحانہ در حق این بندہ کترین این است کہ هیچ کوی ازین
- راہ نماند الا کہ این حقیر را بران عبور دادند و از نسب علیہ سر بیان و بیعت و احاطت و وحدت و تشبیہ و تنزیہ و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجود و امکانی علیحدہ علیحدہ بہ محض کرم بہرہ ور گردانیدند و از ان جمله آنست
- ۳ کہ حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ المقدس ایشان را علم سموات آموخت چنانکہ خود اشارت نمودہ اند و در غرایض سابقہ رقم یافت و از ان جمله
- ۴ آنکہ حضرت خضر و الیاس علیہما السلام با ایشان ملاقات نمودہ از حقیقت حیات و ممات خود بیان فرمودہ اند چنانکہ آنحضرت قدس سرہ خود در مکتوبی بآن تصریح نمودہ اند و از ان جمله آنست کہ ایشان را اور مبادئی
- ۵ سلوک روحانیت حضرت خضر علیہ السلام معلوم لدن نواختہ چنانکہ اشارہ باین راز ہم در فقرہ مذکورہ مبدأ و معاد رفت و از انجملہ است
- ۶

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوة والتحية ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و بشارت
 آن فواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
 ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عینی این عینه را دیده آن دارو که
 آن مجتهدات کلامیه ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسائل ممبرکات برآورده
 ۷ رساله ساز و انشاء الله تعالی سبحانه ازان جمله است که روزی ایشان در
 حلقه مراقبه بوده اند و بانگسار و دید قصور اعمال زرفته که ندای در رسیده
 که غَفِرْتَ لَكَ وَلِمَنْ تَوْسَّلُ بِكَ بِوَاسِطَةٍ أَوْ بِغَيْرِهَا سِطَّةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ
 بانظار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرات
 ۸ رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از اجمله است آنکه بایشان
 خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ و موجب این خطاب آن بوده
 که روزی بروج یکی از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
 ایشان را از غلبه انگسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
 سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ درین گفت بوده اند
 ۹ که نذا در رسیده اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ ازان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
 به تجدد برخاستم بلکه همیشه مرا با اذن و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
 کردند بلکه یکبار ربی آنکه صریحا ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برخیزم در
 بندگی طاعت او تعالی آوینیم باز سر بخواب نهادم لمح زرفته بود که از هر طرف آواز
 ۱۰ اذان و اعلام برخاست و از اجمله است آنکه ایشان را بمشتر گردانیدند بران که
 ۱۱ بر هر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفورست و ازان جمله است آنکه بر هر مقبره
 که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند طعم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
 برداشتن چنانکه دو شاهد باین مدعا در ذکر امام فایح الدین از اجداد ایشان سبق

۱۲ ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
 و تحیر ننموده همه از ما است و گفته ما خصوصاً علومی که دران نحوی تردوی داشته
 ۱۳ بخصوصه صدق و حقیقت آنرا دانوده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند حضرت
 ۱۴ را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است
 آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
 ۱۵ که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه
 فرمودند در وهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسی در خود یافتیم رفتیم که بر فراش
 خود تکیه کنیم وقت اضطیاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول
 بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
 پیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از رو
 سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
 پهلوی راست اضطیاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم اتی فیوضات نور
 نامتناهی بظهور رسید و نداورد و آوند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
 از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایت تو خادمی که اندم پای تومی مالید
 ۱۶ او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امر فرمود
 معامله عجیب گذشت بر عیش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احس
 نمودم که بران عیش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
 بود صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
 برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
 جهان داشت ثبت نمودند و در نظر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود و هم
 فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را اذان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
 که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو بهشتند راقم این حروف گوید که آنروز
 که بایشان این مژده از سید انس و جان رسید لشکر آن ایشان طعاع
 کردند و قصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
 ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلیه بین البحرین الخ میان ما و غیره
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامله عظمی اشارت از
 سرور دین و دنیا بیاید که بوقوع بیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع
 یافته من باو گفتم که از کجاکه در احادیث اشارتی بآن وارد نشده باشد و ما را
 علم بهیه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمیع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
 پیش منست و کم حدیثی از و بیرون رفته بیا با هم در باب فضائل این است جست
 کنیم در میان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث اینست
 [۱] یكون في امتي رجل يقال له صلة يدخل الجنة بشفاعة كذا وكذا من بآن قال
 گفتم چنانچه تواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
 و خاموش شدن از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم
 بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بکوشش امید رسید
 آن حضرت تبسم نمودند و شکرانه آن بر زبان آورده و در حق این بنده
 التفات فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت
 ۱۸ درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة و النجیة مشرف ساخته اند
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت و در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان اذان جایی بعلو مرتبه ایشان خواهند
 ۱۹ بر دو از انجمله است آنکه خناس و وسواس را به محض کرم از سینه

بسیکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز ضعی بودم که دیدم
 بلا عظمی ناگاه از سینه من برون رفت ازان مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه
 دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراح
 عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این که از صدر تو برون شد خناس بود که
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام با ستعاذه ازان مأمور گشته بود و نیز وانمودند که
 خطرانی که در اصول دین پیدای می شود منشأی آن این خناس است که در صدر
 آشیانه دارد و هر وقت فیثما میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
 شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتن میفرمودند که چند روز وید قصور اعمال
 برنجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
 می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن متحقق نیستم پس در آشنای قناریت
 مصداق کریم یلم تقوون مالا تقعون باشم و اگر بخوانم نماز من آن درست
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
 و نعمت الا لله الذین انخالین بظهور پیوست احمد لله علی ذلک هم از انجمله
 آن که ایشان را از غایه اتباع آن سرور و رسوخ علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلقه با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
 عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
 یک گونه فنا می مخصوص روی داد که یعنی که مرا بود برفت و آن تاملی کشید
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمة سراج الامة ابو حنیفه کوفی رضی
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گردا گرد من
 جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذه امام مذکور چون ابراهیم نخعی^(۱)
 رحمه الله نیز بنظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

گرام درس در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بتمامه قسم از آن
 انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا جزای خود میدیدم بعد از دوسه روز
 ازین معامله همین قسم تعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علماء مذہب او
 بظہور رسید و دیدم کہ علمای حنفیہ از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
 و مجتہدان مذہب خود در من آمدند و مانند طائفہ اولی انوار ایشان اجزای من
 بعد از ساعتی چند دیدم کہ انوار حنفیہ بسیر سابق باز آمد لکن خود را
 با انوار فریقین متحقق نمی یابم بعدہ فرمودند در آن وقت مشہود گردید کہ حق
 ازین ہر دو امام تمام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
 بجا و زائد نموده و حصہ با امام ابوحنیفہ مسلم ست و ثلث با امام شافعی رحمہما اللہ
 سبحانہ و ہم از انجملہ است آنکہ مشایخ لقتلندیہ و مشایخ قادریہ را قدس اللہ
 اسرارہم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طریقی دیگر رحمہم اللہ رسیدہ
 صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و از ان جملہ است آنکہ فرمودند ہر کہ داخل
 طریقہ نشادہ نخواہد شد تا قیامت بواسطہ آن بعبود اسطی از رجال و نسائہ را
 بہ نظر ما در آورند و اسم و نسب و مولد و سکن او را ہا دانا بندند اگر خواہم
 ہمہ را یک یک بیان نمایم از ان جملہ است آنکہ برایشان ظاہر گردانیدند
 کہ در ہند انبیاء بودہ اند علیہم السلام کہ بعضی ستر تن و بہ بعضی دو تن و یک
 تن ایمان آورده اند و زیادہ از ستر تن کسی بایشان نہ گرویدہ و ایضا
 قبور تبرکہ سورہ بعضی ازین انبیاء را کہ در ان دیار آسودہ اند نیز بایشان
 نموده اند و انوار آنرا مشاہدہ فرمودہ و از ان جملہ است آنکہ احوال مال
 شایع جبل و مشرکان فترہ رسل را کہ نزد ما تشرید بہ این جماعہ در دوزخ
 خواہند بود و نزد اشعریہ خلاف آن بہ حضرت ایشان چنان مکشوف

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

اگر دانیدند که بعد از بعثت و احبای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
 باندازه جرمیه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفا را حقوق نموده در
 رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند
 فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب و و صد و پنجاه و نهم از دفتر
 اول سطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
 که این مسئله غریب را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام
 عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را باقی
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار که متعلق بانقسام قضای
 مبرم و معقول و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه محلی از این قضیه
 و ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
 کاشفان اسرار تشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
 چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر نامه تها ستر تشابهات
 مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را بنحوی
 بتشابهات نصیب نمی یافت و تا ویلاتی که بعضی علما و صوفیه بیان کرده اند
 آنها را لایق شان آن تشابهات نمیدانست و آن تا ویلات را از سر
 که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه علین القضاات از الف لام میم الم
 خواسته که به معنی در و است که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
 حق سبحانه به محض فضل شمه از تا ویلات تشابهات را برین فقیر ظاهر
 ساخت و جدولی از آن در پای محیط زمین استعدا و این سکین کشاؤ

گردانید دانست که علما را رانجین را از تأویل تشابهات و مقطعات تهییب
 و افر است و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از قدرت
 آنهم نیست بلکه تأویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص از آنرا
 نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است سبج
 از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمز میست غامض از رموز دقیقه محب و محبوب
 و محکماست هر چند اتمیات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن تشابهات اند و صفات
 کتاب تشابهات اند و سبایل پیش نیستند عالم را رخ کسی بود که این را بیان
 جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آورد و آنکه بی علم محکماست و بی علم غمضات
 آن محکماست تأویل تشابهات جوید و صورت را گذاشته حقیقت یوید آن کس
 جاهل است و از جهل خود بخیر و ضلالت خود بی شعور و نیز رستم
 نموده اند که علم تأویل تشابهات مخصوص برسل است علیم الصلوات و تسلیم
 و از استان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
 درین نشان برقع از جمال شان بر اینان یکشانید اما امید است که نشان آخرت هم
 غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتد گردند این قدر بعلم می درآید که
 درین نشان نیز بعضی دیگر را و رای آن اقل رواست که باین دولت مشرف
 سازند اما علم بحقیقه معامله ندهند و تأویل را متکشف نه سازند با جمله جائزست
 که تأویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصل می یزد که تشابهات
 کنایات از معاملات است روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
 را در یک فردی از مشایخ خود مشاهده نموده است بدگران تاج رسد انشی کلامه
 العالی این حقیر اقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جماع الاسرار و العلوم
 خواجہ محمد معصوم که مشارالیه و برادر اغراض ایشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند و خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی اذان حروف
مقطعات قرآنی آن مجد و آلف ثانی با شمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که با اشاره سر افراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که اذان اسرار
متشابهات و مقطعات رقص در میان آرند که شیطان همواره پیرامون کجاست
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند تا استراق سمع نماید
و هرگز از علمای راسخین رضی اللہ عنہم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنرا
مستور داشته اند بایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادرند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند و در مزے فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که ستر یک حرف اذان حروف را شمایان اظهار دیدیم
و به بیان آن مأمور شدیم و آن حرف قی بود آن را بیان فرمودند و ما را از مابقی
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را مغذور دار و هم اذان جمله است
۲۸ آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیہ از نواد است چنانکه در فقرہ مذکورہ بسیار و
معاود سبق و کربافت و هم از انجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات و لایا
۲۹ انبیاء علیہم الصلوٰات و التحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیمنان
اند کشف گردانیده بودند و تمیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
و انموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دایره و امثالها و این از نواد درست و بس منظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
برایمے اید غلے صاحب السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگر چه

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرانیت فی الجمله به توجہ حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معاملہ دیدہ کہ حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا و علیہ الصلوہ والسلام در غایت اہت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام با دبا
تمام بر ہا استنادہ اند من و آن تن دیگر کہ بیشتر بہ ولایت ابراہیم بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستہای ما را گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان پوشیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن واقعہ
چون ہلازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در انجہ گفتہ ایم تردد
کنجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایق احوال و مشرب
و استعداد خود میدہند در قرون کثیرہ یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند بنی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ بزرگ
کہ قطب اولیائے زمانہ خود بود و معلوم بودہ کہ بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تاقاہیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
قدس سرہ کہ اورا بہ علم این اسرار نواختہ بودہ اند فرستاد و فرستادہ آن
بزرگ در اثناے تفتیش احوال شیخ ازان طالب فرمودہ کہ جہودک
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخد مت شیخ
خود باز گشتہ انجہ شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنوا جد بر خاستہ
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ
علیہ السلام بودہ ایم جہود امت اورا گویند و این کلام ازان بزرگ
ما را اشارت باتباع ولایت دوست و ہم ازان جملہ آنکہ حضرت حق شجاع
ایشان را بہ محض کرم قدرتی عطا فرمودہ بودہ و تصرف بخشیدہ کی را

۳۰

از ولایتی و شریعی که در آن بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
 بمجد و مزاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمار بعد از ولایت موسوی
 بولایت محمدی آورده شد و بدین من اعجب العجوبات و من اعظم
 التصرفات و هم از آن جمله است آنکه تعین وجودی و تعین علمی را که تا این
 ۳۱ قایم عارفی بآن لب نگشوده برایشان ظاهر گردانیده با سرار و برکات
 آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
 تحقیق این معنی در مکتوب شهاد و نهم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است
 ۳۲ آنکه با سرار معاملات قلوب خسته نواخته اند خصوصاً بمرتبه عظمی که بقلب
 خامس متعلق است و آن از مقامات شگرف است چنانکه خود در دفتر
 دوازدهم رساله مبدا و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاقام معرفته
 والاكمل شهوذا هذا المقام العزیز و وجوده الشریف مرتبه یصیر فک العارف
 قلباً للعوالم کلها و الظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولاية المحمدية و المشرف
 بالدعوة المصطفوية علی صاحبها الصلوة و التحية و الاقطاب و الابدال و الاوقات
 و اخلاص تحت دائرة ولايته و الافراد و الاحاد و سائر فروع الاولیاء
 مندرجون تحت النوار هدایتی لیا هو نائب مناب رسول الله و الممندی
 بمندی حبیب الله و هذه النسبة الشريفة العزیز وجودها مخصوصة بآحاد المراد
 ليس للمريدین من هذا الكمال نصيب هذا هو النهاية العظمی و الغاية القصوى
 ليس فوقه كمال و لا اكرم منه نوال لو وجد بعد الوفا سنة مثل هذا العارف
 لا غنیم و یسیری بركته الی مدة بدیة و آجال تباعد و هو الذی كلامه دواء
 و نظره اشفا و المحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشريفة من بذل
 ۳۳ الامة الخيرة ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم و هم از انجمله است

آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند و مردم زاده‌ی عالی مرتبه خواه محمد معصوم سلمه الله و رحل این معنی رقم زده اند که بعضی تعبات این نشان فانیه است که موجب تنقیص درجات اخروییه است و حق ایشان چنین بود که نفیسم دنیا حکم نفیسم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا است بود گردد نه شایسته ظلمت نیست و این نشان تاب آن که فی این شائبه جلوه گر شود ندارد مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه و سلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان را از غایت کمال اتباع آن سرور اگر از آلودگی خوان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نصیب داده باشد نمی شاید هر کمال که نفیسم را بود محل تابعان او را از ان بورا نشسته نصیب رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیب در بعضی مکاتیب اشارت نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرموده ایشان آن بود که هر چند شهود عارف اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی است مقید جبل الخیال است و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشان محال چنانکه ولانا را می قدس الله سره العالی قریب احتضار میفرموده سه من شوم عربان ز خود او از خیال پناخرام و در نهایت الوصال بنگرانند فرمودی کسی را از کمال تابعان انبیا علیهم السلام بطیفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین نشان و ولایت انبیا است که باصل الاصل متعلق است و هم از ان جمله است که ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت بیت المقدس بهره فراوان بخشیدند کما نفیسم من مکاتیب المتعد و از ان جمله است آنکه ایشان را و رای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد انفس و بیان آن مجللاً در فقره از فقرات مبتدأ و متعد نمودند و به تفصیل در مکتوب چهل و سوم از جمله دوم فرموده و معامله کار و تبه را در ان اثبات

نموده و قسم فرموده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله
عنهم جمیعین کم کسی باین دولت مستبعد گشته است هر چند این سخن مستبعد می نماید
و مقبول اکثری نمیکرد و اما اظهار نعمت عظمی می نماید کونه اندیشان قبول کنند
یا نه و این نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد
و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق یقین شرف ساخته که حق
الیقین دیگران نزد آن علم یقین است چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم
از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق یقین چه گوید و اگر گوید که فهم
کند و چه دریابد این معارف از حیطه ولایت خارج است از باب ولایت در
رنگ علمای طواهر و ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقتدر از
مشکوٰۃ النوار بنوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از تجدید الهف
ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و از اینجمله است آنکه برایشان راهی را
که برون جذب به سلوک است نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
بنوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند
و از ان جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیاء بمقامی که فوق
مقام رضا است و آن را محبت ذاتی تعبیر نموده اند و شرف گردانیده اند و آن
سخت شگرف است و بیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
و هم از ان جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثلاثه صغری و کبری
و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیاء و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به
کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات در
عالیات مبین و مشروح است و هم از ان جمله است آنکه بعضی لطیف ایشان
خزینة رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۱ به تقریب بر برای دو چشمی اشاره باین معنی نموده اند و هم از آن جمله است آنکه
 بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
 ۴۲ کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و از آن جمله است آن که در رساله
 مبارکه و نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
 میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطور سیر انجامه جدیت
 که تا من یک دور طواف را با انجام میرسانم آنجماعه دوسه قدم مسافت را قطع
 مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف
 کنندگان ملائکه کرام اند علی بنیاد و علیم الصلوات و التسلیمات و الله یختص
 ۴۳ برحمته من یشاکر الله ذوالفضل العظیم و از آن جمله است آنکه ایشان را مجدداً
 و منور بنهار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این برهنه صلیه
 بنی بر آن گشت و از جمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه و دیگر اینست
الاولی مندرجه فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلیه بین البعین و صلی
بین البعین و بی مرتومه فی المکتوب السادس من الجلد الثانی و الثانی
و صلوته قدس سره اندر سوره بقره السابین الذین مرتبهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تقوون اصحاب الشمال بالمرتبه العلیا و لهذا استظور من
قلبه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی و السائیه کلامه سبحانه تعالی
منه قدس سره شفاً باذک را افراد الانبیاء علیهم الصلوات و الطیبات قد
کیون ذلک بعض الکمل من تسلیعهم بالشیعیه و الوراثه و اذا کثر هذا القسم من
الکلام مع واحد منهم منی فحدثنا کما کان امیر المؤمنین ع رضی الله عنه
 اشاره باین است آنکه محمّد دوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله در بیاض
 خاص رستم نموده اند که حضرت ایشان را بوراشت جد مکرّم ایشان

فاروق اعظم محدث بفتح وال گردانیده اند آنحضرت علی ذلک والراية منذ خرج
 فی مغفرته الی منقره بالفتی کم انکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من
 الخلد الثالث ویدی آنکه سبحانه عظمی که قدس سره ذاتا قیوما للعالم الذی
 هو اعراض فجمیعه وانجاسه فی المغفرة التي تمسک باصله ان طینة یقیمت
 من طینة نبیه صلی الله علیه و آله وسلم کطینة النحلة من یقیمت طینة آدم علیه السلام
 و از خصایص عظمی آنست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بولوراش و تبعیت سید البشر علیه الصلوة والسلام
 بدان تحقیق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان
 غایم به بهی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف تر پی برد و نیز
 ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقراض این نشاء
 در سر زندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
 آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراشت به پیروی
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شرقیه مسطور
 است ع و مسلم اینجا رسید و سرشکست است که بگویم شرح آن بحسب مشو
 مشوی هفتاد و من کاغد شود و اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه در سایل شرقیه
 ایشان عبور نماید پیش ازین بحضایص آن عالی حضرت متعالی نسبت
 پی برد اگر چه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار است اذعان و قبول از
 خوانندگان و شنودگان در کارست و از جمله بار از دان انبار نیست
 راز اندر گوش منکر راز نیست و رضی الله عن صاحب الاحوال رضی عنه سبحانه
 فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیه آن حضرت
 بر طبق عزیمت و عاقبة اتباع سنت با اندکی از شرح بعض عقاید شرقیه ایشان

از فضل سابق که در آن علو مرتبه و سمو منزلت آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند
 نصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف و اتباع سنت
 سنیه و اخلاص رحنیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
 مجملی بحسب دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان
 بصحیفه بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتائید حضرت
 مخدوم زادهای کبار بعضی از یاران سعادت با جمیع نموده اند اما اینجا باین
 نازنین باز و باید فواید یقین می آید بکرم الله سبحانه و توفیق این کترین از زبان
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه
 باشد هر چه با عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم میدانم اما اگر مثلاً امر
 بماند کرم باشد آن متابعت میدالاولین و آخرین صلی الله علیه و سلم
 خواهد بود که مدار کار خود را بر آن میدانم هر چه بآ داده اند از راه این اتباع
 داده اند جزئیاً و کلیاً و هر چه نداده اند از آن نداده اند که از ما در اتباع ام
 نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک را ندانند که
 یکس روز بسپودر در آمدن بخلا پای راست نهادم آنروز چندین احوال بمن
 بسته شد را قسم حروف گوید روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودم
 و ایشان در تحریر معارف بودند ناگاه از غلبه تقاضای بول بسرعت
 متوجه متوضا شدند بچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هر چه
 تمام تر بر آمدند بنده را حیرت روی داده که باین سرعت در آمدن
 و باین تعجیل بر آمدن چه بود و بجز در آمدن از حلالا بریق آب طلبیده
 ناخن ابهام بسیار را شسته باز بخلا در آمدند چون لب از سائی
 بیرون شد فرمودند که تقاضای بول استیلا نمود به سرعت

۱

۲

بیشتر خدا را ندیدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
 بر او بود که برای امتحان مسلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
 کتابت حروف قرآنی است آنجا نشستن را لایق و بر عایت ادب مطابق
 ندیدم با وجود که از غلبه آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
 این محنت ترک ادب بس حقیر نمود و برون آمده آن نقطه سیاهی را
 ششم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
 ختلائی را امر نمودند که چند قریفل از خریطه بر آورده حاضر کن وی شش
 قریفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نشنیده
 که الله و ترجیب الوتر رعایت و تر از مستجاب است مستجب را مردم چه دانسته اند
 مستجب دوست داشته است سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک
 عملی که دوست داشته حق عز و جل باشد بد بدایح نداده باشد و فرمودند
 که ما در رعایت استجاب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن رو
 قصد میکنیم که اول آب بر خدیم رسد که تیا من نیز از مستجاب است و بزرگوار
 که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بآنکه از نجافت بدن ایشان را در آن
 ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روز است
 فرمودند قضاے احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها
 روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ما جده علیه الرحمة
 مها لکن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقعی شد
 از ارقضا سبب استند ثم السلف و ثم الخلف روزی بر عیش خود تکیه
 کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عیش کاغذی
 دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیز نوشته اند و چه نوشته اند بآنکه

کسی را بگویم که بر دار و آن وقت در شستن راهم بپوشی بی ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند بقرات
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
مزین و در بان فرشی که حافظ بر آن قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیاده را از زیر پاسبی خود و در نور دیده کنار بگذاشتند عزیز که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة مجتبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سر بخدمت ایشان رسیده
۵ بان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامراد را
چه خبر اتا به ظاهر در رعایت آداب سلت و وقایع آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشرين آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت سرور شده فرموده چون این چنین است هر چه این بزرگوار
از اسرار حقیقت میگوید می نویسد همه صحیح و اصل است و در آن صادق
آن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت
بود و این معنی را مکرر باین حقیر رفتم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظهار فرمودند در آن ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید
۶ میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان و در ساخته ایم
روزی مروی از سر بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت با شیخ فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
 باشد و شما بجای دیگر مریض شوید و نیز یکی از امرای وقت که در کار حضرت
 ایشان ترددی داشت روزی از افضی القضاات وقت که همسایه حضرت
 ایشان بود در خلوتی بر سید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
 دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنی این
 طائفه از دریافت ما و راست اما این قدر میگویم که شاید اطوار این بزرگوار
 ما را با طوار اولیای ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
 و طاعات کثیره تحمل متقدمین را در کتب بخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
 محبتان ایشان به ما لطف نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
 آن تردد برخواست بلکه بنویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
 الحق چنین بود که این عالم نصف بد بانت نصف فرموده جزاه الله خیر
 این حقیر را قسم از درویشی که خدمات آب و صنو و مصلی و ما يتعلق با امور العباد
 حواله بوی بود شود که بیگفت من در تمام روز همان ساعت قبله حضرت
 ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم و راس این دو وقت
 مرا از استیجاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را کمتر
 دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمود و می فرمودند که این دار و دار عمل است
 و مزع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته و کار
 باشد و می فرمودند که برخی از بعضی رسائل حضرات نواحی که انفسند به رضی الله
 عنهم قلت عمل فمیده اند نه آن چنان است که طریقه این بزرگان و اتباع بنوی
 اوثنی و اوفق طرق است و آنحضرت راضی الله علیه و سلم با وجود محبوبیت و علو مرتبه
 از کثرت عبادت یا بای مبارک متورم گردیده بود غایه فی الباب چون طریقه خود را

مادر بدایت بل ابتدای توسط نیز مجذبات متعلق است لاجرم حال ایشان آید
 از کثرت سکر و استغراق مقصده کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و خصوصاً
 با اتیان فرایض و واجبات و سنن مؤکده هیچ کرده بهمان اقتضای کرده اند و مع
 فلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً
 با جذبات و غلبات اما چون بغایب اند التماس از تلوینات احوال به یکین
 رسد لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر نظمو آید
 ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقهیه و تحضار تمام بود
 و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتاب معتبر
 ۱۰ نقشه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و بعضی است
 ایشان آن بود که عمل بمقتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
 از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جاب
 ۲ کراهت داده بر آن عمل نمی کردند نمی کردند و می نمودند اگر تعارض در جواز
 و عدم و عمل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت
 را و تا ممکن بود حضرت جمع مذاهبات می نمودند و در بعضی روایات که امام
 ۳ اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگر چه
فتویٰ بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز است فتویٰ
برین است و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندن است بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
 ایشان به نفس نفیس اما مست می کردند و روزی در خاطر گذشت که آیا لم
 آن چه باشد بدین خاطر بلا از دست مشرف شد تقریب جمع مذاهبات میان

بانی

۱۰

۲ جواز

۳ ایشان

آورده فرمودند شافعیه جسم السند بر آنند که جز بقبر است فاشحه نماز
درست نیست لهذا خلف امام فاطمه می خوانند و احادیث صحیحیه نیز دلالت
برین می نماید اما امام مالک و امام ابو حنیفه رضی الله عنهما فاشحه امام را فاشحه مأموم
گفته مأموم را فاشحه خلف امام تجویز نمی نمایند و جمهور فقهای حنفیه بر منیند
مگر بعضی روایات مروجه از حنفیه بر جواز فاشحه خلف امام آمده چون ما ماما
امکن بر جمع مذاهب می گوئیم درین صورت جمع را دران دیده ایم که خود
امامت کفر ع گرنویسم شرح آن بید شود به باجماع عل حضرت ایشان درین
و شتار و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالباً و گاه ثلث آخر شب
بر خاسته ادعیه سننونه آنوقت را خوانده وضو در کمال اسبغ و احتیاط
می نمودند بران نبودند که دیگر در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
آب وضو افتد را احتیاط بنظهور میرسد که فوق آن متصور نه باشد استقبال
قبله و دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رطلین بسوی شمال
یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در هر وضو و وضو را بهتر نماز لازم
داشتند الا ماشاء الله و هر عضو را سه بار می شستند و هر بار بدست آب
چیده ازان می افشاندند که احتمال تقاطر نمی ماندند در عضو مغسول و نه
در ید غاسله و سر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غساله
وضو اختلاف است هر چند که فتوی بر طهارت است کل بر احوط می نمودند
و در غسل هر عضو کلمه شهادت را و در و در انیر با دعویه ماثوره دیگر که در
کتب احادیث چون تکلمه شکوه و بعضی کتب فقه و عوارف آمده میخوانند
و بعد از ادا وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعائے
آن وقت را است خوانده متوجه تعبد می شدند و با طمانینت و حضور جمعیت

تمام و طول قنوت تهجد آدمی نمودند به مرتبه که طاقت بشری نمی تأیید آید
جل شانه در آواز آن عاجز و قاصر است در اوایل احوال بیشتر در تهجد وضعی
و فی زوال تکرار قنوت سوره یس می فرمودند چه آنکه گاهی قنوت آن
سوره بهشتاد مرتبه می کشید و گاهی کم و گاهی زیاد از آن عدد در او آخر
بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادا تهجد
به خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از
صبح بدو سه ساعت ساعتی بر طبق سنت می غنودند تا تهجد بین النوبین
بطور انجاء و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شده نماز فجر می برداشتند
و سنت بایداد را در خانه آدمی نمودند و بهمان سنت و فرض تکرار
سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم به طریق خفیه میکردند و بعد
از ادا فرض بایداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقه زده
مراقب می نشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قنات چهار رکعت
بدو سلام ادا فرموده بتسبیحات و ادعیه ناظره که در آن وقت آمده می برداشتند
بعد از آن بجرم رفته لحظه از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امور
را که بمعاشش تعلق داشته می فرمودند بعد از آن بخلوت می شدند
و بقرات قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از ادا سه تلاوت طالبان
طلب نموده پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
طلب نموده با سرار خاصه سب می کشودند و باستماع آن سامعان را
از خود می ربودند که در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطای
نعمت می نمودند ناگاه هر یک از یاران را موافق حال او واستعداد
او بامری دلالت می نمودند و بر حال و اردی که بر وفا یض شده بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوم ذکر حضور
 و مراقبت و اخفای حال تا یکدیگر می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
 دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
 آن میسر شود غنیمت عظیم و انب و حکم آن دارد که کسی بخذف ریزه چند
 جوهر نفیس نخرج عالم را بخرد و بجا و لا طایل روح بدست آورد و ایضا
 بتقریب تر غیب بر تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
 نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات و ولایت و نبوت است
 مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
 محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
 بخشند و به بهشت فرستند گنجائی دارد و اگر برکات این کلمه را شست
 کنند تمام عالم همه ابد الابد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن است
 هر چند گویند عفا^۵ سه مرتبه ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
 بر زبان رانند سه یزیدک وجه حسنا و اذا ما زدت نظرا و ایضا فرمودند
 آرزوئی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
 بنکر از این کلمه طیبه ملتذ و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوهای مست
 و ایضا اصحاب خود را بطلالعه کتب فقیه معتبره و دلالت می نمودند
 و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع بین را تحقیق میکردند باشند
 که کدام مفتی است و کدام سنون و معمول و کدام بدعت و مردود
 که زمانه از عهد^۶ نه و رصلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد
 شده

و ظلمات بدرع و مخور شمول یافته و درین ظلمات جز نور چراغ شست
 راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف می در آید که عالم
 را بدست چون گرداب ظلماتی فرو گرفته و نور سنت هر جا در و چون
 کرم پنجه را غمی نماید و صحبت ایشان همیشه به خموشی می گذشت و هرگز
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را هیبت
 ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساطند اشتند
 و تمکین ایشان به مرتبه بود که با وجود و در این احوالات عظیمه هرگز
 آثار تلوین بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلند
 به ظهور نمی رسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود سه
 چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهره بیا یون فرود آمد و سه
 چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالی و در حشیم و رخسار ایشان
 سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتی مشاهده نمود و روزی در آنجا
 بیان سفر فتنه ساعتی خاموشی گشتند بعد ازان فرمودند که درین
 وقفه خاموشی احوال شگرف و معامله عظیم به ظهور رسید و در آن
 وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از بشه نه انجم رنگ
 حرمت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نه چون ضحوة
 کبرے می شد نماز خفیه را در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف
 می بردند و بآن جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
 فرموده به همه فرزندان و درویشان یکیک از هر چه بخت شده بود
 می رساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
 نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام او بجهت ثوابه که در آنوقت

آمده میخواندند و در اخیر ایام که عزیمت گزیدند و صوم بود و طعام در میان
خلو تخانه تناول می فرمودند قرات فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الامام
معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحہ نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن هم بجایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که حکم اقتضای آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهی صورت مثالی که در آن بنظر می در آید
و طعام را به ششوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بمضور و ششوع تا کبدمی کردند و در وقت طعام خوردن زانوی بسیار
نحوانیده و زانوے بین را بران می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده می
که هر دو زانو را بر داشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظہ چند
بحکم سنت قبله می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا ایهال متوجه وضو می شدند
و بسنت زوال می پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نه کرده اند قرات در آن گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از آن چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن
و چهار رکعت سنت دیگر هم میگذاشتند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از
حافظ جزوے پاکم و پیش از آن قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلویت رفته تلاوت می نمودند و نماز عصر را

و اگر در وقت بعد از خروج مثلین آدمی کردند و چهار رکعت سنت پیش از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب بایاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقه های فجر و عصر باطناً متوجه احوال ستر شدن می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم نبود و در اول وقت ادا نموده بعد از ادا فرصت بهمان جلسه با سر کلمه لا اله الا الله و حمد لا شریک له را گرام می نمودند و بعد از ادا دو رکعت سنت و چهار رکعت آقا امین یا اودعیه یا ثوره که در آن وقت آمده می پرداختند و آقا امین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت می گذاردند و اکثر قرات در آن سوره واقع می بود و نماز خفتن را بعد از زایل شدن بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت از آنست ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرصت عشاء را و کذا که چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشاء را نیز اکثر می گذاردند و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره تبارک می خواندند یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه در آن چهار رکعت چهار قل مقروء میگشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجده و سوره الملک می خوانده بودند بعد از ادا و ترابین دو سوره رابع سوره دخان بخوانند و بایاران را نیز بقرات این سوره یا در آن وقت دلالت می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سج اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت خفی قنوت شافعی را منضم میکردند و بعد از ادا و ترگاہی دو رکعت شسته ادا میفرمودند و در رکعت اولی از آن دو رکعت اخلاص و در ثانیه قل یا ایها الکافرون

در اول وقت بعد از خروج مثلین آدمی کردند و چهار رکعت سنت پیش از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب بایاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقه های فجر و عصر باطناً متوجه احوال ستر شدن می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم نبود و در اول وقت ادا نموده بعد از ادا فرصت بهمان جلسه با سر کلمه لا اله الا الله و حمد لا شریک له را گرام می نمودند و بعد از ادا دو رکعت سنت و چهار رکعت آقا امین یا اودعیه یا ثوره که در آن وقت آمده می پرداختند و آقا امین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت می گذاردند و اکثر قرات در آن سوره واقع می بود و نماز خفتن را بعد از زایل شدن بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت از آنست ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرصت عشاء را و کذا که چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشاء را نیز اکثر می گذاردند و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره تبارک می خواندند یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه در آن چهار رکعت چهار قل مقروء میگشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجده و سوره الملک می خوانده بودند بعد از ادا و ترابین دو سوره رابع سوره دخان بخوانند و بایاران را نیز بقرات این سوره یا در آن وقت دلالت می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سج اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت خفی قنوت شافعی را منضم میکردند و بعد از ادا و ترگاہی دو رکعت شسته ادا میفرمودند و در رکعت اولی از آن دو رکعت اخلاص و در ثانیه قل یا ایها الکافرون

و در او آخر بطریق ندرت این دور کعبت را می گذاروند و می فرمودند و نهما
 در آن قیل و قال بسیار است و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
 نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را
 گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تہجد و تر را چون در اول شب
 ادا می نمودند باز در آخر تکرار نمی کردند چنانکه بعضی کنند و می فرمودند
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو وتر نباشد
 و می فرمودند کہ در شبی از شبہا نمودند کہ در صورت تأخیر ادا می وتر
 چون منصفی بخواب رود و نیت دارد کہ در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود
 کتبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانے کہ وتر را ادا
 نماید پس ہر چند وتر را بتأخیر تر ادا کند بہتر باشد مع ذلک می فرمودند
 و نیز رقم نمودہ اند کہ در تعجیل و تأخیر و تر غیر از متابعت سید البشر علیہ آلہ
 الصلوٰات و التسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را مبتا بہت
 عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب و تر را گاہی اول شب
 ادا فرمودہ اند و گاہی آخر شب سعادت خود در آن میدانند کہ در امر
 از امور تشبہ بان سرور نماید علیہ وآلہ الصلوٰات و التسلیمات اگرچہ آن
 تشبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل
 و مثل آنرا دخل میدہند عجب می آید از کوتاہ اندیشی ہزار احیای
 بہ نیم متابعت بخیریم عشرہ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستم
 یا ران را جمع کردہ گفتیم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ بتقل و انقطاع
 چہ خواهد بود صد گرفتاری محصل یک متابعت قبول داریم اما
 ہزار بتقل و انقطاع نے تو سل متابعت قبول نداریم آخر کہ در

سراسر نگار بست فارغ است و از باغ و بوستان و تماشا کے لالہ زار
 رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعت علیہ و علی آکہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتہما کمالہما
 والیضا باین تقرب رقم نموده اند کہ وقتی از اوقات جمعی از درویشان
 نشسته بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرور است
 علیہ و علی آکہ الصلوٰات والتسلیمات اتہما و اکملہما چنین گفت کہ محبت
 آن سرور بر نبی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را بواسطہ آن دوست
 سید ارم کہ رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما جمال مخا
 نداشتند این سخن نقیض سخن را بہ نصیری است کہ گفت آن سرور را
 در خواب کہ محبت حق سبحانہ و تعالیٰ بر نبی اسٹیل یافته است کہ محبت شما
 را جانماندہ است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خبر میداد اما سخن من اصا
 دار و او در عین سکر گفتہ است و من در ابتدا سے صحو سخن او در مرتبہ صفات
 است و سخن من بعد از رجوع از مرتبہ ذات زیر کہ در مرتبہ ذات تعالی
 این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبہ کوئی
 با جہل بلکہ بذوق نفی محبت در ان مرتبہ سیکند و بہ هیچ وجه خود
 را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت و صفات است
 و بس محبت ذاتی کہ گفتہ اند مراد از ان ذات احدیت نیست
 بلکہ ذات بال بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت را بہ
 در مرتبہ صفات است واللہ سبحانہ اعلم انتہی کلام الشریف و بعد از
 اداے صلوٰۃ عشا و وتر زود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
 ادعیہ مانورہ را میخواندند و در ستر آنکہ زود بعد از عشاے غنودند می فرمود
 این بیداری بعد از عشا و بیداری آخر شب فتورے اندازد و دیگر

اگر کسی نبشہند و در نیست کہ بہ سخنان رسمی ہم پرواز و آن در آن وقت
 نے کراہت نیست از عمر عبدالعزیز رحمہ اللہ تعالیٰ منقولست کہ شی
 بعد از اداے صلوٰۃ عشا بتقدیر عا یا پنهان و تنہا بر آمدہ بود ناگاہ ہم
 عسسان او اورا نا شناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آورند و در روشنائی صبح
 چہ بنید خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا گفتند
 کہ من فلانم فرمود من صلوٰۃ عشا گذار دہ بودم و بعد از اداے آن سخن
 دنیا کردہ است و در و نیز اکثر بخوانند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
 دوشنبہ و روز دوشنبہ و آخر یاران را شبہاے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
 در و میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شدہ بانگسار
 تمام میکردند چنان می نمود کہ بآن مأمور شدہ بودند و رسالہ صلوات
 ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد یا رسالہ در و دے کہ حضرت شیخ ابجن
 والانس سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند بخوانند
 و نماز جمعہ بسجد جامع و بعدین بمصلّا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
 از اداے جمعہ احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداے فرض جمعہ این چهار
 سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار بخوانند
 روز عید اضحیٰ تکبیرات را در راہ بلند می گفتند و احیاناً بنا بر فتویٰ مضمرا^(۱)
 ہست و در عشرہ ذی الحجہ موے و ناخن نمی گرفتند جہت تشبیہ حاجیان
 چنانچہ مستحب است اما انچہ در روز عرفہ بہ تشبہ اہل عرفات مردم میکنند
 نمیکردند و در آن عشرہ ہر روز قرات سورۃ الفجر و لیل عشر میفرمودند
 و کذلک در بانی آن شہر و صلوٰۃ کسوف و خسوف میکردارند و نماز
 تراویح را در سفر و حضر بحیثیت تمام آدمی نمودند و ختمائے قرآن مکرر

میکردند میان هر ترو بجه گاه به سکوت و گاه بدرود و گاه با دعیه که آمده
 سر آه بر داختند و در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر القلب
 میکردند و فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور است و آن را
 به فتحی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مسنون است و فرمودند
 که عزیز نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخي قدس سره دیده شد که ختم
 احزاب چنین بوده است فاتحه انعام و یونس گیر و طه ای بهام و عنکبوت
 آنکه زمر پس واقعه دان و السلام بن و در وقت تلاوت از سیاهی ایشان
 و از شیوه قرائت بر سامعان هویدا می شد که اسرار قرآنی و برکات
 آیات فرقانی بر ایشان فالین می گشت روزی در اثنا تلاوت
 رو بچای فقیه کرده فرمودند سبحان الله و بحمده چه رازها که میان او سجا
 و حبیب او صلے الله علیه و آله و سلم در قرآن اندراج یافته که ادر اک
 آن مخصوص بعباده را سخنین بوده فرمودند گاهی بعضی آیات تا
 خود را بجای می برد که در فهم و دهم نیاید و در نماز و بر و نماز آیات
 خوف را بنوعی ادا می نمودند و از تعجب تعجب را و از استغفام
 استغفام را و مطلقاً رعایت شیعه از شیعیات موعوده میفرمودند
 و در سفر با دیده می شد که در محفل نشسته بودند و دثار بر روی
 کشیده قرآن می خواندند می شرم که گاه چهار سیپاره و گاه سه
 و گاه کم در آن محفل تلاوت می نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آمد
 سجده می کردند و سر آنکه دثار بر روی کشیدند آن بود که نظر بر عورت
 مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
 یازده میرسانیدند و فرمودند که شرم می آید که کسی در حال انفراد

تا آخر آفاده خفایت محذور و آیات رجاء آفاده متعذر

وقوت واستطاعت اقتضای بر اقل تشبیحات نماید و می فرمودند
 در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
 چنان رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد کرد او است بماند و توجه با و نیز میفرمودند
 مردم بوس ریاضتها و مجاہدہا می نمایند هیچ ریاضت و مجاہدہ بزرگ
 رعایت آداب نماز نیست لایمان نماز باے فرض و واجب و سنن
 اداے نماز بنوعی که فرموده اند بس شکل است و لهذا حق سبحانه
 می فرماید انھا الکبیرۃ الہ علی الخاشعین الایۃ و نیز فرمودند بسیار مردم
 مرتاض و متورع را دیده می شود که بہ رعایتها و احتیاطها مشغوف اند اما
 در آداب نماز مساہلتها می نمایند و در وفات مکتوبات ازین قسم کلمات
 فصلح اتین کہ متعلق بجا فطرت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
 کہ بخوانند گان پوشیده نخواہد ماند و در کعبۃ ثحبۃ الوضوء و تحیتہ مسجد را ترک
 نمی کردند و در رنگ سنن و واتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر نے
 تکلف ادا می فرمودند و در آنکہ زیادتی و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ نظر
 نباید احتیاطهاے بلیغ بجای آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجای
 نیکنند و ندبل جماعہ را در نماز نفل مکررہ پیدا شد و جمعی بہ روز عاشور
 و شب بمراتع شب قدر نوافل را بجاماعت میگردند منع آنها می نمودند
 و در ان باب مکتوبی مؤید بر وایات معتبرہ فقیہہ رقم فرموده اند و در آنکہ
 بعضی متأخران این سلسلہ عالیہ ثبوت بندہ یہ تجد را جماعہ ادا می نمایند
 نتیجہاے فرمودند کہ از اہل ابن سلسلہ شریفہ کہ بنای طریقشان بر
 و کمال متابعت است این عمل چرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز استخارہ
 شروع در کار ہا می نمودند و گاہ بمان استغفای قلب و دعاے

مسنون الکفایے فرمودند کماورد امام در ہر مہم کلی و جزئی استخارہ را لازم داشتند و گاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند و آنرا را در انداد مے نمودند و اگر در اول مہمی بنا گاہ استخارہ فراموش می شد در میان یاد آخر تذکر آن مے فرمودند و در تشہد اشارہ بسپاہی کرد و مے فرمودند اگر چہ ظاہر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید و نیز بعضی روایات از خفییہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک نتیجہ نمودہ آمد احوط و مفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیاری از علما حرام و مکروہ ہم گفتہ اند چون اُم مے بیان حل و حرمت دائر شود ترک آن اولی است و نیز عمل خفییہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است و امام محمد اتیان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آورده و در آخر جلد اول مکتوب مے نیز درین باب نگارش نموده اند و گاہی در بعضی نوافل احتیاطاً و احتمال سنت ادا فرمودہ اند و فاتحہ بعد از ادا می فرایض بار و گشت مکان بر اے مہمات دین و دنیا چنانکہ مشہور شدہ نمی خواندند کہ فقط آنرا مکروہ داشتہ اند و بعد از ادا مے نماز فجر و عصر دست برداشتہ دعائے کردند اما در سہ نماز دیگر نیک کردند و فاتحہ خلف امام مے خواندند و آن را مستحسن مے شمرند و خلف ہر تبر و فاجر نماز را جان پر میداشتند و بر ہر تبر و فاجر نماز سیکنداردند و عیادت مریضی مے نمودند و ادعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند و در رفع مرض بعض بیمار ان توجہ باطنی نیز مے گماشتند و بسا امراض کہ بہ توجہ آن منظر غیبا من مرفیع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان خوارق ایشان بیاید انشا اللہ تعالیٰ و ہر بارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثورہ اعانت می نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
 موسیٰ میشدند و اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
 قدس سرہامیرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہما تجویز آن نموده اند
 و آخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہما در آن باب نیز آمد باجماع قبیل
 قبور را سخن بنیداشتند اما استعانت از موسیٰ تجویز می نمودند و اجاب
 دعوت می فرمودند مگر آنکہ در آن مجلس از منکرات می بود بسماع
 و قص حاضر نمی شدند و ذکر ہر را نیز جز در مواضع معدودہ متشرعہ
 کہ تکبیرات التشریق و غیرہا تجویز نمی کردند و حالے کہ سر موسیٰ مخالفت
 شریعت و رأے اہل سنت و جماعت داشت قبول نمی کردند
 و می فرمودند احوال تابع شریعت است نہ شریعت تابع احوال
 کہ شریعت قطعے ست بوجہ ثابت شدہ و احوال ظننے ست از
 کشف و الہام ثابت گشتہ و می فرمودند عجب ست از بعضی
 در ویشان خام نہ تمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ با تکار و مخالفت
 این شریعت با ہرہ اقدام می نمایند و حال آنکہ حضرت موسیٰ
 علی نبیا و علیہ الصلوٰات و السلام بآن مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر
 اوراست اگر زندہ می بود غیر از متابعت این شریعت نمیگرد
 این تہی دستان نے سرو برگ را چہ رسد و رأے علمائے ماترید
 را مقدم میداشتند بر رأے علمائے اشعریہ میگزییدند و میفرمود
 کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تراند و باقتباس نوربوت
 نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
 افضل میگفتند اگر چہ ولایت آن بنی ہاشم و صحور ابر سکر ترجیح

میدادند ولی عشرت را از ولی عزلت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب
از اعلی تا ادنی همه را برابر اولیای امت هر ولی که باشد ترجیح
مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محال نیک
صرف مے نمودند و از اجتهاد و ورأس مے دانستند نه از هوا و هوس
که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده
رقم نموده اند و طریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم بہتر از
طریق جمیع مشایخ مے دانستند و این طریقه را بعینہ طریقه اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقہ اندراج النہایت فی البدایت سیفر نمودند
آنکہ اہل این طریقه فرمودہ اند نسبت مافوق جمیع نسبتہا است از آنست
کہ طریقه ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طریق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
و رخصتہا کہ بعضی متأخرین این طریقه برخلاف طریق حقہ خواجہ
بزرگ و خواجہ علاؤ الدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نموده اند یعنی پسندیدند و شیخ
مے الدین ابن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکرد
و مے گفتند با وجود این محبت کہ مرا بشیخ ست قدس سرہ بعضی علوم
کشفی شیخ را مے پسندم و حق برخلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا و خطا کشفی ست از مواخذہ دورست و صاحب آن
مانند خطا مے اجتهاد مے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا آنکہ او درستی
رو مے آن کشف خطا مواخذ باشد کہ کشف یکی بردگیری حجت نہ بود

ودرس بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰۃ و عوارف
 و ہرودی و ہدایہ و موافقین نے سخن و نئے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند
 اگرچہ در اواخر عمر تقییل تمام پذیرفتہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم
 دینی تخریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقہ صوفیہ مقدم
 میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
 بساعات نجومیہ نبودند و فرمودند کہ نحوست اعدا از ولادت آن
 سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتأیید این حدیث کہ الایام
 ایام اللہ و العباد و العباد و اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میگذارند و
 دیگر ادعیہ ماثورہ کہ در ان باب آمدہ میخوانند و همچنین در منازل و در
 فرود آمدن ادعیہ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثورہ را
 در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ
 و آئینہ بظہور می آوردند کہ مازین دعوات بجز و حکایت الکتفا نمودیم
 و عزیزے کہ مخالف یوے و لیئے ایشان راجع کردہ با اکثر آنها تصریح
 نمودہ بآن باید رجوع نمود و ایضا آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
 و تقییل نعمت شکر فراوان بر زبان می آوردند و باندک شک
 آوے استغفار بسیار می نمودند و اگر بلیہ می رسید می فرمودند کہ از
 شامت اطوار ماست اما آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
 و آن را زینہ بسا عروجات می فرمودند و روزی یکی پرسید کہ با عیبت
 کہ سلطان وقت از ادب تجاویز نمودہ آزار شما داد چہ بود فرمودند کہ با
 افعال بد ما بود و این آیہ بخوانند ما اصابکم من مصیبتہ فہما کسبتا علیکم
 و با ہمہ کثرت عمل و بد قصور اعمال بر ایشان استیلا می تمام داشت یا از آزار

بر این معنی دلالت می نمود و می فرمودند عمل صالح را عجب چنان
 نابود می سازد که آتش پیژم را و انتشار عجب آن است که آن عمل و نظر
 حامل فریت می در آید باید که قبائح خفیه خود را و نظر آرد و حسنات را بشم
 در او بل از ایشان حسنه شمر منده گردد و جمعی از عالمان باشند که دید
 مقصور اعمال بر نهی برایشان استیلا نموده که کاتب یحیی خود را مطلق
 و بیکار میداشتند و کاتب شمال را همیشه در کار دانستند که اشتهار بحال
 خود می نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان در یکی از قلاع محبوس
 بودند^(۱) که از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
 و ملاست خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیه فرسل داشتند
 محمد بنده و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشتند
 بودند رسید از جفا و ملاست خلق نوشته بودند آن خود جمال این
 طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
 اوایل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملاست
 خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهای نورانی در شے می رسند کار
 از حسیض باوج می برند سالها به تربیت جماعی قطع مراحل می نمودند
 بحال تربیت جلالی قطع سافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
 رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانستند نوشته بودند که از
 وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
 رضا عفت باشد که جفا می محبوب از وفا می او بیشتر لذت بخش است
 چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و دور از محبت ذاتیه رفته بر
 خلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکار نمود و ایلام را از پاوه از انکار

(۱) غوالیار (Gwalior) مدینه فی الهند الوسطی کانت عاصمة الهند علی ایام اسلام شاه الذي توفی فیها (۱۰۵۳/۹۶۱) شهيرة قلعتها و بترية محمد غوث و مدفن اکابر.

تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب ست و خلاف مراد خود اینجا وقت
 و حال و راد وقت و حال سابق ست شتان مابینها انتی و ایضا
 ازین قلعه دران ایام این رفیقہ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی
 میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد للہ و سلام علی عباد الذین
 اصطفیٰ محضی مانند کہ تا زمانے کہ بعنایت البدر سبحانہ کہ آن عنایت
 بصورت جلال و غضب او تعالیٰ تجلی فرمودہ بود و مجوس قفص
 زندان نگشتم از تنگناے ایمان شہودے بالکلیہ نرستم و از بس کو چہا
 خلل و خیال و مثال تمام نہر آدم و در شاہ راہ ایمان بغیب مطلق
 العنان تجریر نمودم و از حضور بغیبت و از عین بہ علم و از شہود با شلال
 بروجہ کمال نہ ہوستم و ہنر دیگران عیب و عیب دیگران را ہنر ندون
 کامل و وجدان بالغ نیافتم و شہتہاے خوشگوار نے نگے نے ناموسے
 و مر باہاے مزہ دار خواری و رسوائے رانچشیدم و از جمال طعن
 و ملامت خلق حظ نہ گرفتہ و از حسن بلا و جفاے مردم محظوظ نشدم
 و کمالیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار
 نکردم و رشتہاے تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نگشتم و
 حقیقت تصرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
 نیاوردم و قسطاس رفیع المیزان استغناے حضرت حق سبحانہ را کہ
 محفوظ بہر اوقات عظمت و کبریائے ست مشاہدہ نہ نمودم و خود
 بندہ خوار و زار و ذلیل و نلے ہنر و نلے اقت رار و با کمال احتیاج
 و افتقار معلوم نہ ساختم و ما ابوتے نے نفسے ان النفس لا مالہ بالشر

اَلَا مَا رَحِمَنِي اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ اَكْرَبُ مِنْ مَّحْضِ مُضَلٍّ وَتَوَاتُرِ فَيَوْضٍ وَّارَادَاتِ اَلِهِي
 جَلَّ سُلْطَانُهُ وَتَوَاتُوْا لِيْ عَطِيَّاتٍ وَّانْعَامَاتٍ نَّاسِئْتُمَا لِيْ اَوْ سَجَانَهُ وَرَبِّ مَجْنُوتٍ
 كَدِّهِ شَامِلٍ حَالِ اِيْنِ شَكْسَتِهِ بِاَلِ نَمِيْ شَدِّ نَزْدِيْكَ بِرَزْكَهٗ اَلِهِي بِاَسْ
 رَسَدِ وَرَشْتِهِ اَمِيْدِ كَسْتِهِ كَرُوْدِ اَلْحَمْدِ لِقَدْرِ اَلِهِي عَاقَاتِيْ فِيْ عَيْنِ اَلْبَلَاءِ وَرَبِّيْ
 فِيْ نَفْسِ اَلْجَفَارِ وَاَحْسَنُ بَعْدَ فِيْ حَالَتِهِ اَلْعَنَاءِ وَوَفَّقَنِيْ عَلَى اَلشُّكْرِ فِيْ السَّرَّارِ
 وَاَلْفُتْرَارِ وَجَعَلَنِيْ مِنْ مَّتَابِعِيْ اَلْاَنْبِيَاءِ وَمِنْ مَّقْفِيْ اَنْمَا رِ اَلْاَوَّلِيَاءِ وَمِنْ مَجْتَبِي
 اَلْعُلَمَاءِ وَاَلصُّلَحَاءِ اَعْمَلُوْا اَلْمَعْدِيَّاتِ عَلَى اَلْاَنْبِيَاءِ اَوَّلًا وَعَلَى
 مَعْدِيَّاتِهِمْ ثَانِيًا فَفَصْلُ مَهْتَمٍ دَرِيَّانِ رَدِّ حَتِّ اَعْلُوْا مَعَارِفِ اِيْشَانِ
 وَتَرْظُوْرِ كَثْرَتِ اَنْ اَسْرَارِ اَعْلِيَّ اِيْشَانِ بَايْرَادِ چَنْدِ مَعْرِفَتِ مَسْمُوْعَتِ نَاظِرِ
 عَارِفِ وَنَوَاطِنِ وَشَنُوْنَدِ مَنْصُفِ وَهَرَكِ اَزْ مِيْكَدِ اَحْوَالِ اَعْلِيَّامِ
 كَمَلِ عَرَفِ جَرَعِ كَشِيْدِ وَاَزْخَوَانِ سَخْنَانِ وَاَلَا مَحْقِقِيْنَ اَوَّلِيَاءِ وَعُلَمَاءِ
 چَاشَنِيْ دِيْدِ چُوْنِ مَكَا تِيْبِ شَرِيْفِ وَرَسَائِلِ لَطِيْفِ حَضْرَتِ اِيْشَانِ رَا
 قُدْسِ اَلْمَدَسَرَةِ اَلْاَقْدَسِ كِهْ هَرِيْكَ لُجَّةِ اَسْرَارِ شَرِيْعَتِ وَحَقِيْقَتِ سِتِ
 مَبْطَالِ عِوَاذِ سِرِّ دِ كَحْكَمِ كَلَامِ مَرْتَضَوِيْ كَرَمِ اَلْمَدْرُجِ قَائِلِ كِهْ اَلْمُرْتَضَوِيْ تَحْتِ
 لِسَانِ نَاچَارِ اَعْلُوْا مَرْتَبِ وَسُوْمُوْا نَزْلَتِ خُدا وَنَدَانِ مَقَالِ رَا هِيْ نُوَا هِدِ بَرُوْعِ
 زُوْرَاوَتِ دَرِيَّاشِ پِيْدَا سِتِ بِاِيْنِ حَقِيْرِ رَاقِمِ اَزْ اَعْلَامِيْ عَالِيْ كِهْ نَهْ اَزْ مَرِيْدَانِ
 حَضْرَتِ اِيْشَانِ بُوْدِ دَرِ حَقِّ مَقُوْلَاتِ اَعْلِيَّاتِ اِيْشَانِ شَنُوْدِ كِهْ مِيْكَفَتِ
 كِتَبِ وَرَسَائِلِ قَوْمِ تَصْنِيْفِ اَسِتِ يَا تَا لِيْفِ تَا لِيْفِ اَنْسِتِ كِهْ سَخْنَانِ مُدْمِ
 بِسَبَاقِ وَسَبَاقِ نِيْكَوْجِ اَوْرِيْ وَتَصْنِيْفِ اَنَكِ اَعْلُوْمِ وَنِكَاتِ رُوْدَادِ خُوْدِ
 بِنَاگَارِيْ نُوَا هِدِ اَنْ نِكَاتِ اَزْ مَهَارَتِ اَعْلِيْ وَعُلُوْفِ طَرْتِ نَبُوْرِ رَسِيْدِ بَا شَدِ نُوَا هِدِ
 بِاَلْهَامِ رَبَّانِيْ وَكُشُوْفِ صَادِقِ حَلُوْهِ كِهْ كَرْدِيْدِ مَدْتِمَا بُوْدِ كِهْ اَزْ مِيَّانِ اَهْلِ رُوْغَا

تصنیف رفته و همین تألیف مانده بود الا بندرت که بعضی مولفان در توفیق
 خویش از زاده علی یاذوق خود حریفی می آرند اکنون انصاف این است
 که درین جزو زمان تصنیف بیشتر از بیاریا سائل و مکاتیب شیخ بزرگوار است
 که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت
 بیشترش مکشوفات و ملهمات خاصه این بزرگ دین است و همه عالی
 و نازنین و بروفق شرع ستین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزاء را تهنی کلام
 هذا العالم رحمه الله تعالى فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگر از فضلا که
 بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود و سالها سخنان این طائفه عالیه دیده
 و شنیده چون قیل و قال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان
 استماع نمود گفت حق این است که فطرت و مزاج اهل این زمانه شایان
 ادراک و قایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار
 بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی و متاخران سخنان او را در کتب
 باستشهاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قصه
 آن گروه کوتاه اندیش است و حق آن دانای حکمت کیش پر سیده شد که آن
 قصه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که آهنگر
 برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند و بعقل ایشان این واقعه
 گنجای نبود از هر طرف بآن و ناچار بچیدند و بر جهالت و بلاهت او اتفاق نمود
 چون بیچاره دید که هر چند دران باب مبالغه می نماید سوظن آن بخیران برجات
 اومی افزاید ناچار بگو هستانی که آن جانور یعنی هشی از کبک که آتش خوار است آنجا
 بود و در شدوی را از آنها بدام آورده پس از مدتی مجلس این جماعه حاضر گشت
 و گفت اینک آن مرغ این است همگی جمع شدند و آهنگرهای برافروخته پیش آن

مرغ نهادن مرغ یک یک بنقد گرفته فرومی برد چون آنان این بدیدند گفتند
 معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاہل لیکن چون کلام تو بقبل ما نیاید حکم بر بها
 تو نمودیم و نیز نتوید این معنی است آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
 قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
 از میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
 آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از آن مکتوب است امروز
 سخنان می شنوم که اگر در جواب دیدی گفتی اضغاث احلام است شکست
 که در سخن این غریب بیچاره شکل بسیار است که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
 اغلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
 است بشیخ هر چه گفته ام از شکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عمده
 بیرون می آیم انتی الکلام العالی للامام الغزالی را قم حروف و سطوری چند
 که بعنوان دفتر نالت مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا
 بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی را باب عناد و انکار
 بینی چند رقم دوه که این سه بیت از آن است سهین فرزند فاروق است
 چون آب بکون نطق از زبان او کند رب و زهر یک نقطه اش چون نافه
 شمیم وصل جانان میزند سر و ولی آن کز برودت و زکام است با چه داند نانو
 گرد شام است و در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای مشیخ باین
 حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسائل است آنرا ندیده ام بنده
 مکتوبی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسبع
 آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق افرادان روی نیازی بجانب آن
 کرده بود و دست بد عابد داشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم هذا شیخی

و بمن گفت که درین زمانه قاسد بر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینه دل زنگ خزن و لال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صقل
نمود الحمد للہ الذی اذہب عنا الحزن و بسا صلی و علما رنیک نهاد بر قرص
و بلا دود و روجہ نزدیک که از مطالعہ رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صاوق العقیدہ گردیدند و بعضی بدلالات آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضل محرم دم دیدہ مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشہور محمد غوث رحمہ اللہ کہ عمرش تا روزگار حضرت ایشان ماقدرس اندک
رسیدہ بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافتہ اوصاف علیہ شنیدہ بودند تذکر
بر نگاشته در احوال جمعی کہ ملکست وسیع ہندوستان را بنور ہدایت و ارشاد منور
اند انجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نمودہ بالانشین سند محبوبیت و صدر
آرای محفل و حدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبہ قطبیت است اتشی کلام
جزاہ اللہ عنا خیر البخار و دفتر اول مکتوبات ایشان را بعضی مخلصان بہ بلخ و ماور النہر
برودہ بودہ اند با آنکہ معارف و اسرار آن دفتر قیاس بہ قمرین آخرین پایہ فردیت
اگرچہ قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبہ اش بس عالیست سمعنا
نسبت بعمرش آمد فردہ و در نہ بس عالمی پیش خاک تو دہ علماء آن دیار دعا
الاخیار از مطالعہ آن کلام در ر بارز بان بہ ثنائی و دعای قائل آن کشودہ اند
وراہ اخلاص و عقیدت فراوان پیودہ و گفته اند کہ سچان اللہ و بجمہ و کشور ہندو
این چنین بزرگی قدوہ حق پرستان باز ہم خود افادہ نمودہ اند کہ آری عجیب
نباشد شیخ بتاریکی درون آب حیات ستہ یکی از صلحا و ران ایام از قبۃ الاسلام
بلخ صان اللہ عزہ اقبال ساکنینا عن البلخ متوجہ ہندوستان شدہ بود اکابر بلخ
چہ از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناہ سید میر کشاہ و دامای حکمت صوری

باز ہم خود افادہ نمودہ اند کہ آری عجیب

و منوی شیخ قدیم کبر و میر مومن بنی رحمہما البند و چارو علما مثل مولانا
ربانی حسن قبادبانی واقضی القضاات مولانا قوٹک سلمہ البند مصحوب آن
در ویش امانات و دعوات نیازندانه مریدانه حضرت ایشان مرسل باشند بود
در اجیر آن در ویش بشرف و سبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
ذوالبرکات را با و نور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال اخلاص
مقتداے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ البند با ایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
گردانید تا بجای که گفت فرمودند اگر مارا کبر سن و مسافت پییده مانع بود
بلا زمت شریف رسیدہ بقیہ عمر در خدمت مے بودیم و از انوار احوال بلبس
مالا علین رارت و لا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع دریا
التماس آن است کہ از مخلصان حضور و انستہ بافاضاات غائبانہ متوجہ احوال
این مجبان بظاہر مجبور مینماید و در خدمت حضور می بوده باشند و آن در ویش
گفت مرا فرمودہ اند کہ بجانب ما مصافحہ نیز با ایشان بکن و چنان کرد وقت
خصت آن در ویش باین حقیر گفت کہ اغرہ آنجا معارف بلند ایشانرا
شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر مومن چه شود کہ التماس آنجا
کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایتہ کرم است چون
بندہ آنوقت را مقتضی تحریر معارف ایشان نمیدانست از معارف سابقہ
مکتوبی چند بآن در ویش نوشته داد و حضرت ایشان معروض داشت فرمود
خوب کردی کہ وقت ما مقتضی آن نبود مع ذلک آن در ویش بمبالغہ التماس
نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک باکا بر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
مذکور نویسنده کہ اغرہ آنجا بار معانی آن از من ممنون گردند و من بہرکت آن نرفتم
از آفات راہ مصون آن التماس بغیر اجابت رسید حضرت ایشان قلم فرمود

برداشته مکتوب بخجرت میرنومن رحمہ اللہ بزرگداشتند و بدیگر اعزہ مذکور
 در ان رقیۃ شیمہ دعا نوشتنند و آن این است الحمد لله وسلام علی عباده الذین
 اصطفی من لم یشکر الله الناس لم یشکر الله حقوق علیا و مشایخ ماوالنہر تشکر الله
 نقالے سیمہ بر ذمہ ماوالہس ماندگان و دور افتادگان بلکہ بر کافہ اہل اسلام
 ہندوستان نہ آنقدر است کہ در ضمن تقریر و تہنیر پر آید درستی اعتقاد بروفق
 آرای صائبہ اہل سنت و جماعت کثر ہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
 این بزرگوار ان اکتساب نمودہم و صحت عمل بوجوب مذہب علیا حنفیہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم از تہقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقیہ
 علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
 مستفادست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر
 اللہ کہ مرتبہ ولایت خاصہ مربوطست از فیوض اکابر آن عرصہ متبرکہ مفاہر
 باجمکہ اگر ظاہرست اصلاح از انجا یافتہ است و اگر باطنست فلاح از انجا حاصل
 نمودہ سہ شکر فیض توہین چون کند آے ابر بہارہ کہ اگر رخا و گر گل ہمہ پرورہ
 تست ہر سہما اللہ سبحانہ و اہلہا عن الآفات و البلیات بحیرتہ سید
 السادات علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیات مع ذلک یارائی کہ
 بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
 البرکات انجائی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افشا
 و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالیٰ نسبت باین حقیر اظہار می نمایند کہ عالیجناب
 نجابت آیات ایشان را بتوحسن ظن کاینست و بعض علوم و معارف
 ترا کہ تشوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
 باعث از دیاد امید واری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر بسیار

و چون درین ایام بتازگے شیخ ابوالکرم آندہ اظہار الطاف ایشان
 نموده و انواع مہربانے بیان فرمودہ ناچار اعتماد بر کرم ایشان نمودہ
 بچند کلمہ مصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بغض سودا
 این فقیر را نحوے خواجہ محمد باشم کشی کہ از دوستان مستندست
 مصحوب صوفی مشارالیه مرسل داشتہ است اکتفا بآن نمود و حرفی
 از مقولہ علوم و معارف این طائفہ علیہ درین رقبہ مندرج نساخت و از
 عنایت و شفای حضرات امید آن دارو کہ در اوقات مرجمہ از دعای
 خیر و فاتحہ سلامت خاتمہ نشی نخواہند فرمودہ رہنا اتمان لدنک رحمہ و
 لنا من امرنا رشد ادعوات فقیرانہ این حقیر را بحضرات عالی درجات
 ہر کدام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل اللہ سید میرک شاہ
 و جناب افادت و ستگاہ علامۃ الوری مولانا حسن و جناب ناصر
 الشریعت حافظ الملتہ قاضی ٹولک ادا م اللہ تعالیٰ بر کاشتم تبلیغ
 فرمایند فقیر را دہانیر عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ نے نمایند انشی اگر
 قصہ اخلاص بعضی فضلا و صلیحی بلاد قریہ و بعیدہ را در حق ایشان
 و مضافات ایشان بیک بزرگوار و موجب تطویل گرد و مخفی نماند کہ
 اسرار عالیہ کہ از مبدا رقیاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
 وار و میشد سہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل بر زبان نی آوردند
 چہ بچرمان اسرار و چہ بغیر ایشان از اختیار چنانکہ در مکتونے کہ بخدمت
 خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رقم نمودہ اند و در فقرہ چہ نہ تصریح
 باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات این است از انعامات حق
 جل سلطانہ چہ نویسد و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

کہ افاضہ می شود بتوفیق خداوند جل شانہ اکثر آن در مہکتابت می آید
 و بسع اہل و نااہل میرسد اما اسرار و وقایع کہ آن متمیزست شمع ازان
 بنظور نمی تواند آورد بلکه بر مز و اشارۃ نیز ازان مقولہ سخن نمی تواند کرد
 فرزندان اعز کہ مجموعہ معارف فقیرست و نسخہ مقامات سلوک نیز مرکب
 ازین اسرار دقیقہ با و در میان نمی آرد و بہ شیخ تمام در استتار آن میکوشد
 با آنکہ میداند کہ فرزندان از محرمان اسرارست و از خطا و غلط محفوظ اما
 چہ کند کہ وقت معانی زبان را میگردد و لطافت اسرار بہار نمی بندد
 یضیق صدرے و لا ینطلق لسانے نقد وقتست آن اسرار نہ ازان
 قبیل اند کہ در میان نیایند بلکہ در میان نمی آرد و فریاد حافظ اینست آخر خبر
 نیست بہم قصہ غریب و حدیث عجیب بہت داین دولت کہ مادر استتار
 آن میکوشم مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیاست علیہم الصلوٰات و التسلیمات
 و ملائکہ ملا را علی بنیاد علیہم الصلوٰات و التحیات شریک این دولت اند
 و از متابعان انبیاء علیہم الصلوٰۃ و السلام ہر کرایان دولت مشرف سازد
 ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
 نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
 را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرد و آن علم دیگر علم اسرارست کہ فہم ہر کس بیان
 نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم استی
 کلام المقدس قدس اللہ سرہ الا قدس بعضی ازین اسرار کہ بر مز و ایما ہم
 ازان در میان نمی آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و تشابہات
 آیات فرقانے جو و چنانکہ در فصل پنجم ایمانے بر آن رفت قسم دوم آن بود
 کہ بحرمان خاص و ہمیشیان را و فیہ اختصاص و خلوت در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع و دیده
 طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
 باب بر ابواب حاجبه تعیین می نمودند بل در وانه خانه را که درو بیان
 اسرار می نمودند بسیار معان امر میکردند که از درون زنجیر کنند روزی یک
 از طلبیه علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن در مانده بود
 خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
 اقدس از آن اسرار مقدسه بشیوه که مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی
 نیز نبودند آن معرفت را یاکنیے تقریر فرمودند که از دراک محرمان نیز در را لورا
 شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
 ووشینه برآید یا نه معروض داشتند که معلوم ایشان است فرمودند چون تا آخر
 و آمد لا حرم خلوت بیان را از باین شیوه برآمد باز آن اسرار را بشیوه که
 اوراک سامعان بدانان آن تواند رسید بیان فرمودند ووشنوندگان را
 از خود ر بودند این گرامی اسرار را همین بقلم زبان بجرمان در میان می آورد
 انا زبان قلم را محرم آن می ساختند تا بگوشش هر محرم و نا محرم نرسد اگر مخدوم
 زادهاے عالیقدر یا دیگرے از خلفاے کبار التماس می نمودند که چه باشد
 که اسرار تجریر رسد بحسب التماس آنان بعضی حواشی آنرا بشیوه که هر کس
 ستی بر در قلم می نمودند و بعض ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند
 که غیر از حضرات مخدوم زادهاے عالیقدر چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
 محرم نبود و بغیر ایشانان دیگر بر اواقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
 مفاضه آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افاده طالبان عموماً و شمولاً
 بتقریر و تحریر میرسید این معارف است که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

و رسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتی از آن شفا بخش و کما
 رنجوران و مقرب داوران و مجوران نقل آنها نقصی هر حقل آوازه شان آویز
 گوش هر دل هر فقره از آن خاتم اسرار فقره انگینه و هر فصلی از آن جواهر اسرار
 وصل را خزینه اقلام از مباحث آن ارقام بیستان شکر صفحات از نقص آن
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان بحدوث
 ولما از صفا آن اسرار با نوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
 یقین مظهر روضه خفیه کتاب بسین مرات جمال معانی احادیث سیاه سلین
 حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی و قائل معارف تشبیهیه نیز بهیه ترجمان
 غوامض کلمات متقدمین کبر و دستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
 قدس اندر سر قائلها این علوم مقال که از زبان خامه عبیرین بظهور میرسید
 چون بچین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
 صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بعقل
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن تصریح مضمون میداشتند که سامعان را سکر
 و مصنوری فرو میگرفت که شجره یکنجد چون شنندگان از مجلس بیرون می آمدند
 چنان بود که مستی از سبزه بیرون آید محذورم زادها و دیگر مجرمان
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
 بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند از دل نرود لذت
 حرف لب او بود و نیست که از گوش بیرون نتوان کرد و شیهه آن نازنین
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ و منشأ این علوم
 متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گر نمی گشت بجز وقوت علمی ازان سخن نیکرودند بسیار سوالات بود
 که طالبان کبریات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
 تحقیقا و حالا معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
 این بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار
 غلطه نگارش فرموده اند حل شکله را سوال نمود فرمودند که مدت است که
 ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
 و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و آئین مانیت لیکن چون
 الحاح بنده را در آن مشاهده نمودند روزی که بر عریش خود تکیه زده بودند دثار
 مبارک را بر رو کشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر برآورده تبسم نموده باین حقیر
 فرمودند که چون مگرانی ترا بجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از سر و
 نشد لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بان داشت
 گشتم این بار چون نظر روشنائی وحدت دیگر یافته بود آن معامله با بساط
 و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
 صورت بندد و محلا آنچه بجل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سایل میشد
 فرمودند و تفصیل آن لب نکشودند روزی در بلده اجمیر شیخ نورالحق بن
 شیخ عبدالحق دهلوی که از علماء کبار است و شنای مقال این طائفه علیه از حضرت
 ایشان از سر گرفتار تے حضرت یعقوب بجفرت یوسف علی بنینا و علیها
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بنجوشی رفته
 فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سریان و افی در میان
 آریم و تفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
 خطاب نموده فرمودند که کبریات یاران و مجبان سر این معنی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون کشف نگردیده بود جز خاموشی جوایز نداشت
 چنانکه شیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان بجل آن پرداختن
 لائق نه اکنون که این جوان پرسید توجه بان منصرف گشت و روی از
 کشف این سر بر روی بصیرت کشودند و بشیوه خاص جلوه ازان راز
 وانمودند بدان ماند که کشف این معنی تفصیل بطور رسد و اوقات قلم و کاغذ
 حاضر میداشته باش فردای آن روز و اوقات و قلم طلبیده فرمودند
 که امشب بعد از ادا کتب بعد از اجمالی را تفصیل تمام و ادا نیک بعبایت
 الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ می آید پس به تحریر
 پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظر اریان آن
 هویدا است چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یکی از مخلصان باین
 حقیقت گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیّه
 حضرت ایشان بر مزوایا در آن مندرج شده شیخ سائل بصحبت امر او تعجب
 آمد شدی دارد مباد که این مکتوب عظیم را بسع آن گروه باطن سقیم رسانند
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجا گرد و بنده این مقول را
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشا
 آن در هر اس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین راز را
 درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه بقیه الخصال است
 تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
 ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند سه یارب
 آن غنی خندان که سپردی بخش پدای سپارم بتو از چشم
 حسود چمنش و با بجمه بان ماجرا توجه نمودند و مکیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب در آن مردم و در آن کار و اگر گردید از آنچه یاران نرسیده بودند
 بظهور نرسید و این از جمله خوارق آنحضرت است و بسیار بودی که باعث
 بر تخریب معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بود و
 خصوصاً کلامی که ظاهرش با اصول دین چندان موافقت نداشت
 و بهمانه طلبان و نه ادیان آن کلام را دست آویز تکامل و تساهل
 ساخته بودند از آن تاویل مستقیم زیرا بر طبق شریعت غرامی فرمودند و اگر تاویل
 قوی آنرا نبود یا بعد از توجه حضرت ایشان بجل کلام خلاف آن تقوله
 که در آن خلاف کمال مطابقت شرع بود و مشکوف شد و ناچار تخریب
 میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سرزده یا در کشف آن بزرگ خطائی
 رفته و آن چون خطای اجتهاد و معنوی است اما دیگران را بر آن تسکین
 جستن و بر خلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیبا
 است و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعیان
 سپیدند ایشان نیز بخشونت رفته از راه جنون حیثیت دین و کمال نشان
 سید المرسلین صلی علیه و آله و سلم بزد و منع آن توجه می نمودند و
 رخص می فرمودند ازین جمله است آنچه بقرب سیر که در آن نفس
 و آفاق معلوم مشرف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
 در بیان آن کلام سید الطائفة نوشته اند که فرموده چون حادث
 بقدم مقرون گردد از حادث اثری مانند قدیم شود و اوقات دیگر
 که از فرط جنون متابعت مشغول بافاقت آمدند از غایت محبت
 که بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
 و میفرمودند و فوراً شرع را نیز سکر است قوی که اقتضای آن

خلاف انرا برتاؤد از ہر کہ باشد نہ پنی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
والسلام بام حضرت حق سبحانہ مصاحبہت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
کہ ستیجہ نے انشا اللہ صابراً لیکن ہجر و مشاہدہ امرے کہ آن را
بظاہر شرع موافق نہ یافتند عنان بمصاہبت از دست دادہ
بر ان پچیدند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق پنی و ہنیک
و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوار ایم
و از خوشہ چینیان خرمین و ذول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خدا و
جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن نہاد
وصفات او سبحانہ متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مہلوط بود و ایضاً
چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر انچہ موافق
تقدیس او سبحانہ ملہم و متیقن شدہ و در میان نیاید ملاحظہ دیگران نماید
خیانت و عدم دیانت باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین
ست و ازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از ورای سیر نفسی
و اخافتی کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل
و معاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علمائے قشر بظاہر شرع
موافقتی نبود و حضرت ایشان را تا ویلات قوی علمائے و حالاً
در ان عطا فرمودہ بودند مہما ممکن در اثبات آن معاملہ و مسئلہ
مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ مے کوشیدند و در حدت
علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند
و تقریرات ارجہند در میان مے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود و کرد
و فائز مکتوبات شریفہ بچہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ

و آن را بر طبق شریعت غزاشبات نموده مانا که یکی از علما و ظاهرها گفته باشند
 که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند نوشته
 که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد و این
 موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلا بر حق
 است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
 و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک
 که باطل از سایه ایشان بگریزد و کجا بگردد و این ایشان آویزد و اینجا بهر
 حق است و برای حق است علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
 و غیر از مخالفت صور سے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند آشتی
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با اینجا
 قدس قوس دارند و محبت ماسوس را فدا می مطلوب حقیقی ساخته اند
 ناچار حکم المربع من احب از راه این معیت مجبی مطلوب حقیقی میسرند
 و از تنگناهای تجلیات و ظهورات که منسوب بطلال است و ارسته حاصل
 الاصل می پیوندند مقایسه که اینجا علم علمای نطوا هر میرسد این بزرگواران
 بقلاب محبت منجذب گشته خود با میرسند و اتصال پیچونه پیدائی کنند
 این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
 گشته است محبوب می پیوند و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت
 میسند و آنرا منتقم میداند بل جای که آن بزرگان خود با میرسند علم
 ایشان هم اینجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا و هلیز مطلوب است
 و آنکه حاصل مطلوب است با مطلوب است معیت هیچ و قیقم نگذارند
 که نصیب حاصل نشود آشتی و ایضا بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور برخلاف ایشان روند
 محاطن بعضی اننا قضین و نیز الهام این طائفة علیه مفید بسیار اسرار
 خفیه و مآذونات و مرضیات علیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعیه
 کما توهم بعض الجابلیین بقرن فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
 کتاب و سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام
 است بعد از این چهار ادله هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
 حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
 ارباب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشف و الهام
 ایشان را قربت نمی بخشد و از بقیه تقلید نمی برآرد ذوالنون و بطنی
 و جنید و شبلی رحمهم الله بازید و عمر و دیگر و خالد که از عوام مومنان اند و تقلید
 مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آری فریت این بزرگواران
 از راه دیگر است اصحاب کشف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
 و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلائے محبت محبوب حقیقی حل
 سلطانان از ماسوئے او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
 آزاد گشته اند اگر حاصل دارند و دارند و اگر واصل اند و او اصل اند و
 عالم بی عالم اند و با خود بخود اند و اگر میزنید برای او میزنید و بندگان ایشان
 مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مراتب هر ذره از ذرات عالم مشاهده میکنند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمایی و صفائی اومی یا بنده و منتیان ایشان
 چه نشان دهد که نشان اند قدیم اول شان نسیان ماسوئے است از قدم
 ثانی ایشان چه و نماید که برون آفاق و انفس است الهام ایشان راست
 و کلام با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

می نمایند و رنگ مجتهد که تابع رأی و اجتماع خود است ایشان نیز
 در معارف و مواجید تابع الهام فراست خود اند حضرت خواجه محمد باقر
 قدس سره نوشته اند که در افاضه علوم که در وجایت حضرت خضر
 متوسط است علی بنیاد و علی جمیع الانبیاء الصلوات و السلام ظاهر این
 سخن نسبت بابتداء و توسط خواهد بود معامله بشی دیگرست کما لشیء الکشف
 الصریح و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
 قدس سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف نمود
 و بین ایشان که حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلیه یا
 کلام محمدی بشنوا این عبارت شیخ مفهوم می شود که حضرت خضر از
 محمدیان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد محمدیان را
 چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ما و ادعای احکام
 شرعی که اهل اند بیان مخصوص اند و چند آن معارف ثمرات اوست
 و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات اوست
 و تا زمانی که درخت برپاست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت
 خلل رفت ثمرات معدوم گشت نه عقلی باشد که درخت بیرون ثمرات
 را توقع دارد هر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
 شود اگر چه مقصود است اما فرع شجره است ملتزم شریعت و مذهب است
 را باین معنی قیاس باید کرد و آنکه التزام دارد صاحب معرفت است
 هر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکه مذهب از معرفت نه نصیب
 بالفرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد اگر چه هیچ ندارد از قبیل
 استدراج است که جوکیه و براهمه را در آن شرکت است کل حقیقه

ردة الشريعة فهو زندقه واکاد پس رواست که خواص اهل البتد و معارف
 ذات وصفات و افعال او تعالے بعضے از اسرار و دقائق فہم کنند
 کہ ظاہر شریعت از ان ساکت است و در حرکات و سکناات اذن و عدم
 اذن او تعالے دریابند و مرضے و غیر مرضے دانند بسیار است کہ در بعضے
 اوقات اُداسے بعضے از عبادات نافله را غیر مرضے یا بند و تبرک آن
 مأذون گردند گاہے نوم را بہ از لفظ فہمند احکام شرعیہ باوقاات موقتہ
 و احکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند و چون حرکات و سکناات این
 بزرگواران مربوط بہ اذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
 باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نقل و بہان
 فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی اُدائی نوافل
 بینانند و گاہے مرکب امور مباحہ میگردند و این بزرگواران چون کار را
 بامر و اذن مولے جل سلطانہ کنند بہ از فرائض اُدائی باید استحب
 و مباح دیگران فرض ایشان است ازینجا علوشان این بزرگواران
 باید دریافت علماے ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص باخبار
 پیغمبران مے دانند علیم الصلوٰات و التسلیات و دیگران را در ان
 اخبار شرکت نمیدہند این معنی منافی وراثت است و نفی است
 مر بسیارے از علوم و معارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند اے
 احکام شرعیہ مربوط بہ ادلہ اربعہ است کہ الہام را در ان گنجائش نیست
 اما امور دینیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار است کہ اصل خاص در انجا
 الہام است بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام است بعد کتاب و سنت
 این اصل تا انصراف عالم بر پاست پس دیگران را بہین بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
 فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میدانند این
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتب و سنت کامل کشت بعد از کمال
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
 اجتماع منظر احکام است الهام منظر و قائل و اسرار است که فهم اکثر مردم
 از آن کوتاه است هر چند در اجتماع و الهام فرق واضح است که آن
 مستند بر اوست و این مستند بخالق را بر جل سلطانی پس الهام
 یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتماع نیست الهام شبیه اعلام نبی است
 که مأخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام نطنی است و آن اعلام
 قطعی را بنا آتنا من لدنا کرامه و هدی لنا من امرنا رشد و السلام
 علی من اتبع الهدی انتهای کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقه آنست که حضرت ایشان پر
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اند بودند جسم البدن سبانه و اگر
 بنذر است در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند باین شیوه و حکمتی و کشفی
 و مشاهدتی بوده با جمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تأمل نماید دریابد
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتماعات کشفیه و الهامات
 لدنیه در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و از آن هیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال ابن اربین
 محل مشایخ بظهور پیوسته و هیچ از روی انکار هم نبوده از مشاجره که شیخ
 ربانی علاء الدوله سمنانی در سئله از مسائل شیخ اکبر محی الدین العزلی
 رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه یعنی که هم شیخ سمنانی
 ویرا عارف سبحانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده همچنین است
 احوال مجتهدین میان هم دیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد و او
 متابعت رأی خود است و مرضی است او ش نیز در آن است و تلامذه با وجود
 کمال ادب و حقیقت سئله با سائده مباحثات و مناظرات نموده اند
 و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک سئله شش ماه با امام اعظم مناظره
 نموده و در بسیار مسائل و امثال او برخلاف رأی استاد خود
 فتوای داده اند کما لا یخفی کذلک مرتبه اکمال و ارشاد و عرفان تیر
 این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
 و بعضی فضلا و وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شری چنانکه
 باید ندارد و امروز در علم ظاهر و باطن یگانگی زمانه ایشانند چه بود که شرعی
 بزرگوارند چون الحاح اعزّه از حد شد بنده را بقراءت عوارف امر نموده
 بدین تقریب شروع نمودند شرعی عربی در غایت بلاغت
 معنی و فصاحت لفظ جزو تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
 گذرانیدیم که مبادا در محلی از محال اذکار بتقریب علو سخن و تدقیقات آن
 ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیخ از دست
 حال آنکه من کمترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن برنگ
 که مرد فاضل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہ اللہ چپیدہ بود حضرت ایشان
بمتاب و بخش تمام بوی نوشتند کہ این چپیدن تو غایت بجا و نایاب
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالہ این قصہ بیاید انشا اللہ سبحانہ واکر
بعضے تصوف خوانان مقید بہ دعوت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت غنایا
بعضے علمائے طالب الدینا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوالے لب
میکشوند حضرت ایشان راہ نموشے پیودہ سیفر نمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطورست از اینجا باید طلبید گاہ بدو کلمہ در غایت اجمال
از سر و امیکردند روزے یکے از خوانین بزرگ در مجلس از ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیہ موحدہ عالم را نمودنے بود میگوند عجب سخنے سرست کہ
باین مسئلہ و وزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اہل محفل را المائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت
مطلق آن سائل از سر و انے شد و نیز از خواہے سوال او رغبت اورا
برفع قیود مشرعیہ و ریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات و نیویہ کہ
فریفتہ خطوط آنایند و بشوق تمام آنرا جو یان و از زوال آن سخت
ہراسان و چین این غذا بہاؤنیوے کہ می بینند و از ان خود را بصدیہ
بکنار یکشد و بکترین آلمے کہ خیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابد
باین لذات و خطوط و بہشت و بہان ریخ و آزارے در دوزخ آشد و اہل حق
خواہد بود چین لذتے را کہ آنجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہرچہ
موجب حصول آن گردد باتیان آن سے فرمایند و از چین غذا نے و
آزارے کہ آنجا سخت ترست و سردے بہر ہیزند و از ہرچہ باعث جہنم

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کند یک مردمان اند
 دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن
 مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
 نمی پرداختند و گاه بودی که مأمور بجواب او نمی شدند و اگر لائق نمی یافتند
 جواب آن می نگاشتند یا اشارت می میدادند تا چنانچه تفصیل یا اجمال کلام چند
 بنامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این رکاتیب کثیره با وجود کثرت
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتدای توجیه شریف ایشان
 به تحریر اسرار عالیشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و پیش از
 امرار و احاطه طیفه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین
 صلوات الله علیه و آله و اصحابه و اجماع مشایخ فرمودند چنانکه در
 عریضه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند
 آنجا که رقم فرموده اند هر چه در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای
 وقت مسوده کرده شد بعضی مسمیات و کمالات آن علوم مسطوره نیز
 مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضه داشت راهی شد
 انشاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد احوال سال دیگر
 به بیاض رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی یاران پیوسته شد
 که التماس نمودند که نصح به نویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن نگذاشته
 کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
 که حضرت رسالت خاتمت علیه السلام و الصلوة و الخیرة باجم کثیر از مشایخ است
 خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
 آنرا بوسه میکنند و بمشایخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

و جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتازند و عزیز الوجود و ربود
 آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام ایستاده اند و القصد لطلوها و در همان مجلس
 باشاعت این واقع را افرمودند ع باکریان کار بادشوار نیست به اتسی
 کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراشت جد معظم خود فاروق
 اعظم رضی اللہ عنہ از محبت بفتح دال نصیب فرماوان داده بودند چنانکه
 سابقا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست بجان
 که بزبان ابن بندہ برگزیده خود اظهار نموده ع زبانی را بود و گوینده تو
 شایده این معنی است قصه که را تم این حروف آنرا در دیباچہ دفتر ثالث
 مکتوبات آن حضرت تفصیل نیز رقم نموده و مجلس نیست که بعد از اتمام
 دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از ع
 انکسار دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر ط
 عاظر گذشتہ که آیا اینهمه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
 سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه نداور رسیده که این علوم که در تحریر
 و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا نم گشتند که اینهمه
 که نوشته بلکه هر چه در گفتگو تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست
 بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و در آن وقت آن علوم و معارف
 یکیک در نظر ایشان داشته اند و همه را در آن علم داخل یافته اند از نگاه
 به تحریر یکا تبیل جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضا حضرت در خاتمہ مکتوبات
 دو صدوسی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالیہ رقم نموده
 که این معارف که سوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی
 باشند که اصلا شائبه و ساوس شیطانی را در اینجا مجال نبود دلیل بر اینست

چون در صد و تحریر این علوم شد و ملتی بجناب قدس خداوندی جل سلطنت
گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا وعلیم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام
و فرج شیطان میگردند و نیکنگذاشتند که در حوالی آن مکان بگرد و چون
انظار نعم جلیله از اعظم محاسن باطهار نعم عظمی برآید نموده آمد رجا
که از منظره عجب مبرایاست چگونه عجب را گنجایش باشد که بغایت العجب
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین است و کمالات منسوب
و ایضا مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته می فرمودن
سید الانام علیه الصلوة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم الله وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرگوبات ما بنظر اقدس النور حضرت مرید آخر الزمان علیه
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر
از انست سه بر نوحه شب و روز از آن حقیقیم تا بگویم یک ناله بگویش
تو رسیده و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل
ذکر یافت نیز نموده گنجائش داشت و دیگر باعث برین تحریر تجدید نیت
و تشویق اهل طلب و ارادت و تحفیف بار غلبات حال و نسبت است چنان
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفصیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام است که خود را

از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین و دلی چون شہر ابر و دشت
از خاک و سبز و گریز انجم سر از فلاک و اگر بر روید از تن صدر بانجم و چو سون
شکر لطفش کے تو انجم و ونیز رقم فرموده اند کہ طائفہ از ارباب توحید مانند
کہ استملاک و اضحلال در مشہود خود بر وجه انجم پیدا کرده اند و بہت ایشان
آنست کہ در مشہود خود مضحک و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاہر نشود رجوع آثار ابر خود کفر پیدا شد بعضے از ایشان
میفرمایند کہ اشتی عدل مالا اعمود ابد اعدی میخواستیم کہ ہرگز اور وجودی نبود
ایشان اند مقول محبت و حدیث قدسی من قتلتہ فانا دیتہ در شان ایشان
محقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمہ آسایش ندارند چہ آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استملاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
ہر وی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امیت
کہ گناہان اور انجشد و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او بامورے
کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ است
تا آن بار وجودی بجملہ از ایشان تحقیق یا بد جمعہ را البساع و قرض
دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساختہ
و گروہے را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم صطربی
ہمراہ سگبانان بصیر امیر فت شخصے از عزیزے سر آن پر سید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ الی عزیز بر خوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو قوت و غنوص
و دقت پایہ دیگر ست و از ناز کے سرمایہ دیگر روزے این حقیر

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاہرے از منقول
 و معقول مہارت تمام نبود و از غوامض کلام ابن طائفة علیہ خصوصاً دقائق
 حقائق شیخ اکبر محمد الدین العرنی قدس سرہ اطلاع فراوان نہا
 قدر علوم معارف ما و ناز گہما کے آزاد و نیاید در نیابد حال پختہ
 بیج خام و پس سخن کوتاہ باید و السلام و از مرقومات متبرکات حضرت
 ایشان یکے فقرات عالیات مہر و معادست و فقرات شریفہ
 معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ
 شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی ہامد طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ
 رد شیعہ و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل و فائز ثلثہ مکتوبات
 قدسی آیات ست اما و فقر اول متضمن بیست علیحدہ و دو صد و نو و ست
 مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزدہ گرد و از خوارق حضرت ایشان
 کہ فقیر مطالعہ نمودہ یکے نیست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
 مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوے این دولت بردل گشت
 و نیز مخطور دل مکسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقیبہ شیمہ نامزد این حضرت
 گرد د آن رقیبہ خاتمہ مکتوبات آن و فقر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
 این در گاہ ہم چہ دولے باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نام
 باین غلام مجبور مترودے بر بان پور مرسل دارند چون برنگاشتنہ اند
 فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن و فقر را
 کہ بر طبق عدد مرسل و اصحاب جیش بدر گشتہ ختم نماید فصل مرادی
 بکرامت چون بندہ تاریخ اخذ تمام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود فرمودند
 کہ نامش نیز زمین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نو و نہ مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست برصد و چهارده مکتوب بطریق سوره
قرآن بعد از تائے جلد ثالث و مجبورے بنده از آستان بعضی مکاتیب
دیگر که شروع دفتر چهارم بود بطهور آمده بود و هنوز چهارده مکتوب نرسیده
که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیده

قدس الله سره الانور و نور مضجعه المعطر بحرمه سید البشر و الصلوٰۃ والسلام علیه
و علی آله و اصحابه و ائمتہ الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرة متبرکه که از حضرت ایشان ست ختم نمایم آنگاه زبان خامه را به بیان
چند معرفت مسووعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست متازه
و جدید است بکشانیم بعنایت الله سبحانه و کریمه فقره اولی در مکتوبی
بیکی از ہم پیرهای سرود الاخلاص طالب خوارق نوشته اند علوم
و معارف الهامیه از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لهذا معجزه قرا
از سایر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشانید که این همه علوم و معارف
که در رنگ این نسیان می ریزد از کجاست علوم با این همه کثرت بجا
موافق علوم شرعی و سمری مخالفت سنت را در آن گنجای
نه این خصوصیت علامه صحت علوم ست حضرت خواجه ما قدس الله سره
الاقدس نوشته بودند که علوم شما همه صحیح ست الا چه فایده که سخن حضرت
خواجه بشما حجت نیست هر چند خود را پیر پرست نامیده اید فقره ثانیه در آخر
معارف عالیہ مکتوب بیان طریق برنگاشته اند که این ست بیان طریقی
که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را باین طریق ممتاز ساخته است
از هدایت تا نهایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است که تتضمن اندراج

نہایت و رہدایت ست برین بنیاد عمارتھا ساختہ اند و کوشکھا بنا فرمودہ
 اگر این بنیاد نے بود معاملہ انجبا نے افزود و تخم اواز بخارا و سمرقند
 آورده در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شیرب و بطحا است کشتند و با
 فضل سالھا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرنے ساختند چون
 آن کشت و کار کجماں رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
 هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدے لولا ان هدانا اللہ لقد جارت رسل ربنا باحتی
 فقہرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقضی
 و تدافعی مفہوم گرد و حل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
 چہ در ہر وقتہ احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علوم و
 معارف جہاں فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
 احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضی مے نمایند
 و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود آن تناقض
 و تدافع مرتفع میگردد و للہ سبحانہ حکم و مصباح نے دلک فلان کن من المؤمنین
 انشی کلامہ العزیز اما معارف نے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
 نمودہ اگر چہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن عشر
 را از ان اینجا در ضمن ہفت برکت مے نگارم و انتظار فرصت
 تحریر یقیہ آن در اوراق دیگر مے برم تا کہ میسر آید ب فرخندہ شبی
 مکرر این دو بیت مولوے معنوی را قدس اللہ سرہ کہ عشق معشوقان
 نہان ست و تیرہ عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر و یک عشق عاشقان
 تن زہ کندہ عشق معشوقان خوش و فرہ کندہ بر زبان آورده اند فرمودند
 عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبے بہ عشق عاشقان نیست

زیرا که متعلق عشق معشوق بهمان ذات عاشق است نه آنکه صفاتی از صفات
 عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکه عاشق
 بمبرور تصرف استیلائے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برود تا
 محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
 چنانکه در او آخر از مجنون عامر نقل کنند و الا در ابتدا و توسط عشق
 عاشق منظور صفات معشوق است از صباحت خد و رشاقت قد و
 ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و سیو
 و امثالها اما در عشقی که معشوق را بعاشق است هیچ یک از اینها ملحوظ نیست
 انگاه فرمودند عشق صفات را نه آرا نه و تلویح ناگزیر است زیرا نیست
 که عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام وین
 است نزارے عاشق و فریبه معشوق آثار آن و این است و آنکه عشق
 معشوقان نهان و سیر است نیز محبت ذاتیه مشیر است لان الذات
 اخفی من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی
 که معشوق را بعاشق است ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
 ازین محبوب من است که گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
 بنماید و محبت معشوق نه کیفیت ظاهری میشود انتهی ما سمعت من لسان الشریف
 و این تعبیر بود از ان حضرت بر فرمے که تعلق بکرمیجهیم و یکجونه به
 داشت فہم من فہم بآر روزے یکے از درویشان منظور حضرت
 ایشان بعرض رسانید که در کتانے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن
 خرقانے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت است الا در محبت کہ کشند
 و از کشتہ دیت خواہند معنی این کلام چہ باشد حضرت ایشان

بر عیش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از عیش
 فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از آن روی بجاظران کرده
 ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
 از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
 بدین مقال کشوده با آنکه در حق او عجب از معشوق رحمت اند رحمت ظهور
 مینماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطش که میقاو تحقیق معشوق دارد
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن کشته محبت از معشوق دور بود
 شنیدن نام بل خیر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما او
 رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
 بود و رحمت قربت را میدانست چون بر رحمت محبوب از دور
 نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق
 میدانست چون بر رحمت محبوب بمشاهده رسیده لعلش او آنرا نیز عدم
 رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون بر رحمت محبوب
 هم آغوش محبوب شد از بس استسقا را آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
 عین معشوق شدن را میدانست چون بر رحمت معشوق آن نیز شود
 چندان مرتبه دیگر درین تحقیق و عینیت مندرج است که تعطش او رحمت
 آنرا داند و آنچه در سوت از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفت از
 کشته دیت خواهند او بدانستکی خود و خود را کشته محض یافته و مواخذه
 که بر او زنا ببقایای آثار سیر و دیت فهمیده ستیجانه می گوید آنچه
 میگوید امانید اند که در هر مرتبه قتل او با تمام زرسیده بود و رقیه باقی بود
 و بعد از قتل دوم که از آن آن رقیه بود و رقیه دقیق تر و نظر قاتل نبود

که بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
 مقتول خود را بمکلی با و سپارد تا سر موکے از و با دست قاتل مواخذه
 دیت در میان دارد و چه گویم که برو چه می رود و چه می بیند و چه میدهد
 ع قلم اینجا رسید و سر شکست و توجیه این کلام وجه تیر برین وجه
 فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنائی که زوال عین
 و اثر لازم آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواهند
 و وظائف شرعیه طلب دارند پس روزی در سفری که هوا در
 غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نخارت و خضرت
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
 بخند و مزاج عالی مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه
 و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ ابوالکلام
 علاءالدوله سمنانی قدس سره میفرماید رباعیه این و هم بود که ز تو دو
 برخیز و از اسکان و محدث بره روی برخیز و در کرم لطیف خدا در سدا راه کرم
 شاید که دمی از تو تویی برخیز و این رباعیه شیخ اشاره بزوال عین نماید
 اگر چه قاتل آن قدس سره آن زوال را جز لطمه نمی داند زیرا که از عین
 جزیه بچلای ذواتی نیست و چون بچلای ذواتی نرسد قاتل نیست مگر
 برقی لاجرم اثر او که رفع قوی است و آن ایماست باز از عین
 دمی و لحظه باشد و آنکه گفته زوال عین جزیه بچلای ذواتی صورت
 نیگیرد اگر چه بیان آن تفصیل دارد اما مجملش آنست که چون
 اسی وصفه ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف در میان
 حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و انگاه فرمودند حسب مضمون

قدس سر زوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلے ذواتے را جز بصورت تجلی
 له اثبات نمینماید آنجا که در فصوص ششم میفرماید التجلی من الذات
 لا یكون الا بصورت التجلی له فالجلی له لا یرى الا صورته فی مرآة الحق
 و نیز میفرماید عین که معلوم است از معلومات الهی الزائل گردد انقلا
 علم او سبحانه بجهل لازم آید و بنده محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
 نیز این بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
 و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر
 ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
 کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سر العزیز مصرح این
 مطلب است اما آنکه نزد ال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
 مشیر است این مقوله از دسے بر آنکه زوال عین از و بکلیت متحقق
 نشد که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض
 چگونه ثبات یابد چون سر رود در سر چون ماند بعد از ان آن
 رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
 نوشته فرستاد خوانند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
 ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم
 عاشق کیست گویم بل چون شیخ سمنانے گویم توئے بر خیزد
 اما دوسے بر خیزد ولیکن شیخ سمنانے آنرا دسے گوید و ما ستم
 شناسم که نزد ما تجلے ذواتے دسے بودند برقی و نیز فرمودند زوال
 عین و اثر را لازم نبود برخاستن دسے بل نشاید زیرا که هستی
 لظلم را بود از اصل و دلیست بود که از خود می دید چون باطل دید تو

برخیزد چه توئی او پنهان ما بهیست سوده بود اما دونه هر جا باشد که ظل
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق و قیق در میان نهادند که حافظه بل
اوراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاؤالدوله از ان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته
آن همه غوغا از ان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میدانند
و غیر خاص و عام قسمی ثانی نیگوید و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلام این چنین است اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قید
اطلاق نیزور گفته و این قسم ثانی است که مصطط شیخ است بدین تقریب
شیخ نزاع نیست مگر لفظی است روزی بتقریب آن کلام صاحب فتوحات
قدس سره که فرموده ان شئت قلت انه اے العالم حق و ان شئت
قلت انه خلق و ان شئت قلت انه حق بن وجه و خلق بن وجه و ان
شئت قلت باحیة بعدم التمییز بینما فرمودند تمیز نمودن میان موهوم و
موجود دیگرست و تمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین بیان نفی
و انتقاد فرق است بس شگرت که نفی در بدایت و توسط باشد و انتقاد
نهایت و هم بدین تقریب فرمودند در طریقه حضرات خواجگان ماقدر الله
اسرار هم هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات آنچه ما را معلوم شده
انست که اسم ذات را بجدیه مناسب بیشترست و نفی و اثبات را بسلوب
و چون درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی است
مبتدی این طریقه را اولی تکرار اسم ذات است و چون بسلوب قدم نهاد
لافتح حال او نفی و اثبات است بعد از روزی یک از اصحاب صاحب جلد
ایشان در غلوی که بنده نیز حاضر بود و عرض داشت که شما را خود را عجیب یافا

در محفلها و ہنگامہا مہر نسبت و حضور را بیشتر مہیم و در خلوات و تنہائی
 کمتر آیا ستر این معنی چیست فرمودند کہ یکے از اصحاب حضرت خواجہ احوار
 قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
 با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیار و در حضرت ایشان
 بعد از اداے کلام حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب سر فرما
 کردہ فرمودند این جوانے ہست از حضرت خواجہ بحسن ادا و لطافت طبیعت
 اسما اعلیٰ این دقیقہ در میان بنیاد بندہ معروض داشت کہ حل آن چیست
 فرمودند ظاہر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنا
 و ہمیشہ بینان باہم و ہر یک از باطن و ظاہر سالک را بکارے کہ لائق او
 داشتہ اند باطن سرگرم معاملات خودست از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز
 مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاف و لغت
 این و آن ظاہر از غایت اشتغال با امور توجہ الیہا از الفت و مصاحبت
 این رفیق و آشنائی خود کہ باطن ست زائل گرد و باطن او ناچار بی حرج
 و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود پاشد و این غلبہ حضور و خلوات و ازل
 ست و چون سالک بخلوت رود ظاہریش از شاغل پرداختہ متوجہ باطن
 گردد و باطن بحکم الفت روی با اختلاط مصاحب خویش آرد و در کلیہ توجہ
 آنسوی بی سوی او تخیلی رود و ناچار حضور و آراش تقبیل پذیرد بندہ بعرض
 رسانید کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوات قیاس با بحسن آرام و حضور
 نیز روی نماید و چہ آن چہ بود فرمودند باطن این سالک را قونی میسر گشتہ کہ بر ظاہر
 او غالب مدہ او را نیز بکار خود آورد و بل بزرگ خود بر آوردہ و ازین اتفاق نسبت انعام
 ترزید پذیرفتہ بک وقت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از آنچہ دیدہ بود و دانستہ پرسید

معروف داشت بفقیری که در میان بود فرمودند بلکه چنانکه ذات او سبحانه
 و در ادراک و مراقبات مایه صفت او تعالی نیز چنین مینماید که هر چه از صفات
 واجب تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است
 آنست که حکم اذکرونی اوقات خود را بپاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارد
 تا او سبحانه حکم اذکرکم ترا بکرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و نه تخیل و
 تکلف تواند و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بجز حصول احوال و کاشفای
 انگونی و مطلب در تخیل جاندی و نه غرضانه بل بجان منت داشته بذکر
 و عبودیت پرداز می اگر قبول کند بهر چه او سبحانه بآن نوازده و آن طبق
 مقتضات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتماد و غمائی و شکریجا آورده پس آن
 مزید گوئی و الا اعتباری نهی بعد از آن فرمودند سبحان الله و بحمده ما را با وجود
 حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصویفات
 آنها خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت رومی شنویم که بهتدیان مرا
 ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بوزن رنگ می چیز که محیط همه عالم است تعبیر
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را بسلطه
 و عین در تخیل می آرند حق سبحانه ازین تخیل ایشان منزّه است بسبب طبی
 حقیقی که آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
 بکار روزی و محفل شریف سکریات و شطیحات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
 که خامان و نامانمان آزاد است او نیز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته
 حضرت ایشان فرمودند اگر چه از صوفیه صافی فواید بسیار بدین محمدی ملت
 احمدی صلی الله علیه و سلم رسیده که بسیار فاجران این امت بهین نظار این طائفه
 و صحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساطلالت بدیع منفع شدند بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت بکشف ایشان بعرضه بیان آمد لیکن بسیار ضرر بهم این
 استان این طائفه بدین بدین لایق گشت و ناقصان بیاباک را تکیه گاه آنکه کلام
 در سکر حال از ایشان سرزد که آن همی ناقصان را نیز مستند باشند از و ما خود می گشت
 اگر چه مقصد آنان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان را
 نوری که بآن نور جمال معنی ستور را مشاهد نمایند و از کجی برانید نمود لا حرم روی نمود
 آنچه نمود و حق را سبحانه و ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها نخواهد
 بلکه این طائفه در حکم باین نوع کلمات متشابه سحاح بر سنت الهی رفته اند و اینها
 رحم الله از تحلیق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
 او سبحانه متشابهات آمده چون پید و استوی و جنب که محسبه باطله از اینجا تحسین رفته گمراه
 شده با آنکه او تعالی عالم بود و لغرض اقدام افهام آنها از آن عبارات مع ذلک
 بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون تحکک الله و ان الله خلق آدم علی صورته
 و امثالها آمده با آنکه انبیاستیاسرور ایشان علیه وعلیهم الصلوٰه والسلام در غایت صحیح
 و نهایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با نظام اندلس از طائفه اولیا اگر مثل این
 یا زیاده ازین سرزند عجیب باشد از باب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل
 قائلش شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کینیل مصر را محبوبین و ما را محبوبین این قسم
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشند بعد از آن فرمودند
 که ما که بکلی خود را بشیر نعیت در داده ایم و بخدمت سنت سینه مصطفوی علی صاحبها
 الصلوٰه و التحیة همیشه بر پایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آید
 که تا دوران چه در یابند انشی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم را هم این
 حروف عفی الله عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صحیفه هست
 گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز بنمایند از جمله آن تشکیکات یا زده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بها
 عرفیه یا زده هم است از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سر آن بزرگسل
 داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور
 بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم جمعین دست داده است
 تا آنکه سیر عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
 کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند بصاحب آن مقام امین
 دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفه علیه بطور رسیده زیرا که هر که
 اشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
 قدس الله سره خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
 شبهات نموده اند که بر خوانندگان نصف بصفت عرفا نصف محقق نخواهد بود
 از انجمله مکتوبی است که بشیخ حمید بهنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
 احوال شمار الیه خواهد آمد انشا الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر انجمن نقل
 کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیست بنام
 سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الشرف این شبهه بشیوه احسن نموده اند من
 اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضانند الله اند که عجب تر ازین سخنان اثر
 بزرگان کمال سر بر زده بایزید که سلطان العارفین است فرموده لواء ارفع من
 لواء محمد از اچه تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العزنی که خاتم النبوة صلی الله
 علیه و سلم خشت فضه گفته و خاتم الولايت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
 و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولايت بنماید و دل
 آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتأخرین خواجه بهار الحق و الدین
 قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بقرب بدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام متصور و ابویزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند رسیدم تا بجاییکه بپارگاهی رسیدم که از آن منظم تر بارگاهی نبود و انستم که بارگاہ محمدی است علی سائکنا الصلوٰۃ والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابویزید کرده بود من نکردم و همداران مقامات است که حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفین ابویزید بسطامی قدس سرہ فرموده در مقام سیر و صفات انبیاء علیہم السلام سیر میکردم ببارگاہ محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر کنم در دست پیشانی من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند که چون من بعبادت الہی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیز بر آستانہ احترام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده مرقوم است که حضرت خواجہ فرموده اند چون من تواضع را سر نیز بر آن آستانہ نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتی در کلام این دو بزرگ دین چه میگویند ہر تا ویلی کہ آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکہ بمقام محمدی رسید ناچار از مقامات سایر انبیاء بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طائفہ ساوات و تفوق آنها بر انبیاء مراد میدارند عیاذا باللہ منہ بکجا منجر خواهد شد پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم جمعین را در امثال این بیان مراد است کہ ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان در آن مقام کہ تعیین نمودیم بوجہ حسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید است کہ ہیچ شبہہ نماند و حضرت خواجہ منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر اللہ ترنتہ در یکی از مصنفات شریفہ خودی آرد همچنانکہ در عالم شہادت انبیاء و خلفای انبیاء را علیہم السلام و الصلوٰۃ اماکن خاصہ است کہ مسافران و سایر زائران بزیارت آن میرسند و استغاضا می کنند و گدائی و مسئلہ مینمایند کند لک

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جنت در یوزده
فتح کار و برای یوزده نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای عالم
نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده سالت کشایش بیناید بلکه
بباید که کشایش در کار نه بیند تا بعثت علیه مقام محمدی علی صاحب السلام
الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه امده باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میدانم که از کل علمای عالمین هست چنانچه
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر و شکیبایان است اینانی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و ستر لائق است گو مارا و ترا معلوم و متوجه
نباشد و حال آنکه از سلف شکل ترا زین کلمات بشنوده ایم و هر یک را از رو
عقیده تأویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شگاک خاوش گشت
بذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مرد
شور تر بود و از اذهان نامتاهان و در تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
و خود را از سوزن با کابردین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
الصلوات و التسلیات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعضی خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الا قدس هر چند بحکم کلام خود الا شریح
قطب و قته ابو الحسن نوری نور الله مرقد که فرموده اعز الاشیاء فی زماننا شیخ
عالم لعل بعلمه و عارف بطق عن حقیقه همان کثرت علم و عمل و معرفت اهل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند ع اشراف مجتهدین
قرآنست و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق است و از
آن خصائص علیا که در فصل نهم بزبان قلم رفت هر یک آیت استیسی بود

بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاریست که از خارق که بعالم کون متعلقست نیز می نگارند مانیز از
جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در آینه مجبان مذکورست کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
انکلام حضرت شیخ الاسلامست یعنی خواجہ عبداللہ انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سره مفرموده نه ذوالنون از آنست که دیر بسیار ایند بکرامات ایشانند
بمقامات که مقال و حال در دست او سخره بود انتی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عینی عنہ حکایت کرد که روزی بتقریبی وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانہ
از کمال کرم این محترمین را آنقدرست وقوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و ہمت گمارم عالمی از منور شود اما درین جزو آخر زمان نہ مرضی او سبحانہ در ظهور
این امورست و نہ مراد دل برین ظهورست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد کبر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاہ اقطاب پناہ حضرت ایشان بودیم
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبہ روی میداد چنانکہ بسیار بودی کہ
وقت سجود احوال طبقات ارصعی و مافیہا در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاہ
از ہم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشہ در خاطر افتاد کہ عجب با وجود اینہم بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارق کہ بعالم کون متعلق باشد
گتر ویدہ میشود این خطرہ چون غلبہ نمود دران احوالات کہ مشاہدہ میشد بسگی چوین
تمام راہ یافت چون از غلبہ قبض عاجز شدم دانستم کہ از شامت حدوث این خطرہ
است بنیت غذر نقصیر بخدمت حضرت ایشان آدمم و دستار خود در گردن افکندہ

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از آنکه مرا برداشته فرمودند که
 میر کرامات طلب شده اند و این از آن صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
 باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آن شخص
 صلی الله علیه و سلم و اقتباس نور فنا و بخت و دیگر کمالات از معرفت ذات
 و صفات سیخو است باشد باین فقر چند روز بگذرانند را و گفت دین
 عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از آن دولت بکلی خلاص بخشیدند پیش
 از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان
 شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد
 جلیله را در ضمن برکات جنس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردیم باین رقم نموده
 بزرگواریم پس فرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای پروردگار
 و تقوی دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر
 ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرهای و اشتها خود و امثالها نیست
 با وجود این نیز اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرموده
 عقوبۃ الانبیاء حبس الوحی و عقوبۃ الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبۃ المؤمنین التقصیر
 فی الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
 آن فرومی نشیند چنانکه حادث کثیره مخبرین معنی است لاجرم ظهور خوارق که بر تقویت
 و تزویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیا را امور باطهار آن نگردد و امثالها چون هزار
 سال از انتقال حضرت سیدالابرار صلی الله علیه و سلم بگذرد که بعضی آن مدت را تغییر امور دین و
 ملت خلعتی تمام است اولیا و عشرت نیز چون اولیا و عزلت از اظهار خوارق غالباً منوع
 گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم المادی است که با برشا و وهابیت متعلق است و آخر
 زمان مقتضی ظهور اسم المفضل است که به بدعت و ضلالت وابسته است کما جاز فی الحدیث

ان من یدی الساعه فیها قطع اللیل المظلم یصلح ارجل فیها من اوجس فی ویدی من اوجس کاو
 و وزیر فرمودند که امتی که از باب ارشاد و انزوری است آنست که مریدان شیدا
 از خلقی بخلق برند و از جالی بجالی گذرانند و مرید سعادت مند هر روز از مرشد خود کرامات
 مطالعیه ینماید و در خود آثار تصرفات پیر می بیند و اولیا را التدریج لازم نیست برای
 نمودن دیگران اظهار خوارق و در کار نیست که معامله ولایت با ستارایق است اولیا
 تحت قبای لایعزم غیری برین مدعا گواه صادق است و تحریر نموده اند که خوارق از
 ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن
 ظهور خوارق از اولیا التدریج است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت
 افضلیت و تفضل اینجا باعتبار درجات قرب الهی است چنانچه شانه تواند بود که از ولی غیر
 ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این است بظهور آمده
 از اصحاب کرام رضی الله عنه عشره عشر آن نیامده بآنکه افضل اولیا بر مرتبه ادنای صحابی
 نرسد نظر بظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تعلیمی شایان
 قبول فیض نبوت و ولایه جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بآن نگشت
 ولذا السابق سابقان این است آمد و البوجهل لعین بواسطه قصور بعین استعداد و با وجود
 ظهور چندین آیات با بهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد
 و وزیر فرمودند و هم بر نگاشته اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
 و خوارق مشایخ فرموده کل نذره مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و عطی و قد
 یکون فوق یور لار من لایکون لشی من هذا لان نذره کما انقویه بل یقین و من شیخ
 الیقین لا حاجه الی شی من هذا و کل نذره الکرامات و من ما ذکرناه من تجوهر الکر
 فی القلوب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوع است اول علوم و معارف

در مکتوب حدود و حدود و حدود از درفش اول

الهی است جل سلطان که بذات و صفات و افعال واجب جل علا تعلق دارد و برای هر
 عقل است و خلاف متعارف و متعادمست که بنده های خاص خود را بآن متعارف
 است و نوع ثانی کشف صور مخلوقاتست و اخبار از ریاضات که بعالم تعلق دارد نوع اول
 مخصوص بآل حق و در باب معرفت است نوع ثانی شامل محق و مطلق است زیرا که اهل
 استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عز و جل شرافت اعتبار دارد
 که با اولیاء خود مخصوص ساخته است اعدا را در آن شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
 خلایق معتبرست و در انظار ایشان معزز و محترم یعنی اگر چه از اهل استدراج بنظر و رأینزدیک
 که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر طرب و یابس که او ایشان را تکلیف نماید طبع و متعاقب
 او گردند بلکه این محبوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات بی شمارند خوارق نیز
 ایشان بنحصر در نوع ثانی است و کرامات بر عین این محبوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
 و اخبار از مغیبات ایشان زهری بخیر و ان علمی که احوال مخلوقات حاضر یا غایب تعلق دارد
 کدام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم شایان آنست که به جبل مبدل
 گرد و تالیسان از مخلوقات و احوال ایشان محال بد معرفت واجبست تعالی و تقدس
 که شرافت و کرامت نزد او است و با عزاز و احترام شایان سه پرسی نهفته رخ دیو در کشته
 و ناز به سوخت عقل حیرت که این چه بود اجبی است و قریب ما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام
 الهروی و الامام الانصاری فی کتابه منازل السائرین و شارحه رحمه الله علیه
 و ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیاء جمیع ائمه در طول عمر زیاده از پنجاه شخص خوارق
 نقل کرده اند جنبدی قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
 نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی بنفینا و علیه الصلوة و السلام
 چنین خبر داده است چشمت قال عز و جل لقد آتینا سوی تسبیح آیات نیات و از میان انبوت
 از بیجا معلوم شد که مثال این خوارق بنظور منی آید بلکه اولیای الله را چه مقدم و چه متاخر

میرسد که چون در میان اجزاء و مجامع حاکم گشته است و ملاقات ظاهری و معنایی
مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب نیست
بنابر علی ذلک گاه ازین قسم چیزینویسد امید است که بلال نکشد و ما چو
بحث ولایت در میان است و نظر عوام بظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند ندکور
میسازد و استماع خواهند فرمود و ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف
از لوازم آنست قلّت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام و اکمل
باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود و در کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلّت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد
دری که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط با اسباب
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده
یا نزول کرده و با اسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس برای
اسباب تمام از نظر او مفعول گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بقصد
ظن هر کدام با هر کدام علیحدّه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد
و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میانی سازد و حدیث قدس
انا عند ظن عبدي فی شأني است تا مدت ها بخاطر می خیزد که وجهیست که اولیا
اکمل این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محمدی الدین جلیل
قدس سره ظاهر گشته است انرا هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
مستزین معارف ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلندتر
مناسب این مقام حکایت تواجیه حسن بصری^[۱] و حبیب عجمی^[۲] است قدس سره متقول

که روزی خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ برب دریا ایستاده بوجہ انتظار کشتی می رفت
 که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی
 میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجہ حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذست و خواجہ در انتظار کشتی ایستاده ماند
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او
 زندگانی میکرد اما فضل حسن است رضی اللہ عنہ که صاحب علم است و عبد الباقین
 بعالم یقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را درس
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یقین لاف
 حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدتی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که بواسطه
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معامله بحسب و ارشاد برعکس معامله ظهور و خوارق
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مشد
 و مستر شد در کار است که منوط به نزول است و بدانید که اغلب آنست که هر که از ہم
 بالا تر رفت از ہمہ پیاپیان تر فرو دآمد لکن حضرت رسالت خاتمیت علی آله
 الصلوٰۃ والسلام و النبیۃ از ہمہ بالا تر رفت و در وقت نزول از ہمہ پیاپیان تر
 فرود آمد ازینجا است دعوت او اتم گشت و یکافؤ نام مرسل شد چه بواسطه نهایت
 نزول مناسبت ہمہ پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و لباس است که از متوسطان
 این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتہیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
 متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمتدیان از منتہیان غیر مرجوع ازینجا است که
 کتب اسلام هر وی قدس سره که اگر خرقائی و محمد قصاب بجای بودند
 بسوق قصاب فرستاد بی غیر خرقائی شام سودمند تر بود از خرقائی منتی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقاً که عدم افاده تمام در حق او
غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منتهی تر بود از همه عالم و حال
آنکه افاده او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر رجوع و هبوط اند
نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس قیاس
مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسااست که مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از ان خوارق اصلاً اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائز است
که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشارالیه ایشان را در آنکه
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از ان صور نظمو
آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته
اند حضرت مخدومی قبله گاه^{۱۱}ی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجب کار یار
ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم در
موسم حج حاضر بوده اید با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
بودیم و اظهار آشنائی مینمایند من هرگز از خانه نخورده برآمده ام و هرگز این قسم مردم
را ندیده ام چه تهمتی است که بر من میکنی و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
زیاده برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساختند و در
بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی انشی مکتوبه العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون انجامز وعده نموده درین فصل سنی و یک حارق از خوارق
از حضرت ایشان که این عدد و اشارت بنصف عمر مینمایند مذکور میگردد و بعضی
خوارق عظیمه ایشان در فصل آینده که متضمن احوال و وفات است نیز خواهد
و بر بن دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله
سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

ب

آن حضرت را ضعیفی روی نمود و در آن ضعف ده یا زده دانه مو بر طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مو بر پا پیش ایشان نهاد و در مراقبه نشستند
بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب لظهور رسید چون این مو بر پا
پیش من نهادند مری و محسوس گشت که همه مناجات درآمدند و از حضرت
حق سبحانه و تعالی آکل خود خواستند و معلوم گردید که حق سبحانه و تعالی
ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنها را در آکل آنها و دلچست نهاد خود چند
مو بر از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
نیز مریض بود و معامله بیائش رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذلک دوسه
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مو بر بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
موجب صحت شدی منتهما سیدی صاحب دلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت
ایشان بلاهور شمر لغت برده بودند گاه گاه بلا از مت ایشان میرسیده و حسن
عقیده بخاندان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
ملک و کن من باد و سه درویشی دیگر بصحرائی میرفتیم بجان و دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ توشنوده بودم هر مقدار که از تو بین اصنام و عبده آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الهی یا بدتکیه بین
نصیحت ایشان کرده بیماران گفتم که درین صحرا کسی حامی این بختانه نمی نماید
باید هر مقدار که توانیم ازین بختانه ویران کنیم بی شکستم و کم در بدم بعضی دیوار
بستیم درین میان یکی از مزارغان بنود از دور دران صحرا این تخریب مارا دیده
دوید و باهل قریه که عابدان بختانه بوده اند خبر کرده ناگاه چه نیم که قریب بنزار کس بعضی
سنگ بعضی چوب بعضی حربه بردست بختیم تمام متوجه ما شدند و ایاران را حیرت و دشت

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
 متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
 این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فخرزبانی و درین تضرع دنیا
 آواز سبکوشتم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من او را
 رامی شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک بر اے حمایت تو لشکری
 از اسلام میفرستم من پیار آن خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش من
 از حضرت شیخ این آواز رسید شکر که خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
 یک تیر پرتاب کفره مرتاب همان نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
 سوار سئ چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که سبعت تمام
 اسپان را بدین جانب میرانند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپ
 کشیدند انجماعه رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و برهنه داشتند نموده
 ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
 که تقریب یکس از قرای آن لواحق آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
 کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار سبعت رفته بآن دیده که این
 سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را را بایندند
 و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره الغریز منها
 سید جمال که از ارباب فوق و حال ست و خداوند صدق مقال از بقول
 حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بودی ناگاه شیری مرا پیش آمد
 از دشت تنهایی و بیست آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
 و از آن بیسته فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحامیت حضرت ایشان بردم
 تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک برد بان آن شیر دلیر فرو گرفتند
 چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه ازان شیر در آن
 نشان یافتیم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت ^ب
 ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با حاج کی از
 دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی عنان میفت
 شیخ ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
 لیکن در مراجعت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
 در نظرم آمد که شیر غرائی شتم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجا لب آن شیر
 بدبشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
 ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر پدید
 گشت در کمال غضب چنانکه از سبب آن سراز مراقبه کشیدم و زود برخاستم و دستفشار
 نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
 کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه برو
 غلبه کرد از مجالست مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
 تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسیگه او تنزه نمود و خواج
 از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و التجا بسده سینه آورد و در یوزه
 توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغوم شدند
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او ^{پایه}
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیاض ^{پایه}
 مانده بود و از مشاهده آن اگر چه مخلصان خلاص و عقیدت در جبهه دیگر گرفت اما آنکه آن مرض
 محضرت ایشان منتقل است همه آرام و تمکین شدند چون جزع و فرغ فرزندان یاران

حضرت ایشان در آن باب مشاهده کردند باز بلقی و متصرع شدند که از ایشان
 مرتفع گرد و بنیاد مسجد سجانه مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند
 و آن اعضا را نمودند که شری از آن مرض در آنها نمانده همه شکر از بجا آوردند و این
 خارق بود از آن حضرت ایشان پس شکرین ع قدس الله سر منظره به منهایم
 از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سی و گشت بیابان و در
 آنجا دو متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
 و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده و غنایان
 می رفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند و درین میان حضرت
 ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدام اصحاب آن حضرت بل از هم
 پیرای ایشان بود خطاب نموده فرمودند بهمانا حرارت آفتاب ترا کم غبار یار از
 آزار میدهد مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت
 بعرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
 کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
 و اصحاب ایشان آمده سایه افکند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوجع ناخاند
 متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال و زیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
 نبود یاران را بمشاهده این سایه و باران موجب مزید عقیدت نسبت منعمای ربانی
 از سادات که از طلب علم بود و آشنائی را قلم روزی بدیده گریان آمده باین حقیر و قلم
 عجیب میان نهاد که خارق بود عظیم از حضرت ایشان آن این بود که گفت مرا بحاربان
 حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً معاویه نقاری بود و بسور عقیدت شی مطالعہ مکتوبات
 حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک ششم ابو بکر و عمر رضی الله عنهم
 بعد از آنست بهمان حد که بر شاتم آنها میفرمودند بر شاتم معاویه میفرمودن ازین نقل آن شاتم و شاتم

ب

ب

معاویه را چون شاتم

این چنانچه نقل شده است که این مرد اینجا ابرو نداده است این نعم و کمالات ازین انداخته
 ببالین سرخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو غضب تمام در سیدند و هر دو گو
 مراد و دست مبارک که فته فرمودند که ای لفظ نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و قیله ازین
 افکنی اگر از من آن سخن بیا که از او آشفته گشته باور میکنی بیات ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
 او در نشسته مردان او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
 غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان پراخی بردند و کنار آن باغ مراباز داشته خود
 تنها ریشیده بجانب یوانی که در آن باغ مینو در رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
 نشسته بود تواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و شرم
 تمام بایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو از انوی ادب پیش آن
 بزرگ گشته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
 و اشارت های میکردند و گفتن داشتیم که جانب من حرفی میگردد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار
 برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان گشته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که زنه را با صبح
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقاری در دل نداری و ملاست این بزرگواران بزبان بنا
 که ما داریم و برادران ما که بجهت نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
 پیر بزرگوار تر برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنه را سر نهی را وی گوید با وجود این صحبت
 ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر تقار و دشمنی آنجماعه یافته ام ایشان
 را آن معلوم شده و غضب فتنه حضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
 و اشارت کردند بفریبی حضرت شیخ بقوت تمام سیلی از فضای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود فتم
 عداوت آنها را بر محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین رفتار
 و عداوت از توانا نشنود می شده اند و برفع آن رضی همچنین باشد چون نظر کردم این هم دل خود

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه کنون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب خطاب بعلی حضور گشته ام و شیخ بزرگوار تو و معارف
تو گفتار این بزرگ اعتقاد من کی صد شده است منهایلی ازار باب سپاه و اصحاب
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
و لتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل نیا داران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آندم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت شما
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دو لکندها شب بخواب دید که جمعی از غنیان بغضب تمام رسید
بوی در آویختند چنانکه برهنه گاری در آویزند و جرمیه اعتراض دو شینه را اندک و ساخته
کار و برکشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تبصرع بسیار راه سعادت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد تا دست از و باز داشتند ازان پس هرگز هیچ کار ایشان اگر چه
بظاهر خاطر نشین او نکرد و اعتراض نمود منما جناب حاجی عبدالحق که متواری و قائل
ست و ازار باب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را اندک و شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملاست ایشان در آمدن بآن
عالم گفتم که حقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویل در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کیم و دو گانه آدا نموده توجه و نیاز تمام مصحف را برکشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از ایشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نماییم
آن عالم را پسند آمد و بدوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه آدا کردیم و مصحف
همچنان عالم بردست گرفته توجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که بجالالهم
تجارة ولا یبع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادانم شد و من

بنام شکر نعمت ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در بهسائی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسر قه رفت صاحب مال برنایی را از اقربای آن حضرت
بزدوی ششم گردانید آن جوان از بیم امانت و آزار فرار نمود عسس سرهند چون آنرا شنید
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان بارانی را که میداشتند که کل دیدن آن رفتن
ایشان نذر ندکار با هر گوسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاد و فرزند آن بی ادب
سختان درشت بر زبان میراند و ایشان به لبت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا ظاهر بدخشی رسید و بان عسس بشوید و گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولانا از آن گفتگو باز داشتند آن عسس را و دایع
نمود و روزی چند برین بی ادبی او زورفته بود که میان آن عسس و گروهی آن
ویار منازعت عظیم برپا شد و مجار به انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بیالا خانه برآمده آن بالا خانه خانه بود پر از نطفه که نطفه آنرا
برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در آن نطفه از جامی آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بحددم فرستاد که از میت آنرا
اثری ندیدند نه آتش در آنجا داشتند نه آتش در همه آفاق
ز و پنهان یک از امیرزاد را را سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید
که از وقصصات بوقوع آمده بود از مشاهد کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیده آن بود که مجبور رسیدن او را بر پائی فیصل افکند و می نیز
اینهمه را در یافته سخت براسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غالباً به اخلاصی داشت آمده برار می تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشاء الله سجان خاطر جمع باشد که هیچ گروهی نمیرسد بل سلطان التفات مهربانها خواهد

وی از غایت اضطراب معصود داشت که در آنچه در حق این محترم مخلصان بزرگان
 بساطت افت آنرا بزرگان قلم نیز یارند و آن رقیبه را بمن بسیار ند که مرا اطمینان تمام
 حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان بسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
 خوف غضب سلطان که نموده غضب الهی است بقتل رجوع نمود فقر او را در ضمن خود گرفته
 ازین مملکت برانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
 شخص را سلطان آزار داده بزرگان فرستاد چون این خبر بسم حضرت ایشان رسید
 بسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقر چون فلق صبح در آمده که وی یکی از سلطان شفقت
 و عنایت بیند این خبر که بگوید صدق نداد و تا بعد دوسه روز خبر رسید که آن مرد
 همین که نظر سلطان در آمد سلطان بچندید و از روی نصیحت کلمه چند با و در میان
 آورد و انگاه بالتفات تمام خلعتش داد و خصیت فرمود و منتهای یکی از سلاطین را با
 را با و شاه وقت در زندان کرد و برای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سو
 دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود و در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گردن
 آوردند آن مجوس بانیوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
 او بود طلب نمود و بزرگان او از حضرت ایشان در یوزة توجه خاص الخاص برای
 و خلاص نمودند آن عزیز آمده تنهاب تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
 ایشان التنب متوجه شده فرداش فرمودند که با و مرده رسان که او قتل خلاص
 و از حبس نیز غنیمت ربانی خواهی یافت این مرده را با و رسانید اما وی را از غایت اضطراب
 که داشت اطمینان تمام رو کند و یکی از مجاذیب مقبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو
 او نیز نمود آن مجذوب بزرگان رفت که خاطر مع دارد که دیدم که قلاب یکی از کابر فقشنده آید
 ماهی او را از گرداب هلاکت کشید و مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بنبیست
 این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان اوده شنود و ویرم نمون افسان ایشان

و از مخلصان ایشان یافت عزیزی که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی
 حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعضی رسانیدم که تا تعیین وقت نکند
 نظر نمایند خاطرها جمع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافقت
 فرموده فردای آن روز خلاص یافت منتهی او و مقتدی را از پیرزادهای این سلسله
 شریفه که از سوی ما و از اخفاء ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزهاست بدو بسا
 اطباء ندای نمودند اما فائده نپهوز رسید آن عزیز ازین سخت ستاوی و متالم و میرا
 بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر اقام بود
 نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس مننون میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض
 دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلا گردند
 بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشاء بهمان
 خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاء الله تعالی
 نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض باید در آدا کرد دینی واسطه بنده را طلبیده سر
 گواشی نموده فرمودند که بعد از تجد متوجه رفع بلا آن عزیز که شب التماس مینمودی متدبیر
 بعنايت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود در فتنه دعای ما را باین نوید برسان بنده
 حسب الامر نیز اوقات مجبوری که مراد بیدار جای جسمه در آغوش کشید و آب در شیم آورد پیش
 از آنکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بمخط من بی افران
 میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن در عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
 که فلان که تو باشی التماس مرا بعضی ایشان رسانیده و ایشان این دم بهمد بر خاسته
 دعا و توجیهی در دفع آن نموده اند تا جابجا به رسیده عنقریب است که این مرده ایشان خواهد
 رسید فقیر گفتم که حقیقت تمامها همین است که دریافتید مرا حضرت ایشان برای رسانید
 فردای این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علوف طرت و خلوص عقیدت

محتاج بنامه و پیام نبوده آید بعد از مشاهدۀ این خارق لغزین عزیز با وجود علو جای
 و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جهل مخلصان و نیاز سندان
 گردید چنانچه بواسطه تمام پیاده بخدمت ایشان میرسد و شکرانه وجود شریف درین باب
 روزگار نمی نمود و منها در ویشی که وی و اہلیہ وی از مخلصان این آستانہ بودند و آن
 در ویش بقدری ساکن ملتان شدہ بود و در آن ایام کہ حضرت ایشان بلا ہر تشرف
 داشتند آن در ویش آمدہ بقدر ہوس مشرف شد و دیگر توسط این حقیر بعض رسائی
 کہ اہلیہ من کہ از مخلصان حضرت ست چندین سال ست کہ بالوایع امراض مختلفہ
 گرفتار شدہ کہ طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از آدویہ و آدعیہ انجہ
 مردمان در میان آوردند و سودمند نیامد اکنون از ہمہ امید بکستہ و توجہ خاص حضرت
 ایشان سر رشته رجا بستہ امید کہ توجہی خاص فرمایند چون بندہ معروض داشت
 فرمودند کہ فاتحہ شفا بخوانم و خوانند آن در ویش فقیر گفت کہ اہلیہ من مرا تا کیہ تمام نمود
 کہ آنقدر بخدمت ایشان تعرض نمائی کہ ایشان بگویند کہ او را ما در ضمن خود گرفتیم و امراض
 او را برداشتم خاطر جمع دار آن گاہ دست از دامن خادمان در گاہ خواہی کشید این فقیر
 مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند کہ این چہ تکلیف مالا لایطاق ست از ما
 فقیران ہمین دعا و فاتحہ است دیگر ہر چہ او کند سچانہ فقیر گستاخی نمودہ معروض داشت
 کہ او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبہ حضرت ایشان مالا لایطاق نمیداند بلکہ بسیار
 بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بندہ جرأت نمودہ بعرض رسانید کہ
 آن بیچارہ بس امیدوار ست رجا کہ محروم نماند ساعتی خاموش گشتہ تبسم نمودہ فرمود
 خوش آنچنان باش کہ او بہ خواہ چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن در ویش روی
 نیاز بر اقدام ایشان نمادہ مرض شد و بندہ منتظر رسیدن خبر شفای اہلیہ اوی بود
 تا آنکہ بعد از چند روز نوشتہ او رسید کہ چون اینجا رسیدم اہلیہ خود را صحیح و تندرست یافتیم

مقاصد ولی که گرفتار غیرست از وسع چه توقع خیرست روحی که مایل به ترست
 نفس آتار از و بهترست آنجا همه سلامتی قلب طلبند و خلاصی روح بچویند و ما
 کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم بیستابیهات چه توان
 کرد و ما ظلمت اند و لکن کانون انفسهم یظلمون دیگر از مرصفت ظاهر اندر شمع اندانش الله
 تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین بگذر جمع است جامه
 فقر که طلب داشته بودند پیر این فرستاده شد پوشند و مترصد تاج و تورات آن باشند
 که کثیر الکرمت است هر کس افسانه بخواند افسانه است چه دانکه دیدش نقد خود مردان

است چه والسلام علی من اتبع الهدی والترم متابقة المصطفیٰ علیہ وعلی آله
 من الصلوات اکملها وی آن پیر این را در پوشید و از آن مرض چندین ساله
 رهید و آمده از مریدان گشت مسمما فاضله از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
 آن حد و دست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خوش
 بود که محبت با تو تمام دادم و او را بیماری صعب روی و اوجرت آدویه و اوعیه با طلبا و فقرا
 تر و بسیار کردم اثری ظاهر نشی گنجی ذکر خیر ایشان کردی دست رسیدم و التماس توجه
 نمودم فاتحه خوانند و متوجه حجه فاضل شدند بعد از لحظه بر آمده مرا یاد کرد و ند که فلان
 طالب العلم که برای مرض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدیم فرمودند فاتحه
 مغفرت بخوانیم من و حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرین چرخ بود باز گشتم
 و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صریح است بفتوت و اگر انجین
 خواهد بود پس فارقی عظیم است من آمده مرید خواهم شد چون بجانه رسیدم از دفن
 او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که بهما الوقت که فوت کرده بود حضرت
 ایشان را معلوم شده مرا طلبید فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدیم منما
 از غریزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بودند نمودم

بلا

بلا

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه برهان پور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان رسیدم مرا ضعف روی داد که در رفتن و بودن متروک شدم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور و پیش داری بهر حال متوجه شو انشاء الله خیرست حسب الامر در راه
در آمدم و دو سه منزل رفتم بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شب بغایت استیلا
نمود و غلبات آن ضعف باخود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیرست و عجب که
این صورت گرفت بعد ازین خطر در عین اضطراب و تب و قاب حضرت ایشان و نظم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا بر دوشتم و در راه در آری چون صبح شد هیچ
اثری از ضعف و خوندیدم چون بدلی رسیدم آنجا دوستی تناول بمجموعی از جموعات
حاره مرادالات نمود و بخوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود و باینکه
اقتاده بودم و زبان التماس کردم بدرگاه حضرت ایشان کشاده و در و در بزمین
نگذاشته بود و کیکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از دور آمد گفتم خیرست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یا خود برسان که ضعفها او را روی میزد باید که مثل تو مهربانی کار دانی با او همراه
باشد و وقت خلعت از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان برای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشتم اطباء مانع آمدند که و غلبات
تب شیرینی و سرخ خوردن مضرست من گفتم ما معقول مگویید آن طبیب
الهی برای من فرستاده و ناچار شربت ساختن و بخوردن نوشیدم نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را با شربت کرده نوشیدم کلی آن ضعف
و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منهای این حقیر را قم عفی الله عنه روزی در اثنا تلاوة سوره

بنی اسرائیل چون بر کریمه و توحید بنا قلعه لک عیسیٰ ابن یوسف ربک مقاما محمود
رسید بخاطرش خطور کرد که مگر او اسی نماز تہجد را در نصیب از برکات مقام محمود
که مقام شفاعت است دخی نیست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بجز نیت
آمدن که ایشان در کار و مضروب و دین چون مرادیند بالغور فرمودند که تہجد را لازم داری
معروض داشتیم که اکثر او اسی باید فرمودند ہر کہ تیجوا ہر کہ از مقام مجرب کہ مقام شفاعت
است بہرہ تمام گیر دگو نماز تہجد را ملزم باشد و آن آیت مذکورہ را لا اوقہ نمودند
بندہ سر در قدم ہما یون نہادہ معروض داشت کہ بنیت استفسار ہمین
ستر بلا نیت رسیدہ بودم الحمد للہ کہ بکرامت ایشان بی آنکہ عرض نہایم
بظہور آمد مشہا ہم این حقیر غفر اللہ و تو بہ میگوید کہ در ان ایام کہ حضرت ایشان
این کمترین رابطہ باطنی را بطرہ مشغول ساختہ بودند و بندہ را راہ عشقباریہا
بحضرت ایشان کشودہ بود روزی رباعی بنظم آوردہ بسبع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود کہ اسی آنکہ ملائک کس قنر تواند بدول خوشنگان
عشق سپند تواند بدکان ملک از لعل تو آوارہ بکوہ پہ عالم ہمہ در شوق بخند
تواند بد ایشان بجز دستماع مصرع اول فرمودند کہ مدح کسے چنان نباید
کرد کہ قبح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکہ بس بزرگ اندو جمہور اہل سنت
بر اند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاء و من دونہم باشند افضل از کس
قنر گفتن نا لایم است بندہ را بر اے استشہاد آن این بیت مولوی کہ از زبان
شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نحوے
معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بان بیت مولوی رو
قدس سرہ کہ سہ بی عنایات حق و خاصان حق چکر ملک باشد سیاهش شد
ورق چکمی کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیاء صلوات اللہ علیہم خواہند بود

یا از بس مبالغہ بفرض محال فرموده باشد یا در سر حال از مولانا سرزده بود
 منها ثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفر حضرت ایشان بر باطن
 فرود آمده بودند بناگاه بیاران فرمودند که مرئی گردید که درین سراسر امور بلیه رو
 خواهد داد و در عالم اهل سراسر ایت خواهد نمود و یاران مایکدیگر را خبر کنند که هر

یک دعای مأثورہ بستم الذی لا یفترع اسمہ شئی فی الارض ولا فی السماء
 گویند اعدو بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این دعا را
 بخواند بعنایت اللہ سبحانہ وے واسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو
 ساعت زرفته بود که در بعضی خانہاے آن رباط آتش و افتاد و بشتہ تی ہریم
 تا متر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت
 و بسا متعمہ بہ بقرقت و طہیرت رفت مولانا عبدالمومن لاہوری کہ فاضل
 بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصبر محنت
 بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بہ مولانا فرمودند کہ مگر شمار آنچنان در
 دعای مأثورہ مذکورہ خبر نکرد گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
 مولانا عتاب نمودند و ہر یارے کہ آن دعا خواندہ بود وے و اشیاء وے بسلاست
 رہائی یافت منہما فقیرے کہ در حد و دکن سکونت داشت و بشرف قدس
 حضرت ایشان نرسیدہ بود اما غائبانہ از آر و متران و مشتاقان آن
 در گاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امت را و ایام محرومی فراق بجا و آن
 آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او با و نوشتند کہ
 در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما و ان نواسے بسیار بنظر درآمد و امید
 ساخت اللہ سبحانہ الحمد و الممتہ علی ذلک انتہی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
 متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در آستان

گذرانده نواز شہا و دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک فر
ما صدق فرمودہ و بشارت حضرت ایشان بظہور پیوست جمع کثیر کہ زیادہ
از ہزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیہ شدند و جم غفیر صاحب فوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این یعنی را حضرت ایشان و
حق آن در ویش بیش از پنج شش سال دیدہ فرمودند و دلہا اسیر آن نظر
دور بین او پستہا ہم در صوب دکن خانی عظیم الشانی کہ قدوۃ خوانین بود و اب
محبان صالحی و علماء عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بنا گاہ از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا ہم آن بود کہ بقتلش رساند حضرت سیدی مرشد میر محمد
نعمان سلمہ اللہ کہ آشنا سے آن خان محبت الفقر بودند قضیہ اورا بحضرت ایشان
عرض داشت نمودہ التماس کرد کہ بتوجہ خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعہ عریضہ سیدی بسیدی
نوشتند کہ در وقت مطالعہ کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود و خاطر
شریف از معاملہ او جمع دارند چون این رقمہ شیمہ بحضرت سیدی رسید بہان
را بخصوص بہان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت کہ بسیار بسیار
صعب مینماید کشایش معاملہ من کہ سلطان در حق من بغایت بدگمان شدہ
و حاسدان از رو دیوار فتویہا بر جریمہ من نوشته اند کہ بتوجہ بزرگان
علو شان من عجب نباشد ازین نوشته شریفہ وہ دوازده روز زرفتہ بود کہ
خاطر سلطان بحال سے بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبہ دار
را با دسلمہ داشت و بیش از پیش بجے الطاف و اعطاف بظہور آورد و منہا شیخ
سجادہ نشین از رو سے طلب و نیاز از راہ دور محبت تمام باستان آن قدوۃ

انام رسید چون لازمست نمود با آنکه شیوۀ ازین ایشان بآیدگان خصوصاً
 بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و در حق آن عزیز آثار عنایت
 و زہدت چند رائے بظہور نیامد بعضی مخلصان بعضی رسانیدند کہ این مرد
 مشابہر مشائخ نست و باخلاص تمام از راه دور باین عتبہ علیہ رسیدہ حضرت
 ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند کہ آے چنین گمان می بردیم اما در
 پیشانی اولفظ انکار بخط جلی نوشتہ می بینیم چہ باید کردیاران در تعجب رفتن مدتی
 بسر برد تا آنکہ بعد از چند گاہ آثار فراست ایشان بظہور پیوست اتقوا فرستہ
 المؤمنین فاتہ فیظرب نور اللہ منہا فقیرے گفت کہ بنور بخدمت حضرت ایشان
 رسیدہ بودم عرضہ داشت با حضرت فرستادم کہ صحابہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم کہ بہ یک صحبت از کمل اولیا کہ غیر اصحاب باشند فضل شدند سرش
 چہ باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتی روی مے داد کہ بر جمیع احوال اولیا
 شرف و حریت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند کہ حل این
 سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت
 و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتی بر من روی داد کہ بہ بیان
 او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیدہ فرمودند کہ امروز
 ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفتہ فہمیدہ باشی یا نہ سر در قدم
 ایشان نہادم برخاک پائے آن سرو بوستان اقتباس انوار و راشت از جوہا
 دیدہ دل مروان پر کشادم منہما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند کہ سید
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس رسید کہ
 آن سید را ذکر دل بر بھی غلبہ کردہ بود کہ ہر کہ در پہلوی او شستی آواز ذکر دل
 از و سماع نمودی لایسا چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر فرغت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت رخصت و اجازه و کلاه و خرقة یافته بود و از حضرت نیز
 مترقب و تمنی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
 شد فرمودند سردی مستعد ظاهر میشود و اما ازین استیلائی ذکر دل که بجز کشیده
 و از ان اجازه های بی حاصل که دیده وی را پنداری بر سر دیده و سدره ترقی او
 گردیده معاجبه اوسلب این حالت است از دل او دور و بجز گرفته بود که آن ذکر چنان
 چنان از او سلب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیداد
 حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید و ضمون این مصحح زبان حال
 میسر انیدع هر چه اندر خانه بود آن طرقة طرار برد و چون روزی چند حضرت ایشان
 در تاب انتظارش گذاختند و بنای پندارش را از پنج بر انداختند متفق تمام او را
 طلبید باحوالات مخفیة نو افکند و فرمودند که معامله باطن مبطل با بدیه نقشبندی
 عجب قافله سالارانند چکه برند از ره پنهان بحرم قافله را بنده منهای شیخ محمد مسعود
 که برادر خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشف حضرت
 خواجه فالیشان قدس الله سرهما جمته کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقدر
 رفته بود و در ان ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود و فرمود
 که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدیده نگاشتم
 جستجو نمودم ویرایش جاد روی زمین نیافتم بعد از ان چون نیک متوجه شدم
 صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
 فرموده ایشان بچند روز رفیقانش سید خیر وفات او رسانیدند مشاهدات ایامیکه حضرت
 ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان میان برشکال سید حضرت ایشان
 بعبادت شریفه متوجه نماز قرآنی شدند و نماز تراویح شب اول بستی یاران در سجده که بتیغ
 تنگ بودند نماز ادا نمودند از نقصان ایشان در ویشان آثار رسید بعد از ادا نماز حضرت ایشان

۲۷

۲۸

بر زبان مبارک رانند تا نامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی باران شبهه فرصتی سید
 که برون سجد تراویح گذارده میشده نیت بود این حقیر بکلی از یاران گفت شنیدی
 که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان و شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه و تعالی
 شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صهل در شب نشد
 بعد از ادا این ختمات از شب بست و هشتم باران بختن گرفت کان هذان کریمه الشریفه
 منهنجا همان سجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب
 میل تمام نموده نوعی که اکثر این گان سجد و جمعی که در حواشی اومی بودند از آنجا
 عبور می نمودند مرتب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر میل
 طیب روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقرای اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
 افتاد و بقول اکابر که فرموده اند هر لنگر جادع هر لنگر نیست تعظیم است
 اینچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
 فقیه تقریب ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب میلی رفته بودند بل همین
 که از محاذات آن مسجد مخفی شدند آن دیوار بیکبار میفتاد و منهنجا در ایامیکه بلاهور
 تشریف داشتند نماز خفتن را ادا نموده بنزد یک کجی از دیوارهای آن منزل
 ایستاده فرمودند که امشب زنها کسی نزنند این دالان نباشد و نجسید و حال آنکه
 باعث از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طیب و از فقیر گفت که
 خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتن در امشب
 نسبت میدهند و در حصله از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی دالان
 دالان خوابیده بود و در آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بان بود پایی او را کوفتی رسید
 حضرت ایشان بعتاب فرمودند که امشب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
 چون آن کنیز را از آنجا بر آورند صلا آید و رسیده بود منهنجا یک از حکام

۲۹

۳۰

۳۱

آن حد و خواسته که بر سر سرکشان رود و ستمها را آنها نماید به یک از شاخ
آن نواحی استخاره مذکور ساخته آن عزیز دس را بشارت بفتح و اده و غریب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشاره آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
از آنکه بی بعد الحاق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح و اده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما بر عکس است لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرموده
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان بهزیمت یافت و به پریشانی تمام حیرت
نمود و نشان و نقاره و بغارت داده آمد منما فرزند ثالث سلطان وقت ^{۱۱} راکه ^{۳۳}
بسیار خوانش در رشد امتیاز تمام دشت ناگاه باید نزع در میان آمد از کیسو
پدر بالشکر عظیم و از کیسو پسر با سپاه شگرف با هم مقابل شدند و کار بمقتله کشید
و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بشکر پسر ملحق گشت
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و شفق فقرا و علما
بود و حامی ملت میضا بعضی از اعظم مشایخ وقت نامه با حضرت نوشتند که
در ویشان و بزرگان دیار دلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معمر که معامله برخلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معامله شاهزاده عالیقدر بسیار خوب
در نظرمی و آید همچنان روے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
کشید آنگاه حق سبحانه از سایر خوان ایشان را بزرید و نائب پدید گردانید و چه نائب به
از منوب و چه خلف به از سلف و با دشا ہی جمع مملکت هندوستان را بان قدو

سلطین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود ملک ازین بادشاه
 انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
 راه این حقیر را تا پنج سال جلوس این بادشاه بر او تنگ شوکت و جاه بدین زینت شرع
 از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد و بحق اهل الشاه
 فضل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس النجنان در
 سال هزار و سی و چهار از هجرت سید الا برار صلی الله علیه و آله و سلم که آفتاب
 عمر گرامی ایشان در برج شصت و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد و زری تخلص اصحاب
 خود فرمودند که چنان دانم و ندانم گردانیدند که قصاص میبرم در عمر زندگانی ما
 بشصت و سه سالگی است و ازین معنی شادمی بودند که از غایت اتباع سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله اجمعین در سن عمر مطابقت نیز بنظر میرسد که لک
 موافقتی با عمار صدیق و فاروق و هر تفسی رضی الله تعالی عنهم میگردد و در
 سال هزار و سی و دوم در بلده اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
 بحضرت مخدوم زادهاست گرامی سلمه الله که آنوقت در سرزمین بودند نوشته
 فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این قیمه
 عظیمه آن نور دیده های ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبه علیه
 برونه چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشتند فرمودند که
 مرا اکنون بهیچ گونه نظری و هیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن
 جهان شد و آثار رفتن باین مشهود میگردد و چون مخدوم زادها سلمه الله
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلنشینی و حزن تمام از ایشان در نظر این
 احقر در رویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار ستر کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
 این عاشق شیرازی را از استماع این خبر مزید ناستند و بهین وجه حضرت
 ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب
 ننموده اند فلحا جرم از اظهار آن خود را بر کران و پشتند اما چون حضرت ایشان
 کثرت اندوه و تضییع صدر فرزندانی عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و ایضا
 معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندانی را طلب نموده فرموده
 اند که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری مارا نگاہداشتند ازین نوید آن دو
 ساعتی آمدند و دید مسرور و بهتج گزیده این زمان قضیه مذکوره را باین خادم بیان
 نهادند مع ذلک رخنه جو نبار دیده بنده را کشادند اما ازین مژده چند گاه که بر
 زبان مبارک رفته بود و حضرات مخدوم زاد بای کبار و بهم این عاشق و لفقار
 امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه در آن ایام بزیارت
 روضه شریفه خواهد معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی محاذی صدر
 آن صدر الاولیاء مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
 و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بظهور رسانیدند و بخنان و
 اسرار در میان آمدیکی از آن مذکورات این بود که مارا فرمودند در خلاصی خود ازین
 عسکری نمکین و برضای او تعالی و الگذا دید و ین میان قادمان آن ارقایض الاولیاء
 آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکه حضرت خواجه را
 قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردد و آن قدیمه را یکی از کبار مشایخ
 میفرستاده اند یا با دشا ه وقت میداده یا تبرکاً چون لالی و جواهر و صندوق
 می نهاده آن روز آن قبر پوش فجوز را بر آورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
 که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بتمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپردند

آه سرواز دل کشیده بر زبان آورند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکیتر بحضرت
 خواجه نبوی و لاجرم آنرا با لطف نمودند برای تکفین مانگاده میداشته باش و هم در آن
 ایام شب و وقت تنج این بنده نزدیک حجره خاص آمده قریب باستان سر
 برانوی فکرت کشیده بود ناگاه از آن حجره آواز خیزن گریه آلود و گروش بهوشم رسید
 گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارت تمام بتی
 را میخواند و اشک نیاز از دیده حق بین میراند و آن بیت اینست به باد و روز
 زندگی جانی نشد سیر از غمت پیوده چه خوش بودی که عمر جاوداتی دشتی به چون
 ازین سفر سعادت اثر لبس بر من معاودت نمودند و زبان ساکن آن دیار را بمقوله
 العود احمد کشود و نیز نزدیک بمنازل شریفه خویش دورتر از فرزندان را ویه اختیار
 نموده آنرا از گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه مسجد برون نمی آمدند و در آن
 خلوت بینایج الانوار و الاسرار غیر از محذوم زادگاه کبار و این بمقدار و دوسه
 تن از درویشان خدمتکار دیگر برار رسیدن کمتر سیر میشد روزی و بدایت
 اختیار آن خلوت نفس سرواز دل حقیقت پرور بر آورده این کلام شیخ الاسلام
 را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان اندند
 الحق در او آخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب
 ایشان بطفلان نود آمد این دبیرستان ملحق شده بودند و در آن ایام به بعضی
 دوستان که کتابی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمه درج می نمودند و در بعضی
 کتب تبصریح میکرد و آنکه او آخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
 را بسبب مرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بطور پیوسته بود خاطر بران آمد
 که اطفال را گرفته تحت اقدام همایون برسد ناچار خست فرمودند و بعد از آن
 و حسرت در وقت خست معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

طحاجق پرستان مشرف گردم آنحضرت آبی کشیده فرمودند و عاکنم که در آخرت
 باهم یکجا جمع شویم این حرف جاگند از بهوش از سر در بود مع ذلک چون نصیب
 این بی طالع محرومی بود با قضا مقادیر نتوانست نمود و ناچار بادیده اشک
 فشان و انشا و اشعار حسرت نشان که از ان اشعار است این دور با عیة که اشعار
 باین مدعا بنماید مسکین کسی حلقه هر دور میزد و هر سوطیل سراخ شکر میزد و چون
 یافت دکان قند باوش بر بود و میرفت و ریاس دست بر سر میزد و پس حرفی
 تشنفت از دبستان رقتیم بد صبح تشنفت از گلستان رقتیم بد آغ که چو آه سرد و احیا
 خمار بد ناخورده شراب از دل مستان رقتیم بد او اخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
 که بنده مرخص گشت از ان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
 ماه باشد شیخ بدر الدین سر بندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقرر حضرت
 مخدوم زاد و پاس عالی شان سلیم الله سوانخ این شهر و سبعة را رقم نموده از انجا
 قضیه ایام ارتحال قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
 بعضی فوائد دیگر که زبان آن قیمة از ان ساکت است منتصف شعبان سنه مذکوره
 که کریمه انا از لثاه فی لیلته مبارکه انا کننا منذرین صفت آن شب متبرک است
 حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه در ان نصف شب
 بان خانه که اطفال و والدہ ماجده آنها آنجا بودند شریف قدوم ارزانی فرمودند
 آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنی والدہ مخدوم زاد و السلام فرمادند که
 امشب که شب تقدیر آجال و امان است خداوند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
 باشند و نام کرا ثابت و اسشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه بن سخن
 شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردید می گوئید چه باشد حال آنکس
 که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساخت این راز

زیوش بر اندازد و فرموده الهی دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار از و انقطاع جزات نمود
پرسیدند که وجه این تبیل و غزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
چیت فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشم و بگنجی خود نهائی و از و او بگنجی آنست که استغفار و استغفار و
است و تمامی اوقات و انقاس و اینوقت مستغرق عبادات ظاهره و باطنیه
داشتن لازم و این معنی بی القطار تبیل تام صورت پذیرفته پس شمایان ازین است
پیداید و مرابا و سجانه و گذارید و ایضا درین ایام روزی که در دلیز حرم سرا خطبای
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرا که بعد از دو ماه می آید ما درین خانه نخواهیم نمود
حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانه خاص خواست گذرانند فرمودند
آنجا هم نه و ازین خانه جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بهم که چه خواهد
شد در او اسطی حجه که او اهل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابن سید عبدالقادر جیلانی
راضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات و انهایات نمودند و زبان مبارک
خود در دهان من کرده فرمودند که مرگم در معنی این بیت ماکه **أفلات شمس**
الاولین و شمسنا بعدا علی افق العلی لا تغرب و آن قول ماکه قد می بده علی قبه
کل ولی الله حیرانند شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت است ولیکن
حضرت ایشان را از آنجا که درین بهایوی شوق لقای او سجانه استیلا نموده بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای مأثوره
اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله بقدر مبلغ ما بهیم لاجرم از و فور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الافاق نیامد اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود و درین میان چند روز
صحت گونه روی نموده و ریش زل خستگان را یکم مری شست و درین چند روز
صحت شاید ایام آلام ضعف و ستقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرات ضعف صلاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روز صحت معلوم نمیکرد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظر میرسید یکی از ارباب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصول رفیق اعلى مشاهده کرده بود و بایس ایشانرا
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود و تار و زری بعرض رسانید که آن چیست و این چه میسر است را از اشعار
هندی بر زبان شریف راندند و سرشک مسرت از دیده بر افشاند مرغ هندوی
آج ملاد اکنث سون کجی سبج جگ و میون واره یعنی امروز روز وصال دوست
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دو روز دوم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا ندو و ندکه در میان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
با اینانی بدید و قبر مرا بمن نشان دادند ستمهان در اندوه و حسرت رفتن و ریش
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد مصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
زاده خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزی آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
سبحانه تعالی خواص بندگان خود را درین دایره اختیار اینها میکند و چون
آرزوی خود ایشانانین مشابه است البته ایشانرا میبرد چون ازین حروف درخند
زاده تغییر می دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از همیم دل پرورد و کانونان اندوه پرورد بعضی سنانید

که قبله گاهای نهمه بی شفقته و کم زلفتی در حق بایان چسیت فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت بالمشاء بعد از ارتحال ما زیاده و زیاده از ایام
حیات اینجانی خواهد شد که اینجا علایق بشری و بعضی اوقات ناچار مانع اعانته و توجه
است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در
ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منظره میفرمودند تا آنکه شب بستان و دوم صفر در جمیع
اصحاب خسته بگر فرمودند امر و از آن میعاد چهل روز میشود تا دین هفت هشت روز
و دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحت که
در میان آمد بر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و تصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و صحابه بن الصلوات اکملها و بن التسلیمات
افضلها مرا عطا فرمود و مخدوم زادها را عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر راضی الله تعالی عنه بعد
از نزول آریه ایوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و نصبت لکم الاسلام دینا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم غرضش از آن
توبوی شب فراق آمدن روز پنجشنبه بستان و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد و تب رجعت
نمود باز صاحب فرارش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة از
بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما استفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
مداوند و پیش ازین ضعف بخاوم فرموده بودند که مبلغ گذار از انجاست جهت نقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک را ندانند که واعظی در ول من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بسیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
 از آن انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با طفلان فرستادند
 و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال کلی تمام شده بود و درین ضعف
 افاضه علوم عالیہ پیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و رفته از آنجا
 که گرم بیان و قایل حقان بودند حکم فرادان بطور رسید حضرت مخدوم زاده
 خواجہ محمد سعید سلمہ الشرواہ بقاہ معروض داشتند کہ ضعف حضرت ایشان انہمہ
 حکم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
 فرمودند کہ لے فرزند وقت کجاست فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دادم کہ یارک
 اینقدر بیان ہم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف ناز بغیہ جماعۃ ادا نفرمودند
 مگر چهار پنج روز اخیر کہ نہا گذاروند بر ای رعایت قوم و ادعیه و اوراد و آثار و لایہ
 و ذکر مراقبہ و انکی ربی بیج فوری بجا آوردند و بیج دقیقه از دقائق شریعت طریقت
 را فرنگداشتند شب کہ ثلث آخر شب پرخاسته وضو کردند و تہجد را ایستادہ
 گذاروند و فرمودند کہ این آخرین تہجد است و اسچنان شد کہ بعد از آن تہجد نیستند
 کہ محالہ باخر رسید تہجد یافت و قبل وقت وصال ایشان را فروری کرد
 میداد مخدوم زاده بزرگترین آفاق بعرض رسانیدند کہ این کثرت فرود رفتی بوان
 ضعف ست یا از استغراق ست کہ بعضی معاللات عظیمہ در میان ست توجہ دارم
 تا کما ہو مکشوف و مشہود گردند و با تمام و اکمال رسند و مجلس از آن خوا مض اسرار
 بکوش فرزندان کبار رسانیدہ اند و چون ازین فرود تگیہا بافاقت می آمدہ اند و متکا
 در و انگیز و داغ اثر بدرد ایشان خستہ بگرد میان می نہادہ اند بیشتر آن و صایا تحریص
 بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبہ بود و میفرمودند
 کہ سنت را بدندان خواہند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت اتفاق چنین
نصایح بطور می آورده اند منها ما روی الترمذی والبوداود عن عریض بن ساریه
رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة وجلت
منها القلوب وارتقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانتها موعظة موع
فاوصنا فقال او همکم بقومی الله واطمع والطاعة وان یا مریکم عبد وایة
من بعثتکم فیسیر اختلاف اکثر افعلیکم بسنتی وسنته خلفائی الراشدین المهتدین
عضوا علیها بالنواجذ یا کم و محمدات الامور فان کل بدعة ضلالة ودرین مصایا
فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از وقایع فصیح حکم الدین
هی انصیحة فرمودند گذشته از کتب معتبره دینی طریق متابعت کامله بکسیرید
و بران کار کنید و نیز فرمودند درجه نیر و کفایت من مراعات اتباع سنت نبوی
علی صدرها الصلوة والسلام تأمید و قبل ازین بوالدۀ ماجده اطفال فرمود
بودند که چون ارتحال من ازین دارالال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ
مهر خود کفن من سازی و نیز یکی از وصایایین بوده که فرموده اند قبر مرا درجا
گننام خوانم مقرر دشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین
شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشارۀ حضرت آنجا
مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد و تعیین موضع
دفن نیز در آنجا کرده اید و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنی یا بیرون شهر و در باغ
تربت من مقرر داری و قبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرمودۀ حضرت ایشان قدس سره اشاره می نماید به

بقضای اتم و هم بر آنکه آنحضرت متعلق با خلاق حضرت بی نشان گردیده بود و مذمومید
 اینست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
 که آنحضرت قدس سره از پنهان انتقال نموده اند و سن مالان و گریان هر سوی
 می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان یک مرگفت اینک
 مسجدی است بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد است چون بان مسجد را دم
 بخر خطی که از وصورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود و نبود و یافتند قبر ایشان
 نیست که جز اینقدر نشانی ندارد و در آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
 است از نسبتهای فنا شده و بقایه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت
 ایشان نیز در مکتوبی که کریمه بل آتی علی الانسان عین من الدهر کم یکن شیاً
 مذکور آن عنوان آن مکتوب است از تحقیق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
 بهمان شیخ عارف فرموده بعد از آنکه ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
 بنظر رسید تو اند بود که تعبیرش هم آن و هم این چون فقیر به برهان پورفت
 در او اسطوره صفری که در آن انتقال حضرت ایشان خواهد بود در وقت از
 مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
 سبزی و ثمر در فعت چنانکه گویانزدیک با آسمان رسیده و از کثرت اغصان
 چنانکه هزار کس در سایه او آرامیده بیکبار از تند با فی بر زمین آمد و غریو و
 افسوس و گریه از مردم برخاست و شور برخاست گردان مغل شکست
 بگریه ز جوش مگر آنکه دل شکست بناین فقیر دلریش از واقعه آن درویش
 هر اسان بود قابع از سه و اندر و زارین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
 به بند رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بکرم کریمه شجره
 صلیها ثابت و فرعمانی الشما و الایه اشاره می نماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت

غرابو دند باز گردیم بحرف و صایا سے آن غوث البریا قدس اللہ سرہ الاقدس
 چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دوسته جا که بر
 قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگه رانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
 شما مختارید هر جا صلاح و انبیا آنجا گذارید شب سه شنبه بستان و نیم
 صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخا و مانے که شبها بیمار واری میکرد
 فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است و بس و در آخر شب
 فرمودند هیچ لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که جهت بول طشت یک
 نذر احتمال حبستن قطرات است در عایت دقیقه در آن وقت نازک نموده ترک
 بول نمودند و فرمودند که این ظرف را بردارید گنجی گفت قاروره را بچکیم باید
 نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقص وضوئی ننمایم و استنجائی کنیم
 مرا بر فراش من خوابانی چنان کردند که چون معلوم ایشان گردید که بعد از
 ساعت انتقال خواهیم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقص وضو نفرمودند
 و اطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
 بر طریقه سنو نه دست راست زیر صدر است نهاده بزرگ پر و افقند مخدوم
 زاوه بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
 چون دست فرمودند خودیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که کرده ایم گایه
 و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لحه جان بجان تسلیم نمودند
 رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ابدیة بیثوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
 انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتعیت انبیاء و سرور ایشان
 علیهم الصلوات و التسلیمات نمودند و این واقعه عظمی در چاشت روز سه شنبه
 قریب یکپاس روز بستان و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

بست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سیدالابرار صلی الله علیه و آله و سلم
 بوقوع پیوسته و آن ماه بست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول که
 ماه نبوی است بخدومت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شافتند ایام ضعف و تب
 ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز این معنی موافق مضمون
 حدیث صحیح حلی یوم کفاره است بطور آمده چون غسل آن بدن انور را بخت
 غسل آورد و جامه را از تن مبارک بر کشید همه حاضران بمحاسنه دیدند که آنحضرت
 بر شیوه نماز دست بسته بودند و ابهام و منقصر راست بر گردن دست چپ حلقه
 داده و حال آنکه حضرات مخدوم زاد پا بعد از تحال و دستهای ایشان را دراز کرده بودند
 و در زمان خوابانیدن بر تختیه تبسم نمودند و دستهای چپان تبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
 برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید
 یاد داری که وقت آمدنت پد همه
 خندان بودند و تو گریان پنهان زری که وقت رفتن تو پد همه گریان شوند و تو
 خندان پد دستهای شریف را غسل کشاده راست کرده بر یسار مضطجع
 گردانیده غسل به جانب بئین داد چون بر جانب بئین خوابانید تا یسار را نیز
 غسل دهد باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بجرکت ضعیف که آن
 از قوت ولایت کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و منقصر
 بئین بر سر یسار حلقه گشت و حال آنکه چون ضابطه عیرین بود بایستی که دست
 راست بر چپ بخی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
 برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن و جدا شدن امکا
 نداشت و قتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض نظم و سیده بود و همچنین
 پیش از آنکه آنحضرت را بر تختیه غسل فرود آوردند قبض بدین برنج مسطور واقع
 گردید و چون حاضران کشادند شاید میگردند که دستها مبارک آنحضرت بر سبیل ملوک

با هم جمع شدند و بهرین منوال دوسه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا
 سریست بمطمن و رازیست مخفی باز بمشادن آن متعرض نشدند و گفتند که
 حضرت خواجه محمد سعید سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان بسکنته الله
 بجهت اجماع چنینست چنین گذارید صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم کما
 تعیشون تموتون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مشاهد این
 خوارق عظیم مخلصان را بموجب فرید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
 حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصورت
 وید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهائى وقت اند و دیگر فضلاءى حاضرست جاسه سفید
 کفن کردند لافافه و قمیص فرار و چاک قمیص را بر وایت مفتی باز دو جانب تنکین نمودند
 و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محدثینست که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و ابوبکر صلی
 راضی الله تعالی عنهما عمامه ندادند و بودند در قستانى مرقومست که صحیح آنست که عمامه
 در کفن نکرده است و علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز فرموده عمامه
 در کفن تأکید فرموده و حدیث ان الله وریح الوتر نیز مقتضی نیست حضرت مخدوم زاد
 بزرگ خواجه محمد سعید و امت برکاته امامست نماز جنازه پیروید بزرگوار خود ضعیف الله عنه
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و کتب
 فقهیه متبره مرقومست که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکروهست هر چند که عمل
 بعضی امام درین ایام چنینست و روضه منوره ایشان پهلوی سجد متبرک آنحضرت
 جانب شمال در جوار مسکن شرف موطن ایشان واقعست و در همان قبّه علیه قبل
 ازین حضرت مخدوم زاد گى خواجه محمد صادق راقدس سره گناهدشته بودند نورانیت
 و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز دیدی از مکاتیب آن موضع
 را چنین تحریر نموده اند بغایت الله سبحانه و بصدقیه حبیبیه علیه و علی اله الصلوات و السلام

در مکاتیب و در دم انجمن شافعی

والحقية والبرکتة بلده سربند گویا زمین احیای هست که بر آن چاه عقیق تاریک پر کرده
 صفت بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آن ارتفاع داده و نوری در آن زمین نوریست
 گشته است که مقتبس از نور دلی صفتی و بی کیفیست در رنگ نوری که از زمین
 مقدس بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه
 این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را
 نشان داده نوری نمودند ساطع که گردی از صفت و شان بوی راه نیافته بود
 و از کیفیات منزله و سبب بود آرزوی آن شد که آن بین فن من شود و آن نور بر سر
 قبر من لامع بود و این معنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور و
 از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در
 پرده خاک در دریای آن نور مستغرق گشت عینی لارباب النعم نعمها ان شاء الله
 این بلده معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله است و آنجا آنست
 است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع المعه ایست از انوار قلبیه این فقیر
 که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروخته
 قل کل من عند الله الله نور السموات والارض انتهى مر قومه الشریف و راقم این
 حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاد
 جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شتو که ایشان از زبان مبارک حضرت
 ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزلت و انزوا نمودم
 که بگوشت از گوشمارفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که
 طریق محبوب و مرضی ما همین است که الحال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش
 کرده در آن وقت در نظرم بلده سربند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمیق
 راه برآمدند و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزند عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
 باحوالی آن که در آن وقت داخل محوطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم
 سر آنکه مخدوم زاد هارا آخر مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان
 نوشته گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدرجی و دجا
 دیگر را که فرمودند از غلبه دید فنا و خمول و بی نشانیها سرزده بود و کمال تنگی مخفی
 نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ایشان داخل
 کیشان دیده اند بنحی ازان مرقوم میگردد و یکی ازان خوارق که بسیار مردان
 آنحضرت و غیر مردان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاد ه
 بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان ب
 اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت
 ایشان را پیش روی آن مخدوم زاد ه مغفرت نشان که سمت قبله باشد
 بجاک سپرده بودند احوال زیران متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان
 که قبر مخدوم زاد ه تخمیناً یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
 ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین
 سر بندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایت تیره شده
 بود و آن سرخی آسمان را اکابر گریه بر موت کمال دوستان او سبحانه گفته اند کما فی
 شرح الصدور یعنی ان السموات والارض یسکیان علی المؤمن و کما استأجره لظرفها
 و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاد های عالیشان و بعضی در ویسا
 و واقعات و مشکوفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر و آید از انجم است آنکه
 حضرت مخدوم زاد ه کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن
 بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بطور

آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباحثات میکنند عرض کردم که قبله
 گاه از مقام شکر هیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند بے مرائی از جمله شاکران
 گردانیدند معروض داشتم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
 کریمه چنان استفاد میکرد و که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
 پیغمبران چون ابو بکر صدیق صی الله عنه فرمودند که چنین است امام را
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
 مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقع و در
 پر سیدم که سوال بشکر و تکیه چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال حمت نخست
 بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
 که آری و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده کین
 نیایند از و متعال نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
 پیش من نفرستاد و پرسیدم که ضحطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل
 قلیل و گویا مولانا محمد هاشم خادم که از مخلصان قدیم است حاضر است و خدمت
 بر پایستاده میگویی ایشان اقل قلیل را هم بر سبیل توضع میگویند و الا اینهم نشده
 مخدوم زاده کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود و متعجب
 دیدم که حضرت ایشان از در آمدند و بر سر عرش من نشستند و مراد بر گرفتند
 بهیبتی بر من ستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و منی الحال از نظر من محراب
 شدند و فاصله دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ میر محمد نام گفت در نماز فرض
 ظهر که مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
 ایستاده اند چون میان من و ایشان در صف جماعه فرجه بود دست مرا گرفته
 بجزو متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را امید بدم و فرجی شال

قسمتی پوشیده بودند و گوش پنج بر سر دستار پیچیده و مسحی و رپای ایشان
 بود و من زمان زمان تحیر میشدم و تعمق میکردم که مبادا از و هم باشد اما بی باب
 و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شد و چون نماز را سلام دادند ایشان
 ندیدم مضمون سه آمدی و آتشم بر جان زدوی بد رفتی و بر آتشم دامان زدوی بد
 با خود بخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم یکی از مخلصان ایشان که در
 قریح برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود و فرزند آن پیش
 مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکرد بهار
 در آن احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
 یا بابا بخدا رسیدیم و بهشت اعلی در آمدیم اول پاهای رست و بهشت نهادیم
 بعد از آن سر در آوریم بعد از آن پاهای چپ را و ببقای او تعالی مشرف گشتیم
 رانی معروض داشته که مرا نیز به بهشت و ببقای حق تعالی برسانید فرمودند
 که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض از آن واقعه برآمده
 صحتش روی داد و بعد از ده روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیده و
 بدرالدین مذکور در آن سال مذکور نوشته که بعد از انتقال آن حضرت من هم در واقعه
 ایشان را دیدم که بخواه جسام الدین احمد کتابتی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
 عبارت است که ما خود بخود و نگارندگان این جهانیم ما از جهان گذشتیم و در آن جهان گشتیم
 انالله و انا الیه راجعون این حقیر جامع این کتاب غنی الله به یزید چون خبر انتقال آن حضرت
 یابین من و زوی زاویه غربت و سکت رسید از غایت لبستگی و اضطراب با جگر کباب چشمم بر آب
 دول آواره و گریبان پاره از شهر روی بیابان نهاد و زبان حال را با نشا و این باغیبه
 خود یکشاد بی روی دل بصحرای کمنی بد چون کوه ز بار غم و روح کمنی بد از بهر
 غماری نشان آن گل پرسم و در بهر غم سرخ عنقا کمنی بد اتفاقا چون شب سپید و کنا

شهر در ویرانه مسجد می بیا و آن گنج سر جیب اندوه برده بودم جاسوز و حرقت تمام
 آه سرد از دل و اشک گرم از دید بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
 چشم تر داریم ما پند از رسول عشق اعجاز و کرداریم ما به هر رگی شد رشته بهر سوز
 اصلاحی نیافت پند چاکهای که تو بر جیب جگر داریم ما به بیخ هر سو بر تن هاشم زاتم
 حلقه ایست پند در دل بهر حلقه چندین نوحه کرداریم ما پند در میان این گریه و سوز
 حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد و با هزار پریشانی و حیرانی گفتیم ای
 قبله دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتّباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
 در آتش راه شکیبایی گرفت با وجود این کرامی بند دیوانگی این عاشق مستمند
 افروزد و در زبانم این رباعی خود بود و دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد و دوزخم کسان
 ناله ام افزون تر شد بهر شیشه که بشکست ز می گشت تنی به هر چند دلم شکست
 پر خون تر شد باز خواستم که سر به سر انهم چون پایی بزمین آن ویرانه مسجد نهادم بنیر
 در افتادم چنانکه از هوش رفتم کی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
 بزاوئی خود وجود متعلقان مرا خبر کرد و تمام رنج احزان من بردند دانستم که آن اختر
 عدم رضای ایشان بود بان آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی توانم
 جزا بهوای آن گنج بصدری و در زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
 دار و لمؤلفه اشکر زبان شستم سر بهر رگداری به هر که از هر طرف آید ز تو
 پرسم خبر به گاه بر خیزم و گاهی بنشینم چو غبار چنان توانان ترانیت ازین
 به سفر نه بچکف آرم طلبم بوی کبابی جگر به کاسه دیده نم بر کف و دویزه
 کنم پند از اشک رخسار گدایان در تسیم و زر به پند خانه از نهی کنم و لغت نهی
 گیرم پیش پند ما گریه ازین راه ز یوسف اثر به پند همچو آن نشانه که از شوت
 بدریا آمد سر نم در روان کش گرم چشم تر به پند اهل این قافله سر گشته بیع

اند و شرا بول گر و ساخته باشم بخیاں نظرے پناچار خود را بفکر نظم و شعر مشربا
 و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سه فقره بر طبق عمر گرامی ایشان
 در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد که هر فقره تاریخ انتقال آنحضرت
 بود که لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تسمیه و امثالها در آن باب از
 دل کباب سرزده که مخلصان آنحضرت و فقیر زاده و دیگر

همنشینان هر یک را جمع نموده اند یک تاریخ مشور که آن گریه
 الّا انّ اولیاء الله لا خوف علیهم است با تقاسیم و دایم منظومه غریبه نیز
 لمؤلفه یا ایها الامام اقدس افرامام پسن کان ذیل رافقه عروقه
 القبول فی قطب الذی کفوف من رب السماء له فی حال الهمی تحیر فی شانها
 العقول فی ما الموت کان بدر کمال قد الطلق فی من مشرق الظهور
 الی مغرب الافول فی لسا اصحاب ارث رسول بحقه فی اکتب لعام حله
 وارث الرسول و دیگر مخلصان آنحضرت نیز مشربا و تاریخها شرأ نظاماً
 و بیان آورده اند غزلی از هم پیرایه ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت جبرئیل الی الجبیب را بر زیادتیه همو بیان است
 و جبرئیل یافته یعنی الموت به جبرئیل الی الجبیب قضیه
 انتقال را بهمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و دیده دل را بر آه انتظار فیوض
 و برکات حضرت و زبان قلم را بذر احوال من زندان عالم مقدار و غلفای
 کبار آنحضرت بخشانیم بتوفیق الله سبحانه و کریم فصل و هم در ذل احوال
 حضرات مخدوم زاویه کبار خواجه محمد صادق رحمه الله المستحسین
 فرزند پسر حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن بخت بر بند
 بوستان ولایت در سال هزار و سی و هجده از بدایت صبی و آغاز نشو

و نامای صفات آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجرب ایشان
علیه الرحمة آنجناب را در کتب تعلیم و تربیت میباشیده است حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشتاد و هشت بصبحت گرامی حضرت خواجه فانی ز خود
باقی بحق بقدس الله تعالی ستره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و آنحضرت و مرقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علوم مستعد و
وفطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از خط تصرفات و برکات پیر
عالیه مقدار و پدر بزرگوار قدس سره در آن ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز نه مات رسانیدند شش نوده ام که بسا بودی که در آن
ایام از وفورستی و استیلا ی جذبات سرو پای برهنه هر سه سر نهادندی و اوراق
سبق را بیاد و داندی روزی در اثنا ی باران با جمعی از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از آنجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب مارا بنگرید که چه میکند و قتی
یکه از روی ایشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بودند بخدمت حضرت خواجه قدس ستره آمده احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مرادش آن بود که مارا با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همیناست مصدع نباشم و اگر فوق آن بودا ستفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زاده مرا طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بگوی که در ایشان همان
باشند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن ویش

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
 که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال پنجاه ساله او دم نمیزند پندار وید
 آن احوال از سر نهاده غیبت و استملاک مخدوم زاده قدس سره با بجای سیده
 که در غیبات و استیلائی آن حضرت خواجه جهته تحقیف مغلوبی ویرا طعام باز
 می داد و اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح باین معنی نموده
 اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجه روح الله در صبح پنجاب مخدوم زاده نگارش
 فرموده اند این مضمون هوید است از آن مکتوب است این چند فقره قره العین
 محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد و احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
 حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
 العزیز از سکر بصحو آید و فنا و شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب از زمان
 صغیر سن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
 چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
 آن مخدوم زاده را طلب داشته از امر کونی غیبی می پرسیدند و ایشان علی الفور از
 هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر برده از احوال
 هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
 چنانچه مشاهده میکرد و ندیدان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجه
 هم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله بحضرت ایشان ماکر و مذموم
 زاده نیز از آن جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدانان انوار ابدی
 والد بزرگوار خود را و بانهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
 این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عرصه که بحضرت خواجه خود مرسل شده
 اند آنجا مرقوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر و اسن کوه همراه بود و ترقی بسیار نمود و در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بنفقیر مناسبت تمام دارد و نشی و آنا
فنا و بهرید دل از ما سوا چنان از جمال خصال آنجناب هوید ابوده که بعضی از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که بهیچک
این جوان را می بینم دنیا بردل ما سر و میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضی همسایها بخدمت
مخدوم زاده اظهرا رنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سر و از دل میپرد و بر کشید و گفت ای فلان اگر در خدمت
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
سبا کش رفت که من از آن عرض نجل شدم و کینه لامت گران از دلم بجای رخت
بست و قوه مد که ایشان و مسائل علمی از عقل و نقلی بنیاتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علمای شیراز که بنده آمده بود و در معقولات بینظیر بود رسیده حرفی چند با او در قائلی
علوم هدایت و حکمت که زاده بخش بود در میان نهاد و بعد از اتمام سخن آن فاضل شیراز
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوه ادراک
مسائل و قیوه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علوم حال و
غلبه آنکسار و دوفور تفرید و بهمت و انس بهناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند بخارش
نموده اند بر خوانندگان هوید است ما بفقره چند از آن کلمات ارجمن و التفتانیم
در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اغری مجموعه
فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی
که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و هفتم و چهارم

ازین دفترست که این مقام را بفروندی ارشدی عنایت فرموده اند و در
ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم است که استفاده
که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفاده
فروندی عظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت و ولایت این فقیر که از ولایت
موسوی استفاده است شبیه ولایت رجل مؤمن است که از آل فرعون
بوده و ولایت فروندی علیه الرحمة شبیه ولایت سحره فرعون که ایمان آورده
و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فروند با دو برادر ابراهیم و ابوبکر از دوستان
نیز نگاشته اند که فروند عظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرح و محمد عیسی
سفر آخرت اختیار نمودند و انالله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولاباقی ماندگان
را قوت صبر عطا فرمودند تا نیا بلبله را سر دادند خوش گفت من از تو روی
نمیچم گرم بیازاری بچه خوش بود عزیزان تحمل خواری بفرزند مرحومی آیتی بود از
آیات حق جل و علا رحمت بود از رحمت های رب العالمین و رس لبست و چهار سالگی
آن یافت که کم کسی یافت پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بجد کمال
رسانیده بود حتی که تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح موافق و امثال اینها را بقدرت
تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشف ایشان مستغنی
است از آنکه در بیان آورده معلوم شماست که درین بهشت سالگی برنجی مغلوب حال
شده بودند که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه بسکین حال ایشان را بطعامها
بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محبتی که مرا محمد صادق است
بهمچ کس نیست و چنین محبتی که او را باست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجائب غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و بلیغ و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
 هر یک از اولیای از حضرت حق سبحانه و تعالی چنین خواسته است و من التجا و تضرع
 خواسته ام از محمد فرج چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافی خوان و
 بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و عا میکرده که
 در سن طفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
 مرض موت یارانی که بیمار داری او میگردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمود
 اندکرامات و خوارق که از محمد عیسی تا بهشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
 باجمله جوهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لشکر سحانه الحکم و المنه که امانت را بآل
 آن بی کره و بی گناه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تقربنا بعد هم بجزیرت السلام
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
 مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قند مهار مخدوم زاده بشا
 ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
 واقع است بر رفتند و لمحبه بر فرار منور مراقب نشستند بعد از آن سر برداشته
 گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام
 در صخر سن بودند فسخ عزیمت سفر ننمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بضاعت
 تجارت در آن سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتی انتقال حضرت مخدوم
 زاده بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم
 ربیع الاول هجری سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون و با در آن
 بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
 لقمه چرب میخواند تا مانرویم سکین نیاید ایشان را تا پ گرفت و بر رفتند بعد
 از آن و با در قبیله ایشان مخفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

تپ طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلبات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده
آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
این بار ابرودا ششم شمار ابر مردمان پچیرین روانها شد و یکی در خواب دید که هر که نام
مخدوم زاده نوشته با خود دارد از آن بلیه بر بد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند
که در مقبره جد خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان است مأمور شدند چنانکه
قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
بزیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صبح شنبه
مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکرد و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعا
آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانه و عنایات که بظهور می
آید و می ساختند و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امر و توجیه
او بود و دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
و اسرار غریبه که بر حمت الهی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدر
سره بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با آنحضرت مرسل
داشتند که از انجانی باحوال گرامی ایشان توان بردی منها قبله گاه باز و
جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رحمت او نگذرد و آن میسر نگر توجیه خادم
آن در گاه مدو فرماید و دستگیری نماید صریح بآمر بایان کارها و شوازیست
الحمد لله و المنته که بمین توجه شریف بطریقه که امر فرموده اند استقامت
دارد و در آن کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تازند است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و از حافظه قرآن می شنود و بعض اوقات مقبوض
است و بعض دیگر بسط و قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
دارد و از آن تجاوز نمی نماید لطایف سسته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل
ظلال میدانند و از اطل متجاوز نمی یابند لطائف او ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت
غیر از بدن امر دیگر مفهوم نیست چنانکه بحضور موفور السرور عرض کرده بود احوال
از بدن در نظر ممتاز می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد از این بقا باز
یک نوعی از فنا به لطایف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا و
دید تمامی کار میسر نیست الحال مقبوض ظاهر میشود و فاما تا حال توجه بعالم نیاید است
چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود یک منہما عرض شد و
کترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
مغموم می بود آخر الامر بحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم
لطف نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجه شما از جانب این
کس نمی بود احوال همه هست از جانب اوست تعالی تقدس و در خود بیش از قابلیت
قبول نمی یافت کلامه الله تطلع علیه الشمس فاحرق بذلك الطلوع کل ظلمة و مکد و رة
من البدن اللطائف و محل فیها کل نور و برکت یعنی فالشرح الصد و اتسع القلب و صا البدن
کلمه نور امضیا الطیف من السرو الروح الذین کان قبل ذلک و جدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
على القلب فلما نظرت الى القلب ظلم ان في القلب قلبا آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الى القلب
القلب ظلم ان في ذلک قلب
آخر و اتجلی علیه کذا الی غیر النماية فلم يظهر قلب بسيط الا و قلب آخر فيه ولكن يتوهم الان
انه انتهى الى القلب البسيط وليس متيقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها

كانت كلها تحلفات صرفته وكان غطرسم هذا المقام فما كتبها بسوء الأوب قبله كما بان به
 كثر من اثره يست از آثار توجه انظره اگر برتن من زبان شود هر موی ذی یک شکر تو را
 هزار تو را نم کرده و آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان درگاه راجه شرح و بحق
 سبحانه با حسن وجهه این دولت عظمی میسر گردانا و بجز متنبی الامی آله علیه علیهم من انصلا
 اتسا و فضلها حضرت سلامت جامعه اعدا هر چند خباثتها می کنند و منصوبهای اغیار
 آخر الامر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بنده ای بجای
 همه عرض بندگی ینابند و بجد و ذوق حاضر میشوند به منتهای حضرت سلامت
 ششی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا
 مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت
 محمدی علی صاحبها الصلوة و السلام مرکز و اجمال این مقام است گویا دریای
 عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است
 انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمال بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دار
 و از تمام آن مقام بغیر از پیشه بار اصله الله علیه و سلم نصیب مفهوم نشد و این حقیر
 نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کامل روزی گردانا و بهنوز این مقام
 خوب واضح نشده است باقی احوال بحیث گذران است درین ماه معظم خیل برگاه
 مفهوم میشود انخوی محمد سعید اوضاع هموار دارد و اوقات بحیث و ذکر میکند راند
 یاران شهر نیز بذوق تمام حاضری شوند و العبودیه منتهی حضرت ایشان قدس الله
 سره الغر نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیست که عظم آنها مکتوبی است
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصت و شش است از دفتر اول مکتوبات چون غایت
 تطویل و تفصیل بود و معارف دران باهم دریافته نقل آن یا فقره ازان دشوار
 نمود خواه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اندک بحسن کام

اخلاق بل و فوار احوال و کثرت فضائل و بشاشت وجه و نرمی گفتار و صفات
 کردار آراسته اند و ولادت شریف ایشان در حدود سال هزار و پنجاه و پنج هجری شهر شعبان
 بوده و حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار و پنج ساله بود که پدر
 رنجو سے پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیده شد که چه میخواهی بیفتی
 گفت حضرت خواجه را میخواهم من این حرف اورا بحضرت خواجه خود قدس سره
 عرض کردم فرمودند محمد سعید شمار ندی و حریف نمود و غائبانه ازمانست و در بود و نیر
 حضرت خواجه قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
 مخدوم زاده را نیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرموده و عاگرد و اندر مکتوب که یکی
 از مخلصان و مدحت حضرت ایشان ما قدس سره بر نگاشته اند پنجانوشته اند
 فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعداد های عجب دارند با کلمه شجره
 طیبه اند البته الله نبأنا حسن و این کلام غریز حضرت خواجه قدس سره اشارت
 است عظیم بعلوم استعداد و فطرت همه مخدوم زاده و وصول ایشان بدرجات
 علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن بسن تمیز تحصیل علوم صوری پر و خسته حصه
 از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه و بمنجه را در ملازمت برادر بزرگ
 خود قدس سره و بعضی را در صحبت شیخ طاهر لاهیوی سلمه الله باخر رسانیدند و در
 انواع علوم عقلی و نقلی مهارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجه والد بزرگوار
 در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
 این مجموع کمالات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند و در سن هفتاد
 و هیزده سالگی بپروید و شد گویند و ایشان بلوغ طبع بیادخت معنوی توأم گردید
 از آن وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول و نقول بمهارت تمام در سن هفتاد
 و بعضی کتب معتبره تعلیقات و حواشی ریبا رقم فرموده اند از آن جمله است تعلیقات

مشکوة المصابیح که در آن تحقیق صحت و قوت آن احادیث که ما خدا که خفیه است
 غایبه سعی مبذول داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بنحایت پسندیده زبان شناس
 و دعا ایشان کشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما را از ایشان مسئله شکله که
 بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایت تنقیح بیان فرمودند
 و آن عالم سرگوش راقم آورده گفت هیچ دلیلی که مخدوم زاده تو در مهارت علمی
 امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلد لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کرده بود
 و علما و مشایخ آن بلده را و نیز اکابر تریل آنرا دعوت نموده بود و در آن مجلس تقریب
 سجده تحیت و سجده عبادت و قایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاده بابر اعراس
 خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علمای کجانب سخن را از هر علم تقریباً بدرجات
 عالی رسانیدند طلبه علم از قوت علمی این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بمطافه
 درآمدند و بر سینه که به خصوص مشارالیهما را منی شناسختند می پرسیدند که این عزیز
 کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آری
 از آن صدق ولایت این قسم در هدایت چرا بنظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه
 بتقریب عدم رفع سبابه و تشهد بذهب مختار حنفیه رساله نگاشته بودند و فرمودند
 مقصد آنست که اولویت عدم رفع ثبوت رسد علمای که ثبوت رفع سبابه بودند
 در اقامت جواب تحیر مانند روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی سر و بتقریب
 جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمة فوت
 شد گفتیم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال
 باشد از کجا خواهیم یافت حق تعالی بحض کرم این دو برادر بر خوروار را نائب
 مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله
 اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده پس به تهام اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور و جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سرهندی
 بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بود که حضرت سلامت دل پابج متوجم
 بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
 مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذكر فکرها در دل مفهوم میشود و در قصبه شاف
 مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
 پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن
 نسبت غلبه کرد و چندان غلبه میکرد بدن متالم می شد و درین میان ظهور حضرت خوا
 بزرگ شد قدس سره تسکینی می نمود و روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
 و بیشتر تسکین شد انتی حضرت ایشان رضی الله عنه در عاشیه جواب عرضند
 مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بنیاید
 صیل است هیچ یک از اریان را باین خصوصیت روی ندانند انشاء الله که وزیر ولایت
 خاصه مشرف گرد و بعد از آن چندین سال دیگر تار و زار انتقال حضرت ایشان رضی الله
 عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواج
 محمد مصوم و ظاهرهای بود و به نسبت های بلند و احوال ارجمند می نواختند و محرم اسرار
 غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
 دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند و آن اسرار
 بزرگ که در ستر آن جد و جهد تمام میفرمودند و هیچ یکی از اصحاب
 و غیرهم به استماع آن سر بلند نکند این هر دو مخدوم زاده را
 بر آن مطلع ساختند بل به خصوص تحقیق آن در حق ایشان
 خبر می دادند بعضی از بشارات عالیه که آن حضرت در حق این
 هر دو برادر فرموده اند ذکر مینمایم **ب** حضرت مخدوم زاده خواج

محمد سعید سلمه الله تعالى در بعض از مکاتیب خود نوشته
 اند که حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه قطب بوده اند
 و هر قطب را دو امام می باید دو شخص در ملازمت علیه حاضر
 بودند فرمودند که شما هر دو امامید هر یکی فرموده که این از روی تواضع
 بسیار بدیگری گذاشت و صاحب یمین شد پس
 و نیز این مخدوم زاده سلمه الله تعالی در بعض از مکاتیب خود
 برنگاشته اند قال الله تعالی لا یدوقون فیها الموت الا الموتة
 الاولی بخاطر فائری رسد که حکم آن دار از احکام این نباشد بدست
 درین تماشاگاه هیچ ترقی از حقیض مبادت باوج قرب ممکن
 نیست تا فنا بر هفتی سالک وارد نشود و به موت
 مانع نگرند بخلاف آن نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافی
 کمال دیگر نیست و معد با معد جمع موت را در آن دار البقا
 چه گنجایش و فنا را چه یاری تحقیقش آنست که چون
 دین عالم ظهور ظلال است و معاملات آن شک نیست
 که ظل را بعد از طلوع اصل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا
 و انعدام چاره نیست و چون اصل نسبت با فوق خود حکم ظل
 دارد بعد از سطوع اصل او آن اصل اول مستتر می شود هکذا
 الی ان یأتیک الیقین و آخرت چون مقام ظهور حقایق اصل
 است و اصل را با اصل دیگر هیچ تدافع نیست فنای کمال
 اول چه دکار و اضمحلال اول نزد و دثانی چه گنجایش کرمیه
 و لدینا مزید مؤید این کار است که شعر بقاء اول است
 و کرمه مانع من آیه او نشهانات بخیر منها او مثلها^(۱)

مناسب معاملات دنیوی است جمعی که عنایت
 آلهی جلّ و علا شامل حالشان شده است و
 دنیای اینها را حکم آخرت ساخته و بخطاب لقا آئیناه
 اجره فی الدنیا^[۱] نواخته امیدوار مخلصی از مضایق این دارغور
 اند و بخلعت سعادت^[۲] الیوم المکلت لکم دینکم و اتممت علیکم
 نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ممتاز حضرت قطب الاولیاء
 قدس سرّه در باب دو شخص را از اصحاب خود این بشارت
 فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند که دنیای شما را آخرت
 کردند. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
 العظم. (ب) حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
 تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
 رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت احمدی
 مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا ان
 هدانا الله لقد جائت رسل ربنا بالحق. (ج) و نیز این مخدوم
 زاده سلمه الله تعالی بنگاشته اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی
 عنه دو شخص را از اصحاب خود فرمودند که شما را از دائره غضب
 بیرون کردند مترصد فوق باشید را قم حروف عفی عنه گوید که مراد از دو
 شخص که درین امر چهار بشارت واقع شده است همین هردو
 مخدوم زاده عالمقدارند سلمهما الله سبحانه یکی از اسفار که این دو
 مخدوم زاده عالمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت دیربند
 مانده بنده که در خدمت حضور بود و شاید همین بود که چون وار و عظیم معرفت
 شگرف بحضرت ایشان رفته میدادین و نور دیده را بشوق تمام یاد

میکردند و همان ایام این چند کلمه را که شاهد عمل هست برین معنی
 بمشائر الیهما رقم فرمودند الحمد لله و بصلة و السلام علی رسول الله و فرزند
 گرامی هر چند مشتاق و خواهان صحبت مانند ما هم آرزو مند حضور و ملاقات
 ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوهای سر نیست مصرع تجری الیریاخ لا شتی
 اسفن پدین عسکر بے اختیار و غبت مانندن را بسیار مغتنم میبایند و کیست
 این عرصه را به از ساعات کثیره و اکثره که تفره می نمایم اینجا آن میسرست که در جاه
 دیگر معلوم نیست که مثال آن میسر شود علوم و معارف آن موطن جداست احوال
 و مقامات این مجموعه علیحدہ معنی که از جانب سلطان ست آزار دینیکه کمال افت
 و رضامندی سولامی خود میداند جل شانہ و سعادت خود را درین جس می انگارد
 علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بارست و درین اوقات تفرقه
 غرائب غنچ و ذلال لیکن هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
 فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان فکر در خطراب می باشد
 انکارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقررست که انقدر که پدر
 خواهان پسرست پسر خواهان پدر نیست هر چند قضیه اصالت و فرعیة تقضی عسر
 این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
 چنین آمده و آشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع در خانه بکد خدای ماند
 همه چیز پند و سلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصه بیشتر ما فرو
 این دو کل برومند بوستان ولایت میکردند کمالا یکنف علی ناظر بهاد و سفر و جہن
 که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند و زایش
 این مخدوم زاده را بغیض خاص و نسبت مخصوص سرافراز
 می ساختند و خلعت خلعت که کنایت است از معاملہ

عظیمه درین سفر بیمنت اثر باین مخدوم زاده عنایت کرده اند
چنانچه این مخدوم زاده در مرقومات خود تصریح بآن
نموده اند آنجا که نوشته اند **و** بکرم الله سبحانه آن وعود
که در مکتوبی نوشته اند که خلعت خلعت را بغلانی خواهم داد
در حضرت اجمیر منجز فرمودند و عنایت کرده روزی فرمودند
گویا این سفر اجمیر برای محمد سعید بود و ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در خلعت
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتقاد می بینی رفتن قریب نماید میخواهم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسند نشست فقیر خجای آنرا بسع این مخدوم زاده رسانید
به لیسنت و وقت و انکسار و اقتضای تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
نیسج و به شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف برند برادر محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مابین دست و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید نفرمایند من بر فرار جد بزرگوار قدس سزیه که برون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم و مسند داری حواله قره العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدست مخدوم زاده و حاجه محمد معصوم مد ظله عرض و شتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند هانا اعزری مخدومی حاجه محمد سعید سلمه الله مرالای خدمت
خود نمیدانم من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط با شرعیة و اخلاق
ملکیه و قوت علمیه و غیره را خود را کمترین تفضیل تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را و خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعضی حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب چشم مبارک آورد و باین فقیر
فرمودند می بینی انکسار و اینا و واد و واد این دو برادر بخت سیر را و دعا
در حق ایشان کرد و نجات قرین با و عرفیه از بعضی عرائض این مخدوم زاده

که پیش از سفر اجیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند و یاد نمود
می آید بعد از آن بتمامی غرق لجأ انوار و بحار اسرار و الدبیر گو ار
خویش گشته بمقامات عالیہ و کمالات باہرہ و درجات
متعالیہ و مناصب فاخرہ رسیدہ اند و محرم خاص الخاص
و مونس و مساز در خلوات و جلوات گشته خصایص
و کمالات ایشان بی شمار است و استحصاء معارف
و حقایق کہ بزبان قلم ایشان آمدہ است دشوار اما بحکم
مالا یدرک کلمہ لایترک کلمہ عالیہ ایشان کہ در آن تحقیقات
چشم و تدقیقات مجسم نمودہ آید و بہ بعض مقامات حاصلہ
خویش تصیح نمودہ در ضمن چند برکت آورده خواند انشاء اللہ
تعالی اما آن عمری نہ این است **ب** هو عرض داشت
احقر العبد محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند کہ از اندوہ مفارقت صوری
چہ عرض نماید گاہ وحشت آنقدر ستولی میشود کہ ترصد بلاکت و مرض شدید
سیکر و داخربانی احوال چہ معروف و دار و باوجود تعلقات شتی کہ واسطی شدہ تھا
آن دارد کہ دیوانہ وار از جمیع علایق کستہ و ہمہ را سوختہ غرت اختیار نماید
کہ جز لب گوار این کس را نہ بینند در حلقہ پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاہر شد کہ چنانچہ ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بندہ را پر ساختن گرفتہ نبوی
کہ کیفیت آنرا نمیداند کہ چگونه بعرض رساند دریافت کہ تخلیہ اول تخلیہ از توہم
وجود است کہ خود را کہ عدم مطلق و شمر محض بود وجود و خیر محض می انکاشتم آن توہم
نازل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پر ساختن آن نیست کہ بجای عدم کہ حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت

بودن ثبوت نمی استد بلکه عدم مطلق و شرمحض حقیقت خود
در نظرست و ثبوت مجدد هم منظور گویا شنی خالی را پیکرد
اند و گران باری آن واضح ست فردای آن روز دیدم که آئینه بدست
دارم در آن یمناید که روی من داغها مختلف دارد که در نظر مردمی در آید دیدم
که آئینه در کمال صفایست دانستم که رنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد از آن
دلالتش هم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال آهی و مصفا اول پاره از رو در آن مصفا ظاهر شد غایب الحال
تمام داغدار دیدم در آن وقت تعبیر نمودند که مرآت شنی منار شنی ست پس اول
چون معامله در میان عدم وجود مختلط بود آئینه بر مقابله آن بود و قتی که معامله بعد
صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایت اطلاق انا باقلای عدم ست که ملتبس با باطل است چون
عدم باصل خود پیوند انا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا ثبوت مبدل
میکرد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضرست بصورت
آنحضرت امیدوارست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد انتهی
اما آن معارف و بشارات که وعده ذکر آنها سبق ذکر یافت
این است که در ضمن هفت برکت منقول می گردد
حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند که فلانی
تو در ضمن مائی و ازینکه نسبت تو ضمنی است دلالتش مباحث
که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه ضمنی حضرت دین و دنیا
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بودند الحمد لله علی ذلك حمداً کثیراً

طبیباً ۲ حضرت ایشان قدس سره خطاب بآن مخدوم
 زاده نموده فرمودند که تو دائره لقی حضرت ابراهیم علیه السلام
 الحال در اثبات مشرک منی و آن را به بعضی محرمان خود ظاهر
 فرمودند که بعد از آن معامله خلت فی الطریق مانده بود الحال
 با معامله حضرت ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال
 در باب آن مخدوم زاده فرمودند که در هیچ مقامی از عروج و نزول
 تا امروزهی تحلیفی نکرده و شریک و ردیف من بوده حضرت مخدوم
 زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود دروازه را از درون بسته
 خفته بودم و نصفه و زیاد از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت کند و حیران
 شدم که کجاست هر چند فریاد کردم جواب نداد بدروازه خانه آدم که بکشایم او
 در ایجاب خود می کشید من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان
 رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بجز در رسیدن آواز ایشان آئینه
 ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از آنکه من قصه
 شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخوست و آید مرا هم شو
 من مطلع شدم و بانگ برو زوم و براندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب حضرت
 ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شب بخانه
 خواب خود را ز کشیده بودم و القای آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من تصرف
 کند من کلمه لاحول و لا قوه الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
 برآمد دیدم که ملائکه با دور باشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
 را از نواحی اجلائی وطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکی را
 از آن منزل آوردند که امشب جن باین اسید رسانیده اینمینی نیز مصدق

فرموده ایشان گشت بوالیض حضرت ایشان خود در ساله مبد و معاد و توت
 اند که روزی احوال جهان را برین درویش مکتشف ساختند و دیدم که جنیان در
 کوچه در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
 از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و بهین و بسیار خود نظر نمیتواند انداخت
 در رنگ مقیدان و محبوبان می کشند و صلا مجال مخالفت ندارند شتند الا
 ان یشاء ربی شایا و در آن وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
 موکل گریزی است آنکه که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
 کار او کفایت کند خواه چه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
 ایشان اند و ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت یا زدهم
 شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الشریحه الغریب میفرمودند قدس
 میمنت ازوم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا بس مبارک بهایون آمد که بعد از
 تولد او چند ماه بعد از دست حضرت خواجه خود شرف شایم و دیدیم آنچه قیم و
 دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی الشربان است
 و نیز آنحضرت بقرینی بر گناشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که و بآن دست
 قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیة و نیز
 بر زبان شریف رانند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
 بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
 اهانم و من زینم و من فلانم و من فلانم و یواحق است چون زلیخا از سپیدان
 تابع و پند نام جمله چیز یوسف کرده بود و نگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
 اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض تساوی ذلک فضل الله یؤتیه
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آنچه دلالت بر کمال مناکبت

اصلی و رابطہ جبلی این مخدوم زاده بجناب قدس دارد
آنست که حضرت ایشان تا مدت‌ها در انکاح این مخدوم زاده
مأذون نمی‌گشتند هر چند درین باب ملتجی می‌شدند و استخارها
می‌نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی برآمدند بعد از
نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده است از رعایت
رعایت ادب آنجا بول ننمودند و همچنان برخاستند درین اثنا
ملهم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند که
منع ازین امر از کمال غیرت اکبر جل‌شانه که در حق این نوباوه
بوستان کمال بوده حضرت ایشان همیشه بنا بر مشامده پلندی
استعداد و آثارش در شاوکه ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشامده
بینموند نظر عنایات شامل حال او می‌داشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در یکی
استعداد موع می‌بوده می‌بودند و می‌فرمودند که چون علم مبدا حاصلست از
تحصیل آن چار و نبوا و نبیجت بحصول علوم از معقول و منقول تیر دلالت
می‌نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده می‌فرمودند
باباهوار تحصیل علوم فارغ شوید که ما را بشما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف
آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
سالگی از تحصیل علوم فارغ یافت و اگر چه در ضمن تحصیل قال و تحصیل حال
و تنویر بال سرگرمی بود اما بعد از فراغ از آن بکلی خود را متوجه بدید تا بعنایت
اللہ سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی اللہ
عنه بهره فراوان گرفت با سرار خاصه و معاملات مختصه و
مقامات فنیه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجند آنحضرت

بیشتر و متحقق شد و آثار تکمیل و ارشاد و در رنگ پدر عالم قدس و بروج
کمال از ایشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
اطراف و اکناف عالم را در گرفت چنانچه این نوشته
آن مخدوم زاده برین مدعا شاهد عدل است **ب** بکرم
خداوندی جل سلطان و بطفیل رسول او صلی الله علیه و علی آله
و سلم و بهین توجه حضرت پیر و ستیکر قدسنا الله سبحانه بستره
الاقدر معامله تسلیک و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته
وراه وصول اقرب گشته و کار دهور بایام و شهرور مقرر شده
در چند بحسب کمیت مقرر شدن این معامله قلت دارد چه
این وقت کثرت آنرا بر نتابد لکن از روی کیفیت افزون و
بیش از پیش است یکی از مقرر شدن بواسطه در هفت روز
از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزها بیان
می نمود که گویا بحوالی فنای نفس رسیده بود و ما ذلک
علی الله بعزیز و اکثر مجازان فقیر که از احوال مقرر شدن
خود بیان می کنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل
عقیل در تحیری مانع: اگر پادشاه بر در پیر زن بیاید
توای خواجه سبالت مکن و چون احصای خصایص و
کمالات این مخدوم زاده عالمشان بنا بر غایت مناسبت ایشان
بوالد بزرگوار خود متعذر است و عد بشارات از حضرت
ایشان درباره این فرزند ار چند صد و ریافته متعسر و نیز
بعض از ان بشارات بل اکثرش از جمله اسرار لازم
الاستتار است لهذا اینجا بتفصیل بعضی از آنکه فی الجملة قابل

اظهار اند بر مزوا اشاره اکتفا می رود و برخی ازان در ذکر احوال مخدوم زاده
 محمد سعید سلمه الله ربّه سبق ذکر یافته بل مخلصان امید دارند که بحکم
 واقعه که این مخدوم زاده در سن چهار سالگی دیده اند و از والد بزرگوار و تعمیر آن
 اشارتی بر تبه قطبیت یافته باین مرتبه والایر سند و آن واقعه نیست که بعض
 اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود و نوری یافتم که تمام عالم ازان نور
 منور است و آن نور و برزخ از ذرات ساری است چون آفتاب اگر آن فرورود
 عالم ظلمات نیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
 می شوی و این سخن را از من یاد دار الحمد لله حمد اکثر حضرت
 مخدوم زاده در بعض مکاتیب غویش بعد از نقل بشارت
 مسطوره نوشته اند الله سبحانه الحمد که موعود منجز گشت
 و اثر بشارت بحصول پیوست این فقیر را قم گوید روزی از
 زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
 محمد معصوم سبکهارا یو مافیو ابصاحب شرح وقایع می ماند و حفظ و تعلیم وقایع از جد
 بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفهائے جدی الوقایع سابقا بقا
 و کنت اجمعه فی میدان حفظها طاقا طاقا حتی تفوق تمام تألیفه مع تمام حفظه را قم گوید
 در مدحت علو حال و مرتبه این نوپا و بوستان کمال همین سخن بسنده است
 و نیز این مخدوم زاده عالیقدر در بیاض خاصه خود رقم نموده اند
 حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیه از خلقت آن
 سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی مانده بود
 و آن اوشش گویا بیک فردی از دو تئذ ان امت او عطا فرموده اند
 و تخمیر طینت او ازان نموده و ازین راه آن فرد را از اصالت
 بهره و ساخته اند ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیه

(۱) مؤلف وقایع برهان الشریعة محمود استشهد سنة ۶۷۳ هـ. [۱۲۷۴ م.] شارح وقایع صدر الشریعة

الثانی عبید الله توفی سنة ۷۵۰ هـ. [۱۳۴۹ م.] در بخارا

قلیلی مانده بود آن بقیه نصیبی یکی از منتسبان آن فرو آمده است
و تخمر طینت او از آن فرموده اند و باندازه آن حظی از اصالت نیز
یافته آن ربك واسع المغفرة انگارم که نصیبی که حضرت مهدی
موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی
است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و نیز حضرت ایشان
خطاب باین مخدوم زاده عالیقدر نموده فرمودند که هر قدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن منشأ محبوبیت در نهاد تو
مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعال در حق وی
نشان داده و ما ذلک علی اللہ بغیرنایما باین است آنچه این
مخدوم زاده سلمه اللہ تعالی در بعضی مرقومات خود برگذاشته اند
در نماز عصر بودم که بسط عظیم روداد و منزل عالی کیفیت
بسن شگرف که هرگز مثل آن رونداده بلکه مخطور و متصور
هم نگشته بشرف و رودیافت و اموری در میان آمد که مصداق
لا عین رأیت ولا اذن سمعت تواند بود زبان رایاری گفتن
آن نه و قلم را تاب نوشتن آن ندع؛ فریاد حافظ این همه
آخر بهره ز نیست؛ هم قصه غریب و حدیث عجیب هست
انگارم که حصول آن وابسته به نسبت اصالت و محبوبیت ذاتیه
است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه
خود را مقرر دید نتایج کلمه طیب و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و
تکبیر را در آن حرم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش هست
قرآن را و نماز را همه علاقه آن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای
نماز نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد و می فهمد که هیچ سب

و عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف
است سابقه عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات و مجاهدات
در مبادی قرب ولایت دخل دارد تا زمانی که سیر در اصول و
اصول اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش است که
بوسیله آن سالک مستعد ترقیات میفرماید و از تکرار کلمه نفی و
اثبات از ظل باصل راه می کشاید از اصل باصل اصل عروج نماید و
آنچه مذکور شد آنجا اصل را در رنگ ظل در راه باید گذاشت به
ریاضات شاقه بجوای آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید
و حصول بآن منوط بموهبت محض است یا محبت صرف خصوصیت
و عدم شریکت احدی که در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمودید که
ازین رهگذر است که هر کسی که باین منزلت رسیده است
مقامی از خود دارد که دیگری را بالا صالیه در آن شریکت نیست هر چند
و اصلان آن مقام اقل قلیل اند از آن جمله است که حضرت ایشان
در آنجا ملاحظه نموده بغایت عظمت و نهایت ابرهت و علو
شان در نظر در آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران
و سرسیمه است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و قاصر
باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطان دانستن یا امرت
او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن و کمالات منعکسه ظل را
باصل سپردن و ظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد از آن
آنرا بکمال اصل متحقق یافتن همه در قرب ولایت است که از
ظل باصل پیوستن است می فهمد بعد از آنکه اصل را در رنگ ظل
در راه گذارد و بجوای آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ کار

بلکه متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را با صل
 داده خود را فانی و مستهلک دیدن نه و بقا و تحقق با صل پیدا
 کردن مشهود نمی گردد و وصول آن موطن را راه جداست
 ازین بآن مقام رسیدن دشوار است **ب** و نیز این
 مخدوم زاده نوشته اند روزی در ایام حیات حضرت مخدوم زاد
 کلان خواجه محمد صادق علیه الرحمة والرضوان حضرت ایشان
 فرمودند که در زمره سابقین که حق سبحانه در شان ایشان ثلثه
 من الاولین وقلیل من الآخرین فرموده نظر میکردم خود را داخل
 آن جرگه دیدم و یکی را از منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافته و
 مثل آن در اسرار متشابهات کنایات از معاملاتست
 و رواست که شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله
 نباشد این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده
 نموده است بدینگونه ناچار رسد خوش گفت : سعادتهاست
 اندر پرده غیب : نگه کن تا کمرار یزند در جیب گویا اشاره
 بانکشاف و علم آن معاملاتست که بعد از آن بحصول پیوسته
 است آنچه آن مخدوم زاده در بعضی مکاتیب خویش نوشته اند
 اگر شمه از حقیقت معامله این کار در میان آرد نزدیک است
 که نزدیکان دوری جویند و واصلان راه هجره بوند مستمع از
 هوش رود و متکلم راناب نمایند بیت : فریاد حافظ این همه
 آخر بهره نیست : هم قصه غریب و حدیث عجیب هست
 متشابهات قرآنی رمز است از ان و مقطعات فرقانی ایمانست
 بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است علیه الصلوات

والتسليمات وكل ورعه رابا اتباع اين بزرگواران نیز نصيب هست
 بوراقت و لو على سبيل القلة والندرة فعليك باقتباع خاتم الرسل
 عليهم وعليهم الصلوات والبركات لتناول من بركاتهم وتذوق
 من اذواقهم وتجو من مهالك الطامة الكبرى بشفاعتهم (۳)
 و نیز می تواند که ایام معاملات مسطور به بود آنچه آن مخدوم زاده
 به بعضی مخلصان برگماشته اند از شمول عنایات که درباره این
 عاصی واقع است چه نویسد : داد او را قابلیت شرط نیست
 قبل من قبل بلا علة اگر تفصیل آن پردازد بحتل که قلم طاقت
 آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوشش رو و بعد ازان که
 گوید و که شنود خوش گفت بیت : سراپا آتش اشب قدح کو
 دیگری پر کن که خواهد سوخت ساغر تا تویی در جام خای کرد
 و ایضا لطافت و علو آن زبان را میگیرد : یضيق صدری ولا ينطلق
 لسانی ع : سخن از لب تو گفتم بلیم سخن گره شد پس
 باید که مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جستد بذات او راه
 جویند تا از ذات بیچون حقیقی حظی یابند هر چند ذات متکلم را با ذات
 مستمعان بیچ نسبتی در میان نه چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته
 و با ذات بیچون حقیقی اتصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران
 را اصلا ذات نیست بذات عارف چگونه پی ببرند
 ذات خالص عارف خود و راء اوست بهر حال دست
 و پای باید زد و همواره باین ترانه باید مترنم بود بیت : مفلسا نیم آمده
 در کوی تو : شینا لله از جمال روی تو (۴) و نیز عرضیه که این
 مخدوم زاده بر جاده حضرت ایشان نوشته اند مضرحت بوصول

نسبت سابقین برایشان را و اینست حضرت سلامت این فقرا
از ان باز که بعالم فرود آورد و نشانه آن نسبت را که در وقت عروج
بان مشرف ساخته بودند بهمانه می باید که از یمین و یسار بیگانگان است
این نسبت مخصوص بسا لکان ایشان است اصحاب یمین در رنگ
اصحاب یسار ازین سخن چه دریابند و از ارباب ظلال در رنگ
عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام محبوب
از دیاد محبت بخشش است نسبت بانعام او اینجا متحقق میگردد
چون بذوق و وجدان خود رجوع میکنند بی تکلیف می نماید که حظی و حلاوتی
بلکه از دیاد محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام
انعام او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب فرجی و
سروری می بخشند در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چه در
محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از شایبه نفسانیه منزّه و مبرا باشد
اتمیت و اکمیت پیدا کند و نیز این مخدوم زاده عالی درجه بر
نگاشته اند روزی حضرت ایشان قدسنا الله بسره الاقدس
پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن جناب در صوبه
پنجاب بمواریه خلیفه عصر دیده بود و موسم اعتدال خریفی در ایام
تشریف دقایق اسرافنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان
میفرمودند و سخن از وصول با کعبه مقصود و بیان آن بزرگان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که عین قسم معارف در میان بود
و روز بروز دقایق و غریب آن می گشودند این فقیر غواصی بحاران اسرار می
نمود و آن حضرت بمواریه در تبیین و غنیش حال این بی پروبال می بودند
و ترقب ترقی وی داشتند و توجه بر آن می گماشتند با آنکه در آن

وقت کہ بیان دقایق مستوره می نمودند و غیر ازین فقیر دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار این دور از کار نواز شهرها در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات منوره فرمودند حمد الله سبحانه علی ذلك و علی جمیع نعمائه و نیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ ایشان خواجہ محمد سعید سلمہا الشہجانه رقم فرموده اند کہ از اسحاق آشفایان الاغلا بحصول علو حال و کمال و اکمال ایشان پی برند و آن اینست خاطر همیشه شود احوال شماست و خواہان کمال شما دیر و زبدا از نماز با دعا و مجلس سکوت و اتم ظاہر شد خلعت کہ دواشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بن متوجہ شد کہ بجا آن خلعت نشیند بخاطر آمد کہ این خلعت زائکہ را بکس نخواہند داد و یاد و آرزوی آن شد کہ آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدہند بعد از لمحہ دید کہ بفرزند ارجمند فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت زائکہ گنایتم معاملہ قیومیت بوده است کہ بہریت و تکمیل تعلق داشتہ و باعث ارتباط باین عرصہ مجتہدہ او بوده و این خلعت جدیدہ را چون معاملہ با انجام رسد و مستحق ظلم کرد و امیدوار است کہ آنکمال کہ ہم آنرا بفرزند می اغری محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بضرع مسالت این معنی بنماید و اثر اجابتہ می فہم و فرزند را مستحق این دولت می یابد با کہ میان کار بادشوازیست بذا اگر استعادت ہم دادا دست تعالی نیاروم از خانہ چیز بخواہم بپژدہ تو وادی ہمہ چیز من چیز تست بپژدین تقریب ہر دو مخدوم زادہ را بشکر و الت نمودہ نوشتہ اند قال اللہ تبارک و تعالی عملوا لداؤد شکر اوقیل من عبادی لشکو میدانند کہ شکر عبارت از صرف عبادت جمیع ما انعم اللہ علیہ من الجوارح و القو الظاہر و الباطن الی مخلق اللہ و اعطاه لاجلہ لولاءہ لما حصل الشکر و اللہ سبحانہ

الموافق انتهی حضرت مخدوم زاده سلمه الله تعالی نیز بحصول این
 معامله شگرف در ماده خود تصریح نموده اند آنجا که برنگاشته اند
ب ما در آن هنگام که درویشی را بخلعت قیومیت
 نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه ویرا خطاب کرده فرمودند که
 علاقه ارتباط من باین مجمعگاه همین معامله قیومیت بوده که آنرا بعد
 از توجهات کثیره بتو عطا کردیم و مکونات بشوق تمام بتو آورده
 الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی نمی یابم و ادای قرب
 ارتحال خویش ازین جهان پر نیش فرمودند آن درویش دلریش
 باوجود استماع بشارت مسطوره جلر کباب و دیده پر آب گشته
 با کمال اُم و اندوه در خود فرو رفته نه زباننش را یارای گفتن مانده و نه سماع
 را تاب شنفتن چون آن حضرت این تلوین را دران مسکین مطالعه
 نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم مخور که سنت الله اینچنین
 جاری گشته است که یکی را بخود میخوانند و دیگری را بجایش می
 نشانند و بیکال تالطف عبارت آن عزیز را که در کتاب نجات می آرد
 در زبان مبارک رانند که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پای
 در کشیدند ابو بکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه و سلم نشست
 ابو بکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست عمر را پای در کشیدند عثمان
 بجای او نشست عثمان را پای در کشیدند علی بجای او نشست
 رضی الله تعالی عنهم آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
 نیافت و نیز اُم مذکور در خاطرش مدکوز بود به لایان نعم لب نتوانست
 گشود و اموری که استکشاف آن ضروری بود در میان نیاورد خوش
 گفت بیت : و حشی گزشت نکردی حکایتی پادای خان و مان خراب
 زبان بسته بود این بود که چون آن حضرت فرمودند که اشیای قیومیت

تو را ضعیف تر و خوش وقت تر از قیومیت من نیز لمه اثر ان نتوانست
 جرأت نمود که پرسد چون اندوه آن دلریش را آن حضرت
 بیش از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهملتی هست اما
 به بیم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از ملحه فرمودند
 که تا ایام وصال من قیام توبه من بود و قیام افراد عالم بتو این مقوله
 گونه تسلی ده خاطر حزن آن مسکین گردید بعد ازین گفت و گو
 بیست سال و سه ماه چند روز کم و بیش واقعه حضرت ایشان روی
 داد باید دانست که قیوم درین عالم خلیفه حق است جل و علا و
 نائب مناب او همه بوی رودارند و قبله توجه جهانیان اوست داند یا
 نه اند بلکه قیام عالمیان بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظا هر
 اُسما و صفاتند در میان شان کاین نیست همگی اعراض و اوصاف
 اند و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیام شان
 بآن بود سنه الله جاری است که بعد از قرون متطاو له عارفی
 راضی بی از ذات ارزانی و برادانی داشته عطا میفرمایند که بحکم
 نیابت و خلافت قیوم اشیا میگردد و اشیا بوی قایم می باشند
 (۷) و برنگاشته اند العارف الکامل المشرف بالبقاء
 الذاتی یشاهد جاله فی مرایا العوالم و یری نفسه کلاً و اجالاً و العالم
 مظا هر و تفصیله و یعاین ذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة
 الكل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته فله الذات و
 ما سواه مظا هر الصفات و بهذا النوع الاخیر یا فرد من الکمل له حکم
 العنقانی الغریبة لو وجد واحد بعد الوف من السنین لأغتنم ع؛ اگر
 پادشه بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبقت مکن انتهی بعد ازین
 بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زاد ما بشرف ملازمت

رسیدند خلعت ثناییه موعوده مذکوره را فرمودند که بفروزندی محمد سعید عطا
کردند حمد الشکر سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثناییه کنایت از خلعت ست
و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بکلمات فرزندان
ذوالبرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راهبواره جاری دارد
و از ان دو سر چشمه زلال کمال بکام متعظشان این راه شحه برساند و بهم از
عنایات الهی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل از
افاده طلب علم و اخلاص طالبان حق و التزام او را دو اوفیات در اندک فرصت
مجید نمود و ما شاء الله تعالی اعطاف الشکر سبحانه و لطافه مخفی نماند که این
مخدوم زاده را غایبه اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چنان
معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنیده اند و بعضی را از آنها در بیاضه خاصه
خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم نیستند
بآئینه آنها اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضی اجازه فرموده و بعضی از ان در
احوال حضرت ایشان سمع تحریر یافت و برخی از آنها چنان است که افشار ابر
نمی تابد از بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکات منحصه تحریری
ب) مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من ریاض الجنه
آنست که حججه و مسافحه که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
حجابی و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا و بقای جنت پیدا میکند
فانهم و هذا معنی قوله صلی الله علیه و سلم ما بین قبر من ریاض الجنه
این قسم روضه خاص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از
جنت در آن بقعه تابدمی شاید ب) حیاتی که بنشاند و نبوی تعلق دارد و د) حیز

می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس است بی آنکه
 با وی حرکت بود و حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق بهر محل حیاتی داده است
 و در برزخ از حس چاره نیست تا عالم و لذت و صورت بند و حرکت پنج در کار نیست
 بسم علم که عبارت از انکشاف است و دو قسم است که یا انکشاف احاطه بود و قسم
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که ممکن تعاقب گیر و داخل قسم اول است و علمی که بوجوب
 متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
 آنست که کیفیت در درک نه و رأید و رویه و آخر وی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت
 نیست تعالی شانسه ۴۵ در مقام رضا که فوق مقام حب است و اعتبار است
 اعتبار اول رضا حق است از عید و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا
 عبد که ما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضو عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
 انا کن استنسخ با کتبم تعلون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ
 ملک مراد میدادند و اسناد را مجازی میگویند اما مراد روزی و حین تکرار این آیه بر
 دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقت خواهد بود
 متوجه شد شهو و گشت که در آن مرتبه استنساخی و استنساخ ملک ثابت است
 مخدوم ناده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
 یا عام است فرمودند مخصوص مخصوصان است که میان او تعالی ایشان امور میگذرد
 که نمیخواهد که ملک بران اطلاع دهد و لکن فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم است
 آنکه او تعالی از بعضی خاصان خویش کرام الکاتبین را و در میانید که همین باشد
 که نسبت بحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها

مع ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت البتة
 وکل کلم الایة ای محتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک واما جاد فی بعض الاحباب
 من توسط الملک لبعض الخواص فمکین حملها علی هذا المعنی باوئی تاویل و توجیه حضرت
 مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان بنوده اند احوال علیه
 خود را بر زبان عرضه داشت نموده اند بانقل دو عریضه که دو شاہد عدل علو
 احوال و اسرار ایشان ست اکتفا نمایم ب عریضه اولی عرضه داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره وار بموقت عرض باریا فتگان عقبه علیه میرزا
 سرفراز نامهای گرامی پے پے رسیدہ شامہ را از حاضیض باوج بردند
 بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت التدریجانه فنا و
 بقای بآب نور میسر گردید و نامدقی در ان ستغرق داشت اگر چه در وقت تحریر
 عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاه از عنایات او تعالی بوسیله توهمات
 حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها او بجا نه چه بیان نماید کشان کشان بخیرید
 هر چند نداند که از کجای میزند و به کجا ساند اما کیفیتا و حالادین میان می بیند که دو
 است دنیائی سه من نه با اختیار خود میروم از قفای او و آن دو کند عنبرین
 سیکندم کشان کشان بحق سجانہ بتوجه مالی آنحضرت تمیز کمال عطا فرماید رب
 نوئی علما محب معامله ایست که با وجود و روان احوالات بعضی از اوقات زو فور
 قبض آنقدر میخمشود که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معالفا خاصه از
 میگرد و کیفیات مخصوصه جلوه گرمیشود و وجه آن چه خواهد بود اینقدر میدانم که ما
 اصحابک من حسته فمن الله و ما اصحابک من سیتة فمن نفسک و ازین معامله
 مناسبت خود را بر اہ انابت میش از راه اجتنابی میند و اقبیار اطفیله میدانم بل حست
 می آید و خود را بان تسلی می دهد کہ بنده را بخو است چه کار هر چه عنایت فرمایند بان

راضی بایده بود حضرت حق سبحانه و تعالی شسته از محبوبیت ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عتقا
فرمایند العبودیت و تعریفی ثنائیه عرضه داشت کترین بند با محمد معصوم بندوده عرض
فاک تشینان آستانه علیا میرساند سر فراز نامه عالی که دران این عاصی مجبور
ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از دور و دکن یافت
سمن که باشم که بران خاطر عاظم گدازم به لطفها میکنی ای فاک دردت تاج سرم به
قبله گاه از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جراح مکافات و شکر او سبحانه
توان بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک ساز و بلکه از خود نامی و نشانی نگذار و و هنوز حق
آنرا بجا آورده باشد چه بهر عبادت که باین طرف منسوب بوده باشد
البته قاصر است و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احسن منها و علیک انت
کما انتیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد
باشم از اگره فرستادند علو درجه آن نه بان شایه است که فرخنده فهم جزلی هر یک
باشند و آنچه اندراج یافته که افراد عالم بکلی ظلال سماء و صفات واجبی است
عز شان پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها کائن نباشد
تاقیم اینها بان جوهر بود پس از ذات ایشان را بحر حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شایه در نما
تراویج در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات اینکس بودند
باصل خود دعوی کردند و هیچ نامی و نشانی ازان نماند و تمام ضحی و محو و تملشی در
صل خود گشت هر چند عروج مینماید و له آنست که از ذات مجرب و بهره یابد میسر نمیشود
و هر چند میرود همه در اصول خود میرود و در اصول الی ما شاء الله تعالی و شهود
گشت که تا بهر جای که در وجه و اعتبارات میروی اصل اصول اند و این اصول
و اصول اصول بذات مجرب رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و

ذات غرضانه ماوراء و راست چه اطلاق اهل دران حضرت جل سلطان ساقط است
 آخر الامر معامله بیاس رسید و یقین یقین معلوم گشت که هرگاه اهل توصفات و
 اعتبار را باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در حصول خود محال و متکالی سازی بعد
 از انحلال در اهل اصل گذشتن معنی ندارد و امر دیگر باید که نصیب از حضرت
 ذات فراگیر جل سلطان دران وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین
 بن العربی قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد هذا الا عدم محض یعنی نیست
 که بعد از فنا و انحلال در حصول مگر عدم محض چه حصول را دران حضرت را نیست
 غیر از انقطاع و ذات مجرد و راء الورا است تا این را ذات عطا فرمایند ذات تعالی
 رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ یک عصر
 متعدد و نیشود و علا و یاس که مذکور شد آنقدر غم و غصه روی داد که چه نویسد و ایام
 یاس گاهی بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس
 عدم تعد و بگدام اعتبار خواهد بود و یا فرق اصالت و تبعیت باشد اما این قسم خواطر
 مسکن آن خاطر اب نمیشد محرر نبود که با وی در و دل توان در میان آورد
 بحکم حتمه اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جادم نصران فحی من نشاء بر آخر
 مکتوب که نامزد این فقیر گردیده اطلاع دادند هر چند مکرر بران مکتوب
 گذشته بود اما گویا زین سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم پوشیده ازین
 حرف میگذاشتم الحال بتوجه شریف امیدوار است که ازین معنائی بکشاید
 چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت تفصیل در خود مطالعه نمود
 نمود و انشاء الله تعالی که بتوجه آنحضرت بهره ور گردد و العبودیه انتهی
 مکتوبه الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاده و الامقام التفات نامه
 نامزد این مخلص خویش فرموده اند و اشاره بعضی امور که فقیر را بصدد

حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده تبرکات آن را نیز می آید و که از اسباب
 بعلو حال و انکسار ایشان پے توان بردند اهو اب هو احمد شدر العالین
 والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین امید داریم که آن برادر
 گرامی از صنوف دوال و ارسته بدلول حقیقه پیوسته باشند و
 از جزئی بکلی و از اسبابا فوق ملحق گشته و از قوسین باؤ آفرین رسیده و
 خالص را از مخلوط جدا ساخته و از دائره صباحت گذشته چنگی بدانان نقطه
 ملاحظت زوده بل مقتضای المرام مع من احب در بطون مرکز نقطه مذکور نفوذ
 کرده باشند و از علم بنادانی و از گفت بجموشی آمده و معامله نفی را پس
 پشت داده بجلیت نگران اثبات گشته بل از اسباب انصیب مجبول الکفیفه
 و لوفی بحمله فر گرفته باشند و از خلیل بجیب رو آورده بود و بدینها الصلوة
 و التسلیات و علی محبها مصرعه باکر بیان کار با دشواریست باز علق فطرت
 و محبتها و دیوانگیهای نمایان امور قریب است بلکه توان گفت ثابت اما
 مثل من ناقابل پست استعدادی را که تمام قابلیت خود را بر زلات
 و معاصی صرف نموده چیرا که این مطالب از بلند را توان خطور نمود این
 سخن را بر تحکف و شکست نفس حمل نمایند که بیان واقع مست آری اینقدر
 می یابد که با وجود این همه ناقابل و عیسیان مرتی و نشاء و در نهاد او و ویت
 نهاد اند که ستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره
 و آله نشاء خود است و همه وقت عاشقیها باؤی در میان دارد و بلکه آن سر
 نزومودع آن انکار نیز محبوب است امید از الطاف بے غایت ائب
 العطیات آنکه آن معنی کما هو و ظهور آید و از سر بماند و از قوه بفعل آید
 و ماؤ لک علی الله بجز نیز پروردگار این محبوبس زندان دنیا را از حبس خلاص

بخش و این مرغ شکسته بال را از قفس واربان تابه فراحت اغیار
 ستملک آن نشا بل نثار آن باشد آنه قریب مجیب انتقا
 مکتوبه اللطیف و نیز این مخدوم زاده والا قدر را مکاتیب دیگر
 است بغایت عالی و زیبا که در آن بسا معارف غریبه و حقایق
 عجیب بزرگداشتند و در بعض از آن شرح کلمات قدسی آیات
 والد بزرگوار خویش بامزید توفیق نموده اند مابایراد برخی از آن در ضمن
 هفت برکت اکتفا نماییم این هفت برکت مکتوب شصت و بیستم در
 جلد اول و مکتوب بیستم در جلد اول و قسمی از مکتوب صد و پنجاه و
 ششم در جلد اول و مکتوب سی ام در جلد اول و آخر مکتوت
 صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد
 اول و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است مخفی
 نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر از این سه
 فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند و هستند
 یکی شیخ محمد فخر بود و دوم شیخ محمد عیسی رحمة الله که در زمان حضرت ایشان
 بارفاقت برادر عظیم قدس سره سفر آخرت اختیار نمود و نداحوال ارجمند
 و استعدا دین این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
 عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ اندک و رست و باعث تسهیل آن
 مخدوم زاده بحمد عیسی آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
 عیسی علیه السلام بحضرت ایشان ظاہر شده فرموده اند که در خانه شما
 سکر متولد خواهد شد ستمی بنام ماگردانید و دیگر محمد اشرف که در حین
 شیر خواری که نیز و رایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمد یکجا
 است طول الله عمره اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قاولی رحمه الله
 که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
 صاحبزاده بر خور وار داشت و بشیوه القاب اجداد امجاد خود این قریه العین
 راشاه خوانده بود و وجه تسمیه ایشان به یکجه آن بود که پیش از ولادت آن
 مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شد ندکه در خانه تو بپرست
 آید یکجه اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بآن مناسبی
 بآن نام مسمی گردید و همواره از ستم و فطرت و علو استعداد آن قره باصره
 ولایت نجرم را بدتا آنکه این نور دیده بهین تربیت حضرت ایشان سن
 هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در آن سن گودکی از تحصیل علم
 رغبت و محبت دیدم می شد و با و ستادش رابطه مشاهده می گشت که از هیچ
 طفل کس ندیده و نشنیده وقتی که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
 نمودند بعضی خادمان این مخدوم زاده دوسه مترن باستقبال آورند چون
 ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنا بر سبب آنحضرت بعد از سه چهار
 روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود و حضرت ایشان
 فرمودند باین بهر تعلیل رفتن چیست مگر ما را یاد کرده بعرض رسانید که دین
 چند روز در سبق من تعطیل میرود و فلان شریک من از من میگردد و نیز
 او ستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
 آری چرا چنین نبود که از طبقه علماست و از خاندان حفاظ و صلحی از خصم
 فرمودند و در بلد اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
 بود روزی فرمودند بنحاطر آمد که محمد یکجه نیز چون برادران خود ازین نسبت
 بهره در گرد و اما چه باید کرد که او طفل و معاملة اجل مابین نزدیک این بگفتند

و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمیع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
 از تمامی حفظ قرآن بهین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
 چه منقول باخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
 و نشر علوم بر منصفه افتاده و افاضه اقامت دارند و بر طریق انقطاع و بتسل و
 افرادی و بی تعینی و ضبط اوقات و حفظ ادضاع و ملازمت سنته سنی
 و رعایت این طریق علی وجه او فرستقیم و مستقیم اند چنانکه آثار نجابت و
 وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است علیه ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ایر و بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از و لائل
 قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیره حضرت خواجه باقی بالله و ختم خواجه کلان
 خواجه عبید الله سلمه الله و الباقه و رجاله کجاح آن گوهر صرف ولایت مسلک
 گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز شرف امتیاز
 یافتند امروز که سال عمر آن بر خور دارد به پانزده رسیده مطول میخوانند امید
 که در عالم ظاهری و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
 سه صبیبه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشته دوم که
 بر سن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
 صاحب احوال و کثوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیبه
 سوم در حیات و از صالحات و اسلام و الاکرام فصل یازدهم در بیان احوال
 خلفا حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوه صفا کیشان میر
 محمد نعمان سلمه الله تعالی و الدانجتاب خدمت شمس الدین شیخ معروف
 میر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر
 بدیشان و ماوراء النهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و کسیر و امثالها و غیره

و مولد و مسکن و مدفن ایشان ببلده کشم است از بهلا و بدخشان و والد راجد میر
 بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرست
 بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیار یکی از قدماى آبای ایشان غریزی است
 که ایشان را میر بلبل می گفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرد و ده اند از اثر تلاوت
 آن تلاوة عند لیان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
 بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه و وز بوده که آنجناب در سلسله
 عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان مختفی زوایا
 سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند و خود بازار برده آنرا می فروخته اند
 خدمت میر از آن پیر روشن ضمیر حکایت میکرد و ده اند که روزی در جامع
 سمرقند ایشان را وجدی در رسید که در آن وجد با وجود کبر سن ازین
 سوی منبر بدان سوی بر جستند و بیج الی بحیم شریف آنجناب نرسیده
 و حال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
 و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمانی قدس ستره رسیده اند
 و رساله بنام نامی آن غیر تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را در آن رساله
 به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آزادیده اند فرموده اند چنانکه شما
 نام فقرا را غریز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شما را مغرر و معظم گرداند
 خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود و سمرقند رفته بودند بعد از رفع آن
 عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شما نیز او را مشفق العلماء
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابت درغایت نیاز مندی بمیر نوشته آنجناب بجا بل
 طلب فرموده بعد از رسیدن با احترام تمام تلقی نمود و بعد از انتقال سلطان
 مذکور چون حکمی آن دیار بیکه از بنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین

طال طلبیدند و با جابت رسید فی سنه اربع و سبعین تسع مائت خدمت
 مرشد می میفرمودند که مراد والد خود همین اعتقاد علم و عمل بود که ایشان را از عرفا و اولیا
 نمیدانم روزی یکی از درویشان صاحب دل بن گفت و الی شمارا در واقع دیدم فرمود
 که محمد نعمان گو که چرا بیا این همه است اعتقادی ولادت مرشد میر محمد نعمان
 سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه و سبعین و تسع مائت پیش از ولادت
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظیم ابو حنیفه نعمان بن ثابت راضی الله عنه بخواب
 دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد و او را اسمی بهم ما
 گردان مرشد میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکر تها و حیرت ها را فرمود میگرفت بعد
 از آنکه در خدمت فقرا درآمد و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
 که فکر تها و حیرت ها نیز شعبها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب و بلوغ بخدمت
 عارف آگاه امیر عبید الله بلخی عشقی رحمه الله علیه رسیده باشاره آن بزرگ
 انابت نموده اند چون هندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
 از بعضی درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائم توفیق زمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجه فانی ز خود باقی بحق بقدرس الله تعالی بر سر
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذکر و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
 مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمیع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو
 فاقه تمام بسر می بردند از ان خوش دل و سرور خاطر می بودند یکی از امرای
 مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
 خانقاه شده تها فقر می کنند را نند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روز
 هر یک مستعد گردم حضرت خواجه چند تن از فرود صحاب خود را تجویز نمودند
 درین امتیازی محروص داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال

حضرت خواجہ رضا ندادہ اند و فرمودہ اند ایہنا جگر بدن مانند یعنی ماجر بدن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشدے فرمودند کہ با وجود کہ دران ایام چہ
نوع فاقہا بر ماسیگزشت از استماع این عنایت بر قہتار فہیم و اسید ہا بستیم وزیر
مسجد فیروز ی خانہا بودہ کہ در قرنہا آدمی آنجا سکونت ننمودہ بودہ اند و از
سراقین ابابیل وغیرہ تنگی نفس لازم آن بودہ بامر حضرت خواجہ قدس سرہ
سیدی بامتعلقان آنجا می بودہ اند و از اثر سکونت آنجا ہمیشہ ایشان کہ از
صاحبات خداوند حالات و جذبات بودہ کہ بخورشیدہ والدہ ماجدہ حضرت خواجہ
بعبادت او آمدہ اند از رایجہ کبریہ آن خانہ ساعتی شستن نتوانستہ اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجہ وانمودہ گفتہ اند اے خواجہ من و نور ویدہ من این جماعتہ
کہ مرید شدہ اند کشتن نشدہ اند آنحضرت فرمودہ اند اے والدہ اینہا
بدعوی نیامدہ اند کہ ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و ہم سیکہ فرمودہ
کہ روزی چند بعضی احوالت سکریہ کہ نہ بروق شرع اند برین مستولی شد چندانکہ
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم کہ بحضرت خواجہ خود
قدس سرہ معروض دارم چون مسجد رسیدم نماز جماعت برپا شدہ بود من
این کرانہ نصف بودم و آنحضرت آن کرانہ نصف خواستم نظرے بہ آن قبلہ حقیقی
کردہ احرام بندم بجزرے کہ نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بر من افتاد
و ازین این نظر آن حال کہ رفع آن میخواستم ازین سلوب شد وہم سیدی
فرمودند کہ در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمتگاہے و بیدارے بکیشب
بن رسید آن شب نظرے بر من انداختند کہ از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
کہ ہر کاسے کہ از من وقوع می یافت درین اندیشہ میرفتم کہ آیا رضا و تقاے
دران باشد یا نہ چنان کہ اگر قدمی بجایے می نہادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سر دین اندیشه کم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده و شمع ازان در یای سیکران باین تشنه جان رسیده از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سره در حال حیات چون حضرت ایشان را خست ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را بایشان سپردند و هر کدام جدا جدا طلب داشته و دواعی فرموده بخدشت ایشان فرستادند و ایشان را متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در خدمت ایشان تعظیم ماکنید بلکه توجه خود را بجانب آنها کنید و ان شاء الله بنفقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن باش بقصد قضای هم پیرگی و رنغوس چون رعوتها ممکن بود و معروفی داشتم که قبله توجه من در گاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آقایی اند که مثل ما بنظر ارباب رگان و فحش ایشان کم است و از کسل اولیا و متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته باشند بعده با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدشت ایشان رسیدم و ان شاء الله بجز و نیاز انحرار نموده در یوزة عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مالی الحال چند گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان ماقدم سره به دلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته و لپها و غریبهها و بے نصیبیها و بے استعدا دیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند و معروفی داشته که مرا وسیله بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبت به ابوالا و سید المرسلین صلی الله علیه و سلم دارم بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعین عریضه وقت رو داده فرموده اند سیر پید کی مکنید که حضرت خواجه ماضی الله عنه حاضر اند ان شاء الله خود بخوابند و نیز فرموده اند وریان اصحاب حضرت خواجه ماقدم سره میرا

بامنا سبت دیگرست باجمله سیدی رادرسلک اهل ارادت داخل ساخته و کلف
 تربیت گرفته بسر بند برده اند و مرشدی سالها در آستان آن قدوه حق پرستان
 گذرانده دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سره
 ضعف روی داده به تصور آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
 فرصت سپردن امانت خواجگان ضعیف الله عنهم بآل آن میسر نشود بران آمده اند که به
 بعضی خلص اصحاب این نسبت شریفه را القافر یا نندشایان بخل آن بابر محمد و زاده
 بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمة و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه الله ندیده اند و بعضی
 احوالات که مناسب است بعد از این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از آن
 حضرت ایشان را صحت کامل رو داده فرموده اند سر آنکه این نسبتها درین ضعف بنمایان
 متعلق گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر بهاموع بوده که ورود آن موقوف
 باعطای اینها می بوده بعد از چند گاه مرشدی را بهدایت طلبه بر بانپور مرخص گردانیده اند
 و این اجازت نامه رقم زده هو الله لا اله الا هو محمد و وصی علی نبیه و سلم علیه و علی اله الکرام و بعد
 خان الاخ الصالح السالک طریقه اهل الله العارف بالله السید الکامل محمد نعمان فقه الله
 سبحانه و آیتا لم رضاته و داخل توسط هذا الفقیه فی سلک ارادة الشایخ انقشبنده و سلک تقیتم
 العالیة قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الاتقاع لطلبة اجرة بتعلیم طریقه تولا الا کابر للطلاب
 و شرط الاجازة الاستقامة علی الشریعة و الثبات علی الطریقه و الحقیقه و اسلام علی من اتبع
 الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و دوبار سید مرشد بان
 بلدة معظمه رفته اند چون در آن شهر مذکور شایخ معظمه از طرق دیگر صاحب علوم قال حال
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل الله و شیخ عیسی روح الله و هما این طریقه
 از مرشدی تربیتی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نموده حقیقت را معروض
 داشتند حضرت ایشان مرتبه ثالثة به شیخ آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه بر مرتبه

سابق نماز انشاء اللہ تعالیٰ سجانہ چون سیکرین مرتبہ بشهر بر پاپور صانما اللہ
و جمیع المسلمین عن البلیات و استرور در آمدند بحسب اشارات غنیات نبوی مجلس
ایشان آنجا در گرفت کہ بتخریر گنجیدہ دیدہ میشد کہ جماعہ کہ از دور نظارہ آن مجالس میکردند
تا گاہ جذب و حلقی ایشان را رو میکرد و کہ از غایت سکر و بی آرامی جاہا پارہ میکردند
و چون مرغ بسل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی چہل تن بہم افتادہ بودند
و مصدوقہ این مصرع سید قاسم تبریزی رحمتہ اللہ علیہ در میان شہر و در ہر گوشہ
غوغای اوست و بظہور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضی مریدان مشایخ عظام
آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل مستفیضان شدند و بسا مفسدان بصلوح رسیدند
و بسیار ہشیاران بادہ بخود می و جذبہ چشیدند و درین اثنا عنایت نامہ از حضرت
ایشان قدس سرہ بیدری رسید کہ ای فقرہ ازانت روزی بعد از نماز
بامداد در حلقہ یاران نشستہ بود و بخواست یابی خواست توجہی بجانب شما پیدا شد
و در رفع بقایای آثار کہ بنظر می آمد گشت و اہتمام در دفع ظلمات و کدورات کہ
محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب
ہدایت و دیعت نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتی کہ در جانب کمال
ہیچ متوقعی و منتظرے نہاند الا آن یتسع الطرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعہ شیان
فشیان و تا زمان طویل صورت مثالیہ این معنی را در نظر داشت تا یقینہ کہ مصداق
حاصل آمد الحمد للہ سجانہ و المنہ علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعہ است کہ
شما دیدہ بودید و حصول آنرا بمبالغہ و تاکید مسالت مینمودید اللہ سبحانہ الحمد و المنہ و اتم شما
بتمام او ایافت و موعود و منجز شد و موعود موفی گشت امید و ارست کہ کمیل باندا زہ
این کمال حاصل آید و دشت و صحرائے آن حد و بوجود شریف شما نور گرد و نہی
از سرایت حضور صحبت شریف بر ہر قوی و ضعیف چہ گوید و از استیہا و بے

تکلفها آن عنص لطیف چه در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
 بیچاره دل آوار گشته چه بنگارد و این فرقه ناپسند تجرید توبه و انابت بخدست این عزیز
 نموده و در بدایت تعلیم و ذکر این طریقه علیه از ایشان آغاز کرده همین صحبت ایشان از
 وضع سپاه بشیوه اهل خانقاه درآمده و بدلاست و سفارت ایشان بستان بوسی
 حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس مشرف گردیده و بطرات و عنایات آنحضرت
 بقدر قابلیت خویش رسیده جزاه الله عما خیر الجزاء و سلمه الله علی رؤس الأعباء و
 امیدوار است که بحکم واقعیه صادقه که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان جب
 قبول او سبحانه و تعالی جمیع صلوات الله علیه و سلم گردد و آن واقعیه ایست که
 سید فرمودند آن سرور علیه الصلوة و السلام در سبج جامع بر پانپور با خلفا کبار رضی الله
 تعالی عنهم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب
 نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است مقبول ما است و مقبول او تعالی و آنکه
 مرد و شیخ احمد است نیز مرد و ما است و مرد و حق جل و علا مرشدی گفتند چون
 این کلام از آن حضرت شنویم شکر بار و دل آلود که از مقبولان حضرت ایشانم پس
 مقبول حضرت حق سبحانه و جمید المطلق باشم آنحضرت علیه الصلوة و التحیة برافعی الضمیر
 من مشرف شده فرمودند و مقبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیر تقریب
 آنکه آزار و آلام ساکنان را موجب کشایش کار است فرمودند شب از صفحه مسجد
 جامع بر پانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع دشت افتادم چنانکه یکدست من خسته
 و شکسته شد اما افتاد و همان بود و ظهور معامله و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان
 از آن افتاد و سرور شدم که شکر آنرا از احوال پیچتم و اعتقاد چنان بود که هر که از آن حلو
 تناول نماید بهشت رود و نیز روزی باین حقیر تقریب بزرگیمای حضرت
 ایشان قدس الله سره فرمودند در آن ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقه مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه است افراشته و همه خلایق زیر آن
بارگاه و متصدیان مهمات کارخانه ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه در مرکز
ست و انحضرت از راه آن گاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
بران روزن دارد ایشان باین خلایق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
متصدی کار است معامله خود را از آن یک اشاره فهم میکند و بدان عمل نمایند
و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارها
متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات کلیات
کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سید افاده نمودند
که چندین را حقیر میداند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
راقم این حروف گوید شنبه با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن مرشد
بنسزل یک از مردیان ایشان میمان شدیم جناب سید میزبان را آکید فرمودند
که در طعام کمال احتیاط حلقه بجا آورده چنان که و بعد از ساعتی شور و برخواست
که بزبے را درین میان بچرخد که فوج که دند کرم بسیار در وی افتاد بنوعی
که در ساعتی از گوشت به استخوان رسید و عجب تر آنکه بیج کرے به
گوشتها و دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود در غیبت نمود سید فرمودند که این
نوحیه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
از آشنایان آن بلا که از عالمان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانه
این یار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا فوج نموده اگر چه تحصیل
علوم ظاهری سید را کمترست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصوصاً
علوم حضرت ایشان قدس سره حدت بصیرت و حضرت ایشان نیز
اگر سیدی را بحدت بصیرت نموده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکتوبات

کثیره در جواب اسؤله ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند که سال
 یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریه راه را و ضمن دو از ده پرگه
 نقل مینماید خوانندگان را مفید آید از اکثر طلاب و ترقیات آنها
 نوشته بودند و اکثر اخوان بموجب اکثر و اخوانکم فی الدین امید واریاست
 و کریمه کشف غصه کبک باخیک نیز مؤید این معنی است لیکن باید که منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحد و سکون و حرکت خود بود و مباد که ترقیات
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانه فرستادن
 برودت انداز و ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان
 را در رنگ شیر و بر باید دانست چه جای آنکه آنها مفاخرت و مبالغات باید
 کرد که مباد ازین راه در وازه عجب کشاده گردد و بلکه باید که حکم الحیا شعبه من
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید که قصور اعمال و تهم دشمنان
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمه بل من فرید مرطوب باشد
 لای برادر مکرر بشما گفته که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر
 شریعت بجدی که بر ترک اذنی ابدی از آداب راضی نباشد و رسوخ
 و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر بنی که بر فیه مجال عمر من
 نماید بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید و رأید اگر بغایت
 الله سبحانه این دو اصل ستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
 است بط پر سیده بودند که اسمانی که مبادی تعینات انبیا
 علیهم الصلوٰة و التسلیات اند همان آسمای مبادی تعینات اولیاست
 یا نه و اگر هست فرق چیست لای عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوٰة

کلیات یہاں ہے و سہادی تعینات اولیا جزئیات آن اسماست کہ در
 تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما ہمان اسما
 است کہ بقیدے از قیود ماخوذ گشتہ است کلا رادۃ المطلقۃ والارادۃ
 المقیدۃ بشئی و چون اولیا را بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات
 ترقی واقع میشود رفع آن قید منوودہ ملحق خواہد بود این فرق را در بعضی
 مکاتیب بتفصیل مذکور ساختہ است ملاحظہ خواہند نمود و بہر عمل آن سرور
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ہر دو نوع است بر سبیل عبادتست یا بر طریق
 عرف و عادت عمل کہ بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتہا منکر میدانیم و
 در منع آن مبالغہ مینمائیم کہ احداث در دین است و آن مردود است و عمل کہ
 بنا بر عرف و عادت است خلاف آن را بعت منکر میدانیم و در منع آن مبالغہ نمی
 نمائیم کہ در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است
 نہ بر دین و ملت چہ عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است
 و همچنین در یک بلدہ باعتبار تفاوت ازمہ تفاوت عرف واقع است مع
 ذلک رعایت سنت عادی نیز شمر نتایج است و منتج سعادات و از فرق
 میان حصول وصول سوال کردہ بودند لے برادر حصول با وجود بعد تصور
 است و وصول متعذر عن تقار کہ بصورت مخصوصہ تصور میکنم میتوان گفت
 کہ عنقاد مدرکہ حاصل است اما وصول ببقا مستحق نیست زیرا کہ ظلیت کہ
 عبارت از ظہور شی است در مرتبہ ثانیہ منافی حصول آن شی نیست اما وصول
 شی ظلیت را بر تابد قافرتاب شکر این نعمت عظمیٰ بکدام زبان بجا آورد
 کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ مافقرا را بعد از تصحیح عقائد بموجب آراے
 اہل سنت و جماعتہ شکر اللہ تعالیٰ سعی ہم بسلوک طریقہ علیہ نقشبندیہ

مشرف ساخت و از مردان و مستسبان این خاندان بزرگ گردانید
 نزد فقیر یک گام و بطریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگرست راهی که بکمال
 نبوة بطریق تبعیته و وراثت کشاده میشود مخصوص این طریق عالیشان بختیان
 این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
 متوسطان که ملتمز این طریق اند و محبت کامل بمنتیان این طریق دارند نیز
 اسید و ازاله لومع من احب بشارت نیست و در افتادگان را خائب و خاسر دین
 طریق کسیست که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
 دین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام
 کند درین صورت گناه طریق چیست **ب** پرسیده بود و ندکه ذکر نفی و
 اثبات بهترست یا تلو و قیامت از بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات و
 رنگ و خصوصیت که شرط نمازست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
 ممنوعست همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از قرائض و واجبات و شنیدن
 هر چه کند از عبادات نافله داخل و بالست اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط
 بذکر نفی و اثبات است بعد از آن بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذای
 صالح اند مردیان را باید پرداخت پیش از زوال مرض سر غذا که تناول نمایند
 فاسد و مفسد است هر چه گیر و غلتی علت شود **ب** حقائق ممکنات بعلم
 این فقیر عبارت از عدالت است که نشاء هر شر و نقصست با عکوس صور
 علمیة اسما و صفات الکی جل شانہ که در آن عدالت ظهور یافته اند غایه مافی الباب
 آن عدالت در رنگ حیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در حیولی حال
 گشته است تشخیص و تمیز عدالت بآن عکوس ظاهرست و قیام آن عکوس
 بآن عدالت تمیزه و این چون قیام عرض بچوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به هیولی گفته اند و مشخص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانہ بزرگ و مراقبه بیکر و دو ساعته فساعته از ماسوا اعراض مینماید آن عکوس صور علییه اسما و صفات و جوی جل سلطانہ و بر آن قوت و غلبه پیدا میکنند و بر قرین خود که عدات است استیلا و تسلط می یابد الا این خرابیه هم الغالبون معامله تا بجای می رسد که عدات که بخون اصل و هیولی بوده است هر عکوس را رو با ستاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مخفی گردد و غایب عکوس اصل و حصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرآه حصول خود نیز از نظر مخفی میگردد و چه مرآه را از احتفا چاره نبود این مقام مقام فضای بلند است پس چون انسان کامل بعد از تمامی سیر کرانیه تمام کند و دائره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط به سیر فی الله بوده با انجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالیه بی شائبه طلبیت جوی توهم حالتیه و محلیت در وی ظهور فرماید چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلا مقامات قاب قوسین است که متعلق بظهور اصل است بی شائبه ظلی و اگر بعدایت الله سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت هیچ نخواهد و در وقت بفضل خداوندی جل سلطانہ اسم و صفت تمام از نظر او منخرد جز ذات هیچ چیز مخلوط و شهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی ماند هر چند صفات نبودند در خیال سر او آتیه بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند پس بدانند که هر شیء با هیئت خود آن شیء شیء است از برای ثبوت با هیئت مرآتیه را هیچ جعلی ماعل در کار نیست که ثبوت شیء من نفس خود و از ضرورت است از اینجا گفته اند که جعل و نفس با هیات ثابت نیست با هیات محمول نیستند جعل ماعل از برای انتصاف طریقات بوجود

در نظر او

از سیر فی الله

محقق شود و محقق با خیرات الله تعالی گردد با جمال

در کارست فعل مبالغ در اتصاف ثوب است بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
 لون را اگر داند که آن محال است که تحصیل محل است پس محل در نفس شئی نشد
 بلکه در اتصاف شئی بوجودش پس ثابت شد که شئی بهابیت خودش است یعنی
 در نظر کشف و ظل شئی و عکس مفقود است که عکس و ظل شئی بهابیت ظلی و عکس خود
 ظل و عکس نیست بلکه بهابیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل بهابیت ندارد
 همان بهابیت است که ظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
 نفس خود چه ظل اصل ظل است نه به نفس خود و چون عالم ظلال عکس افعال واجب
 جل سلطان است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند همچنان
 چون افعال ظلال صفات واجب اند جل شانۀ ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
 عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
 اند تعالی و حضرت ذات جل شانۀ اصل جمیع اصول است لا جرم حضرت ذات
 نقاب عالم از عالم و از افعال صفات و جوی اقرب باشد اینست بیان اقصیت و تقا
 که در حیز تحریر و بیان آید پس سیده بودند که چون اشیا ظلی بهابیت خود
 اشیا نباشد بلکه بهابیت اصل برپا بودند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو انت انا همان
 اصل باشند این زمان جل بعض صفات که بآن اصل نام اند برضمان چون صادق و غیر
 انا اکمل و انا نام بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند اصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
 خود اگر چه در مرتبه حس و خیال بود همیشه بر جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا
 و خلق الله بدانند که او است و جل آن صفات بر آن ضمان بملاحظه اعتبار ظلیت روست
 و هر مرتبه از وجود را حکم جاست و هر چه در خدا کم است نه خداست جل و علا
 بدانند که در مراتب عروج تا زمانه که از یکدیگر تمیز اند و از اصل باصل دیگر رفته
 میشود آن کمالات داخل دائره ولایات است و چون این تمیز بر طرف شود و

و این تفصیل کم کرد و معامله به جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات تبع
نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که در یاد برنا
انسان لکن رحمت و مٹی انسان امر نداشت شیخ محمد طاهر لاهوری سلمه الله
تعالیٰ از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شافه و مجاہد
شدیده و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ
و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروع
و اصول چون شوق سلوک این راہ گریبان بہت آنجناب بگرفت خود را بہت
حضرت ایشان رسانید زیرا کہ فی الزمانہ تشیع جو یا سے مرشد می بود کہ و علم
و عمل و کمال متابعت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم گمان خود باشد و بر ہم
چوید ابو بل شہر من البیضا کہ درین امور سرآمد اولیای وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس سرہ الا قدس پس خدمت شیخ سالما بانکسار و ذلت و افتخار تمام
در غلبہ علیہ گذرانید چنانکہ در آن خانقاہ از سالکان این راہ در ظاہر بجا کساری و
بیقداری شیخ ظاہر دیگری نمی نمود و بسبب یار بودی کہ از رویشان التماس آن مینمود
کہ کناس راسخ کنند و تطہیر ظاہر با ربا و والذارند و ایضا خدمتش و تعلیم تفہیم صاحبزادہ
کبار سلمہ اللہ بجانہ ہمدلیغ سعی تمام میندول دشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
نمودا مکرش نمود کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ ظاہر بر مایان نہ القدر است
کہ از عہدہ شکر آن توانیم بیرون آمد جزاہ اللہ عننا خیر البجاء روزی حضرت ایشان
قدس سرہ نیز فرمودند کہ محمدیہ را ہم بخوایم بشیخ ظاہر سپاریم کہ چون بدانش
از ہیئت الفاس شیخ عالم عامل شود و اما الحال شیخ ظاہر را آن دماغ کے ماندہ
باین مولیت رعایت آداب حضرت ایشان و ہیبت آنحضرت القدر

بر شیخ مستوی بود که بحر یکنجاریا که روزی حضرت ایشان را بنجاب را امر
 بامست کردند نگش گشت و لرزه بر اعضا سے او اوقفا و از غایت خشیت
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قرآء در گلویش گره می شد
 لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بن مین نظر اکبر محبت
 آنحضرت قدس سره رسید بچائی که رسید اما در انشای راه سلوک گئی
 کار بتقدیر و حکمت ملک البهارا و ابله عظمی روی داده بود و محل آن قضیه آنکه
 روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر برخاستند و فرمودند که درین
 حلقه دیدم که بر چنین کایا لفظ شقیه مرقوم است ازین سخن بر جمعی یاران از بیت عظیم
 ستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام بر خود لرزیدند و آن شخص شیخ ظاهر
 بود و متعارف آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
 که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا و توجیه علییه بر رفع آن بلهیه گماشتند تا
 آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی مجبض کرم خود مسألت ایشان را با جا بابت رسانید گویا
 حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایماز نموده اند و ایضا در
 مکتوب بے تقریب بیان قضاے معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده بر نگاشته
 اند ب که چون متوجه رفع این بلهیه شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامر
 ندیدم مبرم دانستم حیرت روی داد چه بانار و اخبار و اجماع است معلوم
 داشتم که بر قضای مبرم تغیر روا نبود و درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
 سید عبدالقادر جیلانی قدس سره العالی بیاد آمد که فرموده عجب پس
 را در قضاے مبرم تصرف نیست مگر مرا گفتیم الهی چون یکے از اولیا سے ترا
 این دولت میسر بود من نیز امید وارم و اسحاق نمودم با جا بابت رسید و
 معرفت این سرنیز عطا فرموده و انا نید که قضاے معلق و قسم است معلق

این
 است

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مرسوم است و معلیست کہ تعلیقش در علم
 باست این قضیہ و آنکہ شیخ عبد القادر را در آن تصرف عطا کرده ایم و دخل
 قسم ثانیست لیکن چون بصورت مبرم نہاست او مبرم انتہی حاصل من
 کلامہ الشریف و نیز نوعی شیخ طاہر را در ایام گرمی کار او از غلبہ حال بر زبان رفت
 کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند قیستہ نشود کہ من فانی
 شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایہ و این شیخ اورا یکی بسمع
 حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالت رفتہ سلب احوال او نمودند
 شیخ پیارہ بعد اضطراب چون ٹہی بے آب بر خود می جنبید و جمعی از بزرگان را
 وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عقوبت جرمیہ او کشیدند
 و باز بہ بتش رسانیدند با جملہ بعد التیاء و التی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
 قدس سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلہ شریفہ
 نقشبندیہ سرفراز ساختہ بارشا و طلبہ بلدہ لاہور رخصت فرمودند آنگاہ از
 طریقہ قادریہ و چشتیہ و این اجازتنامہ بہر گناشتہ اند
 بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والمنة لولیہ والصلاۃ
 والتحیۃ علی نبیہ و علی آلہ واصحابہ الکرام الذاعین للخلق الے
 دار السلام یقول عبد المفتقر الی رحمۃ اللہ الولی الغنی احمد ابن
 عبد الاحد الفاروقی النقشبندی غفر اللہ سبحانہ ذنوبہما
 و ستر عیوبہما ان الاخ العالم العامل الفاضل کامل الشیخ
 محمد طاہر ملا وفقہ اللہ سبحانہ و تعالی لسلوک طریقہ اولیاء و دخل
 فی الطریقہ العلیۃ النقشبندیۃ بجمع الہمۃ و تمام الہمۃ حصل لہ الحضور

والشهود والقربة والجمعية وتيسر له البداية التي اندرجت فيها
النهاية فاذا مضت بئرته من الزمان وهو على هذه الاحوال
ظهر لي انه يتلى بابتلاء عظيم حتى يخرج من الصراط المستقيم الى
سبيل المتفرقة ويسيل من أهل الحق الى مذاهب باطلة و
الجانى الى التضرع والحنشوع الى الله سبحانه ليزمب عنه هذا
الابتلاء ويرفع عنه ذلك البلاء ثم ظهر لي بعد التضرع التام انه
سوف يرفع عنه ذلك الابتلاء فحمدت الله سبحانه على ذلك
وقد ظهر بعد مدة يسيرة منه ما ظهر لي او لا حتى خرج من
الاستقامة الى الاعوجاج ومال من الحق الباطل بحيث
انقطع رجاءنا من ان يعود الى الحق ويرجع الى الاستقامة
وهو كلما دخل في سبيل من السبل المتفرقة واظهره الله سبحانه
على توجهت بعون الله سبحانه وتوفيقه الى اخراجه من ذلك السبيل
بالعسر التام وسعيت بعد ذلك في ان اسد ذلك السبيل حتى لا يكون
له عود الى ذلك ثانيا ومضت الشهور بل السنين على هذه
الحالة ثم ظهر بتأييد الله سبحانه ما ظهر ثانيا فعاد الى الحق ورجع
الى الصراط المستقيم ثم قطع ما لقي له من منازل الجذبة و
مقامات السلوك وصار اهلاً لان يرخص لتعليم هذه
الطريقة للطلاب والمريدين فوقع في خاطري ان يرخص
له تعليم هذه الطريقة وتربية الطلبة فرخصت له بذلك

بعد الاستخارة والتوجه المسئول من الله سبحانه والاستقامة
والثبات على متابعة سيد الاولين والآخرين عليه وعلى
آله الصلوات والتسليمات ولما كان الشيخ المشار اليه
اخذ من طريقي السلسلة القادرية والچشتية حظاً وافراً
نصيباً كاملاً رخصت له ايضاً ان يعطى للمريدین خرقه
الارادة في الطريقة القادرية وخرقة التبرک في الطريقة
الچشتية والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوقيق
الحمد لله رب العالمين اولاً و آخراً والصلوة والسلام
على سيد المرسلين واثماً وسرمداً وعلى آله العظام
واصحابه الكرام نیز مجازتش گمراہانیدند شیخ بہ بلدہ
مذکور رفتہ بارشاد و تربیت طالبان
پرداخت و جمعے راز برکات و افاضات خود بہرہ و ساخت این فقرات کہ
از عنایت او منقول میگردد و بین علو حالات و فوہ برکات اوست ب منہما
ب عرض اقدس میرساند چون ازان آستانہ علیا متوجہ این جانب شدم و ہر قدر
با خود میگفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میرم اما از غیب
کہ میگفت راہی شو با بھلہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشہ مسجد
حیران شستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد
گشت کہ دپے کارے کہ فرمودہ اند باید شد انتالالامرہ و امر کم چندی اشغول
ساختم و دین میان جو آنے بلند استعدادے رسیدہ بھر و شغل دادن

در تمام بدش دفعه نسبت سرایت کرد و سرتا قدم آگاه شد و دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور یابدست آوردند بعضی ماسدان سخنی را که پیر و سنگیر در بیان
مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند در میان
آورد و بعضی چیزهای دیگر بان از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامه الانام مولانا عبدالسلام بر و مولانا بعد از مطالعه گفتند
بیچ شمع وار و نمیشود و خیل حسن ظن پیدا کرد و در زبان ماسدان بسته شد
بمنها حضرت سلامت سکان آن درگاه را از نسبت مریدتی مانا
قابلان با هزار عارست فکیف که خود را در زمره بندگان آن آستان شایم
که هر چه از اینجا است همه خیر محض است و هر چه از اینجا است شر محض پس
مایان را بان عتبه علیه چه نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشته اند
و بعضی حال امر فرموده گستاخی میروند قبله گاه استباهی طرق ثلاثه جلوه
گردد و مشایخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً
حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله
تعالی سرار هم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت بچندین هزار صحابه
و مشایخ علیه و علیهم السلام و ائمه آمده مدتی می نشستند و نوازشهای نمودند
در عشره اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا
علی ایها و علیها الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نوا
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیره خود را در خدمت روضه منوره حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم یافتیم بعد از آن روضه مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از آن
بنور س که از آن روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقت آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد از آن ظاهر شد که حجب بتمامه از روی
کار زایل شد و حقیقت وصل عربانی آشکارا گشت مکالمه و مجادله نیز
و قوع یافت بعد از آن جمل و کثرت صرف روی نمود و حال آنکه وصل است
و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب بهیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً
بهمها از کثرت تفصیلات خود چه عرض نماید که پایان ندارد و باین همه
از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متضاعف است قبل ازین هر
یک از نسبت ثلثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت نبوت
روی سپید انداخته اند و غلبه غلطی شدند گاه غالب و مغلوب نیز می بودند الحال
بر سه نسبت یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکند و سیر در
نسبت مشایخ کم شده است مگر احوال چون تربیت حضرت پیر و سنگی
بطریق عنف و لطف بوده آثار نیز همچنین مترتب میشود و اتمی در اثنای این
گرمی ارشاد بدایت خدمت شیخ از و فوریه تعیین و تفرید دل شیوه پیش
گرفت که آیندگان کمتر سجدتش باریابند بعد از اجتماع آنجینی و وصول عرضیه و
حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوسیله مرسل داشتند بآحمد شد و
سلام علی عباد الله الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب است
گشت از خلاوة و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود
ای برادر حق سحانه و تعالی شمار این منصب کرامت فرموده است
شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمایند و محافظت کنید که امری صادر نشود
که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسب حال ملامیه است که بشیخی و دعوة
کار ندارد بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی است مباد این دو مقام را
خلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند که ظلم است و در نظر مریدان

خود را بمثل دارید و در اختلاط و مولست با مسترشدان افراط نه نمایند که باعث
استخفاف است که منافعی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعی نیک
رعایت نمایند و امکان عمل بر خصلت تجویز نکنند که هم منافعی این طریقه علیه است و
هم مناقض و عوائق متابعت سنت سنیه غریزی فرموده است که ریاء العارفین
خیر من اخلاص المریدین چهریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است
بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا
اعمال عارفان اسباب تقلید است مرطالبان را در ایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این
ریاعین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان نکند
که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بمثل احتیاج
نیست عیاذ الله سبحانه این خود عین اسکا و زندگی است بلکه عارفان در ایتان
اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایتان اعمال بچپس را استغنائیست غایت مافی الباب
و اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مر بوط تقلید است نیز ملحوظ است
و بآن اعتبار آنرا از برای نامند با جمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
خلایق درین آوان هنگام طلب اندکای بوقوع نیاید که منافعی آن مقام
باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشایخ نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما
بالمشافه گفته شده است ما و رای آن چیزی نفهمند که در آن خیریت نیست
زیاده چه نویسد و السلام چون این تربیت نامه رحمت شماست باجناب سید
عریضه بآن حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جهان
سلامت چنانچه بچه صفور و بان و اگر ده بفریاد و فغان منتظر دانه میباش

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین است بی امداد آنحضرت جای فقیر خراب و
 خسارت و ضلالت نیست هر حال که در معرض عرض می آر و ثمره ایست از انان
 قبولیت آن درگاه و گرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمی چه مناسبت
 اکنون مطلع نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلی الله علیه و سلم هیچ نیست مع
 قطع النظر عن البشیخته و الاملا متهمه را امر زاید بر اتباع میداند و در خود سرانجام
 این کار یعنی مشیخت نمی بیند و غریب و مسکین افتاده یعنی بنی نذا و عیشتی آخر
 حقیقت حال فقر است انتهی با جمله شیخ و ربله لاهور تا امر و زبافا و طلبه علوم
 دینی و افاضه سالکان براه یقین مشغول است و در تشریع و اتباع و تبیل و انقطاع
 و فقر و قناعت و انکسار و سکنت و حیدر زمان هیچ یک از اهل دنیا آشنائی نمی
 نمایند فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد و بگمراز
 اهل توفیق و صلاح اگر جزو چیز می آورد و میگرفت از همه رسیده است و پای
 بهمت در دامن غفلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعی از درویشان
 خرقه پوش رکوه و عصا بر کف و ردا بر ووش از لاهور بقصد زیارت حضرت
 ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مخلص میشد و رایامی که حضرت
 ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزی سواره از پیش زانویش میخمرور
 نمودند و اقام نیز در عمان بود شیخ مشا ز الیه خبر یافت همچنان با طاقیه و ازار در عمان
 آن شاه سوار شرافت حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویش شیخ اشاره نموده
 این مصرع خواندند ع آنجا مگر نسیم رسد یا صبا وز دوشیخ را رخصت فرموده در
 غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان رانند سایه افادت و افاضت او بر مفاخر
 تلامبذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زاوایا
 هند و سمانست در بهایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس سره العتره

توضیح و تلمیح میخواند اما بدرویشان اعتقاد نداشت بل باقامت صلوٰۃ و مفروضه نیز نمی
پرداخت از زبان شیخ مشارالیه شنیدم که گفت ہمدان سال کہ در خدمت حضرت
ایشان تحصیل علوم مشغول بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلیم بود و در میان
درس سبق دلم می طلبید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعہ و ورق رو
او رسم در این تبار روزی حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ و حصول علم ظاہر نیز شمر بے
برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذب بے فرمایند و کرستے
نمایند کہ بوسیلہ آن در زمرہ صالحی در آیم شاید والہ لہ از نصیحت کا بے نکشاید ایشان
مخلف خاموش گشتہ فرمودند فردا باین نیت پیش بابا تاجہ رود و اتفاقاً فردی
موجود آن برنامہ مرا بوی و بستگی بود بخاتمہ من آمد مرا دل ندا کہ از صحبت او
بخدشت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بہلا زست رسیدم فرمودند خوب نکردی
کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دو گانہ
آوانمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
چنانکہ از ستے و پیچودی بر خاک افتادم و همچنان مرا برداشتہ بخانہ من بردند
بعد از یک روز بافاقت آدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقیما
سرود شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعاده شدم و بین نظر کہ میا اثر بر رو
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی بالجملہ مشارالیه سالہا
دران آستان گذراند دید آنچه دید تا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشاہ و
ہایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدہ اگرہ کہ آن بلدہ از خلفا
این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام ہستقامت لمیغ

تمائی و بی امر از انجامه بجای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت فیوض و برکات کثیره
 بشکان آن دیار از اغنیا و فقر رسید و مجلسها گرم شد و رینولا البلیس و تلمیس بعضی
 عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
 اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
 که خاطر خاطر حضرت ایشان از عمر مخالفت امر گرانست بعضی رسانید که باز توبه
 و التماس گشته بخدمت ارشاد اقدام نمایند قبول طبع اشرف گشت فرمودند
 که وقت همان بود حالا اگر بر می تو دانی و با اختیار تست شیخ باضطراب متوجه
 دارا خلعت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است صفا شود چون
 رسید در اول آن مقام گرمها و فیضها بخلایق رسید لیکن چون آن شهر
 دارا لماره بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از خلاص و ادب از آن گروه
 جمعی که بخدمتش رسیدند آنها نصح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
 بدن خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشف که اظهار آنها ایقاف فتنه مینمود
 بگوش منکران رسانید تا بجای رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه آن
 شور و شهر پیر بزرگوار او قدس التدریج سر بران نمود و سلطان آنوقت
 که باین طایفه بی مناسبه تمام دشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
 نمود و حبس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادوم و پشیمان شد و عذرها
 خواست اما ویر این سوء ادب نامبارک آمد شورها و فتنورها در مملکتش پیدا
 شد و بر بعضی و یا معتبره او ایرانیا نعلبه نموده در تصرف خود آوردند و
 جودش بضعفها مملکت مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیه مذکوره
 شیخ بدیع الدین بوطن خود سهارن پور رجعت نمود اما روز آنجاست گوشه

گزیده و بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرسیده با وجود که سال عمرش به پناه
رسیده بود و حفظ قرآن مجید نمود و با فادۀ و افاضۀ طالبان علوم دینی و تقیّی مشغول
است در آن ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود و عرضۀ داشت او رسید و
در آن مسطور بود که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بشارت های خاص می یابد
و غایت های نمایند و نصائح می فرمایند روزی فرمودند انت سراج الهمد و باز دیاد عت
أمر نمودند انتی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه بخارش فرمودند بسمحمد
و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ رقیبۀ شریفه خوش وقت ساخت واقعات بشیرند
و قابل تأویل اما هر چند مآول اند منور اند ربنا اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير
و چون باز ذیاعمل مأمور شد و اند هر قدر عمل که از دست آید بختتم دانست که این دعا
و اعمل ست و الله الموفق این چند فقره که از عمر انص شیخ بدیع الدین منقول میگردد
و لیل ست بعلمو حال او و ارشاد و اکمال او باستقامت و شکایات او
بر آزار اهل ملاست پ منہا عرضۀ داشت که ترین خدمت استمانه معنی بیع
بعض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال بین توجه آن کعبه امانی و آمال بروجه
استقامت ست و هیچ گونه در غربت امور فتور راه نیافته امید سیدار و که بطفیل
نظر عنایت آنحضرت و چن نفس عاریتی که باقی ماند و نیز فتور راه نیاید هر چند جواد
گو ناگون بیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار او ست خلل در آن آرد و اکثر اوقات
که حکم الهی حل شانہ بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن آن اعلام می
بخشد بی آنکه قصد با و تعلق باشد و از غیب بشارت های عجیب می یابد که عرض
کردن بحضور گرامی تعلق دارد و چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و
احوال های بلند می گذرانند و حضور نقش بندیه را در اندک مدت ملکه ساخته اند و
بعضی بقنای جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدیسی اولی

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است و گر نه این ناقابل سیاه بخت را باین
مقامات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاف
ترک خان مان میکنند اقرای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف
بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل و گیرشغل کرده اند احوال که دین
طریقه علییه دخل شده اند خیل متلذذ اند و بر عمر گذشته متأسف از جهت یکی از
مشایخ اینجا غایت عداوت گرفته تا بجای که باین طریقه و اعزّه آن بخان بهیوده
میگویند روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت
مخدومی خواجه باقی قدس سرها و سایر اعزّه و شناسا دادند چون از نالایقی
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاه با توجّه
آنحضرت بدولت مشایده سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار
نظاره بارگاه محمدی علیه صاحبها من الصلوات الکلمات من الخیات فضلها نماید هم سر
آستانه و از انوار و کمالات آن پرتو یابد حق سبحانه بعض فضل و کرم شبی
بعد از نماز تجدیان دولت رسانید چنان معلوم گشت که اتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس الشریعه تعلق دارد و بوسیله ایشان بآن درگاه رسید
و شوارست و از انوار این مقام اقتباس نمایند مگر اولیا که بحال متابعت سرور
انبیا علیهم الصلوات و السلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت
اینهمه را بوسیله و صدقه خادمان این درگاه میدادند در کونین غیر از توجّه حضرت
ایشان مرئی نداشت و همیشه از حضرت حق سبحانه سالت مینماید که این ناقابل بی استعداد
ازلی وابدی در محبت و خدمت خاک و بان آن درگاه بزیور و در بهمن بسیر و
بهمن محشور گردد و بحجرت النبی الاُمّی العزّزی علیه الصلوة و السلام انتهى از زبان مبارک
مخدوم زادها سلم الشریحه می شنودم که فرمودند از مردم صاحب صادق القول

چند خارق عادات شیخ برج الدین شنیده ایم مانا کہ طور خوارق از آنجناب زائر
 آن کلمہ حضرت ایشان قدس سرہ باشد کہ در مکتوبے بآنجناب برگذاشته اند کہ طلب
 کرامات نموده آید اسید و ارباشند فان مع العصر لیرانی انتی از انجمله است
 آنکہ در ایامی کہ حضرت ایشان را قدس اللہ سرہ سلطان وقت بعتاب تمام ہزارہ
 طلبیدہ بود یکے از نزدیکان سلطان کہ بشیخ برج الدین نسبت ہم شہری بل
 خویشے دشت لیکن باین دو عزیز در غایتہ عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکہ باوا
 آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانہ اورفت و بانکسار و
 افتقار التماس آن نمود کہ در انکار و اضرار نکوشد کہ اقربا ہر چند دشمن و دل آزار
 امار وقت خطر خویشان را بدو گاراند آن پے سعادت بیش از پیش در محبت
 و عداوت خویش بر رفت و گفت مرا و چندین سال من برآمدہ ہاں بنگر کہ چہ میکنم
 مولانا نیز در جذبہ رفت و در شوری و گفت بنگریم کہ گدام پیشتر کار ہم دیگر می کنیم
 و بخاطر خستہ نراویہ خود رفت و متوجہ گشت آن مفسد پیش از آنکہ
 فرصت بدرگونی یابد در ہاں ایام ہر د شیخ نور محمد پتینی سلمہ اللہ تعالیٰ
 آنجناب چون از علوم رسمی بہرہ تمام برداشت بہت بسو کہ این راہ گشت
 بہ خدمت بسیار خدا وستان کشور ہندوستان رسید اما از بیچ
 یک مطلب ب حصول نہ پیوست تا آنکہ قائد توفیق زمام نجفی بخت اورا بہ
 آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت بہ تعلیم ذکر طریقہ علیہ نقشبندیہ
 مشرف شد بانکہ فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
 کہ حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عرفا فیض بحضرت خواجہ قدس
 سرہماچنان نوشتہ اند شیخ نور بہ نقطہ پایان فرورفتہ است و کار
 جذبہ را با بنجام رسانیدہ و بہ برزخیت آن مقام رسیدہ و فرق را سن

توجہ نہایت بروہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بآن قائم انداز خود جدا دیدہ و خود را شیخ خالی یافته بعد از ان صفات را از ذات جدا مشاهده نمودہ باین دید تا حد مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ با حاطہ قائل ست و نہ محبت و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتہی کلامہ الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشائخ الیہ سالہا بہ بسیار در آستان حضرت ایشان بتجربہ خدمات شایستہ گذرانید تا بخرید آنچه ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان اورا اجازه تعلیم طریقت دادہ بشہر ٹٹہ کہ از بلا و مشورہ ہمورہ ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بان تجارت لیکن از فور تفرید اکثر و مفاویز و ائمہ گذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود و چون بہی بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوجہ مرسل داشتند ب احمد رضا

و سلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را بچنانکہ از امتثال او امر حق جل و علا و اجتناب از نوای چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات ایشان نیز چارہ نہ بالتعظیم لأمیر اللہ و الشفقتہ علی الخلق بیان ادای این دو حقوق میفرماید و بمراعات شطران و لالت می نماید پس اقتضای ہر یک از ان دو امر از قصود است و اکثفاً بجز و از کل از کمالیہ و در پس تحمل اندازی خلق ضروری آمد و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زبید و نا پروا نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چہ نازنین عالم ست پندازگی کے ست آید باری باید کشیدہ چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالہ سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتضای افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ و ایا کم علی جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام و الصلوۃ و التیمۃ انتہی شیخ حسب الامر در کنار شمر مذکور بر ساحل دریای گنگ آمدہ چون لمیل شوہ

از کاه و گیاه کلبه پر دخته و نیز مثل آن مسجدی ساخته با عیال و اطفال در آن
کلبه میگذرانند و در آن مسجد با داسے صلوات و طاعات و افتادات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و هدایت اشتغال پیماید از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنو و دم که گفت ازان حضرت قدس سره اجتماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از تقیاب فرمودند یا نجباء و هم از بعض مخلصان حضرت
ایشان مسوع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان بدلی تشریف آورد و ده بودند و خواجہ حسام الدین
احمد سلمه الله و بعض اعزّه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند بافت
رسید مولانا طاهر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند درین س
بمناظر خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضی ستمعان بدقت نمی پردازد
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاهر عبارت خود مایان رانیر میسر
است پس ما ازین اجتماع چه فائده بود آنحضرت برین خطر مشرف
گشته بعقاب تمام مشارالیهما را از فیروز آباد بیرون کردند تا چار روز با به
ویرانهای گشتند و شبها آمده بیرون دروازه قلعه قیروزی میگذرانیدند
تا آنکه جناب خواجہ حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید که ایشان نفسهای فرجه دارند خواجہ مذکور معروض
داشتند که بعض حجرهای زیر مسجد فیروزیه مدتهاست که از سرقین و غیره با
ملوث مانده اگر حکم شود و مشارالیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند که هم کسر نفس
و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو خرومند
جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنها را طلب داشته باشفاق
نواختند لمولفهم راه رورنجور دل رهبر خرومند طبیب پنهان برو بیمار

گرزجان بشنو دیند طیب پش **شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی**
 آنجناب از اقصای ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم
 لاهور آندہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن مآلوف شد چون بدالسلطنه
 اگر رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنودم
 کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم بشیخ قرار داده شد کہ
 تا در اگرہ باشند با ہم ہمسایہ و ہم نشین باشیم صحبت کتاب در میان آریم
 روزی تقریب مشایخ و علم تصوف شیخ را برین طایفہ منکر و معترض یافتیم بیشتر
 انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و کثرت
 ایشان مومی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روزی گذشتہ بود کہ
 حضرت ایشان از سر ہند با گرہ تشریف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
 چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بجانہ ما آمدہ گفت احوال من
 ازین محلہ بجای دیگر انتقال می نمایم بعض اجراء و رسائل من کہ نزد شماست
 بمن بسپارید گفتیم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
 بر وہ فلان اینجا آمدہ گفت فلان مرد صالح و عالم است اینہما ناخوشی نازیباست
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روئے خواہد
 نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر نشویم از ان مشکل تر کہ اب پیش آمدن این قسم شیخان
 ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روز براس
 جزئی کہ ماندہ بود بجانہ ما آمدہ ہم نشستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
 آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
 حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در
 آمدن نشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

ایشان پوشیده بود و فرمودند چون شما سفتی اید احتیاط آنست که از شما
 پرسیده شود بعد از ادای مسئله که آن در غایت ظهور و شتبار بود و در جواب
 شیخ حمید کرده فرمودند که ای شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر کیفیت
 تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شد و ناگهان بر خاستند هر چند التماس
 نمود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره میباید پذیرفتند و برخاستند
 بر شایست تا بروی دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود دم نه بر خاسته
 دیدم که مشارالیه در قفای من می آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
 شیخ حمید را برابر خود دیدم و دانستم که بچانه خود رفت کی را فرستادم که بنگرد
 خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان می رود و آن حضرت باو غیرت
 تا همچنان بمنزل درآمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذوالیاس و
 ناکس الروس ایستاده همانند بعد از مدتی او را طلبیده با نابت و تعلیم طریقت
 و اعطای جذبه نسبت بنواختند تا بحدی مغلوب شد و بخدمت صحبت
 ایشان مشغول که آشنائی ما و یاد کتب خویش که بآنها تعلق تمام داشت از خاطرش
 بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سر بند شدند همچنان پیاده در
 خدمت ایشان می رفتند و حاجه عبدالرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
 مشاهده این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
 روزی یکی از عظم امر که در حق حضرت ایشان اعتقاد می درست نداشت از
 من پرسید که شما از علماء و عقلای روزگار ید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
 شدید گفتم ما جماعه علم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
 و در متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم اعتقاد و علماء کامل از اکابرین
 روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

ملائیم حال اہل علم ست کرستی گوئید کہ مناسب حال ہمہ باشند من قضیہ شیخ
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و ورایت
 شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و مانیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
 شیخ منشاء الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او بخر بقرح
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
 توحید وجود پنج بر روی مستولی شد کہ ہر شے از اشیا عشق بازی خاص داشت
 و از حرکات و سکناات ہر انسانی و حیوانی گذاختہ میرفت خدمتہ مرشدی میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند در ان ایام رفتنہ اتفاق شیخ حمید بجاے
 میر فتم در راہ حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے سے و اما ندہ شیخ را از دیدن
 او حالی عجیب در گرفت و گفت یارب این چه اداست باین کسوت در
 آمدن و خود را چنین و انمودن بالجملہ قریب دو سال در عقبہ حضرت ایشان
 بخدمت گاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ و بوطنش فرستادند و این
 اجازت نامہ گشت تہو اما بعد الحمد و الصلوۃ فیقول العبد المتقرب الی
 رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
 سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
 الشریعۃ والطریقۃ و الحقیقۃ الشیخ حمید البنکالی وفقہ اللہ سبحانہ لما کتب
 ویرضاه لما قطع منازل السلوک و مرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ التمام
 بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ تعلیم الطریقۃ علی
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الطالبین المسترشدين
 والمريدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

من الله سبحانه ان يعصمه عما لا يليق ويحفظه عما لا ينبغي وان ثبت على متابعت
 سيد المرسلين عليه وعليهم الصلوة والسلامات چون سنت شناج نسبت
 قدس الله اسرارهم که در وقت خلافت خرقه عنایت میکند شیخ عرض نمود
 که کفش پایی مبارک مرا کافی است حسب الالتماس کفش یک پایی عنایت
 فرمودند شیخ آنرا در دامن گرفته رجوع لقمه قری کرده مرخص شده تا حال که زیاده
 از بیست سال گذشته آن کفش در آن دیار تبرک و مزارست و اهل حاجات
 و آریاب امراض در انجاش مشکلات و شفای علل التجامی آرند و بمرادات میسرند
 تا بجای که احتیاج اطباء و انصوب اکثرست با بگله شیخ از دولت آن کفش یافت
 آنچه یافت که اگر خالی ازین کوهر سرآید به مرابتر چندین افسر آید چون طن او در
 اقصای بنگاله بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست
 تا امروز در آن حدود بر سرند افاضه و افاده است جمیع از طلبه علوم دینی طایفه
 از سالکان طریق یقینی از بر کاتش بهره و راند اللهم کثر اخواننا فی الدین سلم ایماننا
 بحق سید المرسلین و آله الطیبین و صحابه الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب
 شریف که شکل ضروریات راه است حضرت ایشان قدس سره بشیخ نوشته اند
 ب الحمد للرب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آله و
 صحابه جمعین احوال و اوضاع فقر الایجابی روز بروز موجب از و یاد شکرست
 و همین توقع را در ماده و دوستان و در او فتاده و در و لای عزیز و دین راه غیب است
 منزله اقدام سالکان بسیارست شکر شریعت را در اعتقادات و عملیات
 نیک گاشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت همین نصیحت است مبادا غفلت
 وقع شود از غلط این راه می نویسد و منشأ غلط را تعیین مینماید بظرا اعتبار خواهند
 ملاحظه نمود و در موارد جزئیات مذکوره باندازه آن کار خواهند فرمود و بدانند که بعضی

از اعلای صوفیہ آنست کہ ہر گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ
 فی الحقیقت افضلیہ آنها با جماع علما ثابت شدہ است و یقین مقام این سالک و
 مقامات آن بزرگوار آنست می یابد بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت انبیا
 کہ بہترین خلایق اند قطعاً علیہم الصلوٰات و التسلیمات واقع شود عیاذ باللہ
 سبحانہ من ذلک فشار غلط جمعہ را آنست کہ ہر یک از انبیا و اولیاء اولاً عروج تا اُسما
 است کہ سبب تعین وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و نامیا
 عروج در ان اسماست و از ان اسماء الی ما اشار اللہ تعالیٰ اما وجود این عروج تا
 و منزل ہر کدام ایشان ہمان اسمست کہ مبداء تعین وجودی اوست لهذا در
 مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسم یا ہر چہ مکان طبعی این بزرگوار
 در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج و ہبوط ازل اسم او سبطہ عرض عرض
 است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسم بلندتر واقع شود لا جرم ازل
 اسم نیز بالا تر خواہد رفت و آن تو ہم پیدا خواہد کرد عیاذ باللہ سبحانہ ازل کہ آن ہم
 یقین سابق را زائل گرداند و افضلیت انبیا علیہم الصلوٰات و التسلیمات و اولویت
 اولیا سے کہ با جماع فضل اند اشتباہ پیدا آر دین مقام از منزل اقدام سالک
 است در آن وقت سالک نمیداند کہ آن اکابر ازل اسماء درجات بی نہایت
 فرمودہ اند و بفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسم اکملہ طبعیہ عروجی ایشان
 است و اورا نیز در انجام مکاتیب طبعی ہست کہ ادون آن اسم است و ازل
 آنها چہ فضلہ ہر شخصے باعتبار اقدیمیہ اسم اوست کہ مبداء تعین او کشتہ است
 ازین قبیل است آنچه بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقام
 عروج بزرخیہ کبرے را حاصل نیابد و بی واسطہ او ترقی فرماہد حضرت خواجہ نامی فرمودہ
 کہ رابعہ نیز ازین جماعہ ہست این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ مبداء

تعیین برزخیتہ کبرے ست بفق کذشتہ اند تو ہم کہ وہ کہ برزخیتہ کبرے در میان
 حامل نمائندہ است و از برزخیتہ کبرے حضرت رسالت فائیتہ علیہ و علی آلہ
 الصلوٰۃ و السلام مراد دہشتہ اند و حقیقت معاملہ آنست کہ بالاکذشتہ منشأ
 آن غلط جمعی دیگر را آنکہ چون سیر سالک در اسے واقع شود کہ مبدا تعین اوست و
 آن اسم جامع جمیع آماست بر سبیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطہ جامعیت
 ہمان اسم است پس ناچار درین ضمن اسما یکہ مبادی تعینات مشایخ دیگر است بطریق
 اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از ہر یکے کذشتہ بنہای آن اسم خواهد رسید و
 تو ہم فوقیہ خود پیدا خواهد کرد و نمیداند کہ آنچہ او دیدہ است از مقامات مشایخ و از انہا
 کذشتہ نمودی ست از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات و چون بن
 مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزاء خود می انکار و لا جرم تو ہم اولویت خود پیدا
 می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لو انی ارفع من لوا محمد از غلبہ سکر نمیدانند
 کہ ارفیتہ لو اے او از لو اے محمد نیست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بلکہ از نمود
 لو اے اوست علیہ السلام کہ در ضمن حقیقت اسم او شہود گشتہ است ازین
 قبیل ست آنچہ او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش وافیہ در زاویہ قلب
 عارف بہند بیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباہ نمودن بحقیقت ست والا
 عرش کہ حضرت حق سبحانہ اورہ عظیم میفرماید قلب عارف را و جنب او چہ اعتبار
 و چہ مقدار ظہوری کہ در عرش ست عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چہ قلب
 عارف باشد روتہ اخروی بظہور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بشالے واضح
 گردانیم انسان را کہ جامع عناصر و افلاک ست ہر گاہ نظر بر جامعیت خود افتد
 و عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند و چون این دید غالب آید و در نہا شد کہ بگوید
 کہ من از کردہ زمین کمان ترم و از سموات عظیم تر و برین وقت عاقلان می فہمند کہ

عظمت و کلا فی اواز اجزاء خودست و کرة زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء
 او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلا فی اواز آن نمودجات
 که اجزاء او اند نه از حقیقت که فاضی و سماوی و بهین شتباہ نمودجات حقیقت
 شیء صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمیع محمدی اجمع است از جمیع آلای چه جمیع محمدی
 مشتمل است بر حقائق کونی و آلای پس اجمع باشد نمیدانند که آن شتال بر طلی از ظلال قمر
 ۱ لو بیت است و نمودجات است از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه
 بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه که عظمت و کبریا فی از لوازم آنست جمیع محمدی را هیچ
 مقداری نیست مالترا برب الک باب و هم در مقام که سیرالک در اسمی که رب است
 واقع شود گاه هست که پندار و که بعضی از اکابر که یقین از فضل اند بتوسط او
 بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینچنانی مرزا ل اقدام
 سالکانست عیاذ باللہ سبحانہ که باین گمان خود را فضل داند و بخسارت ابدی
 پیوندد چه عجب و کدام فضیلت اگر باو شاه عظیم الشان تمام السلطان در تصرف
 زمینداری که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین و اربعه ضعی از مقامات
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه مافی الباب اینجا احتمال فضل است
 که خارج بحث است چه هر حجام و هانک بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم فو قون
 و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبر است فضل کلی
 است که عالم و حکیم ثابت است این در ویش را نیز از این شتباہات بسیار واقع
 شده بود و از این تخیلات بسیار ناشی گشته و نامدها این حالت داشت مع
 ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بود که در یقین سابق سر میزنند بذب
 زلفت و در اعتقاد جمیع علمیه فتوے راه نیافت لہ سبحانہ احمد و المنة علی ذلک
 و علی جمیع نعمای و آنچه خلاف جمیع علمیه ظاہر میشد در خیر اعتبار نمی آورد و بر محال نیک

صرف میکرد و محملاً اینقدر سیدانست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتى
 راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که ماز فضل بر تقوا
 آتیست جل سلطان و این زیادتى در آن قربست پس بمنزلی چون شد
 اما در جنب یقین سابق این وسوسه مباد منشور اسیگشت و هیچ اعتبار نداشت
 بلکه توبه و استغفار و انابت التجام آورد و بقرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
 کثوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه سر موی نکشف
 مگر دو روزی این خوف غلبه کرد که مباد ابرین کثوف مواخذه نمایند و این
 توهمات سالت فرمایند و غلبه این خوف بقرار دبی آرام ساخت و التجا بقرع
 را بجانب قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
 کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر فرار غزنوی افتاد و درین معامله آن غیر زرامد و
 معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معل
 را کاشیفه و انمود و عنایت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات
 و السلام که رحمت عالمیانست درینوقت اذرائی فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود
 و معلوم گشت که آری قرب آتی موجب فضل کلیست اما این قرب که ترا حاصل
 شده است قرب ظلیست از ظلال مرتبه اولو هیت که مخصوص بهیست که
 رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبی مکشف
 گردانیدند که جائی ریب نماند و محل این با کلمه زائل گشت و این درویش بعضی
 از علوم که محل اشتباه دادند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
 بود منتشر گشته خواست که منشا و اغلاط آن علوم را که بحض فضل خداوندی جل شانہ لایح
 گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه شتر را اشتمار توبه در کارست تا مردم
 از آن علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تحلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این کلمات بسیاری شکفته جمع را بهدایت می برد و
جمع را بنامونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس ستره که میفرمودند
که اکثر از گروه های بهقا و دود که بفضلات رفته اند در راه راست را گم کرده و منشأ
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بفضلات
رفته و اسلام اتنی مکتوبه الشریف را قلم ایخروفت گوید که حضرت ایشان در رقیه
که بحضرت محمد دم زاده کلان قدس ستره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معامله عروج سالک از چهار مبادی تعینات بزرگان بشال و وضع گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند باب ارباب معقول گفته اند که دغان مرکب از
اجزای ارضی و اجزای آسمانی است و قتی که دغان صعود نماید اجزای ارضی بهصاحب
اجزای آسمانی بالا خواهند رفت و بحصول قسرها عروج خواهند نمود گفته اند اگر دغان
قوی باشد عروج او تا کوه ناهنحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی به مقامات اجزای
آبی و اجزای آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
رتبه اجزای آبی و اجزای آبی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول به کوه ناهن چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و بمرکز طبیعه
خود بر سنده بر آئینه مقام اینها فرو و تر از مقام آب و هوای خواهند بود پس در
ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسرت که آن قاسر افراط حرارت
محبت است و قوه جذب عشق و اعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر درابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد و بهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط نظر و
مثال است و مبتدی و متوسط چون بطلال آنها میرسد خیال میکنند که شریک

پاکابر در مقامات پیدا کرده اند چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شے است
 بنفس شے اللهم ارحنا حقائق الاشیا کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملایهی بجزئیته
 سید الاولین والاخرین علیه وعلی آله وصحبه الصلوٰۃ والسلامات اتمها واکملها
 شیخ فزل رحمه الله تعالی دی نیز از قدما می اصحاب حضرت ایشان
 ست قدس سره و از بقولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر بجزئیات حضور عالی
 اقدام می نمود و با انواع الطاف و عنایات ممتاز میگردد و در حسن اخلاق و کمالات
 اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایثار منقرد و حال شیخ مشارالیه از
 یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتند بکبریا
 خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ فزل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند
 و مطلق را در همه جامی یابد و اشیاء را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
 هیچ شے یابد انتی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها سے فراوان شیخ در خدمت
 آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانده و بزواید و فوائد رسید
 بتعلیم طریقت مجاز گشت و در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بخلص نوشته اند
 مسطور است که صحبت این بزرگان اگر بیسر شود و مختتم باید شمرد و خود را بایشان
 باید سپرد و صحبت میان شیخ فزل شمار مقتنم است و امثال این عزیز الوجود
 اعز من کبریت الاحمر انتی از خلص اصحاب ایشان شنو و م که وقتے شیخ مذکور
 بعضے از جبال و منافذ آسند و دبیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانور سے
 بلب غاری شد پایش بلغرید و در آن غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد
 و ازین قضیه هیچ کس را اطلاعی نبود حضرت ایشان را که آن دم در سر بند
 تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر آنور آمد بیار آن فرمودند و دیده
 میشود که شیخ فزل در جاسے هولناک افتاده و دست و پای میزند که ازان

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسبح حضرت ایشان
 دور ایشان گردید و موجب فرید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحابه
 که آنرا دیده بود و بمردم آن نولے خبر کرد و آنجماعه آمده شیخ را بر سنها ازان
 مخاک بر آوردند شیخ مذکور در حد و دهنزار و بیست و شش باختره شتافت حضرت
 ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بغایت و دعا یاد و شاد فرمودند رحمه الله
 تعالی شیخ طاهر بدخسته سلمه الله تعالی و در او اهل از عسکریان
 بود و وقتیکه سپاه متوجه فتح یکے از قلاع بود و در راه آن سفر شبی غیر صلی الله
 علیه و سلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفا و صحاب و دیگر غرضی الله
 عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضای
 این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرد اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
 با عمر آن سرور صلی الله علیه و سلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
 برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بحیره از
 خارستان و اشجارستان رسید و از مرکب پیاده شده در آن در آمد
 خاموش دانست که ساجت انسانی رفته مدتی انتظار کشید چون اثری
 ندید بمنزل رفت و چند آنکه آشنایانش تجسس نمودند چیزی نیافتند و
 در آن جزا بر بد هقافه ملاقی شد لباسهای خود بوی داد و پلاسه از وی بست
 و در پوشید و صحبت در ایشان آن حد و در رسید چون نزد متعلقان او حیات
 و ممات او مجهول بود به نیت آنکه الهیة خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و بنزد
 خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا رأی تو بر چیست آن شیر ز گفت
 من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا گرفت و مکر و رست با شوم
 رفیق الطريق شد و بخدمت یکے از مشایخ آن حد و که از صاحبان بود

رسید و گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میکرد و بحدود دہلی و
 لاہور شش اشارت کرد و چون ازین طریقہ علیہ دران ایام صیت حضرت
 مصرعہ خواجہ فانی زخو و باقی بحق بقدس اللہ تعالیٰ سرّہ آفتاب جہانتاب
 بود و سامعہ افر و زطلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
 او بچند روز آنحضرت بسرے باقی رحلت فرمودہ بودند حیران میماند بزبان
 محرمے اے توفیق دیرا بحضرت ایشان ماضی الشرحہ کہ جانشین بنی رگ
 حضرت خواجہ بودند دلالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
 مشرف شد و آن آستانہ علیار لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم کہ
 مدتها در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ
 علیہ وسلم شاہد می بود و گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح است بعضی احوالات
 و مکاشفات خود در آن شبیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
 و گاہ در استماع محارف بلند نوعی آنکے و بے بر زبان میراند و سر می جنبانند کہ
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا طاہر و ارشودہ
 و ما ترجمہ کنیم باجملہ بعد از سچے بزبور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
 اجازت تعلیم طریقت دادہ بچونپور فرستادند لیکن وے پستی کہ او دانند و
 گفتگو و نشست و برخاست شبیوہ گرفته کہ جمعی اور از ملائیت میدانند و طلبا
 را لے ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در جمہیر تشریف
 داشتند و راقم در خدمت بود و عرضہ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود و طلبا
 را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرقم سادہ و دل
 ملاک امر محظوظ احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود است درین ضمن ہر کہرا حق
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او امور گردانند حسب الامر خالصا الوجه

بدان بایده پرداخت و نیز بر اے انجذاب و لما سے طلب وضعی که ملاست را انجا
 راه نبود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکے از مکاتیب بویه
 نیز نگاشته اندب مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرد آید
 ضلالت جمعی را بر اہ حق جل و علا ترہونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
 مشغولے کنند و ترقیات نمایند این شش تیر را نیک نگاہ داشته سے
 کنند کہ بقایا سے سے خود را بر و ہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان
 نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد
 از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الّا البلاغ انتہی و این مکتوب غریہ والا کہ بطریق
 اجمال آئینہ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہ نیز از ان حضرت
 بمولانا صدور یافته الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین
 و آلہ الطاہرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام دل است و اقتدار و انکسار
 و تضرع و التجا و اذ لے و طائف عبودیت و محافظت حدود شرعیہ و مستقامت
 سنت سنہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و التحیۃ و تصحیحات و تحصیل خیرات
 و تخلیص بطن و تسلیم خواہر و روتہ عیوب و مشادہ استیلای ذنوب و خوف
 انتقام علام الغیوب و قلیل بنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر
 انکاشتن سیئات خود را اگر چه اندک بود و ترسان و لرزان بودن از شہرت و
 قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ و السلام بحسب امری من الشرائع یشار الیہ بالاصا
 فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و تم داشتن افعال و نیات اگر چه مثل خلق
 صح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد عتماد
 نباید کرد و دستخس نباید پنداشت مجرّمات دین و تقویت ملت را توہج
 شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه این قسم تأکید گاہ است کہ از کافرو

قاجر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ یؤید بالہدین بالرجل الفاجر
 مرید کے کہ بطلب آید و ارادۃ شغولی نماید آنرا در رنگ ببر و شیر باید دانست
 و باید ترسید کہ مباد ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضا و قدم
 مرید و خود فرجی و سر سے پند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن نہ دست
 و استغفار چندان نمایند کہ اثر سے ازان سرور نہماند بلکہ بجائے آن فرج
 حزن و خون نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
 و نیومی او پیدا نشود کہ مانع رشد مریدست و باعث خرابی و پیر و پانجاہمین
 خالص میطلبند الا بئذ الدین الخالص شرک را در ان حضرت پہنچ وجہ گنجایش نیست
 و بداندید کہ ہر ظلمتے و کدورستے کہ بر دل طامعے کرد و از آلہ آن بتوہ استغفار
 و نہامت و التجاہل و جوہ میسرست مگر ظلمت و کدورستے کا بازہ محبت
 و نیایے دنی بر دل طامعے شود کہ شغف سیکر داند و متوجس میسازد و دور آلہ
 آن قصر تمامست و اعذر ہر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 حسب الدنیارأس کل حقیقۃ نجانا اللہ سبحانہ وایاکم عن محبتہ الدنیاء واربہا
 و الاختلاط بہم و الصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل و مرض بالک و بلا عظیم و وار
 عظیم اخوے ارشد شیخ حمید با حسن وجوہ مترو و آن حدود اند استماع
 سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا
 یوسف **مشرقی سلمہ اللہ تعالیٰ** نے نیز از اصحاب صاحب
 نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل بہرہ تمام داشت و کان
 حسن الاخلاق و طایح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
 ایشان شد و در خدمت ایشان بسر بہند رفت و چند گاہ آنجا گذرانید
 و از برکات انظار سیمت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در بیان سلوک

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنج نمودند
 بتضرع و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظر سے و
 و توجہی فرمایند که از مقصد اقصی چیزے یاد حضرت ایشان را بر نیاز مندی
 اول بخشاد متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند و فرمودند بان
 مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت احمد شد آنچه دل
 طالب او بود و جلوه گر شد این بگفت و بعد از آن جان بجان سپرد جسم
 بجای مولانا احمد بر کسے رحمه الله تعالی برک بده ایست میان
 کابل و قندهار آنجناب از علمای آن بلده بود تاجر سے ازدوستان و
 بهم شهریان او که بهندوستان آمده بود و بشرف آستان بوسی حضرت
 ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن بازگشته بود و جزوے از مکاتیب
 بلند آنحضرت با خود برده مولانا از و سے احوال اکابر بهند پر رسید و
 شناس حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت او را قے چند نیز از مقولات
 ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نموده از حسن دایت و آثار
 سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پیے برده بی بیج اہمال متوجه بلده ستر
 سرہند شد چون رسید بنظر اہل عنایات رسید و در خدمت علیہ باظہار
 و آداب و خدمات تمام بسر برده ازین و برکت صدق ارادت و قبول
 خدمت بلکہ بحض عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت یک ہفتہ کہ در حضرت
 علیہ بسر برده سرفراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
 و اندر رجعت نموده حسب الامر باین کار شکر ف پرداخت و در ہر چند گاہ
 بزبان قلم احوال خود و ستر شدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
 مستعد میگشت چنانکہ از مکاتیب کہ نام زدا و گردیدہ معلوم گردد و در یکی

از مکتایب کہ حضرت ایشان بے مرسل و ششہ اند چہین بر گاشته اند بھو رور
تو جہی بجال شما نموده آمد وید کہ مردم آن نوے بجانب شمای دوند والتجا بشما
می آرند معلوم شد کہ شمار مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود و را بشمار بود
داشتہ شد الحمد والفتہ علی ذلک ثم وراين معالہ را از جملہ واقعات نہ انکارند
کہ از مظان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
ایضا در مکتوب دیگر چہین بے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما یغیب باحوال
خود و احوال یاران خود در آثار نباشند و آنرا دلیل اصلے خود ندانند
احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافیست احوال شماست کہ بطریق
انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ ششہ
است اورا ترقی واقع شدہ آنچہ در غیبت ولی شعورے میدید از ارواح
طبیات عالم و افاق می بیند محمد و مایین ویدرا ہیج ولالت بر ترقی نیست در
شعور میتد یا در بے شعورے قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
ہیج نہ بیند و از ماسولے اوسبحانہ در مہدار اندیشہ او ہیج نہماند نہ آنکہ اشیا را
غیر او تعالے نہ بیند و بعنوان ماسولے ندانند این خود و کثرت بینےست بلکہ
غیر او را سبحانہ نہ بیند و نہ دانند این حالت معتبر بقناست و منزل اوّل است
از منازل این راہ و بدو نہ خط القیاس و ہیج کس را آنکہ دو این فناء
نیست رہ در بارگاہ کبریا پای و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الا قدر
در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف بر گئے بگاشته اند بتقریب آن معرفت شہود
کہ بمرایے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شہود و تزیہی کہ رو بجل و نکرت
وار و از التذاف بعید است و بی مد شیخ مقتدای این راہ رفتن متعذر نوشتہ
اند کہ مولانا احمد برکی کہ عوام اور از علماء ظاہر میدانند و او نیز علم باحوال خود

و یاران خود ندارد و سرش آنست که باطن او متوجه شهود و تخریبی است
 که موطن جبل است و ایمان او در رنگ علماء بغیب است باطن او از بلند
 فطرتی التفات بشهود و کثرت آمیز نگرده است و ظاهراً و بتریات صوفیه
 مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او در آن نواحی مختم است اینحالت را که
 شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری است که بآن حال متحقق است علم اولم
 یعلم ترقی و فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولانا است عجب است که بر اهل کشف
 آن نواحی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگ مولانا در رنگ وجود
 آفتاب ظاہر و باہر است انتی کلامہ الشریف خدمت مولانا در حد و دہزار
 و بست و شش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاطمہ و ادعیه کثیرہ ریح
 او را شاد کردند و دیدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولانا شد مدحت او نمودہ بالظاہر
 تمام او را یاد کردند و بیاران مولانا نوشتند عزائے مغفرت مولانا احمد علیہ
 الرحمۃ ینامید وجود شریف مولانا درین وقت مرسلانان را آیت بود و از آیات حق
 جل و علا و جیت بود و از جہتہاے او تعالی اللہ لا تحرمنا اجرہ ولا تقنا بعدہ
 مولانا محمد صالح کو لا بی رحمہ اللہ تعالیٰ وے از قدس اصحاب
 حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از وے
 شنووم کہ گفت چون طلب اینعنے درین پیداشد اکثر مشائخ وقت را کہ قرب
 بودند ملازمت کردم اما از پیچ یک کشتہ دست نداد و در یکے از جمعات در
 اگرہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سترہ دیدم بجز و دیدن ولم را با حضرت
 انجذابی پیدار گشت قدس مہوس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمود
 با جابت رسید ہمداران آستان بسر بردم اما از پیستے استعداد مرا
 فتح نشد چنانکہ دیگر خادمان ایشان را می شد از اینعنے حیران و گریان می بودم

ناماد مبارک رمضان آمد حضرت ایشان متکلف شدند در آن اعتکاف خدمت
 طشت و آفتاب بن بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
 من غساله را گوشه برده تمام در کشیدم آن آب شراب است فزای من شد که
 نوشیدن بهمان بود و کشایشی در کار و حال خود دیدن بهمان و چون مولانا ازین
 توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید با جازات تعلیم طریقت ممتاز گردید
 و جمیع از طلب را بغیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفیات مولانا از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنوده رفیقه فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات
 صفاتی بهر تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بان حضرت نوشته هویدا میگردد
 ب هوعرضه داشت کترین خاک و بان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض
 خادمان آن استان میرساند غریب نواز از او پرور از صدقه بنده گان آن درگاه
 احوال و اوضاع حسب المذاعا مخلصان است همیشه تجلیات مشرف میگردد
 و در هر تجلی فانی حاصل میشود میداند که در این تجلی تجلی نتواند بود و ازین
 تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر تفصیل اسما و صفات افتاده است
 از راه تفصیل مطلوب رسیدن بیسه دشوار است رجاء درگاه آن قبله
 حقیقه آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت برداشته اند و باحوالات
 مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کینه خطور نمیکرد و اسما نیز بتوجه خاص
 چنان سرفراز گردانند که بغایت برسد و از منقصت و اربد و از مراد
 خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظر هیچ چیز بوقوع
 نیاید و این بتوجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست اسپر که ازین
 دریا بے رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را بخلص
 و محبت خود در سخ و دارند که متضمن جمیع سعادت است سایه تربیت ایشان بر مغفرت

جمیع امام الی یوم القیام محمد و ابوبالنبی و آلہ الاحقاد منتق مولانا و ظایف یومی
 ولینے حضرت ایشان قدس اللہ سرہ و بارشہ و تائید حضرات مخدوم زاد ہا
 کبار سلمہ اللہ تعالیٰ جمع کروا سنجامی نویسد کہ چون از حضرت ایشان مجمع وظایف
 اجازتہ خواہم فرمودند کہ عملی کہ شاہان اقتداست عمل آنسر و دست صلے اللہ علیہ
 وسلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا آخذند و معروض داشتہ شد
 کہ عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سیدانست و جانست علیہ الصلوٰۃ
 و السلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ ہر چہ موافق نسبت
 باشد قولے و فعلے آنرا در عمل آرید و ہر چہ نہ چنانست موقوف دارید مولانا
 در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تحریر یا حضرت شتافت رحمہ اللہ مولانا
 محمد صدیق کشمیر سلمہ اللہ تعالیٰ وی از کشمیر بدخشان ست و غفوان
 جوانی بہند و سمان آمدہ از آنجا کہ بشعر آشنائی تمام و ہشت صحبت محبت الفقہ
 عبدالرحیم شہر بنی خانان اختیار نمود کہ فان مذکور غفور را بین طایفہ سیرے بود
 کہ لک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجہ خالی زخو باقی بقیہ
 قدس اللہ سرہ الا قدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر
 این سلسلہ برداشت گویند حضرت خواجہ قدس سترہ را مکر تعریف استعداد
 و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود از فی شہودم کہ گفت صباح عید
 با چند تن از درویشان باستان حضرت فی اللہ عنہم رفیق ایشان از منزل
 شریف شیشہ گلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید
 و جامہ مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند و ان افشاندن
 جمعیت بخش خاطر پریشان شدند و زامان تو ہر راسخ گلاب بے پند بر روی
 بخت خفتہ آہے پانا مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنابر اقتضا جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بهیچ خود نیار است خود را با خفرت سپرد و راهی به
نسبت خاصه آن بزرگواران بود و ملتزم مشرف صحبت خدمت ایشان شد تا
رسید بجای که حضرت ایشان دیدی از مکاتیب بمولانا صاحب کولابی از حال چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشتند و از هم جزئی بهم کلمه طوق شدند مع ذلک نظر بقوق دارند از انجا نیز منصب
حاصل کرده شاید میل بر جوع نمایند و الله تعالی بر رحمت من یشار اتمی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان بر خصت مہبت حضرت ایشان
بزیارت حسین مجتربین زاد ہما شد تعالی شرفا مشرف شدہ سابقا بہر ملی محبت
نمود چون وابستگان و درین کثیر بود و زاد راہ قلیل مختہای فقر و فاقہ بسیار دید
و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید یشار الیہ است کہ فی ذلک شریفہ بسیار
معاور کہ حضرت ایشان در بیاضہ خاصہ بر نگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
نیز در دفاتر مکتوبات بنام مکتاتب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان و ایامی کہ آنجناب بولایت حجاز بودند و در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید کہ فرمودند این بخط متوجہ احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد کہ بحبت و اخلاص تمام متوجہ ماست و آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النہر است ہمہ جا و قتش خوش باد و معلوم و معارف
حضرت ایشان فی اللہ عنہ آشنائی تمام از دہر نیکو میگوید حکایت غریبہ شیشہ
کہ ماچین را کہ تعبیر تمام است از حق یقین این طائفہ بوزن شنوی معنوی عارف
روم قدس سرہ در غایت متانت بنظم کشیدہ و شنوی و یکنیز وار د بوزن نظم
خسر و شیرین از انجا است این چند بیت کہ مناسب حال رقم حروف است
ب بہنائی چنین میل دلم چیست پذیرین نہا نشستن حاصل چیست و بگویم

بہنائی چنین میل دلم چیست پذیرین نہا نشستن حاصل چیست و بگویم

امن در سکه معذور باشم پندین عذر از ظائق دور باشم و غلط گفته ام اگر سگ و اندرین
 که خود را کرده ام نسبت با و بازه رنگ این سخن افغانی کردی که بعد مدتی را خود را شمار دین
 سگان و صاحب در شانند به از نا شناسا برساند به خود را می شناسد فی خدا را به چرا
 بدنام سازد مثل باران دین است که عمر من بسر شده و اگر کفرم نه از نیم خبر شد و ندانم بر چه ملت نیست من
 نه سگ نا آدمی پس کیستم من و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درج
 کمال آنجناب است بسیار بنظر آمده است از آنجمله این عریضه که بنجد دست حضرت
 مخدوم زادگی خواجہ محمد سعید سلمہ شد و بقاہ نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا و
 مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوٰۃ اذ ظننا بها فی حفظ عنا یک عرضداشت
 کترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که ہمتن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
 خادمان در گاہ مراد بخش است عرضہ میدار و کہ اگر چند ویراست کہ از دست
 رفتہ و از پا افتادہ و لیکن با دوشوق گاہ گاہ حرکتہ الذبوح نمودہ خود را فرای
 صاحبان دین و دنیا میدہ آری از عنایت بے غایت آن قبلہ آگاہ دلائل شہ
 بہ نعمتہامی عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراموش استعدا و ازین دہ آن خوان
 عظیم ایشان مزوق است ہر چند از کار رفتہ است و لیکن بخیر و بخیر و فرزند دارد
 چنانچہ از آنجا بہ تحریر میرسد خوشوقت آن دلے کہ بجائے رسیدہ است
 خوشروز شب رسے کہ بیائے رسیدہ است و از فرق تا قدم بہ عطر عجب
 دارد و دستم بچین زلف نگاہے رسیدہ است و خوش روزگار عیش ہدایت کہ در
 خزان پر غتش تبارہ رنگ بہ کار رسیدہ است و چند بیت و رایام ضعف
 صعب کہ رسے دادہ بود و گفتہ شد آزانیز بنجدست عالی معروض میدار و
 طلوع شمس من از وجہ ہمت عالیست و توجہ و لم از رتبہ صفت عالیست
 مرا نظر بجمالیست بے حجاب نقاب و فضائی آن نظر از وید نقصت عالیست

چه دست رد بگنایم زنی که نشناسی به حقیقت کند من ز مغفرت غایبست به
 بعلم خویش چه ناز به بسوی من می نازد که شان جہل من از طور معرفت غایبست به
 قبلہ ام سلامت از آنچه مقصد است چون نیک درمی نگر و دست الفاظ را
 بدامن معانی رسالتی نمی بیند در یغان سخنی که داند گفت نتواند مولا ناسے
 مذکور باین حقیر حکایت کرد که مدویشے زندہ پوشی کہ آثار فوق وجود ان آزادگی و
 تفرید ازے ہویدا بود و بن لاتی شد و پرسید کہ ارادت تو بکیست نام نامی
 حضرت ایشان بردم گفت از ایشان شیخ خارق عظیمی دیدہ بگو من آنچه دیدہ بودم
 بیان کردم گفت من از شیخ تو خارق پس شگرت دیدہ ام بتو میگویی بشنو
 چون اوصاف ایشان شنودہ بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آمدم
 از شب پاسی گذشتہ بود کہ بشہر درآمد و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
 ایشان گردم بیکے از مساجد درآمد ہم سایہ سی از من اطلاع یافت و مرا
 بکاخہ خود برد و مہربانی نمود و در اثنا سے پرس وجوہا من از احوال حضرت
 شیخ تو پرسیدم معلوم شد کہ از منکران بودہ و طعن ایشان شروع کرد و مرا
 حیرت فرور گرفت مگر گشتم بباطن شیخ تو متوجہ شدم ناگاہ دیدم کہ شیخ از در
 درآمد شمشیر بر ہنہ برکت آن منکر طاعن را بان شمشیر پارہ پارہ کرد و بدیرون
 رفتند من از مشاہدہ این معاملہ دمیشتہ کہ یافتہ بودم باضطراب بر قفا
 ایشان بیرون برآمدم و ایشان را ندیدم باز بان خانہ نتوانستم رفت و
 ندانستم کہ آن چه بود علی اسحر کہ بملازمت ایشان مشرف شدم و چہاں
 در عرشہ و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و ہم نمودند و فرمود
 ما فیہ بالیل لم یذکر فی النار این قصہ را من تا امروز خبر بتو بدیگری نگفتم
 شیخ عبدالحی سلمہ اللہ تعالیٰ لعلی جہار شادمان ست کہ از

بلاد و اصنافیان است و خداوند مسکن و جموئی و از فضیلت بهره و رسالها
 ملتزم آستانه علیا سے حضرت ایشان نور اللہ منجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت
 شامل حال او و امید آنچه وید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار
 احوال که آن معارف ترجمان آن بوده و را بهر بار رسید و دفتر ثانی مکتوبات
 عالیات را با بشارت و یائید حضرت مخدوم زاده معصوم نام معصوم کرد و ارسله
 تعالیٰ فراهم آورد و در دفتر مکتوبات مکاتیب متعدده بنام
 اوست حضرت ایشان و را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر پٹنہ فرستادند
 و کنارا آن شهر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و با فادہ و افاصله
 طالبان میگزرا ند و در میان شهر شیخ عبدالحی بشیوہ پسندیده در تکین و
 صفا بسر سے بر حضرت ایشان و مکتوبے بیکے از مخلصان نوشته اند که وجو
 این و وغیرہ یعنی مولانا سے مذکور و شیخ نور محمد دران یکب شهر چون قرآن السعدین
 هست و مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر داده اند کہ شیخ
 عبدالحی ہم شهر سے شماس و سجوار شماس آمدہ است نسخہ علوم و معارف غریبہ
 است و چیز بایں ضروریہ این راہ نزد او مودع است ملاقات و بیان و افتادہ
 را ختم است کہ نوآمدہ است و چیز بایں نوآوردہ است از فقا و بقا نیز و اونشا
 و از جذبہ و سلوک نزد او بیان بلکہ از ماورای فقا و بقا می ستعارف و از گذشت
 جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ او را در آنجا گذر گاہ است
 بیشتر سے از معارف غریبہ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہما اکثرت
 نموده دریافتہ است واللہ سبحانہ الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
 رحمہ اللہ تعالیٰ دی را قدیم ازان خوانند کہ بعد از منے یار محمد دیگر
 کہ جامع مکاتیب و فقرات اول است باستان حضرت ایشان رسید

(۱) وی در انجا قبول عظیم یافت و معامله ارشاد و ہدایت از وی فراوان بظہور پیوست و خلفای صاحب
 مقامات از وی پدید آمد و حضرت ایشان در مادہ آنجناب فرمودہ اند کہ قطب آن بقعہ است.

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدما
 اصحاب ایشان است قائم للیل صائم النهار است نسبت و حضور این رگمان
 از جهت او پدیدار و کثیر السکوت و المراقبة و حسن الوجه است یونسی باین فقیر
 گفت که من از حسن جبهه و بزرگی نحیه خود بسیار شاکرم که چون بازار باسیکندم
 هر کسیکه از عوام مرا می بیند ناچار در و میفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
 متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت از آن
 سفر کثیر البرکت در خلوتی براقم گفت در محل میانی در هو جی که بر آن سرور
 صلی الله علیه و سلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم آله الصلوة
 و السلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوة و السلام با نور و آراستگی
 هر چه تمام تر دیدم و از لذت و علاوت آن از خود بر فتم چون بجزو آدم رقصان
 پای کوبان شدم حاجیان و تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند هذا العجم مجنون
 و زبان حال من بضمون این بیت توانم بود که این پیل از خیمه بیرون شو
 بساکوه و صحرای مجنون شود حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را بعد
 اجازت تعلیم طریقت بلای نوشته اند و مکتوب مرغوب اخوای عزیز مولانا
 یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 بذروه کمال و کمال رساناد بحرمته لای التختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
 در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانید که این قسم امر
 دین را به بسیار واقع میشود زبان می آید این نوع معدن تجلی صورت است که
 صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می بخار و تعالی شانة سخن بهانست
 که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرموده اند ملک خیالات

شرعی بها اطفال الطریقه دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشار کرده شده
 است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود و گوشه گوش استماع نموده بعمل خواهد
 آورد و بدینند که چون طالب بارادۃ پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او تأمل بسیار
 باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 که درآمدن مرید فرجه و سرریز پیدا شود و باید که درین باب راه التجا و تضرع
 اختیار نموده استخار با متعدد نمایند تا آنکه یقین پیوند که طریقه را باید گفت
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و
 وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانه مجوز نیست
 کریمه لتجیح الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت بدیعینی دارد و عزیز
 فوت کرد و خطاب آمد که توئی که زنده پوشیده بونی در دین من بر بندگی
 من گفت بے فرمود و ملا و حکمت حلقی الی و اقبلت بقلباک علی و اجازتی
 که بشما و دیگران را کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
 علم برضی او تعالیٰ هنوز آن وقت نیامده است که اجازه مطلق کرده شود
 تا ورود آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و میر هم این معنی را
 نوشته است از آنجانب معلوم خواهند نمود و با جمله سعی نمایند که آن وقت برسد
 و از تنگی شرائط و اربند و اسلام مولانا قاسم علی رحمۃ اللہ تعالیٰ اوفیر
 ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سره است که تربیت او حواله بحضرت ایشان
 شده بود و در یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجہ عالیشان از احوال او چنین
 رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بهتر است در غلبه استغراق و استملاک
 است و انجم مقامات جذبه بفقو قدم نهاده و صفات را که اول از اهل سیدیه
 حالا با وجود آن صفات را از خود جدا میبند و خود را از ان نور در طرف

دیگر می باید وزیر درین عریضه نوشته اند که چنان می نماید که مولانا محکم علی
از مقام تکمیل نصیبیست و همچنین بعض یاران اینجائی را نیز از ان مقام نصیب
معلوم میشود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذه مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیده به انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شده از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بهره
یافت و بوطن مالوف شتافت در صحبت مولانا میگذرانند
حضرت ایشان در مکتوب می بولانا احمد رقم فرمودند که شیخ حسن از ارکان دو
شماست و ممد و معاون معاونه شما اگر فرضاً شما را سیل سفر می شود و نائب مناسب
شما دوست التفات و توجه در حق او مرع دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از
تحصیل علوم دینی ضروریه زودتر فارغ شود این سیرهندوستان هم در حق او منتظر
بود و هم در حق شما زرقا الله و زرقم الاستقامه انتهى بعد ازین مقوله بدت
قلیله مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند که اطوار و اوضاع مرحومی را مرع دارند و در
طریقه ذکر و حلقه مشغول می باید که فتور نزد و یاران جمع شده بنشینند و دیگر گفائی
باشند تا اثر صحبت ظاهر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته بود که
اگر مولانا سفر می اختیار کند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کند قضا
این سفر مراد بود و است الحال هم مکرر ملاحظه می نمایم شیخ حسن را متعین این
امر بایم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید که با اختیار ما و ایشان نیست اتقیاء
لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسب است بیشتر دارد و در آخر مولانا
نست که ازین جانب گرفته بودند شیخ حسن را در ان نسبت شکر است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند هر چند کشف و ظهور پیدا کنند انتهى

با بحکم حسب الامر سر حاکم یاران مولانا احمد شیخ حسن قرار گرفت و با فاد و
 افزایه پرداخت و شیوه حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
 و مراقبت و بجا دت و رفع بدعت بهت گماشت تا ترقیات نمود و بهتات
 رفیع رسید چنانکه از عرایض او که باستان حضرت ایشان می آمد علو حال او
 معلوم میگردد و در یکی از عرائض بعضی ملاحظات صوفیه را ایراد نموده بر آن
 پیچیده بود و در آخر آن نوشته که معارفی که این بی بضاعت را تسلی میدهد
 معارف شرعی است گویا هر حکم از احکام شرعی در یک ایست که وصول است
 بشهر مقصود و نشانه است از ان شاه فی نشان زمین بیت نصب العین است
 که ما بشهر میر ویم غم تماشاگر است پنا بر او میر ویم که همه عالم در دست حضرت
 ایشان آن اعتراضات اوخت گران آمد و نوشتند که اعتراض شما از نامید
 است ز نار این قسم سخن کنید و از غیرت خداوندی جل سلطان بر سرید مدعیان این قضا
 ظاهر شما را در شورش می آرند ملاحظه بزرگان ضرورت است اگر بر محذرات و مخترعات
 مدعیان سخن کنید گنجایش دارد و اما آنچه مقرر قوم است و لابد راه آنجا سخن گفتن
 نامناسب است و از معرفت آخر او که ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند که
 این معترض شما بسیار صل است و بس عالی و امید واری بخش مطالعین معرفت مخطوط
 ساخت و نا ملاست اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانه از همین راه بمقصود
 رساند انتی و سفر جمیر که بنده در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضه شیخ حسن
 رسید که مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نموده بود و از شوق و بهت خود
 در رفع بدعت سخن رانده حضرت ایشان عریضه او را بالفقر سپردند تا وقتیکه فرصت
 بیند حاضر سازد و هر یک را جوابی بر نگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ مالیها
 آن عریضه را گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوی نوشتند

که آن مکتوب صد پنجم است از جلد ثالث مولانا شیخ عبدالهادی بدواونی
 و نه نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره بوده که حواله تربیت آنها بحضرت ایشان
 نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بهره یافته و از
 فضل بهره ورست از انکسار و افتقار نصیب و وعرا یضی که حضرت ایشان بجناب
 پیر بزرگوار خود نوشته اند و از ترقیات مسترشدان مذکور ساخته آنجا مذکور است که مولانا
 عبدالهادی حضور باستغراق و نقطه فوق پیدا کرده است و نیز میگوید که طلاق تنزه
 جل شانہ را از اشیا بصفتم تنزیه می بینم و افعال را هم از وقعا لے میدانم حتی بعد
 از آن که متهاد خدمت حضرت ایشان گذرانند ترقیات و حصول کمالات رسید
 و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف بر کی سابقاً ویرا یکی از شاخ
 اتفاق صحبت افتاده بود و مشرب توحید خیالی می داد و تا در وقائع ویرا
 باین استان لالت فرمودند نخست بمحبوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
 حضرت ایشان بچشم نوشتند که این قسم احوال در او اهل اقدام بتدیان این راه
 را بسیار دست میدید هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن بنیانند حصول کو و نهایت
 کدام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند و بهمت بلند و احوال ارجمند تر غیب نمون
 وی بنیاز تمام و بطش شوق و وله محبت هر چه حاصل کرده بود از آن تھی شده
 بخدمت عالیہ شتافت و چند گاه گذرانند و نسبتهای صیقل عالی وید اجازت
 یافت و بکلندر که از قرآ لے آن حد و دست اقامت نمود بعد از چند گاه بآستان
 میرسید و در آیام مهاجرت بزبان قلم عرض احوال نمود و جوابهای یافت که با یغم
 من المکتوبات الشریفه کیما ر بخدمت شریف رسیده بود و دیده شد که هنگام
 وداع فریاد و گریه های بی طاقتانند که حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند که
 شیخ یوسف بهمان نزدیک اند و مادی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و حقیقت

آن اطلاع یافتند و بیجا و باز آمدن بخانه رفتند و متعدد و صادق الاخلاص
 سید محبت اللہ ماکپوری از علوم دینی بہرہ ورست نخست بخدمت
 قدوۃ الشایخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
 خدمتہا بجا آورده و مدتے آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازۃ و خلافت ارشاد سید
 بود بعد از ان در برہان پور بخدمت مرشد کرمیر محمد نعمان رسیدہ بود و از
 ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در ان مجلس ہمیشہ شنای حضرت ایشان
 قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق
 خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ الغریبان عقدہ علیہ بود و مدتہا آنجا گذر
 و بہرہ یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلیمان اللہ
 نوشتہ بودند مرقوم بود کہ سید محبت اللہ بنیان ماسوی و بعض درجات
 قمار سید اورا اجازت گونہ دادہ بہ ماکپور فرستادیم بعد از چند گاہ سے از اوقیۃ
 اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود کہ کیا حضرت ایشان بوجہ نوشتند
 بہر و از تحمل ایندے خلق چارہ نمود از صبر بر جفاے اقارب گذر نہ
 قال اللہ تعالیٰ امرًا یحبہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر کما صبر الابرار
 من الرسل ولا تستعجل بہم مکنکے در سکونت ان مقام ست ہمین ایذا و جفاست شمار
 مقام فرارید از ان نمک آئے شکر پرور و وہاب نمک ندارد و چہ توان کرد
 ہر کہ عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم ست بہ نازکی کے راست آید باری باید
 کشید بچہ اتنی چون سے در بارہ اجازۃ انتقال الحاح بسیار نمود و حضرت
 ایشان بوجہ نوشتند کہ امشب بنظر درآمد گوئیارخت شمار از ماکپور
 کشیدہ بالکہ آبا دبرودہ اند ہم آنجا و پرانہ اختیار کنید و اوقات را بگذرانے جل
 سلطانہ معمور و ارید و ہیچ کس کا رنداشتہ ہاشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمه طیبیه از ساخت سینه برآید تا مقصود و مطلوب جزیکه نباشد اگر دل از دل
 گفتن مانده شود بزبان بگویند بشرط اخفا که چهارین طریق ممنوع است باقی روش
 و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تاوانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ
 طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطر است زیاده چه نویسد و السلام
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیات
 انقی سید شار الیه و قتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجره
 خاص کاغذی یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند
 بران معرفت جز حضرت مخدوم زاده بزرگ قدس سره کسی مطلع نبود رسید
 التماس نمود که این معرفت بنام من باشد بجز اجابت رسید آن اینست ب
 بدان ارشاد که الله تعالی مدتها که سیر و ظلال و شت وصول بظلال عین حصول
 می یافت حالاکه وصول سهل میسر شده است حصول جز ظلال ندارد و کلامه انکانت
 فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لهما من الشخص الا ظلمه فافهم فان کلامنا اشاره بدانید
 عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود و مناسب این مقام
 دانسته دین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند فکر جهان ناخود از پیر راه و آن
 مداومت بران بازگشت بفضل رحمت صول عریان قی همه حساب و السلام علی
 من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظور آن حضرت ایشان بود و او را آن
 حضرت قدس سره بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وی بفیض رسیده
 و صاحب اذواق و مواجید و ولوله و سرور صغقه و لغره بسیار داشت و اکثر
 شب بگریه و زاری بسر میبرد خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار
 تلاوت و اذکار و نوافل و مشغال هموردیکی از قریبهای تابعه قریبه بسر میبرد سکنت
 داشت و بعد از هر چند روز تقبیل علیه علیه رسیده باز معرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روزی البیس را دیدم و خبر باز پرسیدم ناچار بحکم الهی راستی را دانمود و در میان پرسیدم که در یاران ماکیت که در و ترا تصرف کتر است گفت حاجی خضر جناب بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود و رحمه الله شیخ احمد وینی دین موضعی است از مضافات سهارنپور میان دو آب پیش از توجه حضرت ایشان قدس ستره بسلوک این راه مدنی در خدمت آنحضرت بشیوه تلذذ کننده بود و خدمتهای سجا آورده بعد از آن بتقریب بهر بانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم محمد بن فضل الله قدس ستره العزیز تعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدید در خدمت آن عزیز بسر برده و خلافت ارشاد یافته بعد از آن که باگروه رسید حضرت ایشان در آنجا تشریف داشتند بگذشت آنحضرت مستعد گشت و ذکر این طریقه غلیظه آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود و تا آنکه حضرت سیدی سندی را خلافت داده بهر بانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت سید نمودند همراه کردند و صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان الله سرار هم مشرف گشت و لذت یافته ملزم بهین ذکر طریقت و صحبت شد بعد از این قضیه پرسیدند بذكری که فرموده ایم مشغول مینمائے گفت چند گاه بان مشغول بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقه خواجگان رحمهم الله گرفته ام و لذت و دیگر یافته بهین مشغولم اگر چه از استماع این جواب فی الجمله ناخیر است از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائده و حضور است از هر جا رسد ملزم آن باش مبارک است بعد از آن باز باستان حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و از آن حضرت اجازت یافت و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنها ظاہر شد

و از حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عرضہ سؤال کرد کہ با وجود کہ من در خود حاکم
 نمی فهمم و طالب را ذکر و ادم از انها احوال با ظاہر شد چه باشد و از سر ذہول
 با وجود دوام آگاہی نیز رسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
 مقولہ بوی نوشتند کہ آن مکتوب شازدہم است از جلد ثالث در آن مکتوب
 احوال آن دو طالب عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعدا کوکبا
 بنظور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند درک احوال نمودہ اند و مولانا را
 نیز ولالت بعلم حصول احوال ستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال است
 علم باحوال دوالت دیگر است جمیعہ را این علم بدہند و جمیعہ را نہ ہر دو از ارباب ولالت
 اند و از مقولہ ثانیہ برگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن است بجناب
 قدس خداوند بے جل سلطانہ شبیبہ بعلم حضور بے کہ دوام لازم ہست بہیچ
 شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گرد و ذہولے
 نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور است کہ مغایرۃ
 در میان است و در علم حضورے حضور در حضور است ایچ آنجناب ملتے
 در اگرہ در گوشہ فقر و نامرادی با فاضلہ طالبان بود و جذبہ و بیخودی این کاہر
 از و مریدان وے ہویدا کیے از اعظم اغنیاء کہ بوی اخلاصے درست کردہ
 بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفته وے را بہ بنگالہ بردہ شیخ دران دیار قبول
 عظیم یافت و طالبان بسیار نفیس رسیدند شیخ کریم الدین بابا
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعے ست میان کابل و لاہور کہ از تجار ہی
 پکشمیر جد اگر و مشارالہ ازان حد و داست از قدماے یاران حضرت ایشان
 است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بستیاحی و طلب
 حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدالت معنوی بل لازمست شریف

پیوست بجز وصول دولت حضور حاشی در گون گشت و مشمول عنایت
 گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت از ان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
 کیمیا اثر باندک فرصت او را ترقیات و نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
 طریقش دادند و جمیع از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از وی متوجه ذکر
 این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
 انزوا و غزلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از یاران در ان خلوتگاه بار بود
 و بعنائی که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ بایران خود می آمده باشد
 و بچکس مانع نشود و در آن زمان که آنحضرت در لامبور شریف داشتند
 با جمعی از مشرشدان بعتبه بوسی رسیدند و چند روز گذرانده عنایات دیده
 بوطن مخص شد و شیخ اسحاق نام فاضله از مقتدایان دیار سند که از شتارالیه
 متقین ذکر این سلسله بر داشته بود بعد از طریقت بست و یک شب
 متواتر حضرت رسالت را صلوات الله علیه و آله و سلم در خواب دیده که انواع الطهارات
 با و نموده اند و عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
 واقعه اینست میگوید بنده بمقدار امید و ابر بر حمت حضرت رزاق
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون تعجب حال بعائیت نظر عالی قدر مولا
 شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطن حضرت با من
 الزمان قطب دوران مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سرچندی سلمه الله تعالی
 حاضر شدند سفید محاسن بلندین ذریب رنگ گویا در مراقبه شست
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه تسلیم گرفتند و این چند
 کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السرهندی الی اسحاق السندی یا اسحاق انت
ولدے و خلیفے فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقه وانی مغفور وانت من توسل
بک ایضا مغفور و اقر بحبیبه مولانا کریم الدین بنی السلام انتے و این صحیفه
واقعہ و مکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے کہ در سکر توحید و جو و خیالی
بود و فرستاده بود و سفارش نموده کہ آن درویش را زین مقام برآرند حضرت
ایشان آن درویش را از ان مقام گذرانیده بمقام عالی رسانیدند این رقیبہ را
بشیخ اسحاق مرسل داشتہ پ احمد شد و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف کہ مصحوب رحم علی درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون بنی
از ذوق و شوق بودہ مسرت بخشید و رکاف علیحدہ واقعہ کہ سوسے داده بود
نوشتہ بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت اینجا سپید این قسم واقعات بشمار
است سی باید نمود کہ از قوت بفعل آید و از گوش باغوش رسد امر و زکرت در اک
تقصیر ممکن است فرصت را غنیت شمرده بہ تسلیف و تاخیر نباید انداخت
حضرت خواجہ اصرار قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم
از ساعت مرچہ کہ در روز جمعہ و ولایت نہادہ اند در میان آمد کہ اگر میسر شود
در آن از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چہ باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت
بن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادت
میسرست بعضے از مکاتیب را باران نقل گرفته مصحوب درویش رحمت
فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالیٰ منقطع گرداناد و شیخ کریم الدین
چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشما نویسند و درویش رحم علی
نیز با صلاح آمدہ است توقع از دوستان و عاست ربنا اہم لنا نورنا و اعقر لنا
انک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعہ المصطفی

مولانا عبد الواحد لاہوری نے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
 زخو و باقی کجی ویرا بخدست حضرت ایشان ماضی اللہ عنہما فرستاده اند
 کثیر المراقبہ و العبادۃ ست روزے در حالتہ ذوقی کہ از عبادت یافتہ ہو و
 ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز بہت گفتم نہ کہ آن واجب عمل است
 نہ واجب عمل ہے آپ بر کشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آن صاحب
 بے نیاز چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عرضہ می نوشت نظر
 کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتے روئے سیدہ کہ ہرگز خوش
 نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ بخارا صائما اللہو
 جمیع بلاد اہلسلین عن البلاء یا بربیل تجارت رفتہ ہو دم و در مسجد متاک کہ از آنکہ
 متبرکہ کہ آن بلدہ شریفہ است نماز میرفتم و بعد از اداے صلوٰۃ عشا بنو فل شغال
 مینو دم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازہ مسجد میزنم بخانہ خود رفتہ
 نوافل بگذار و اینجانی را بخشونت ادا نمود و بہان شب آن خادم حضرت خواجہ
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ با و فرمودند کہ آن درویش سوداگر بہند
 از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن او معذرت فرادان نمود و عذر
 بسیار خواست از وی شنودم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
 تشریف آورده بودند آنجا پیرے سہری فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
 ایشان نے را احترام بسیار نمودند حیرانی سے داد و خلوتی از ایشان ستر
 اتہمہ تواضع رہا آن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
 اماں اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
 صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وی یک چمن پیادہ و آزادہ و
 پلاس پوش زندہ بردوش و رکوبہ برکت متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از حجاب

حضرت ایشان دوستان او که در راه بودند میخواستند او را برادر و راحله طوعا و
 اعتقادا و اسما و نساء باشند و بآن التفات ننمود و همچنان با آزادی و بیزادی تمام
 برفت الحال می شدند که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت خیرات
 شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوه عرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
 را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشا و با خرقه صد پیوند دل صد باره
 کردم هر دیار و در جستجو زخم طبل سراغ یوسف خود کو بوزنم چه چندی نماند که غیر ازین
 جماعه مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند که فوق
 و صاحب فضل و آداب نیست و انکسارند و بعضی از انها اجازت تعلیم طریقت
 نیز یافته اند چون مولانا امام الشافعی که از اعظم خلفاست و شیخ محمد بن خیری که از شاخ
 شهنشاهین و یارست ترک شخیست نموده بلازمست حضرت ایشان سیده
 و بهره بار و ده خلافت یافته و شیخ داود بیانی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
 و شیخ محمد تهرانی و شیخ حامد تهرانی و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
 محمد باشم خادم و مولانا غازی نو کجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپور
 و مولانا فرخ حسین و مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سر بهندی و مولانا حمید
 احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
 تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بطاهر
 از اهل سیاه اند و بعضی از اجله اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
 آنها صدور یافته چون خواجه محمد شرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکت و مولانا
 عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
 که در جواب عرائض آنان در وفات مکتوبات ثبت است و فوراً بطه بر
 کمال اینها و سستی و ذوق و حال اینها معلوم گردد و ارقام اینخروف گوید

دو سالک روزی ترو این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بنایت اصیل بود و پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از پیوسته
 کدام سعادت مند ازین سلسله شریفه این تخم در مرغی دل خود کاشته اید سلیم خان
 نامی عسکرے را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
 بتعلیم طریق چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحب دل
 آنحضرت بفقرو انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
 کار و بار ایشان آگاه نمیدانند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعۀ عظیم دیده بکازمت
 رسیده بهر پایافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده و روئے
 و سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمود که چنین شنوده ام آیا نقل
 بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما آن درویش از نواحی بلخ
 بودند از بخارا تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
 در واقعۀ دیده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر و اولاد النهر
 چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و شالیم رحم الله تعالی حاضر
 اند گویا انتظار کسی بر ندرائی گوید و در آن میان از بزرگی پرسیدم که میت
 کیست و این اعزّه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این
 اعزّه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
 نماید ناگاه عزیزے گندم گون بلند بالای و موسی که کذا و کذا آمد همه تعظیم او
 کردند و پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند از یکی پرسیدم که نام
 این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
 و گفت در سر هندی باشند صبح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد ببل از دست رسیده آنحضرت را کلیه که در دم
 دیده بود در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چندگاه
 در خدمت بوده بهر با گرفت چون ذوالعیال و الاطفال بود و بطن منخص
 گردید ع هر گجا هست خدا یا سلامت داشت بنده و ایضا این حقیر میگویی
 بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت بر او
 غالب بود روزی دیدمش که بر برگه خشک چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم
 که اینمه توجه بان برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
 میدیدم ناگاه درو علی بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر و تعجب فتر
 از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سوادیکو
 شبی بعد از تجدید روح حضرت زبدة المتأخرین خلیفه صدرالدین که از
 خلفا حضرت مخدومی محمد زاهد بنی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسله شریفه
 کبریه را راهنما و پدر من مراد طفولیت بخدست ایشان مشرف ساخته بود
 متوجه شدم و التماس نمودم که شما ز جهان رفته اید مرا بغریزی که درین زمانه بسیار
 بزرگ باشد ولالت نمایند خوابم در بود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
 ایشان برده فرمود که ترا بخدست این عزیز میفرستم دیوانه وار بکلازمت ایشان
 رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را قم گوید و مسجد جامع بر پانیور در
 گوشه نشسته راه آیندگان مسجد رسیدم که بناگاه درویشی ثروالیده موی
 پیرهن چاکه شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از او هویدا بود
 پدیدار گشت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرا ناچار مسجد باستقبال او کشید
 بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه ناسلوک و
 جزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم غرم کجا داری اگر چه رغبتش بستر حال مینمود

تاجار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
 از سلسله نقشبندیه از سر بند با گره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
 الانام پرسیدم اسم سامعی حضرت ایشان ضی اندر عننه گرفت و راغوش کشیدم
 و اشک حسرت از رخگان بباریدم و بزاویچه خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعه
 که تو بوی گلشن جان میرسد بگفت بتقریب از وطن خود بدار السلطنه آگره
 آمده بودم درین میان یکم ذکر خبر حضرت ایشان کرد شب بملازمت شریف
 رسیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسیدن ملقین نمود
 و نظر محبت فرمودند نسبت و حالتی مراد گرفت که دیوانه دار بهمان شب
 برآمده و بخجرات و صحایف افتادم و خواب و خور و آرام و سکون از من رفت
 چه گویم که چه دیدم و برین چه رفتم و چه می بینم چنان در دهر برین بگذرد
 روز بکه در صحرا بر آهوی بگذرد و یوز پنچندین سال بدین منوال دران بود و
 بشکستگی و نامرادی بسر بروم اکنون هم از راه بیابان و کوستان بقصد مذکور
 میرسم و دیگر ازان پیر و شکیار و راه نمای هر غریب و فقیر سلمیه الشریخی ندایم
 که کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
 نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
 بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کبریا قافله سفر
 او کنم گفتم جمعی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شمایان جماعه رفیق
 میشوید از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تبتل و خلل خواهم افکند بهرمانه
 از نزدن بیرون رفتم و بعد ازان نه می را دیدم و نه از احوال او خبر
 شنیدم ع هر کجا هست خدایا بسلامت وارش پذیر این فقیر
 سید تاجری را وید که بمصدق رجال لایسم تجارت و لایع عن ذکر التبت

و بعد از پرسش معلوم شد که صحبت درویشان بسیار رسیده و از هر یک
 بذکری و مراقبه مأمو گردیده و باستان حضرت ایشان هم شتافته و از آن حضرت
 نیز نظری عنایتی یافته گفت وقت عشاء بود که ایشان را ملازمت نمودم
 متوجه ادای فرض بودند و بکلی پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند
 ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که
 صورت افکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین در بوزه دارم
 فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آری دست مرا گرفته گفتن بنشین تا ما از نماز
 فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوه دیگر یافته ام تا آنکه خود را نیافتم و رفتی مرا چنان
 گرفت که از بانگ نماز هیچ بخود آمدم روزش در اقدام مبارک اقدام و
 التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان شتم فرمودند
 فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب
 حصول لقبه حلال است و سبب نفقه عیال آنرا گذار و بنگر تا بعد ازین و حق
 توجه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد و سه
 یک خطه عنایت تو ای بنده نواز به بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز به و نیز سیدی
 صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت و یکی از
 بلا و دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنیدم که گفت سلطان وقت
 حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ
 و بی آرام شدم بازار آن بلده درآمد تا باشد که آیتده دیگر در رسد و
 خبری فرحت اثری رساند دیدم که در کنار بازار بازار گانه چند که
 سیما صلاح از ایشان بهوید ابو و فرو آمده اند نزد آن جماعه رفتم و سلام کردم
 و بنشستم پیش آنکه من بسخن آمیم یکی از ایشان آثار کثرت اندوه و دلتنگی

درین مشاهدہ نمودہ از ستر آن سوال کرو باعث را در میان نہ سادوم آن
 سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرو برد و دیدم کہ متلون میشد
 تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر
 جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در حبس اند و زنجیر بر پا
 مبارک پیچیدہ چنانکہ ما بے پیرامون گنج حلقہ زندہ یک شب
 دیوانہ باز زنجیر گفت پس چہ کردم تا سزاوار تو ام پد گفت زنجیرش تو دور
 گنج خراب پد گنج بہمانی ہن را تو ام پد مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو
 گرفت گفتم شہا حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از
 مریدان کترین آن حضرتم جہتہ و با بے بشوق تام معانقہ نمودم و گفتم
 من درین بلدہ خانہ دارم ملتہس آگہ ساعتی بفقیر خانہ قدم رنجہ نہائید
 تا لحظہ در خدمت تہی فاطر محزون و ہم قبول کرد و چون بیامد در خلوتی
 از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ
 نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
 مخلصان حقیقی دانست با جمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
 را و نمود و گفت من در قریہ از قرای تابعہ پنج آب ساکن بودم و از
 آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و الجن رضی اللہ عنہ محبت
 و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ
 ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
 مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتہجد و تلاوت و اذکار و دیگر
 نوافل نیز می پرداختم تا شبی حضرت غوث الثقلین را قدس سرہ
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

کہ در ظاہر نیز پیر راہ از ضروریات است عرض کردم کہ بہر کہ ایشان
 از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سر بند غریزیست
 جامع علوم ظاہر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بودند صباح آن
 روز بصدور و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض
 داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجنبہ و احوال
 بنواختند دیدم آنچہ دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت
 ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
 مرا پیش طلبیدہ فرمودند اے فلان میردے نزدیک باغ حافظ رفتہ
 زیر فلان درخت جمعہ از فقیران لا ابا لے نشستہ اند و بعضے کو کنار
 مے مالند و بعضے بنگ می سلیند درین میان مرے زندہ پوشی چنین
 و چنان کہ بران درخت تکیہ زدہ نشستہ و بظاہر با ایشان ست و ہمینی
 بری از ایشان دعا مے ماہ و میرسانی و میگولی فقیر خانہا قریب است
 میتوان ساعتی رسید رفتم و بہان نشان کہ فرمودہ بودند جمعے را زیر آن
 درخت یافتہم آن عزیز کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدید بسم نمود و پیش از آنکہ من
 تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان بروہ گفت خادم ایشان گفت ملی گفت
 خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب ایچنین باشد و بان ہم نشینان گفت
 ما درین شہر یا مے داریم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ درآمدہ تعجیل تمام
 میرفت و من نیز در قفای او خود را در قایت تعجیل و خفت می یافتہم تا
 آنکہ ساعتی بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
 بہمان دبر آمدن ایشان از خانہ بہمان و بان درویش معالقمہ سخت نمودند
 و دست او را گرفتہ برستختہ کہ در میان دروازہ بیرون و درون نہادہ بودند

نشاندند با هم نشستند و دوسه حرفی با هم گفته بیشتر بجا موشی گذرانیدند و این میان آن مهران آب طلبید فقیر و دیده ظرفی را پر آب کرده آورد و چون نزدیک آن عزیز رسیدیم چه بینیم که حضرت ایشان گفتند ما که بعد از رفتن من بر اے آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهران تبدیل کرده چون بسوئے که عزیز دیگر شسته بود رفتیم که آب بدست او بدیم دیدیم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهران بر جای خود دست از همیت مشاهد این حال بردیوار کعبه زده بخود بماندم چون بخود آدم نماز شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش بر فاسته بعد از آن حضرت ایشان بن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان ستور داری اکنون چون ترا از محرمات و عاشقان ایشان دیدم بسبع تور سانیدم راوی گوید بعد از استماع سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحب دلال صادق القوال است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواتره در رسید و مرابان درویش و پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی ننماید که از جماعه که نظری قبول از حضرت ایشان یافته اند چنین احوال و اقوال چرا غریب باشد که بعضی طالبان که از فرود اصحاب ایشان بوده اند و با هم آنحضرت متوجه طایفه شده اند که آنانرا آزاد گیرند و رفتگیها روئے داده از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه نویسد مولانا عبداله من لا هوئے که فاضله بوده و راقم نزد معوی الیه و رفتی چند از مشکوة و در رفتی چند از مطول گذرانده بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

روزی در مجلسی که جناب استادان و این فقیر یکجا نشستہ بودیم مرد
 یکے از مشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را ملاقات
 دادہ است و بفلان بلدہ فرستادہ اما بیچ از صحبت او اثری
 و حالتی و از نصیحت و تعلیم ذکر او تعلیمان را جمعیت حاصل نیگرد و مولانا
 گفت مجیز مکمل تمام المشاہدۃ و المعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
 بظہور آید پس آب در چشم کرد و انبید و بفقیر گفت حرفی میگویم
 نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل با اثر و برکت امر و انفاس حضرت
 پیروستگیر پی بردہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
 ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
 دو تن را تعلیم ذکر خواہی کرد و از آنجا کہ بر نقصان خود مطلع بودیم بسیار
 متعجب شدم اما ادب را غدر و رسیان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدیم
 روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنووم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
 دو تن را تعلیم طریقت بگو یکے از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
 بندہ نوازی کردہ اند من مردی ام طالب العلم چنین و چنان چہ این
 لایق این باشم چند آنکہ بہ لینت و خشونت عذر سیفتم آن سائل از سر
 و انہی شد بل بیشتر احاج می نمود تا رونے گفتم تا کہ وقت بمشاجرہ
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر و اکتم در گوشہ مسجد او را بردہ بودم
 کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم و خود نیز مشغول
 شدم مرا سببے و حالتی عجب فر گرفت و آن متعلم را کیفیت روی
 داد کہ بہمان مست و بیخود برون رفت دیگر ازو سہام و نشانی
 نیافتم بانجملہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گرد و بطویل انجامد اینقدر زیر کان سعادتمند
 را بسند است بس کتم خود زیر کان را این بس است پنهانگ
 دو کردم اگر در ده کس است پنهانگ بر کات آنحضرت و
 فنه زندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا و این
 نسبت شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دارد
 و این کمترین را درین جهان بحجت و متابعت ایشان داشته دران
 جهان و زمره ایشان محشور گردانا و بحق اهل الرضا و مدح هر یک ازین
 دو بزرگ قدس الله سرهما سه رباعیه بسک نظم کشیده
 هست انتظام این نامه آن منظومه را مسکه انتظام آن میگردد و اندر

رباعی

نیم نظرش بنزد دل راسا قی است
 کان جمله چونام خویش با حق قی است

قطعه که ز رازش انفسه آفاقی است
 باقی مدحش به نه گویم این بس

ایضاً

کلمه ز حدیث سوزا و سیج کباب
 بشنو سرفنا و اورا در یاب

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاب
 فلینظر الی ابن ابی قحافه

ایضاً

مفلس ز درش بگنج پنهان برسد
 کاین خانه نریب نقشبدان برسد

باقی که از و مرده بصد جان برسد
 نقاش ازل بکاخ هند آوردش

ایضاً

از ساقی باقی ستاین راه قدیم
 بر رخ بیاں احد و احمد میسم

احمد که بود عیسی و لهامی سقیم
 زان ساقی او سال چهل رفت که بود

الضَّ

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق
بر جوهر اسرار بنی صندوق است
آن سایه که از احمد مرسل نبفت
ظاهر شده اینکه احمد فاروق است

الضَّ

از و شد دل افسرده رندان تازہ
چون زار بر چمن غنچه خند ان تازہ
از خانه بے رنگی احمد شده است
نقش دیرین نقش بند ان تازہ

آئی بحق بنے فاطمہ
کہ بر قول ایمان کنے خاتمہ

بر خامہ بنازم کہ اشارات نوشت
ز آغاز و توسط و نہایت نوشت
بہشت کتاب را و تاج کتاب
بر دل ہوزبۃ المقامات نوشت

خاکیا و شاخ و خواجگان نقشبندیہ خصوصاً آخر ہم
در مملکت ترکیہ سید عبدالحکیم بن مصطفیٰ آرواسی
قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم العلیہ مکین حسین حامی بن
سید استنبولی می گوید کہ یک نسخہ از کتاب
زبۃ المقامات در استنبول بناحیہ فاتح در کتابخانہ
(مراد محلہ) برقم ۱۳۱۷ موجود است این در سال ۱۱۳۰
فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشتہ است

۴۱۵
فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ	بیان
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رضہ	۳۹۱	بیان خلیفہ مولانا یار محمد قدس سرہ
۵	بیان حضرت خواجہ باقی باللہ رضہ	۲۸۲	بیان وفات ایشان رضہ	۳۹۳	بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رضہ
۱۲	بیان احوال حضرت خواجہ رضہ	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رضہ	۳۹۴	بیان خلیفہ شیخ حسن بک رضہ
۳۳	بیان کلمات و انفاں خواجہ رضہ	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند رضہ	۳۹۶	بیان خلیفہ مولانا عبد الکاظم رضہ
۶۱	بیان خواجہ عبدالعزیز رضہ	۳۱۹	بیان خواجہ محمد مصطفیٰ فرزند رضہ	۳۹۷	بیان خلیفہ شیخ یوسف بک رضہ
۶۵	بیان محمد عبدالغفر رضہ	۳۳۹	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رضہ	۳۹۷	بیان شیخ محمد ابوالکلام رضہ
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رضہ	۳۵۳	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رضہ	۳۹۸	بیان خلیفہ حاجی خضر افغان رضہ
۷۸	بیان خواجہ سالم الدین خلیفہ رضہ	۳۶۱	بیان خلیفہ شیخ بیر الدین رضہ	۴۰۰	بیان خلیفہ کریم الدین حسن علی رضہ
۸۶	بیان شیخ الرواد خلیفہ رضہ	۳۶۶	بیان خلیفہ شیخ نور محمد پٹنوی رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا عبدالواحد رضہ
۸۸	بیان آقا و اجہ حضرت مجدد عالم رضہ	۳۶۹	بیان خلیفہ شیخ حمید بیگلاری رضہ	۴۰۳	بیان خلیفہ مولانا امان الدین رضہ
۸۸	بیان شہاب الدین عالم الملقب بفرخ شاہ فاروقی رضہ	۳۷۸	بیان خلیفہ شیخ فزل رضہ		
۸۹	امام رفیع الدین رضہ	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ طاہر بختیاری رضہ		
۹۲	شیخ عبدالاحد و حضرت ایشان رضہ	۳۸۲	بیان خلیفہ مولانا یوسف رضہ		
۱۲۶	بیان الامام حضرت ایشان رضہ	۳۸۳	بیان خلیفہ مولانا احمد بک رضہ		
۱۳۷	بیان مصلیٰ نجمت حضرت خواجہ رضہ	۳۸۵	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رضہ		
۱۶۰	عراق حضرت ایشان حضرت خواجہ رضہ	۳۸۷	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق رضہ		
۲۱۵	باقی مدت و اسرار ایشان رضہ	۳۹۰	بیان خلیفہ شیخ مہدی رضہ		